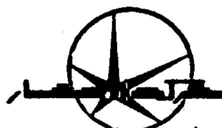
سید قطب

ترجمه:

سیدهادی خسروشاهی و محمدعلی گرامی

# عدالت اجتماعی در اسلام

شماره ثبت در کتابخانه ملی = ۷۶۶ - ۱۵/۵/۱۳۵۲



شرکت سهامی انتشار

چاپ هشتم

تهران ـ خیابان بابهمایون ـ سرای صبا

العدل سائس عام ـ علی علیه السلام

عدالت نگهدار و نگهبان همگان است

عدالت اجتماعی در اسلام

علی رضا ـ [illegible]

# مقدمه

۱۳۵۹/۳/۲

**شامل :**

عدالت اجتماعی درقرن‌ما .

استاد سید قطب کیست ؟

سیدقطب و طرز فکرجهانی‌اسلام.

چند نکته در بارهٔ این کتاب .

چند نمونه از آیات قرآن مجید در باره :

## عدالت اجتماعی

✿ **ان اللّه یأمرکم أن تؤدوا الامانات الی أهلها واذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل ان اللّه نعما یعظکم به ان اللّه کان سمیعاً بصیراً .** (سوره نساء آیه ۵۷)

خدا بشما فرمان میدهد که امانتهارا بصاحبانش پس دهید وچون میان مردم حکم کردید بعدالت حکم کنید . چه نیك است این چیزها که خداشما رابدان پند میدهد، خداوند شنوا ودانا است .

✿ **یاأیها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء للّه ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین، ان یکن غنیاً او فقیراً فاللّه اولی بهما ، ولا تتبعوا الهوی ان تعدلوا ، وان تلوا او تعرضوا فان اللّه کان بما تعملون خبیراً** ( سوره نساء آیه ۱۴۷ )

شما که ایمان‌دارید باعدل و انصاف رفتار کنید ، و برای خدا گواهی دهید اگرچه بضرر خودتان یا پدرومادر و خویشان ، توانگر یافقیر ، باشد خدا برعایت آنها شایسته است ، پیروهوس مشوید که ازعدالت بازمانید اگر رخ بتابید یارو بگردانید خدا از اعمالی‌که میکنید آگاه است .

✿ **یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین للّه شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الاتعدلوا ؛ اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا اللّه ان اللّه خبیر بما تعملون .** ( سوره مائده آیه ۸)

شما که ایمان دارید ، برای خدا قیام کنید و بانصاف گواهی دهید ، دشمنی قومی وادارتان نکند که عدالت نکنید ، عدالت کنید که پرهیزکاری نزدیکتراست و ازخدا بترسید که خدا از اعمالیکه میکنید خبردارد

**صدق اللّه العظیم**

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

# مقدمه

**عدالت اجتماعی درقرن‌ما :**

عدالت اجتماعی ، همانند کلمات : دمکراسی ، آزادی،حقوق مساوی و . . ظاهری جالب وفریبنده‌دارد ، وبرای همین‌است که‌در سرلوحه برنامه های همهٔاحزاب و مکتبهای اجتماعی قرن ما بچشم میخورد وهمهٔ زمامداران جهان و رهبران احزاب سیاسی ، اغلب در سخنرانیهای خود تعمیم آنرا بملتهای خود و مردم استعمار کشیده و زجردیده آسیا وآفریقا، نوید میدهند ! .

ولی‌چنانکه‌همه‌میدانیم یکی‌ازمزایای ! ! قرن‌ما ، سوءاستفاده ازکلمات ، برای اجرای اعمال‌ننگین و رسوائی است که زمامداران کشورها وهیئت‌های حاکمه واحزاب‌سیاسی انجام‌میدهند . واصولادر روزگاریکه مابسر میبریم ، کلمات‌معانی‌صحیح‌واصیل خودرا ازدست داده‌اند وعدالت اجتماعی ودمکراسی وآزادی (صادراتی ! ) هم‌علاوه براینکه خصلت ذاتی خود را ندارند ، مفاهیمی درست درنقطه مقابل مفاهیم ومعانی‌قدیمی‌خود پیدا کرده‌اند . . .

برای‌تشریح این‌موضوع وروشن شدن کیفیت مسئله ، کافیست **که‌نظری‌بجهان کنونی‌بنمالیم‌ووضع‌عدالت‌ودمکراسی وآزادی درآن‌رابررسی کنیم(۱).**

---

(۱) : که بقول خبرگزاری‌فرانسه یك میلیارد و پانصد میلیون نفراز مردم‌آن ازگرسنگی رنج میبرند وفقط در« بنگال» دراثرقحطی سه میلیون نفرازپادرآمده اند..

البته از چگونگی عدالت اجتماعی و اقتصادی در کشورهای آسیائی و آفریقائی، بطور مطلق و بدون استثناء! همهٔ ما کم و بیش اطلاعاتی داریم ! وشاید لزومی نداشته باشد که ما ، مثلا از «**کنگو**» «**رودزیای شمالی**» «**کشمیر**» ، «**فلسطین**» ، «**ترکیه**» ، و.. اسمی برده باشیم اما به چگونگی آن در پایگاههای آزادی! ومراکز عدالت ودموکراسی! یعنی در آمریکا وشوروی ، انگلستان وفرانسه . . باید اشاره‌ای بشود تاهمه بدانند که ادعاهای بلوك کمونیست وکاپیتالیست در این موضوع، ماسکی است برای توسعه و تسلط امپریالیستی برسرزمینهای آسیاو آفریقا وتوطئه خائنانه ایست برای ادامه استعمار **واستثمار** وغارت اموال ودارائی ومنابع ملی مردم ما . . .

البته ما نمیخواهیم در مقدمهٔ این کتاب . بـه بررسی کامل اوضاع داخلی کشورهائی که هوا دارانشان میگویند : «**پایگاه آزادی**» و «**گهواره دمکراسی**» (١) هستند بپردازیم زیرا این مسئله نیازمند فرصت دیگرو وقت بیشتر و امکانات مساعد تری است که متأسفانه مافعلا فاقد هرسه آنها هستیم !. ولی ما در اینجا فقط اشاره بشواهدی میکنیم تا چگونگی آن ، از نظر کلی وبطور إجمال بدست آید . .



**در امریکا**

چگونگی عدالت اجتماعی در آمریکا ، پایگاه کاپیتالیسم جنایتبار غربی ،از تمرکز ثروت دردست عده‌ای سرمایه‌دار وصاحبان

(١) : عنوان دوکتابیست که درروزنامه نگارایرانی درباره آمریکا و انگلستان منتشرساخته‌اند !!.

صنایع بزرگ و سهامد اران کارتلها ، تراستها ، بانکها و . . کاملا روشن میشود . . .

مثلاازطرفی‌ثروت آقای «داویدسون راکفلر» رادرسال۱۸۹۲ میلادی۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۱۰۰۰دلار(هردلار بپول‌ایران۸تومان‌است! ) تخمین‌میزدند که در هردقیقه هم معادل بیست لیره افزایش میافت !!

(این‌رقم مربوط بسال ۱۸۹۲ میلادی است ، البته تاامروز بـر ثروت‌اولاد راکفلرمیلیاردها افزوده شده‌است) علاوه برآقای‌راکفلر یك امریکائی دیگر ـ مقیم انگلستان ـ بنام «جین پل گتی» صـاحب سه کمپانی بزرگ نفت است ! و در سال ۱۹٦۳ م ثروت شخصی این جناب‌به ۰۰۰/۰۰۰/٦۰۰/۸۹ ریال بالغ شدکه‌باضافه بهای کمپانیهای نفت اورقم آن متجاوز از ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/٦۸۰ میگردد (۱).



اجازه بدهید اجمالی هم‌از شرحی را که «اطلاعات » دریکی‌از شماره‌های اخیرخود راجع‌بآمریکانوشته است ، برای شما نقل کنیم تا ماهیت واقعی شکل حکومت سرمایه داری درجنگل دلار ! روشن گردد : « ..در امریکا شهرهائی هست که حکومت واقعی آنها بدست گانگسترها است از آنجمله است «گالسنون» که مدتها «جان لافیت» مشهور بر آن حکم میراند . ولی «دالاس» شباهتی بگالوستون ندارد.

دالاس‌رایك شورا اداره میکند که‌مجله‌معروف«اخبارامریکا و گزارشهای جهان» در تاریخ ۳فوریه ۱۹٦٤ م در باره آن نوشته بود «شورا تقریبا ۲۵۰ نفر عضو دارد و اینها ثروتمند ترین افراد دالاس

(۱) : از روزنامه کیهان

هستند» دختریکی ازقضات دالاس در کتابیکه اخیراً منتشر ساخته می‌نویسد :«شورای حکومتی شهردالاس تحت کنترل هفت مرد ثروتمند می‌باشد ونظراینها درمورد مسائل مهم قطعی است» یکی از آنها «ه . ل هونت»قویترین وثروتمندترین مرد دالاس میباشد که درزمینه تجارت نفت‌شهرت‌جهانی‌دارد.درآمدهونتراروزانه۱٫۹ مهلیون تومان برآورد میکنند سرمایه هونت ۱۹ میلیارد تومان است ، پسروی که «لامار» نام دارد دارای سرمایه‌شخصی است که معادل ۱٫۲ میلیارد تومان‌است بعداز هونت قویترین خانواده دالاس خانواده «مورچیسون» میباشد سرمایه خصوصی این خانواده در سال ۱۹۶۱ م بر۱٫۲ میلیارد تومان برآوردشداین خانواده شرکتهائی دراختیار دارند که سرمایه‌پرداخت شده آنها ۸ میلیارد تومانست !

دالاس تنها شهرآمریکائیست که سرمایه داران خصوصی برآن حکمرانی میکنند ، خصوصیت تکزاس و دالاس در اینست که اکثر این سرمایه داران حاکم ، افراد حسابگرنیستند بلکه حادثه جویان وقمار بازان میباشند ، قماربزرگ سرمایه داران تکزاس را «نفت» تشکیل میدهد .. سرمایه‌ای که درنفت امریکا بکار افتاده بیشتر از مجموع سرمایه‌ایست که در صنایع شیمیائی ،تهیه فولاد، اتومبیل‌سازی کارمیکند سرمایه نفتی آمریکا بالغ بر ۴۰۰ میلیارد تومانست وبیش ازنیمی از این ثروت عظیم متعلق به تکزاسیها است ... تمام صاحبان چاههای نفت تکزاس قمارباز هستند . فکرو ذکراین ثروتمندان را نفت بسوی خود جلب کرده است (هونت درلیبی ۴٫۵ میلیون هکتار زمین نفت خیزخریده است ) وسرانجام میخواهند با در دست گرفتن

اختیار «وال استریت» حکومت امریکارا بجنگ آورند ».
کمپانیهای نفتی تکزاس در آرزوی شروع جنگ هستند و هیچکس مثل آنهـا مخالف با کاهش بحران روابط امریکا ـ شوروی نیست. آنها عقیده دارند امریکا دریك جنگ اتمی پیروز میشود وچیزی از دست نمیدهد بخصوص اگردر آغاز جنگ پیشقدم باشد! ترس اصلی سرمایه داران تکزاس از اینست که کاهش بحران روابط شوروی ـ آمریکا منجر بفرا خواندن نظامیان امریکا از کشورهائی شود که در آنها منافعی نصیبشان میشود .. این ثروتمندان که اختیار سرمایههای فراوانی رادر دست دارند در تکزاس حاکم مطلق العنان هستند و در زندگیشان دو چیزاهمیت حیاتی دارد: **قمار ومخاطرهجوئی** (۱) ...

البته این ایالت واین افراد بعنوان نمونه ذکرشد ، وگرنه در ایالات دیگرامریکا افراد ومیلیاردهای زیادی پیدا میشوند که میزان وارقام ثروت آنان شبیهارقام نجومی است واز نظرسیاسی همحکومت در دست آنها است وهمینها هستند که رئیس جمهوری مملکت را در روز روشن دروسط خیابان ترور میکنند وپرونده قتل راهم باکشتن قاتل بدست یك گانگستر قمار باز دیگر، ختمشده اعلام میدارند . . . چنین است اجمالی ازوضع حکومت وعدالت ! درپایگاه سرمایه داری جنایتبار غربی ،درنیمه دومقرن بیستم. ..



این ثروتهای هنگفت در کشوری روی هـم انباشته شده که

(۱) : ازروزنامه « اطلاعات » مورخ پنجشنبه ۲٤ اردیبهشت ماه ٤۳ شمسی صفحه ۱۰۵۹ .

فقر و بدبختی دامنگیر گروه کثیری از مردم آن شده است ، و البته توجه دارید که اغلب این کمپانیهای نفتی ثروتهای ملی کشورهای آسیائی و آفریقائی را غارت میکنند که طبق آمار های سازمان ملل متحد ؛ مردم آن از گرسنگی میمیرند .

آری این ثروتها درسرزمینی جمع آوری شده که طبق گزارش کنفرانس پیشرفتهای اقتصادی در واشنگتن: درسال ۱۹۶۰ میلادی ۷۷ میلیون نیز از مردم امریکا یعنی در حدود نیمی از جمعیت این کشور در «فقر یا محرومیت» زندگی کرده اند و تعداد بیکاران آن ۷ میلیون نفر بوده است که اغلب بنان شب محتاج بوده اند» (ولابد آمار بیکاران روز بروز رو بافزایش است) و علاوه ، درامریکای متمدن ! کسانیکه «**سیاه پوست**» هستند ، فقط بجرم سیاه پوستی حق حیات و زندگی آرام وراحتی را ندارند ، وحتی آنان را بخاطر همین جرم !!ازجرو شکنجه می‌دهند و گاهی هم افراد وا بسته به «**کوکلوکس کلان** » آنهارا «**لنچ**»!میکنند و از بین میبرند (۱)...

از مسائل داخلی آمریکا که صرف نظر کنیم ، میرسیم بوضع کشورهائیکه حکومتهای آنها «تحت الحمایه» امریکا هستند مثلا در امریکای لاتین، در«کو با» آمریکا ازرئیس جمهوری بنام **باتیستا**

---

(۱) : اخبارمربوط باختلافات طبقاتی درآمریکا و جنك سیاه و سفید درآنسامان را اغلب روزنامه های خبری منتشرمیسازند وپس از کشته شدن «**کندی**» رئیس جمهوری آمریکا بدست طرفداران برتری نژادی، چگونگی آن بیشترمعلوم گردید . مادر این باره رساله ای تحت عنوان « نهضت اسلام درمیان سیاهان آمریکا » منتشرمیسازیم .

حمایت میکرد که بقول آقای جان ـ ف کندی **بیست هزار نفر از** مردم را کشت و اعدام کرد ویا در «**ویتنام جنوبی**» از خانواده «نگودین دیم» ۹سال تمام پشتیبانی کرد وسرانجام پس از ۹سال جنایت وخیانت، خودامریکامجبور شد که حکومت این خانواده رابا کودتائی سر نگون سازد ! واینها نمونه کاملی از مفهوم « عدالت اجتماعی صادراتی» است وشاید همین یکی دو نمونه ، برای درك کامل کیفیت اینمسئله در آمریکا (واز نظر هیئت حاکمه آنسامان ، ورجال کاخ سفید ...) کافی باشد . .

**درشوروی:**

**امادر شوروی** پایگاه کمونیسم بین المللی ! و ستاد مرکزی زحمتکشان جهان ! یا اردوگاه کاپیتالیسم دولتی جنایت بار شرقی، عدالت اجتماعی بمعنی دیگریست ، یعنی مساوی باسلب آزادی عقیده وبیان وسلب مالکیت ازمردم است ، وسرمایه داری ، شکل بخصوصی بخود میگیرد ، واز طرفی هم هیچکسی ، جرئت تخلف از دستورهای حزبی راندارد ، وگرنه بلافاصله اعدام میشود (وگاهی پس ازاعدام محاکمه هم میکنند)!واگراعدام هم نشد ، باردوگاههای کار اجباری «سیبریه» اعزام میگردد . .. (البته وضع اجتماعی مردمیکه درلهستان وچك اسلواکی ومجارستان وآلمان شرقی ودر زیریوغ استعمارسرخ بسرمیبرند ، بهتراز وضع مردم خود شوروی نیست وشاید نیازی به توضیح نباشد).

خوشبختانه معنی عدالت اجتماعی عمومی وعملی شده در شوروی، اخیراً تاحدی روشن شد ورفیق ! «**خروشچف**» در بیست و

دومین کنگرهٔ حزب کمو نیست ، پرده از روی جنایات رفیق ! «استالین» برداشت و اعلام کرد که رفیق «استالین» بنام عدالت اجتماعی . در تصفیه های بزرگی که انجام‌داده ، صدها هزار نفر ازطبقات‌مختلف‌را بدیار عدم‌فرستاده‌است که‌اغلب آنها بیگناه‌بوده‌اند...

البته خیال نکنید که این‌وضع دیگرعوض شده و باوجود آقای خروشچف؛ قبله گاه پرولتاریای جهان ! بهشت برین گشته است .

نه‌خیر!!؛ هرگزچنین نیست بلکه‌منتظر باشید که‌انشاءالله‌پس‌از بر کناری ایشان‌حقیقت جریاناتیکه هم‌اکنون درآن کشورمیگذرد، روشن‌شود(۱) زیرابنظرما ، جنایات رفیق‌استالین که‌تاچند سال‌پیش، ، احزاب کمونیست جهان اورا پدر کمونیستها معرفی می کردند ، ناشی از «فرد» نبود ، بلکه خصلت ذاتی سیستم حکومت دیکتاتوری کمونیستی چنین است ونمونه‌های آن در کشورهای دیگر «بلوك کمونیست» نیز ـ که استالین رئیس آنها نبود ـ زیاد دیده شده و تصفیه‌هائی که درشوروی واقمارآن ، پس از استالین انجام یافته،خود شاهد صدق مدعای ماست . (۲)

---

(۱) اکنون که چاپ دوم این‌کتاب منتشرمیشود؛ آقای‌خرشچف‌نیزاز کاربرکنارشده و اتهامات وارده بر استالین ، ازطرف **سوسلف** ؛ تئوریسین حزب‌کمونیست‌شوروی ، عیناً برخروشف‌واردشد و برای‌باردیگرثابت‌گردید که رژیم‌کمونیسم ، رژیم ایده آلی بشریت نیست‌ودیکتاتوری و ظلم‌وقلدری فردی همچنان درکشور شوراها و ستاد مرکزی سوسیالیسم ! در شکل‌جدید خودادامه دارد .

(۲) : در ۲۷ نوامبر ۱۹۶۱ م‌دبیرخانه‌حزب‌کمونیست «ایتالیا»*

**درانگلستان:**

اما عدالت اجتماعی ازنظر بریتانیای کبیر! راهم کاملا میتوان ازرفتار ظالمانه‌ای که‌دریك قرن اخیر ،در «مستعمرات» خودداشته وآثارآن‌هنوزهم‌باقی است ، بدست‌آورد .

انگلستان بسیاری از سرزمینهای اسلامی را ، پس ازحکومت عثمانی وجنگ جهانی اول‌غصب کرد وفقط درسرزمین عزیز اسلامی «**فلسطین**» حکومتی برای یهود و عمال **صهیونیسم** بین‌المللی تشکیل داد ویك ملیون نفر ازاعراب مسلمان را از خانه‌خودبیرون

---

* که‌ازبزرگترین‌احزاب کمونیست‌اروپای‌غربی است . درنشریه ای که‌انتشار داد ودرآن مذاکرات کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی درج شده بود ، اعلام داشت‌که : مسئله استالین را نمیتوان بسادگی پایان یافته‌تلقی کرد وباگفتن خطایای اوقضیه را خاتمه داد .

« مسئله پیچیده ترازاین است و ببرخی پرسشها باید پاسخ داده شود چگونه میتوان قبول‌کردکه یك جامعه‌سوسیالیست به چنین خطاهای‌هولناکی اجازه بروز داده باشد و چگونه میتوان تضمین کردکه دیگراین خطایا تکرار نخواهدشد ؟ »

تازه آقای «**مائوتسه‌تونك**» رهبرحزب‌کمونیست « **چین** » وآقای «**انورخوجه**»رهبرحزب کمونیست«**آلبانی**»وفاداری‌همه‌جانبه‌ای‌خودرا به اصول«**استالینیسم**» !ابرازداشته‌وبارفیق‌خروشچف‌وشوروی‌قهر کرده‌اند!.

وعلاوه بایدتصریح کردکه اگردرشوروی ، پایه های استالینیسم متزلزل‌شده بجای آن ؛ شاید پایه های «خروشچفسم» پی ریزی و بنیان گزادی میشود وبنابراین‌هیچ گونه‌فرق‌اصولی‌وجوهری بوجودنیامده ووضع همانست‌که‌بود .

کرد کــه هنوز هم در سایه این دولت ، و دولتهای دیگری که از حکومت غاصب یهود پشتیبانی میکنند ، در بیانهای مصروسوریه‌واردن آواره‌اند... کشتاروحشیانه‌ودسته جمعی‌اخیرمردم ،یمن،عدن،عمان، فدراسیون ! عربستان جنوبی که خواستار آزادی و استقلال‌هستند، ولی بدست‌سربازان‌و نیروهای بریتانیائی‌درومیشوندیکباردیگرماهیت استعماری وضد انسانی امپریالیسم انگلیس را برهمه آشکارساخت .

**در فرانسه :**

فرانسه و عــدالت اجتماعی هم فکر میکنم که هــر دو لفظ مترادفی ! !باشند ! وبقدری ازاین‌مهد آزادی‌و مرکزاعلامیه حقوق بشر عدالت وآزادی میبارد !وتوزیع میشود که دیگراحتیاجی‌به‌شاهد مثال هم نیست ، ولی اگر برای مزید توضیح ، اسمی از«**الجزائر**» ببریم‌شاید بی‌مناسبت نباشد!.

فرانسه برای ادامهٔ استعمار واستثمار الجزائر،سرزمین‌عزیزو قهرمان اسلامی ما،با۶۰۰ /۰۰۰ نفر سربازی که آنجا دارد (۱) در عرض‌هفت سالیکه ازعمرجهادملی برادران‌ما درآن سامان میگذرد، طبق اخباریکه منتشر شده است؛یك‌ملیون نفر(۱/۰۰۰/۰۰۰)ازمردم مسلمان، اعم‌از کوچك وبزرگ، کودك‌وپیر، نظامی وغیرنظامی‌را کشته

(۱) توضیح‌اینکه سربازان فرانسوی با اسلحه‌نیروی پیمانهای«**ناتو**» و«**اتلانتیك**» مسلح است ؛ یعنی‌کشتارمردم مسلمان الجزائر بدستیاری هم پیمانهای غربی مسیحی‌فرانسه ،که همه‌گونه‌کمك و اسلحه را در اختیارآن می‌گذارند،انجام‌میابدوخودآقای«**کندی**» هم‌درکتاب«**استراتژی‌صلح**» باین‌مسئله معترفند . . .

است...(۱) ...

اینست معنی عملی دمکراسی و آزادی وعدالت اجتماعی‌ازنظر کشورهای بزرك دنیای امروز! درنیمه دوم قرن بیستم وعصر موشك کیهان‌پیما!... **اماعدالت اجتماعی ازنظر اسلام** ..



عدالت اجتماعی از نظر اسلام ، مسئله ایست که شاید برای نوع مردم وبالخصوص نسل جوان ، حقیقت وعمق آن قابل درك وفهم نباشد،زیرا نمونه عملی آنرا درقرن خودندیده‌اند وبدبختانه درفکر ایجادوعملی ساختن‌آن هم نبوده اند.

کتابیکه اکنون مطالعه میکنید برای تشریح اساس و اصول **«عدالت اجتماعی دراسلام»** نوشته شده وشما می توانید با مطالعهٔ آن بدانیدکه نظر اسلام در این مسئله تا چه اندازه وسیع و واقع بینانه بوده است . این کتاب را بدقت کامل مطالعه کنید .وسپس با اصول عدالت اجتماعی قرن بیستمی ! آنرا مقایسه کنید و بعد در باره‌مکتب اسلام ومکتب های‌اجتماعی‌قرن ما ، قضاوت بفرمائید .

مادر این باره نمیخواهیم بحث کنیم ، مؤلف عالیقدر و محترم درباره آن مفصلا بحث کرده ونمونه‌های تاریخی زیادی نیزدر فصول مختلف کتاب آورده استکه مطالعه آنها برای اطلاع خوانند گان

---

(۱) : خوشبختانه در نتیجه جهاد وکوشش خستگی ناپذیرملت برادر وقهرمان الجزائرسرانجام در الجزائرآتش بس اعلام شد واکنون‌که چاپ جدید این‌کتاب‌منتشرمیشود ، جمهوری اسلامی‌الجزائر؛آزاد و سربلندبسوی ترقی وپیشرفت همه جانبه پیش‌میرود

محترم کافیست.

## سیدقطب وتألیفات او

گفتیم که در باره خود کتاب وموضوع بسیار مهم وحیاتی آن، نمیخواهیم بحث کنیم ، ومباحث وموضوعات کتاب را هم هر چه باشد و بهر نحوی که مورد بر رسی قرار گرفته باشد ؛ بالاخره مطالعه خواهید کرد ، ولی درباره مؤلف دانشمند این کتاب و شخصیت و موقعیت اودر جهان اسلام ، لازم است که چند سطری توضیح دهیم تا آشنائی بیشتری با ایشان بعمل آید و خوانندگان فارسی زبان این نویسنده ارجمند را بشناسندوالبته چنانکه ملاحظه خواهید نمود در این قسمت هم منظور اساسی ما «بیوگرافی» و «رجال» نویسی معمولی نیست و نمیخواهیم که تاریخ تولد ؛ مسقط الرأس ! یا تعداداولاد ! اورا بدانیم بلکه میخواهیم « **طرز تفکر** » سید قطب را اجمالا بشناسیم (۱)!،..

سیدقطب، باصطلاح روز: یك تئوریسین اسلامی است که در گوشه ای از وطن اسلامی بزرگ ما ، متولد شده و سن او هم شاید متجاوز از

---

(۱) : البته لازم بتوضیح نیست که طرز فکر « سیدقطب » طرز فکر ماوعقیده همه مسلمانان مجاهد جهان است که در راه پیشبرد هدفهای مقدس و انسان دوستی و همگانی آن ، تا سرحد « پیروزی» یا « شهادت » مبارزه نموده و خواهندنمود وبسیارروشن است که « پیروزی » یا « شهادت» ازنظر منطق اسلام ؛ هر دوسعادت ، هردو خوشبختی ، هردو برای خدا و در راه خدا است با چنین امید وایمانی ، و برای چنین مقصد و هدفی همه باهم به پیش . . . .

۴۰ سال نباشد واکنون مقیم« **مصر** »بوده وبکوششهای علمی ودینی اشتغال‌دارد .

مقام علمی ، اطلاعات دینی ، سبك بیان و نویسندگی ، قدرت منطق ومقداردرك اوازحقایق اسلامی‌رامیتوان‌از تألیفات ونوشتجاتش بدست آورد .

زیرا بامطالعه تألیفات‌او ، بخوبی روشن‌میشود که« **سیدقطب** » مسائل اجتماعی ، اقتصادی،سیاسی وبین المللی اسلامی را بخـوبی درك کرده وبخوبی تجزیه وتحلیل نموده وبخوبی هم در تألیفات و نوشته‌های خود شرح داده است ، بطوریکه میتوان گفت قبل‌از او ، خیلی کم بودند افرادی که باین سبك مسائل اسلامی مورد احتیاج دنیای امروزرامورد بررسی‌قرارداده باشند .

سید قطب تألیفات زیادی‌دارد که ازجمله آنهاست: **فی ظلال القرآن** (۱) (۳۰ جلد در تفسیر قرآن مجید بسبك جدید) **السلام العالمی و الاسلام** -درباره‌نظریه اسلام‌درموضوع‌صلح‌جهانی-(۲) معركة الاسلام و الرأسمالية ( جنگ اسلام و سرمایه داری)،العدالة

(۱) : ۸ جزء این کتاب‌توسط دانشمند محترم آقای احمد آرام‌ترجمه وتحت عنوان « **درسایه قرآن** » چندسال‌پیش منتشر گشت ، وماامیدواریم؛ اکنون که مؤلف محترم مجلدات آخری کتاب راهم در « **زندان** » تالیف وتکمیل‌نموده استآقای« **آرام** » هم‌بقیه مجلدات کتاب رابفارسی‌بر گردانند تا مورد استفاده عموم قرار گیرد ! .

(۲) : این‌کتاب توسط ما بفارسی درآمد و سال پیش توسط شرکت انتشارتحت عنوان « **اسلام وصلح جهانی** » منتشرشد .

الاجتماعية فی‌الاسلام(همین کتاب) دراسات اسلامیة ،التصویرالفنی‌فی‌القرآن، مشاهد القیامة فی‌القرآن ، النقد الادبی اصوله و مناهجه ، اشواك (داستان) طفل من القریة ، الاطیاف الاربعة ، القصص الدینی ، الشاطیء المجهول . (شعر) کتب وشخصیات ؛ مهمة الشاعر فی الحیاة ، نقدکتاب مستقبل الثقافة ، المدینة المسحوره ( داستان ) نحومجتمع اسلامی ، آمریکا التی رأیت ، حلم الفجر( شعر) قافلة الرقیق ( شعر ) ، هذا الدین،المستقبل لهذا الدین ... آخرین تألیف استاد سید قطب که بدست ما رسیده کتاب پر ارج « خصائص التصور الاسلامی‌ومقوماته » درباره نظریات فلسفی‌اسلامی‌بمعنی‌واقعی‌کلمه‌است جلداول‌این کتاب‌در ۲۵۰ صفحه بزرگ چندی قبل از قاهره‌منتشر شده‌است.

اغلب تألیفات سید قطب ، چهار یاپنج بار چاپ شده . چنانکه ما این کتاب را از روی چاپ پنجم آن ترجمه میکنیم،. و همین تألیفات پرمایه ، «سیدقطب» را نه فقط در جهان اسلام ، بلکه در سراسر دنیامعروف ساخته ،وحتی‌بعضی از کتابهای او از جمله همین کتاب : «**العدالة الاجتماعیة فی الاسلام**» بانگلیسی وافغانی (۱) منتشر شده‌است .

پس از نشراین کتابها ومقالات دیگر دینی درمجلات وجرائد، مطبوعات وروزنامه‌های‌جهان‌اسلام«سیدقطب» را بزرگترین متفکر

---

(۱) : یك نسخه ازترجمه افغانی‌کتاب‌راکه بقلم **«شاه محمدرشاد»** و « **عبد الستارسیرت** » است ودر « **کابل** » چاپ شده اخیراً برادر عراقی ما **آقای « مهندس صالح مهدی سامرائی»** از « **پاکستان**» برای ما فرستاد ، چنانکه چاپ پنجم عربی آن نیز بوسیلهٔ ایشان بدستما رسید ، بدینوسیله تشکرمیکنیم .

اسلامی عصر ما وعمیق‌ترین نویسنده اسلامی نامیدند، که البته تاحدود زیادی هم حق با آنهاست . . .

**سیدقطب وایدئو لوژی جهانی اسلام :**

سید قطب اسلام را فقط دینی که رابط بین خالق ومخلوق باشد نمی شناسد بلکه معتقد است (چنانکه واقع نیز چنین است ) که اسلام یك ایدئو لوژی جهانی جامع الاطرافی است که در هر عصر و زمانی برای زندگی انسانی بشریت ، لازم وضروری است و بر خواستهای مشروع آن جواب مثبت میدهد ،

وی در بحثی ؛ درمجله «**المسلمون**»(۱) تحت عنوان «**دعوتنا تملاء الفراغ**» چنین مینویسد : « . . . دراجتماعات امروزی ، بایستی عقیده و طرز فکری وجود داشته باشد ، و لی خالی بودن اجتماعات غربی از عقیده وطرز فکر ، آنها را پشت سر هم بوادی مادیت وما دیگری کشانیده ومیکشانند ، واین اجتماعات هرگز قادر نیستند که این بدبختی بزرك را ازخود دور کنند وبدامن مادیگری سقوط نکنند **زیرا اینهامیخواهند عوض عرضه داشتن طرز فکری صحیح ؛بازور سرنیزه وزندان؛ عقیده‌ها ومسلکهای دیگر رااز بین ببرند . .**

اما ، ما ؟ . .. ما کاملا امکانات ونیروهائی داریم که «غرب»

(۲) ماهنامه‌علمی وتئوریك « **المسلمون** » ازطرف دکترسعیدرمضان نخست در « **قاهره** » وسپس در « **دمشق** » چاپ میشد ویکی‌ازغنی‌ترین وارجدارترین مجلات‌اسلامی‌بودواکنون نیز از «**ژنو**» (سویس) از طرف « **المرکز الاسلامی فی جنیف** » منتشر میشود .

آنرا درخواب هم ندیده است ، زیرا مامیتوانیم نظام اجتماعی خود را برپایه صحیح وکاملی استوار سازیم ، و این احمقانه است که ما فرصت راز دست بدهیم واز «غرب» تقلید کنیم !..

من دراینجا میخواهم سؤال کنم که : چرا بعضی‌ها ! ، بعضی دولتهاوحکومتها ، ازاین‌رژیم‌عادلانه‌ای که برپایهٔایمان‌وعقیده‌استوار بوده و عدالت اجتماعی همه‌جانبه ای برای همه خواستار است ، و همه را درسایه نظام عادلانه خود ، نگاهداری میکندومادیگری را باطرز فکرجامع‌الاطراف وسیستم اجتماعی خود، نه‌بازور و سرنیزه، طرد میکند ، میترسند ؟ ! ...

اینها میگویند که‌اگر نیروهای استعمار از شرق اسلامی بیرون روند . خلائی! ایجاد میشود واین‌خلاء را کمونیسم پرمیکند ! (۱)

---

(۱) از جمله مسائلی‌که امروز حتی خودغربیها نیزبآن‌اعتراف دارند اینست‌که وجود نیروهای غربی (باشکال مختلفه‌ایکه دارند ) درکشورهای اسلامی و آسیائی‌و آفریقائی خود زمینه را برای پیشرفت‌کمونیسم - غولی‌که غرب ازآن میترسد ! ـمساعد ترمیسازد ، وکمک‌های بلاعوض غرب ، برای کشورهای«**عقب افتاده** » ! و« **توسعه نیافته**»ی‌شرق درست درمواردی مصرف میشودکه موجب تشدید اختلافات طبقاتی میگردد و از طرفی باعث تحکیم موقعیت‌حکومتهای دیکتاتوری‌ضد ملی میشود و این امرخودبرآتش انقلاب دامن میزنند ؛ و ملل اسیروستم‌کشیده‌آسیا وآفریقارا مجبورمیسازدکه برای رهائی ازستم حکومتها و دیکتاتورها ، بسوی‌کسی روی‌آورندکه‌لااقل بصورت‌ظاهرازدیکتاتورها حمایت نمیکند .

این مسئله ایست که‌آقای « **جان کندی** » رئیس‌جمهور مقتول‌آمریکا*

*نیز بآن‌اعتراف کرده‌ودر کتاب « **استراتژی صلح**»ازاین سیاست‌احمقانه انتقادکرده است .

کندی مثلا درباره نهضت آزادی بخش و ملی الجزایرمینویسد « :.. اوضاع الجزائرهرروزه بیش‌ازپیش وخیم ترمیگردد ولی این‌وضع درهرحال نمی‌توانداین حقیقت را پنهان داردکه سرانجام روزی‌الجزایرآزاد خواهد شد ، اما آنوقت الجزایریها به کجاروی خواهند آورد ؟ به غرب‌که بدر خواست آنها برای استقلال وقعی ننهاده ، به آمریکائیها که در مشکلات آنها بعنوان اینکه مربوط به آمریکا نیست ـ دخالت نکرده **! و از سوی دیگر برای درهم کوبیدن آنها اسلحه داده** ، یابه مسکو، به‌قاهره، به پکن . . رو خواهند برد ؟ . . . . »( استراتژی صلح ترجمه فارسی چاپ‌اول‌ص ۹۴ و۹۵) .

کندی درفصل مربوط‌به « **آمریکای لاتین** » (ص ۱۴۶ ببعد کتاب مذکور) بازاعتراف میکندکه : « اگرآمریکا از**باتیستای** دیکتا تور حمایت نمیکرد کاسترو روش ملا یمتری پیش میگرفت » و بعد میگوید : اگر کمك های ما موجب تحکیم تسلط دیکتا تورها گرددکمك نفرت انگیزی خواهد بود . .

* * *

«**ویلیام دوگلاس**» داستان کل‌آمریکاهم اخیراً (۲۴ تیرماه۱۳۴۰) اعلام‌کردکه : «کمك‌های خارجی چند میلیارد دلاری آمریکا تا کنون تنها بتوسعه‌شکاف بین ثروتمندان‌وتهی دستان‌کمك نموده و باین ترتیب راه‌پیشرفت کمونیسم را در مناطق عقب افتاده هموار کرده است : میلیاردها دلار پولی که‌آمریکا تاکنون به‌آسیا وخاورمیانه وآفریقا فرستاده صرف ساختن مدرسه یا بیمارستان نشده‌بلکه تنها صرف ساختمان پایگاهای‌نظامی،سرباز خانه ها*

*و تعداد انگشت شماری کارخانه شده است !

دوگلاس که‌دریك برنامه تلویزیونی نطق میکرد افزود که : حتی برنامه همکاریهای‌فنی« ترومن» رئیس جمهوری اسبق‌آمریکانیز تنها به پرترشدن کیسهٔ ثروتمندان وملاکین‌بزرگ‌مناطق مذکورکمك‌کرده است .

طبقات بالا و متمکن اجتماعات کشور هـای‌مذکور با پول آمریکا نیرومند ترشده اند در حالیکه گرسنگی بیشتراز گذشته قشرهای فقیرمردم‌آن مناطق را رنج‌میدهد ...

علت اساسی این شکست برنامه کمکهای خارجی همانا فقدان نقشه و اشتباهات طراحان‌کمك های خارجی بوده است ، زیراتاکنون‌تصورمیکردیم که‌اگرفقط به تقویت‌بنیهٔ‌نظامی‌ممالك‌کم رشدکمك‌کنیم و درضمن‌تعدادیخچال وتیوپ‌های شناو احیاناً‌چنددستگاه تراکتور به این‌کشورها بفرستیم کمونیسم درهرحال شکست‌خواهد خورد : اما نتیجه چه شد ؟ تیوپ های‌شنای‌اهدائی‌ا آمریکافقط درپلاژها وییلاقات‌ثروتمندان مورد استفاده اغنیا قرارگرفت...» ( نیویورك یونایتدپرس : روزنامه اطلاعات ـ یکشنبه ۲۵ تیرماه ) متأسفانه امکانات موجوده‌وکمی‌فرصت بما اجازه نمیدهدکه دراین باره به بحث‌تفصیلی بپردازیم ، کسانیکه‌بخواهندنمونه‌ای از حقیقت اوضاع را در این باره‌بدانند، خوبست‌که بکتاب« **واشنگطن‌تعبدالطرق لموسکوفی‌بلاد العرب و المسلمین** » ( واشنگتن درکشورهای عربی واسلامی راهها را بسوی مسکو ختم میکند ؟ ) تألیف «**محمد جمیل بیهم** »که از شخصیت های بزرگ لبنان است مراجعه کنند ؛ این کتاب چندسال پیش در لبنان ـ بیروت‌چاپ شده است .

ولی اگر اینها راست‌میگویند ودراینگفتارغرض سوءاستعماری ندارند، چرامارا نمیگذارند که ماخودخلاء موجود را با برقراری یك نظام سلیم‌وعادلانه وپابرجای متکی بطرز فکر و عقیده ، درسرزمین های خود ، پر کنیم ؟ ، تا در سایهٔ همین نظام ، بشریت در صلح و صفا زندگی کند .

**اینهاچرا درراه عدم تحقق وجود خارجی این‌نظام واین سیستم حکومت ، مستقیماً دخالت کرده و مانع میشوند ؟ در - صورتیکه این‌برنامه ، این‌اصول وطرزفکر ، درمقابل کمونیسم، حداقل بمثابه صد لشکر سرباز و دهها اردوگاه جنگی و دهها پایگاه نظامی است . . . سربازان واردوگاهها وپایگاههائی که هنوز نتوانسته‌اندازنفوذ کمونیسم درسرزمینهای‌خود جلوگیری کنند . . . (۱)**

آری آنها ! بااین رژیم و سیستم حکومت مخالفندوباتمام **قوا علیه آن می‌جنگند** ، زیرا این‌نظام : استعمار راهمانند کمونیسم ؛ طردمیکند وبهیچ نوع استعماری ، تحت هراسم و عنوان ، هرنقشه و پرده‌ای که باشد اجازه‌نمیدهد که درسرزمین اسلام ، در وطن‌بزرگ اسلامی‌ما بسربرده وفعالیت کند ! .

فقط روی‌همین اصل‌است که آنها بااین‌نظام عادلانه وجامع - الاطراف که همه‌درسایهٔ آن میتوانند درامنیت کامل بسربرند، مبارزه میکنند ، ولی‌چه‌بهتر که مااین‌حقیقت رادرك کنیم ... اگر واقعاً عقل

(۱) : نمونه هائی ازقبیل «**کوبا**» بنابادعای خود آمریکا-و«**ویتنام جنوبی**» و«لائوس»و... ؛ شاهد خوبی براین موضوع است .

وادراکی‌داریم . . زیرادیگر وقت آن رسیده است که مانند میمونها مقلد نباشیم . ! » (۱) .

اینست نمونه ای از طرز فکر سیدقطب و همه مسلمانهای دور - اندیش و باایمان و معتقد باصول و مبادی طرز فکر نجات بخش و جهانی اسلام . .

**سیدقطب و مبارزات اجتماعی :**

سیدقطب ، همانند هرمسلمان باایمانی معتقد است که «زندگی تنها عقیده وجهاد درراه آنست» زیرااسلام این چنین دستور میدهد،او در کتاب «دراسات اسلامیه » تحت عنوان **«الاسلام یکافح»** ( اسلام مبارزه‌میکند) می نویسد :«آنهائیکه خیال‌می کنند مکتبهای اجتماعی دیگردنیا، میتوانندآنچنان که اسلام‌میتواند ، باستمگران وباغیان و قلدران مبارزه کرده وازستم‌دیده‌هاوزجرکشیده‌های محروم‌اجتماعات بشری دفاع کنند ، یااشتباه‌میکنند یامغرضند ویااز اسلام وحقیقت آن چیزی درك نکرده‌اند .

**وآنهائیکه خیال‌میکنندکه مسلمانند ولی باستمگریها و بیدادگریها نمی‌جنگندواز حقوق همه‌رنجدیده‌هاوستم کشیده‌های جهان‌دفاع‌نمی‌کنند ، یااشتباه میکنند و یا منافقند و یاازاسلام چیزی نفهمیده‌اند**

زیرا اسلام درواقع نهضت آزادی بخشی است که نخست دل افراد وسپس اجتماعات بشری را از ترس قید وبند زورمندان آزاد میسازد ، واگر به بینید که ظلم وستم درجائی برقرار است ، وکسی

---

(۱) المسلمون سال ٥ شمارهٔ ۸ ص ۷۸۲ چاپ دمشق .

بفریاد مظلومین نمیرسد ، باید دروجودداشتن «ملت مسلمان» در آن محیط شك کرد .

زیرا ازدوحال خارج نیست: یااسلام هست ویا نیست.

اگرهست که **اسلام مبارزه وجهادپی گیر ودامنه داروسپس شهادت در راه خدا ، در راه حق وعدالت ومساوات است**واگر نیست نشانهٔ آن، آنست که همه به وردوذکر مشغولند و به تسبیح و سجاده چسبیده اندوصبح وشام دعامیکنند که از آسمان خیروبرکت، آزادی وعدالت ببارد!، ولی هرگز دعای آنهامستجاب نخواهد شد **«وهرگزخداوند در وضع قومی دگرگونی ایجادنمیکند،مادامی که خود بوضع خودتغییر دهند...»**

پس اسلام چیست؟ اسلام یك عقیده و طرز فکر انقلابی است انقلاب در تمام شئون زندگی... انقلاب درفکر، درادراك و احساس درراههای زندگی ، درروابط فرد واجتماع ... انقلابی که خواستار برقراری مساوات کامل بین همه مردم دنیاست ، **«که هیچکس را بر دیگری، جزباپرهیزکاری برتری نباشد»**

وبنا بر این آنهائیکه ایمان آورده اند کدامند ؟.. آنهائیکه حقیقتا ایمان آورده اند درراه خدا حقیقتا میجنگند .وآنهائی هستند که درراه اعتلا وبرتری کلمه حق ، نام خدا ، بجهاد مشغولند ، و نام خدا وقتی سراسر روی زمین را فرا میگیرد که ظلم وستم، قلدری وزور گوئی ازبین برود **«ومردم همه ،همانند دندانه‌های شانه برابر و مساوی باشندو کسی را بر کسی برتری نباشد؛مگر باپرهیزکاری وتقوی»**

وروی این حساب ، آنهائیکه درهر مملکت واجتماعی ظلم و

ستم‌را بچشم خودمی‌بینند، و بعدزبان‌وقلم خودرا بحرکت درنمیاوردند که ازحق وعدالت دفاع کنند ، دلهای اینها از نور اسلام خالی‌است، واگر جرقه ای دردل آنها پیداشود بیدرنگ بمبارزه ومجاهده در راه‌حق برمی‌خیزند» سیدقطب سپس اضافه میکند:

«.. اگر روح ناسیونالیستی بماامر میکندکه بااستعمارتجاوز کار بجنگیم. اگر روح سوسیالیسم ازما میخواهدکه بازمین خوار و سرمایه دار مبارزه کنیم . اگر روح آزادی فردی میگوید که با طاغیان و زورگویان داخلی بستیزه برخیزیم، روح اسلام هم که همهٔ اینها (استعمار، سرمایه دار ، قلدرها و زورگویان )را تحت‌عنوان «ظلم‌وستم» که وجه مشترك ما بین همهٔ آنهاست ، جمع کرده، بما دستور می دهدکه **بدون سازش و آرامش** ، همه با هم ، علیه آن بجنگیم ،و این مزیت جامع الاطراف فقط مخصوص‌اسلام است. هر مسلمانی که از ته دل ایمان آورده باشد ، هرگز نمی تواند که بااستعمارگران همدست شود ،بآنها کمك کند ، با آنها قرار داد وپیمان به‌بندد وساکت نشیند ویادست ازمبارزه‌مخفی‌وعلنی‌برضد آنها بردارد زیرا اوقبل ازهمه چیز ، قبل از وطن وملیت ، بدین و عقیدهٔ خود خیانت ورزیده استکه عداوت استعمارگران را در دل ندارد ونیروهای ملی اسلامی را تاآنجا که مقدور است ، علیه آن تجهیز نمیکند .

والبته بااین حساب دقیق و روشن حساب آنهائیکه با استعمار گران پیمان مودت ازلی وابدی‌دارندوبرای همیشه سرسپرده آنانند ودرزمان صلح وجنگ بآنها کمك و یاری میکنند ، وبرسرسفره‌های

آنان ، نان میخورند ، وپرده پوش اعمال وجنایات آنهاشده‌اند و..
کاملا روشن خواهدبود ! » وی در خاتمه بحث خود باکمال‌صراحت
میگوید :

«ولی اگر توفقط « **مسلمان** » باشی ، همین کافیست که تو را باتمام‌شجاعت‌وشهامت، بدون سستی‌وکسالت، علیه‌استعماروامپریالیسم تجهیز کندو بمبارزه وادارد ، واگراینطوری نباشی ، بقلب خودنگاه کن ! شایددرداشتن‌ایمان گول خورده‌ای، وگرنه‌چگونه‌میتوانی‌علیه استعمار نجنگی ؟!

اگر توفقط «**مسلمان**» باشی همین کافیست که تو را وا دارد که باتمام قوا علیه همه مفاسد ومظالم اجتماعی مبارزه کنی ، مبارزه‌ای بی‌امان،پی گیر ، آشکار ، بدون خستگی‌وملال ، واگرنکردی‌بقلب خود نگاه کن! شایددرداشتن‌ایمان‌خودرا گول زده‌ای وگرنه چگونه میتوانی‌ازمبارزه باظلم‌وستم بازایستی ؟

واگرتوفقط« **مسلمان** »باشی‌همین‌کافیست که‌باتمام‌قدرت‌و نیرو علیه طغیان ویاغیان بستیزه برخیزی ..واگر بر نخواستی ! بقلب خودنگاه کن ! شاید در ایمانت خللی است.وگر نه چگونه برای مبارزه باطغیان‌بپا نمی‌خیزی ؟ ..

بگذار همه مکتبهای اجتماعی روز در سرا سر روی زمین،هر کدام‌برای‌خود واردمیدان‌کارزار شوند و راه خود را برای تحق‌ق بخشیدن! حق‌وعدالت‌آزادی‌درپیش گیرند .

اسلام‌هم‌درسراسردنیا ، ودرهمهٔ میدانهای‌مبارزهٔ زندگی برای تحقق عدالت‌وآزادی وحق‌واقعی ، مبارزه خواهد کرد ودراین راه

تمام نهضتهای آزادی‌بخش را کمك خواهد نمود وهمه مبارزین و مجاهدین رادر زیر پرچم یك مکتب اجتماعی بزرگ وجهانی، گرد هم خواهد آورد.» (۱)



بامطالعه اینسطور عقیده اجتماعی «سید قطب» تا حدی روشن می شود وبدون شك کسیکه دارای این طرز فکر باشد بهیچوجه نمیتواند دست روی دست بگذارد وساکت به‌نشیند وروی همین اصل سیدقطب در مبارزات اجتماعی ضداستعماری. همگام یکی ازجمعیت‌های اسلامی نیرومند آنروز «مصر» شرکت میکرد وفعالانه میکوشید . .

آری ! سیدقطب دراین «راه» مبارزه میکردودر این مبارزه، تاپای مرگ هم پیش رفت و پس از ماجرای اختلاف «ناصرونجیب» دستگیر وزندانی شد، مدتی گذشت: دریکی ازمجلات اسلامی چاپ هند خواندیم که : « . . ازسید قطب که درزندان بود دیگر خبری نیست، ومعلوم نیست که کشته شده و یاهنوز زنده است» (۲) و لی خوشبختانه بعد از تحقیق معلوم شد که رجال مصر بخاطر خدمات علمی و فرهنگی سیدقطب، و محبوبیتی که بین تمام طبقات اصیل وملی وعلمی مصر دارد ؛ اورا نکشته‌اند...

از وضع فعلی سید قطب اطلاعی دردست نیست ولی خوشبختانه

---

(۱) دراسات اسلامیه ( مجموعه مقالات سید قطب) ط ۳ - لبنان بیروت صفحه ۲۷ ومابعد .

(۲) مجله ماهانه اسلامی «البعث الاسلامی» ارکان « دار العلوم لندوة العلماء» چاپ هند لکهنو سال ۳ شماره ۶و۷ ص ۵۹ .

آثار وتالیفات جدید اواخیراً بطور مرتب در کشورهای عربی واسلامی چاپ و منتشر میشود و در هر صورت خوانندگان محترم با مطالعه این کتاب (که از روی چاپ پنجم آن ترجمه میشود) تصدیق خواهند کرد که. سید قطب از جمله افراد انگشت شماری است که توانسته است بادرك روح زمان وآشنائی بامسائل اجتماعی واوضاع بین المللی، مسائل اسلامی را بسبك روز و بشکل کتابهای سیستماتیك، و بنام یك ایدئولوژی زنده وارزنده جهانی ،درمقابل مکتبهای اجتماعی وسیاسی واقتصادی کمونیسم، امپریالیسم ،سوسیالیسم، کاپیتالیسم ، بدنیا عرضه داشته ودنیائی را متوجه خود سازد

**چند نکته درباره این ترجمه :**

در خاتمه این مقدمه بی مناسبت نیست که چند نکته را یاد آوری کنیم :

۱ـ **روش مادر ترجمه** : روش مادرترجمه همان روش «ترجمه محدود » است یعنی ما هیچوقت درترجمه این کتاب ازمتن عربی آن تجاوز نکرده ایم بلکه آنچه را که مؤلف نوشته بفارسی بر گردانده‌ایم ، و اگر در جائی توضیحی لازم بود ،در پاورقی یادداشت کرده ایم .

ما با روش «ترجمه آزاد » که نوعاً باتحریف و تعویض مطالب اصلی کتاب توام است مخالفیم (۱) ودر« ترجمه محدود» هم‌معتقدیم که بایست جملات عربی بفارسی بر گردانیده شود ، روی این حساب هیچگونه دخل وتصرفی درآن بعمل نیاوردیم وفقط دوعنوان

(۱) : فقط درچند مورد مختصر، جملاتی را بطورآزاد ترجمه کرده ایم .

کلی برای دوفصل و بعضی از عناوین فرعی - درضمن فصول کتاب - بر آن افزوده ایم

۲- **ترجمه آیات قرآنی** : در ترجمه کلمات شریفه قـرآنی ، ما آن معنی را نوشته ایم که جالبتر ومهمتر بوده است، و البته در این قبیل موارد به تفاسیر مراجعه کرده وسپس نزد یکتر بن وجالب ترین معانی کلمات راانتخاب نموده ایم .

مثلا در ترجمه «**قل هوالله احد الله الصمد** . . .» که الله صمد دومعنی دارد ، یکی اینکه خداوند توخالی واجوف نیست ودیگری آنکه خداوند ملجأ وپناه همه است ، مامعنی دوم راانتخاب کرده ایم یا در بحث « آزادی وجدان» آنجا که از داستان «قارون » صحبت میکند میفرماید: «**وآتیناه من الکنوز ماان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة** . . » مفاتح بمعنی « کلید» و«اندوخته ها» هردو آمده ومامعنی دوم را گرفته وآنرا «اندوخته ها» ترجمه نموده ایم .

٤- همکارما در ترجمه این کتاب آقای محمدعلی گرامی قمی است که ازفضلای حوزه علمیه قم بوده ودارای تالیفاتی هستند که از آنجمله است «مقصود الطالب» که منطق بروش منطق ارسطو است و«ما هوالمنطق» که جامع منطق قدیم ونظریات دانشمندان اخیر چون دکارت واستوارت کل وانگلیس و... بوده که بطرزی بدیع نوشته شده وچاپ شده است (۱)

۵- چاپ اول این کتاب دردو جلد چاپ شد . که جلد اول دو

سال قبل وجلد دوم درسال گذشته منتشر گشت و بلافاصله نسخه‌های آن تمام شد. و اکنون بسیار خوشوقتیم که چاپ جدید این کتاب با تجدید نظرهائی در ترجمه و اضافاتی در مقدمه‌وپاورقی ها ، منتشر می‌شودو امیدواریم که‌موردتوجه‌نسل‌جوان‌وتحصیل کرده‌ماقرار گیرد

هدف ما از نشر این کتاب نشان دادن مکتب فکری وعقیدتی زنده وارزنده ایست که می توان با جایگزین ساختن اصول اساسی اجتماعی آن ؛ بجای اصول منحط و فرسوده و پوسیده اجتماعی ؛ شالوده نظام نوینی را پی ریزی کرد ... ما یقین داریم که شما پس ازمطالعه‌دقیق‌وعمیق‌این کتاب ، بصحت ادعای‌ماپی خواهیدبرد . . . .



اکنون‌اگرخوانندگان محترم نشر این‌قبیل کتابهارا که‌نشان دهنده یك مکتب فکری عمیق وارجداری برای نجات بشریت است برای اصلاح اجتماع و آگاهی نسل جوان از حقایق و اصول طرز فکری که گشایش عقده‌ها وابهامهای عصر جدید ، فقط و فقط بدست آنست، مفید میدانند باما درراه نشرآن همکاری کنندومطالعه‌آنرا به دوستان‌خود توصیه نمایند.

از خدای بزرگ مسئلت داریم که ما را در این راه مدد بخشد ونیت ما را خالص گرداند ، ودلهای ما را بنور خود روشن سازد

**انه‌سمیع‌مجیب وانه‌علی‌کلشیء قدیر**

پایان مقدمه



تألیف : سید قطب

# عدالت اجتماعی در اسلام

جلداول

ترجمه و پاورقی از :

سید هادی خسروشاهی و محمد علی گرامی

با اضافاتی در مقدمه و پاورقیها

# اهداء

بدانشجویان !

بجوانان !

بجوانانیکه درعالم فکروخیال ؛ چشم براه بمیدان آمدنشان‌داشتم...
وآنها درعالم واقع : بمیدان مبارزه زندگی قدم‌نهاده وباجان ومالشان‌در **راه خدا** فداکاری‌وجانبازی نمودند و از صمیم دل ایمان آوردند که : عزت ازآن خدا ، پیامبرومؤمنان است .

بجوانانیکه روزگاری بمیدان‌آمدن آنها ، بیش‌ازخیال‌وآرزونبوداما واقعیت موجودیت‌آنان ؛ حقیقتی‌بزرگتراز‌تخمین و خیال و بیرون ازحدود آمال بود . .

آری بجوانانیکه از پس پرده غیب چنان سر برآوردند که‌حیات از پردۀ عدم سرمیزند ونور از بین ظلمت‌میدرخشد !

بجوانانیکه : **بنام خدا ، بیاری خدا ، در راه خدا ، بجهاد پی‌گیرودامنه‌دارو‌کوشش‌خستگی‌ناپذیروارزنده‌ای‌برخواسته‌اند**

این‌کتاب را اهداء مینمایم . رجب ۱۳۷۳ هـ ـ قاهره

**سیدقطب**

* * *

# دین و اجتماع

## بین مسیحیت و اسلام

### ذخیره‌های فکری ما

در دنیای اقتصاد، فردیکه پس انداز وذخیره‌ای دارد، پیش‌از مراجعه بدان، به وام گرفتن نمی‌پردازد، زیرا ممکنست که صندوق پس انداز، وذخیره موجود در آن، وی را از وام بی نیاز سازد، چنانکه دولت وحکومت نیزقبل از بررسی بودجه مملکتی و نظر در دارائی وثروت موجود، به‌قرض ووام پناه نمی‌برد! ولی بایدپرسید که ذخیره‌های روحی‌وتوشه‌های فکری، وآنچه که قلب ودل‌بمیراث برده است، نباید در جریان زندگی مردم، لااقل همانند مال‌ومتاع ارزیابی شود؟!

آری! (باید چنین باشد) اما، ما در «مصر» ودرسراسرجهان اسلام، قبل از آنکه‌درفکراصول وقوانین صادراتی وروشهاو برنامه‌های عاریه‌ای باشیم وآنها رااز ماوراء بحار وآنطرف دنیا وارد کنیم، به ذخیره‌های روحی ومیراث فکری خود مراجعه نمیکنیم.

ما چشم باز میکنیم و با یك سلسله و اقعیت هـای اجتمـا عی ناگواری روبرو میشویم که بهیچوجه مارا راضی وخرسند نمیسـازد واوضاعی را ملاحظه میکنیم که هرگزموافق باروش عدالت نیست،

در این هنگام ، بلا فاصله چشمان خود را بسوی اروپا و آمریکا و شوروی دوخته وراه حل مشکلات خود را از آنان میخواهیم ! .
چنانکه در امور زندگی مادی خود ، درکالا ومتاع نیز دست نیاز بدان سودراز میکنیم!

البته بازفرقی بین این دو موضوع هست و آن اینکه هنگام خواستن کالا و متاع، به انبارهای خود مراجعه میکنیم واز اجناس وموجودی بازارها آمارگیری مینمائیم ، و امکانات تولیدی خود راهم کاملا بررسی میکنیم ولی بدبختانه هنگام اخذقوانین واصول و برنامه هاازدیگران ، بهیچیك ازمسائل مذکور ،واحتیاطات وپیش بینی های لازم دست نمیزنیم واصولا خودراموظف هم نمیدانیم که سری هم بمیراث روحی وذخیره های فکری خود بزنیم ودرراه حلهائی که شاید بتوانیم ازقواعد واصول ونظریات اساسی واصیل خود بدست آوریم ، نظری افکنیم تااگر اوضاع وزمان وتاریخ خود را بامسائل زندگی مادی و فکری وروحی خود ناسازگار دیدیم بدنبال اصول وطرز فکر دمکراسی ! یا سوسیالیسم یا کمونیسم رفته وآنها را از ملتهای ماوراء بحار و آنطرف دنیا اخذ نمائیم...

اکنون ما «اسلام» رامذهب ودین رسمی مملکتی دانسته و بخیال خوداگر خودرا ازیاوران ومبلغین دین ندانیم، لااقل مسلمان میشماریم ولی درعین حال ،دین را اززندگی عملی خود دور ساخته و میسازیم وفقط بهمان تظاهر وابقاء آن در گوشهٔ دل اکتفا میکنیم که در واقع نه حکومتی برحیات ما ونه دخالتی درشئون زندگی مادارد ، و نه راه حلی برای مشکلات آن بشمار میرود ودر نتیجهٔ این اعمال، دین

راچنین معرفی کنیم - همچنانکه بعضی کرده‌اند ! - : « دین مایه ارتباط بنده وخدای اوست !» اما روابط مردم وعلاقه‌ها وپیوندهای اجتماعی ؛ ومشکلات حیاتی ، وسیستم حکومت واقتصاد و....رااصلا بی‌ربط به‌دین شماریم ، البته این عقیدهٔ کسانی است که اصل دین را انکار ننموده وردنمی کنند ؛

در مقابل آنان عده‌ای هم میگویند : ازدین‌اسمی نزدما نبرید! مامیدانیم که دین جزداروئی که‌سرمایه داران واستبداد گران برای خواب کردن طبقات زحمتکش وتخدیرتوده‌های مردم بکار میبرند چیزدیگری نیست !..

بایدٔ دید این نظریات عجیب وغریب ، چگونه عارض طبیعت اسلام وتاریخ آن گشته است ؟ . آیا جزاینست که‌این‌نظریات‌شگفت انگیز را نیز همانند سائر چیزها ، از ماوراء بحار و آنطرف دنیا گرفته‌ایم؟!

مسئله‌جدائی ونزاع بین دین و دنیا، هرگز در شرق اسلامی پیدا نگشته واسلام‌چنین‌نهالی‌را که روئیده‌شده بهیچوجه نمیشناسد وافسانه‌تخدیر افکار واحساسات بوسیلهٔ دین ،برای‌یکروز هم زائیده اسلام نبوده وروح و طبیعت اسلام از چنین فرزندی ! خبرندارد ،وما بدون تأمل ودقت ، این افسانه موهوم را طوطی وارمیگوئیم‌وهمانند میمون تقلید آنرادر میآوریم ، ودنبال این‌نیستیم که ازاصل و نقطه پیدایش این‌داستان‌خرافی‌مطلع‌شدمو تحقیقی‌بعمل آوریم‌ومرکزظهورو پیدایش آنرابشناسیم ... پس آنچه که‌درمقدمه برمالازم‌است ،تحقیق همین مسئله‌است ، تاروشن‌شود که این‌عقیدهٔ باطل وعجیب از کجا و

چگونه آمده است

## مسیح و تعلیمات او

درروزگاریکه دیانت یهود کهنه شده وبصورت قوانین خشك و جامد وتحریف شده‌ای در آمده بود، مسیحیت درسایه امپراطوری روم ظاهرشد ، امپراطوری روم دارای قوانین معتبرومشهوری بود که سرچشمه ومأخذ قوانین اروپای امروز محسوب میشود و اجتماع آن روز روم‌نیز دارای نظم خاص وپایه‌های اجتماعی بخصوصی بود، روی همین حساب، مسیحیت در آن امکانات و شرایطی که آنروز وجود داشت، نتوانست برای چنان‌دولت ریشه داروا جتماع مستحکمی ،قوانین ونظامات وحدودی وضع نماید که آندولت واجتماع‌را به پیروی خود مجبورسازد.

وبمقتضای این امکانات و اوضاع ، مسیحیت ناچار شد که از نظامات ومسائل اجتماعی دور شده و فقط بتهذیب روح و پاك‌ساختن درون ، بپردازد و در این موضوع هم چیزی که از خود نشـان داد ، بهمان اندازه بود که عیوب و نواقص خشك و زیرو رو شـده یهود را آشکار سازد و روح و زندگی را بسمت حقیقت اسرائیلیت بر گرداند !.

مسیح ﷺ به‌صفای روحی، رأفت ونرمی و آسانگیری و عفت وزهد وتخفیف بعضی از قیودیکه بربنی اسرائیل واجب شده بود؛ و یا آنها برای ریاضت‌برخود بسته بودند ، دعوت مینمود و از گفتار و رفتار او نسبت به شعائروتشریفات باصطلاح مذهبی یهود، کاملا معلوم بود که نظری به‌قیود تقلیدی که از کاهنانی که ملجأ وپناه‌گاه مردم

بودند یا ازنویسندگان تورات گرفته شده بود ـ ندارد ، زیرا آنها یك اعمال ظاهریه ای بیش نبودند ومسیح ؈ مأمور اصلاح‌باطن و پاکی‌روح بود...

مسیح برای شاگردان وپیروان خود «شنبه» را که در میان بنی اسرائیل «روزحرام» بود ـ مباح کرد(۱) و تمام خوردنیها را بر آنها حلال‌دانست ومیفرمود :«آنها دهان را نجس نمی‌کنند ،آنچه دهان‌را نجس میکندغش وحیله، فسق‌واباطیل است» وهمچنین اجازه داد که درآن ایامیکه دریهودیت لازم بود روزه بگیرند ،افطارکنندو زن‌بدکاره ای‌را که بجرم‌وگناه خود معترف بود، نزداو آوردندولی اورا حدنزد وفرمود :آنها که میخواهنداورا (طبق شرع‌موسی ؈ ) سنگسار کنندخودتمامی گناه‌کارند»!.

ازگفته‌های او است : «شما شنیده اید که ـ در باب قصاص ـ چشمی به چشمی و دندانی در مقابل دندانی است . لیکن من بشما

---

(۱) گرفتن ماهی درروزهای شنبه برای یهود حرام بود ، چنانکه در قرآن مجید آیه ۱۶۳ از سورهٔ اعراف بـاین مسئله اشـاره شده است : **«واسئلهم عن‌القریة التی کانت‌حاضرة البحراذیعدون‌فی‌السبت اذتأتیهم حیتانهم‌یوم سبتهم شرعا ویوم لایسبتون لاتأتیهم ، کذلك نبلوهم بما کانو یفسقون** : آنهارا از دهکده ای که نزدیك دریا بود بپرس ؛ چون بحرمت شنبه تعدی همیکردند ، چون ماهیهایشان روز شنبه‌گرفتنشان دسته‌دسته سوی ایشان میآمدندوروزی‌که شنبه نمیگرفتند نمیآمدند ، بدینسان برای عصیانی‌که میکردند مبتلایشان میساختیم

( خسروشاهی )

می گویم : در مقابل شر ایستاد گی نکنید ، بلکه اگر کسی بگونه راست تو سیلی زد تو گونه چپ را هم مقابل او بگیر ! و کسی که بخواهد باتو دشمنی کرده پیراهنت‌را بگیرد، تورداء خود را نیز بدو بده وهر که تورا تایك میل بزیربار خود کشید تومیل دوم‌را نیز با اوبرو» (۱)

این روح صفا ورافت ، هم چنین از این گفتارش پیداست که میفرماید : « شما شنیده اید که پیشنیان گفته اند : مرتکب قتلی نشوید و هر که مرتکب قتلی شود ، مستحق حکمش خواهد بود اما من می گویم : هر کس بیهوده و بی جا بر برادر خود غضب کند مستوجب حکم خواهد بود و هر کس به برادر خود بگوید « رقا » (۲) مستوجب حکم شوری خواهد بود و اگر بگوید ای احمق مستحق آتش دوزخ خواهد بود . اگر قربانی خود را به کشتارگاه

---

(۱) : انجیل متی ( باب) ٥ آیات ٣٨-٤١ .
(۲) : بتفسیر این‌کلمه برنخوردم ، شاید سب یا ملامت و نکوهش باشد . (مؤلف) .
درتفسیرفارسی انجیل متی چاپ بیروت ( ص ۲۲ ) در ذیل این‌آیه ، تفسیری برآن نمی نویسد ، ولی درکتاب : « قاموس کتاب مقدس » ترجمه «مسترهاکس‌آمریکائی» (مقیم همدان ! ) چاپ مطبعهٔ‌آمریکائی بیروت ( سال ۱۹۲۸م) ص ٤١٩ مینویسد : «رقالفظی است سریانی و افاده‌تحقیرمیکند » درانجیل متی فارسی چاپ لندن رقارابه «رکا» برگردانده است ولی ما در ترجمه آیات انجیل‌از انجیل های فارسی استفاده نکرده ایم . بلکه‌عبارتهای عربی‌آنرا خود ترجمه نموده ایم . ( خسروشاهی) .

بردی و آن وقت متذکر گشتی که حقی از برادرت بگردن تست. قربانی خود را همان جلو کشتار گاه رها کرده و برو نخست بـا برادر خود مصالحه کن و سپس بیا و قربانی خود را جلو بیانداز ؟ !! مادامیکه با دشمن خود در راهی هستی هرچه‌زود تر رضایت او را بدست‌آور!...»

و همچنین از این گفتارش .. . « شما شنیده اید به پیشینیان می گفتند زنا مکن . و لیکن من بشما می گویم همانا هر کس بزنی از روی شهوت نگاه کند در قلب خود با آ ن‌زن زنا نموده ، بنـا بر این اگر چشم راست تو،تو را بر انگیزد و بلغزاند آنرا بر کن و دور بیانداز ! زیرا برایت بهتر است که یکی از اعضای تو از بین برود ، تا همه بدن تودر دوزخ نیفتد و اگر دست راست تو ، تو را بنا پاکی وا دارد آن را ببر و دور انداز ! زیرا کـه برایت بهتر است که یکی از اعضای تو از بین برود و جسم تو در دوزخ‌نیافتد..»

و همچنین از اینگفتارش . : « شما شنیده اید که به پشینیان گفته میشد : خلاف عهد خود عمل‌نکن بلکه بقسم‌هائیکه خورده‌ای برای خدا وفا کن ولی‌من‌میگویم. قسم نخوریدنه بآسمان که کرسی خدا است ونه بزمین زیرا که زمین مکان قدمهای خدا است و نه باورشلیم‌زیرا که اورشلیم شهر شاه‌بزرگ است (١) و قسم‌به‌سر خـود نخور ! که توقادر نیستی حتی یکموی آنراسیاه یاسفید نمائی بلکه

(٢) اورشلیم درنظریهودیهاومسیحی ها خیلی مقدس است و در قاموس کتاب مقدس ازصفحه ١١٨ تا ١٣٤ در باره تاریخ و معرفی آن‌بحث کرده است ، طالبین رجوع کنند (خسروشاهی)

صحبت شما فقط بلی بلی ونی نی باشد زیرا زیاده بر این از بدی است . . » (١)

بنابراین ؛ بمقتضای دعوت خودمسیح ﷺ ، وبا درنظرداشتن امکانات وشرایطی که دعوت مسیح در آن شرایط به روم رسید ، دعوت آنحضرت یکباره به پاکی روح و وجدان روی آورد و اساس خود را برپایهٔ : دین وسیله ارتباط بنده وخدااست» و « قانون و سیله ارتباط فرد ودولت است » ریخت وبنانهاد.

**کلیسا وراه آن :**

شاید اینمطلب درجای خود یعنی درموقع نشو ونمای مسیحیت در سایهٔ امپراطوری روم وهنگام سستی و ضعف دیانت یهود ،صحیح بوده باشد ، ومسیحیت درقسمت پاکی روح و دوری ازعالم ماده و سخاوت وجدان؛ بحدی ترقی نمود کهفوق آن تصور نمیشود ! ووظیفهٔ خود را درقسمت زندگی روحی انسان خوب ادا کرد وباندازهایکه یك دین میتواند وقدرت دارد روحرا بالابرد ، و و جدان انسانی را بمقام بلندی رسانیدوقلب ودلرا پاك ساختوغرائزرا منکوبنمود وبرمشکلات فائق آمدهدرعالم خیال وصورتذهنی! نظر بمقاصدمقدسی دوخت واجتماع رارها کرده بدستدولتسپرد که باقوانینزمینیخود آنرا منظم سازد واداره نماید.. .قوانینی کهنهفقط بحسب ظاهراداره اجتماع مینمود ؛ بلکهواقعاًهماداره اجتماع بعهدهٔ آنقوانینبودزیرا مسیحیت همت خود را بعالم دل متوجه ساخته بود وتوجهی باجتماع نداشتواینخودبانشوونمایاودرمحلیمخصوص ، وجهتاحتیاج امت

---

(١) : انجیل متی ، باب ٥ آیات ٢١ - ٣٧

اسرائیل که عیسی ﷺ بدانها مبعوث شده بود. وآنهم جزء کوچکی از دولت بزرگ روم بود ـ ودردوران فترتی که در آن هنگام بنفع مسیحیت پیش آمده بود، تاهنگام ظهور دین جهانی بعد از آن (اسلام) منطقی وبجا بود.

پس ازاین جریانات، خدا خواست که مسیحیت باهمان بخشش وجدان وپاکی ودوری از عالم ماده و . . . از دریاها گذشته بطرف اروپا بیاید در آنجا روم را و ارث تمدن مادی وبت پرست یونانی دید، واز طرفی دراطراف اروپامردماتی رایافت که هنوزخوی بربریت وتوحش را ازدست نداده بودند، اجتماعات بزرك خود را مقابل هم دریك قطعه زمین که دارای طبع سخت وبد وبخیلی بود، قرار می دادند، کسانیکه درآن قطعه زمین ساکن میشدند نمیتوانستند برای یك لحظه هم مزهٔ راحتی رابچشندیا برای یك آن، سلاح را ازخود دور کنند ونمیتوانستند درزندگی خود به قوانین سرتاسر بخشش و گذشت باطنی مسیح مایل شوند، «هر کس بگونهٔ راست توسیلی زد توگونهٔ چپ خود را بسمت او بدار و هر کس با تو دشمنی کرده پیراهنت راگرفت، توردای خودرا نیز بدو واگذار» ! ! !

اینمردمان مشاهده نمودند که این دین نمی‌تواند زندگانی آنان راتأمین نماید لذا گفتند: دین وسیلهٔ ارتباط بنده و خداونداست، پس مانعی ندارد که در «کلیسا» در سایهٔ دین زندگی کند و انفاس دین را در **«هیکل مقدس»** (۱) استشمام نمایند و همینکه از معبد

(۱): راجع به «هیکل مقدس» و کرسی اعتراف **Confession** که از خرافات مسیحیان است، رجوع شود بکتاب قاموس کتاب مقدس صفحه ۹٤۱ و ببعد (خسروشاهی)

بیرون آمدند با گیر ودار زندگی بربریت روبرو گردند اینها ابتدادر اغتشاشات واختلافات خود شمشیر را حاکم قرار میدادند سپس که تمدنی پیدا شد ! قانون مدنی را برای حکومت بر خود خواستند .

اما دین ؟ ! در همان گوشهٔ دل باقی ماند ودر همان **«هیکل مقدس»** و **«کرسی اعتراف»** . (که گنهکاران در مقابل آن توبه می کنند)

از همینجا بود که جدائی بین دین و دنیا در زندگی اروپائیان پیداشد وبلکه حقیقت مطلب ـ که طبع هرچیز حقیقت خودرا نمایان میسازد ـ اینست که **«اروپا»** هرگز ودرهیچوقت« **مسیحی** » نبوده! ودین نسبت به نظم واداره زندگانی آنان ، ازروز ورودش درمیان آنان تاامروز در کناری واقع شده وبگوشه‌ای خزیده‌است ! .

* * *

لیکن رجال دین ازقسیسها و کاردینالها و پاپها . . . نمیتوانند باوجود گوشه گیری کنیسه اززندگانی اقتصادی واجتماعی وسیاسی ، منافع ومصالح خودرا تضمین نمایند ویانفوذ خودرا نگهدارند ، ناچار باید کنیسه نیز قدرتی برای خود داشته باشد که با قدرت سلاطین و فرمانروایان مقابله نماید واز طرفی هم سلطنت روحی آن ، در میدان وسیع زندگی جلب منافع نماید !....

. زمانها گذشت که کلیسادارای لشگرهاوفرماندهان وپادشاهانی بود که دست کمی ازلشگریان وفرماندهان وقدرت سلاطین دیگر نداشت وازاینجا بود که بین کنیسه و امپراطور ، وپاپها و فرمانداران، نزاع واقع میشد (۱) وقاعدتاً هم میبایست چنین شود .

(۱) :مابرای نمونه چند مثال ازتاریخ نزاع وکشمکش پاپهاوسلاطین رابرای شما نقل میکنیم تاحقیقت مسئله روشنتر گردد .*

*«.. از سال ۷۵۶ میلادی که قیصرپادشاه فرانسه مقداری از اراضی متصرفی را به پاپ واگذار نمود مقدمه زندگی پر جلال پیشوایان مسیحیت فراهم گردید ودیری نگذشت که پاپها باتصرف اراضی بسیار و توجه بامور مادی برای حفظ قدرت اقتصادی وسیاسی خود ناچار شدندکه بجای پیروی از احکام اخلاقی وعرفانی مسیح درکلیه مسائل مهم سیاسی واقتصادی اروپا شرکت نمایند ..

درسال ۱۰۷۵ پاپ گرگوار هفتم رید و فروش مناصب روحانی را منسوخ کرد واعلام داشت که هرگاه امپراطور یاوالی یامرزبان یا حاکم یا مقام غیرروحانی دیگر کسی رابه رتبه اسقفی یا غیرآن بگمارد ، محکوم به تکفیرخواهد بود ، هانری چهارم امپراطور آلمان بفرمان مخصوص پاپ در این باره وقعی ننهاد ودر پاسخ اوچنین نوشت «تو فروتنی من را حمل بر جبن کردی وبی محابا برضد سلطنت که خدا بودیعه بمن داده است خاستی و پایه جسارت رابجائی رسانیدی که مرابه خلع ترسانیدی مثل اینکه توآنرا بمن سپرده‌ای یااینکه زمام امردرکف تست نه‌در قبضهٔ قدرت خدا ، امامن از زبان اساقفه‌ام بتو میگویم دور شواز مسندیکه بغصب آنرا تصاحب کرده‌ای مسند پطروس جایگاه کسی است که در صدد نباشد جور وجبررا لباس دین بپوشاند من هانریکه بموهبت الهی پادشاهی یافته‌ام بااساقفه خود میگویم فرود آ ، فرود آ!»!

روز بعدپاپ هانری‌را تکفیرو ازمقام سلطنت خلع نمود وچنین گفت :

«ای پطروس سعید وپیشوای حواریون ! خداوند به‌التماس تورتق وفتق امور دودنیا رابه من واگذاشته ...

من بنام خداوند متعال ، اب‌وابن‌وروح القدس‌اوباستناد قدرت وشأن تو ، پادشاهی راکه با این کبرو تنمر . احترام‌کلیسای تورا نگاه‌نداشته از*

*حکومت بر آلمان وایتالیا ممنوع میدارم ... !»

پس ازصدور این نامه دشمنان هانری ننمه مخالفت را ساز کردند واز پاپ طرد اورا خواستند ، در نتیجه این احوال هانری باتمام نخوت وغروری که داشت برای حفظ مقام خویش به پیشگاه پاپ آمد ، جامه توبه کاران پوشید وپوزش طلبید پاپ بقصد استخفاف اوسه روز اورا در آستانه قلعه منتظر گذاشت دراین مدت هانری مانند بینوایان پیراهن پشمی در برنمود وباپای برهنه اشک میریخت واستغفار میکرد ، پس از پایان مدت سه روز پاپ عذر او را پذیرفت .

صدسال بعد بین فردریك بار بروس و پاپ آتش اختلاف روشن شد روزی نماینده پاپ اعلام کردکه تاج امپراطوری از جانب پاپ بامپراطور داده شده. فردریك از این جمله برآشفت وبرعایای خود نوشت که سلطنت ودیعه‌ای است که خداوند باو سپرده پس ازسالها مشاجره سرانجام فردریك ازدر اطاعت درآمد درحالیکه پاپ برمنبر بزرگی تکیه زده بود امپراطوراز اسب بزیر آمد وخودرا بپای پاپ انداخت پاپ براو رحمت آورد چون ازنمازخانه بیرون آمدند فردریك رکاب گرفت تاپاپ براسب بنشست وسپس لجام مرکب اورا بدست پیچید وچند قدم پیشاپیش او برفت ...

در مبارزاتی که بین «ژان» پادشاه انگلستان باحوزهٔ روحانیت روم در گرفت غلبهٔ نهائی ! نصیب پاپ گردید ... زیرا ژان پس از مدتی بخواری وزبونی افتاد وضمن اعترافی چنین نوشت : مارا سروش غیبی ! خبرداد که باکمال میل ورغبت کشور انگلستان وایرلندرا بعیسی وحواریون او وولینعمت خودمان پاپ اینوسان و جانشینان کاتولیك وی نیاز کنیم . .ما ازاین ببعد ممالك مزبوره رااز جانب پاپ ومقام روحانیت وبسمت نایب السلطنة دردست خواهیم داشت...

برای مزید توضیح به «تاریخ عمومی آلبرماله» و «تاریخ تحولات اجتماعی» مرتضی راوندی ج۲ مراجعه شود (**خسرو شاهی**)

البته‌مردم‌هم غالباً طرفدار کلیسا بودند ولی‌پس‌ازچندی که تضادمنافع آنها درتسخیر وتحمیر وتحمیق توده‌ها وبهره‌برداری ازمردم، برطرف میشد، طبق‌جریان طبیعت ! بین‌این‌دو قدرت موافقت حاصل میگشت ولی‌مادامیکه مصالح‌مادی واقتصادی درتضادخودباقی‌بود ونزاع‌برسر قدرت ادامه‌داشت ، جریان ازهمین قرار بود .

وازاینجا بود که گفته‌شد : دین‌فقط وسیلهٔ تسخیر وتخدیرمردم است که دردست استبدادگران‌ورجال‌دین میباشد، بدلیل اینکه‌دراروپا چنین بود !.

## واکنش روش کلیسا :

کلیسا همچنان برپایه‌قدرت مقدس ! خودثابت مانده‌ومالك ـ الرقاب‌مردم دردنیا و آخرت محسوب میشد «سند آمرزش» و«حکم محرومیت» ازبهشت‌را صادرمیکرد ومیفروخت ! وبطورکامل برمشاعر وافکار مردم حکومت مینمود و «محکمه های تفتیش» پشتیبان کلیسا بودند (١) هر کس سربلند میکرد ؛ یا متهم بکفر و طغیان میشد

---

(١) انکیزیسیون یا محکمهٔ تفتیش عقاید ، در قرون وسطی برای نابودی مخالفین فرقه مسیحی «کاتولیك» در اروپا بوجودآمده بودوجنایاتی راکه مرتکب شد خارج از حد احصاء وآمار دقیق است ، وانصافاً باید گفت که‌این جنایات ، تاریخ مسیحیت را لکه‌دار ساخت و برای ابد براین فرقه بدنامی وننك‌را بیادگار گذاشت .

ما اگربخواهیم دراین باره بتفصیل بپردازیم ، باید ازحدود «پاورقی نویسی» ! خارج شویم و لذا با اجازه خوانندگان محترم ، فقط اشاره ای بآمار جنایات وفجایع دستگاه انکیزسیونی پاپ‌هاودربار«واتیکان»میکنیم:ـ*

یامورد قتل وسوزاندن واقع میگردید ، تااینکه دوران (رنسانس)فرا رسید کلیسا مشاهده کرد که باز شدن چشم و گوش مردم بعد از آن دوران تاریك ، قدرت و نفوذ او را تهدید می‌نماید و براو آسان نبود که‌در مقابل امواج فکرو علم جدید که در رشد ونمو بود،قدرت‌خود رااز دست بدهد . لذا شروع بمقاومت نمود،دهانهای باجرئت راقفل مینمود وافکار آزادی را که با نظریات پوسیده و کهنهٔ کلیسا مطابقت نداشت ازکار میانداخت . از آن تاریخ دشمنی شدیدی بین کلیسا و آزادی فکردر گرفت (۱) ونظر باینکه کلیسا نمیخواست طبق طبیعت

*«مارسن‌کاشن» درکتاب «علم ودین» مینویسد : دراین دوره پنج ملیون نفر از نفوس بشری را بجرم فکرکردن وتخطی از فرمان پاپ بدار آویختند و تاحد مرگ‌درسیاه چالهای تاریك ومرطوب نگهداشتند ؛تنها از سال ۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹ میلادی یعنی طی ۱۸ سال بنا بدستور محکمه تفتیش عقاید ۱۰۲۲۰ نفر را زنده سوزانیدند ٦۸٦ نفر را شقه کردند و ۹۷۲۳ نفر را بقدری شکنجه دادندکه نابودشدند (تاریخ تحولات اجتماعی مرتضی راوندی ج۲ ص ۱۴۳)

برای اطلاع بیشتراز جنایات وفشارهای ضد انسانی مسیحی‌ها ،نسبت بدانشمندان وعلما وآزاد فکران بتاریخ عمومی آلبرماله ـ قرون وسطی ـ و «مکتب‌تشیع»(سالانه چهارم)ومجله «مکتب اسلام» چاپ‌قم سال‌سوم شماره ۱۰ و۱۱ رجوع شود(خسرو شاهی)

(۱) : دراین باره میتوانید بعنوان نمونه به‌کتابهای : «تاریخ علوم» پی‌رسو و «تاریخ آزادی فکر» تالیف ج . ب . بری ترجمه حمید نیرنوری و «حریة الفکرو ابطالها فی التاریخ» تألیف سلامه موسی ط مصر : مراجعه کنید . (خسروشاهی)

مسیحیت به مسائل دینی اکتفاء کند وطبق عادت (پاپها) بحکومت در مسائل روحی ودر آخرت قانع شود ، نظریاتی راجع به زمین وافلاك ومسائل علمی دیگر ابراز نمود که با نظریات علم جدید که برپایهٔ بحث وتحقیق وتجربه استوار شده بودتوافق نداشت ، وچون آزمایش وواقعیت نیزمؤید نظریات علم بود و پیروزیهای علم مجالی برای شك درعظمت چنین و سیلهٔ یافته شده باقی نمی گذارد ،عدهٔزیـادی از دانشمندان وعلماء پیدا شدند که از کلیسا دور شدند و آنرا کوچك شمردند ولی دشمنی وبدبینی نسبت بهدین ورجال دین‌را در مغزوفکر خود پنهان مینمودند . واز همینجا در زندگی اروپائیان بین دین‌وعلم و کلیسا وفکر ، کینه‌ای پیدا شد .



ماشین زندگی همچنان بسیرخود ادامه داد وعلم جدید آثار خودرا نشان‌داده‌درعالم‌صنعت‌نتائج‌بزرگی تحویل‌جامعه‌داد؛وسرمایه‌ها هنگفت شد ودرمیدان عمل‌دو اردوگاه متضاد مقابل هم‌تشکیل یافت: اردوگاه سرمایه داران واردوگاه کارگران... وبین مصالح این دو طبقه شکافی بزرگ پدید آمد . وقدرت واقعی از دست دولت خـارج شد وبه سرمایه داران منتقل گشت وچون کلیسا چـاره‌ای جزپیوند باقدرتی که روی کار بود، نداشت، به اردوگاه‌سرمایه داران‌پیوست...
من دوست ندارم به تمام رجال دینی کلیسا های ارو پا ظلم کـرده ومطلبی‌برخلاف‌واقع بگویم‌ولی باید اعتراف‌نمود که : بعضی‌از آنها که دنبال منافع مادی بودند مرکزقدرت را بدست میآوردند وسپس بدان‌می‌پیوستندوازاین‌دین،داروئی‌برای تخدیرطبقات زحمتکش تهیه

مینمودند که آنها را از قیام برای بدست آوردن حق خود و داد خواهی دردنیا ، بآرزوی گرفتن عوض‌در آخرت ! باز دارد .والبته بعضی از اعضای کلیسا هم در تبلیغ‌ودعوت خودخلوص نیتی‌داشتند زیرا آنان چنان فهمیده بودند که : حقیقت مسیحیت بی اعتنائی و کوچك‌شمردن دنیا ،و توجه‌به ملکوت پروردگاروعالم‌آسمان‌است !

به‌هرحال:رنجبران وطبقه‌زحمتکش که‌میخواستندقیام وجنبشی کنند، بخوبی‌دیدند که‌دین،غذای مطابق‌خواست‌ومیل‌آنان‌رانمیرساند وعلاوه کلیساهم‌دین‌راوسیله‌تخدیرآنان قرار داده است لذا علیه دین شورش‌وانقلاب نمودند و گفتند : دین‌وسیله‌تخدیرتوده‌هااست ...

وازهمینجااست که عداوت روشن وآشکاری بین‌دین‌و کمونیسم، نزد کمونستها پیدا شده ودردنیا شایع گشت .

**راه‌وروش‌اسلام**

ولی‌ما ! ؟ ما را باین حرفها چه کار ؟ در حالتیکه تاریخ ما و طبیعت‌اسلام وموقعیتهای آن درهیچیك از مراحلی که مسیحیت‌بود، نبوده است ، بلکه اسلام در سرزمینهای مستقل ، که‌تحت قدرت هیچ امپراطور وپادشاهی نبود ، ظاهرشد . اسلام دریك اجتماع بیابانی و بدوی‌بروز کرد که‌اوضاع‌وقوانینی شبیه آنچه‌که در امپراطوری‌روم بود،درآن‌وجود نداشت‌وهمان حال بهترین وضع برای‌اسلام‌بود.زیرا می توانست خودهمان رژیم وسیستم اجتماعی را که میخواست بدون هیچگونه مانع واقعی ایجاد نموده قوانین ونظاماتی‌برآن‌وضع‌نماید ودر عین حال،دل وروح‌آن اجتماع را نیز بدست گیرد و در قوانین وخطابات وروشهای خود ،بین‌دین ودنیاراجمع‌نماید . . . .

اسلام براساس وحدت زمین و آسمان در نظام واحد ، قیام نموده ودر روح فرد و اجتماع بدون فرق، بسر برد .

دراسلام فعالیتهای عملی از نظام دینی جدا نبود. ودر تمام این مظاهر و راههای مختلف(دینی وغیره) وحدت ویگانگی، حقیقت خودرا از دست نداد ، زیرا همان حقیقت یگانه اسلام درهمهٔ این مراحل تجلی کرده بود .

با در نظر گرفتن کیفیت پیدایش وهدف اسلام ، بخوبی معلوم میشود که اسلام هرگز نمیتوانست از حیات عملی مردم دورمانده و رهسپار گوشهٔ دل گردد واز نظر موقعیت تاریخی هم از ترس شاه و یا امپراطوی ناچار نشده بود که دائرهٔ عمل خودرا تنگ بگیرد ، بلکه اسلام آقای خود بوده ومیدان عمل وفعالیت آن، سراسر زندگی بشری، از نقطهٔ نظر روحی ومادی ودینی ودنیوی ، میباشد .

**اساس و بنیان این دین، هرگز درعزلت و کناره گیری ازاجتماع بپانخواهد شد ومردم واجتماعاتیکه این دین رادر نظام اجتماعی وقانونی ومالی خودحاکم قرار ندهند ؛ مسلمان نیستند وچنان اجتماعیکه احکام و شرائع اسلامی از قوانین و نظاماتش دور باشد، اجتماع اسلامی نیست واز اسلام جز عبادات وظواهر چیزی ندارد : « فلا و ربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مماقضیت ویسلموا تسلیما » (۱) ( نه! بخدایت ای محمد (ص) سوگند، ایمان ندارند، تا**

(۱) سورهٔ نساء آیه ۶۵

تو را در مشاجرات خود حاکم قرار دهند، سپس هم از حکم تو در خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند) «**و ما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا**» (۱) (و آنچه را که پیغمبر برایتان بیاورد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید) . «**ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون**» (۲) (آنانکه بآنچه خدا نازل کرده حکم نکنند ـ آنها کافرانند).

ازجملهٔ شواهد مطلب، اینکه این دین: یك کل تجزیه ناپذیری است: چه در عبادات ومعاملاتش وچه در قوانین و روشهایش، شعائر عبادی در طبیعت وهدف اسلام ازقوانین انتظامی و معاملاتی آن جدا نیست، نماز که فرد شاخص شعائر عبادی اسلام است توجه فرد و جماعت (هر دو) را به خدای واحد عزیز وقادری که پیشانی‌ها فقط برای او خاضع میگردد، و همچنین بسوی قبله‌ای بدون کوچکترین انحراف، معطوف میدارد. چنانکه همین نماز، نوعی مساوات را در مقابل یك پاداش دهنده در نظر گرفته است، پاداش دهنده‌ایکه همه بندهٔ او بوده درمقابلش یکسانند.

علاوه بر نماز، کلمهٔ «لااله‌الاالله» که شاه‌فرد واساس طرز فکر اسلامی است، هدفش طریقهٔ کاملی است برای یك زندگانی که برپایهٔ آزادی وجدان وباطن ازهر گونه بندگی غیر خدائی، پی‌ریزی شده است. وهمه‌دراین آزادی، که خود گام اساسی برای برپا داشتن یك اجتماع صالح ومترقی است، مساوی وبرابرند.

---

(۱) سوره حشر آیهٔ ۷ (۲) سوره مائده آیه ٤٤

بهر حال: کسیکه در دین اسلام تحقیق؛ نماید شکی برایش باقی نمیماند که درشعائر وقوانین آن بطور مساوی طرز فکر اجتماعی بودن واضح وهویدا است . وهمین فکر اجتماعی اولین فکر محکم جاری و ساری در تمام جوانب این دین است، بنا بر این اگر در بعضی از قرون واعصار مشاهده کردیم که جنبه بزرگداشت مسائل عبادی دین قوت گرفته و آنرا از جانب اجتماعی دور کرده ویا اجتماع را از دین دور نموده اند ، این بلای آن عصر وقرن بوده نه آفت دین، واسلام هرگز منشأ آن نبوده است .

این مطلب، چیز تازه ای نیست که ما بر سلام ببندیم ویا تأویل تازه ای نیست که ما برای حقیقت این دین کرده باشیم، بلکه حقیقت اسلام همین است، چنانکه خود اینطور چهرهٔ خود را اظاهر ساخته وچنانکه رفیق وراهبر اول دین - **محمد - ص** . چنین فهمیده وهمچنین اصحاب خالص اسلام ونزدیکان بمنبع اصلی آن دین ، چنین درك کرده اند .

درقرآن مجید چنین آمده : (ای کسانیکه ایمان آورده اید هنگامیکه برای نماز در روز جمعه، اعلان شد شتاب بطرف ذکر خدا نمائید وخرید وفروش را کنار گذارید، اگر بدانید، آن برای شما بهتر است. وچون نماز تمام شد درزمین پراکنده شده از فضل خداوند بجوئید ).(۱)

وهم میدانیم که نماز واجب درروز جمعه چقدر وقت میگیرد ، و هر مقداری ازوقت باقی بماند، مخصوص کار و کوشش میشود ووقتی که بوسیلهٔ نماز اشغال میشود درحیات بشر نسبت کمی دارد . وبقیه اوقات طولانی شب وروز ، خاص اجتماع وزندگی است چنانکه درمحل دیگر

(۱) «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون .فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله» سورهٔ جمعه آیه ۹ و ۱۰

میفرماید: «**وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا**»(۱) (شب را لباس وروزرا معاش قراردادیم) والبته نظر باینکه بیشتر روز رامسائل معاش میگیرد نه شعائر عبادی، فرموده است: روزرا معاش قراردادیم.

وعلاوه؛ اسلام فقط عبادات را اقامهٔ شعائر دینی نمیشمرد بلکه این سرتاسر حیات است که باتمام فعالیت ونشاط خود متوجه خداست **وازاینجاست که اسلام هرخدمت اجتماعی وهرعمل خیر ازاعمال خیریه دراجتماع را عبادت میشمرد وپیغمبر (ص) فرموده: «زحمتکش بخاطر درماندگان وبینوایان، مانند مجاهد درراه خدا یاشخص قائم اللیل وصائم النهار میباشد».**



واین دوداستانی که ذکر میشود برهان قاطعی در دلالت بر روح اسلام (هما نطور که پیغمبر ﷺ ازآن میفهمید) میباشد: از «انس» (۲) روایت شده که گفت: درمسافرتی باپیغمبر ﷺ بودیم یکعده روزه دار وعده دیگر روزه نداشتند، دریکروز کاملا گرمی درمحلی فرود آمدیم آنکس که کسائی داشت سایهٔ بیشتری نصیبش بود و بعضی ازماهم دست خودرا مقابل آفتاب سپر صورت خود کرده بود. روزه داران همه باپیحالی کامل روی زمین قرار گرفتند، وکسانیکه روزه نبودند برخاستند وخیمه ها رازدند وشتران راآب دادند پیغمبر ﷺ فرمود: اینان امروز همهٔ اجررا بردند.

---

(۱) سوره نبأ آیه ۱۰ و ۱۱

(۲): البته روایات فقهی و اعتقادی که از «انس» نقل شود ازنظر شیعه قابل اعتماد نیست (بکتب رجال رجوع شود) ولی این روایت وروایت بعدی ازطرق شیعه هم نقل شده است (خ).

و همچنین از «انس» روایت شده که گفت: سه نفر بطرف منزلهای زنان پیغمبر ﷺ آمدند تا از عبادت پیغمبر ﷺ سؤال کنند (گویا قبلا عبادت پیغمبر اکرم ﷺ را کم میدانستند!) همینکه شنیدند پیغمبر ﷺ چقدر عبادت میکند گفتند: ما کجا و پیغمبر کجا؟! در حالیکه گناهان! پیشین و پسین او همه بخشوده شده (۱) یکی گفت: من تمام شب را برای همیشه مشغول نماز میشوم. دیگری گفت:

(۱) . این سخن اشارهٔ بآیهٔ شریفه: «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر...» (آیه ۲ سورهٔ فتح) میباشد، ولی بسیار روشن است که مراد از آن گناه واقعی و بمعنی مصطلح نیست زیرا این امر با اعتقاد ما در مسئله عصمت انبیاء -چه قبل از بعثت وچه بعد از آن- بهیچوجه سازگار نیست.

ما در مسئلهٔ عصمت انبیاء، در جلد اول: **تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن** مطلب ۹ و ۱۰ (صفحه ۶۰ تا ۸۲) کاملا بحث کرده‌ایم طالبین بآن کتاب و کتاب «**تنزیه الانبیاء**» مرحوم سید مرتضی علم الهدی و «**اعتقادات صدوق**» ط تهران ص ۹۹ و «**اوائل المقالات**» شیخ مفید ط ۲ تبریز ص ۲۹ و ۳۰ و ۱۱۱ و «**بحار الانوار**» مجلسی ط جدید ج ۱۱ ص ۷۲ و بیعد و «**منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه**» خوئی ط جدید ج ۲ ص ۹۷ و بعد و «**المیزان فی تفسیر القرآن**» تألیف استاد علامه طباطبائی ج ۲ ص ۱۳۸ و بیعد و ج ۵ ص ۸۰ و بیعد و «**اهداء الحقیر فی معنی حدیث الغدیر**» تألیف مرحوم والد آیة الله سید مرتضی خسروشاهی ط نجف ص ۲۶ و ۲۷ رجوع کنند.

و برای اطلاع از وجوهی که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ فوق الذکر گفته شده به تفسیر «**مجمع البیان**» طبرسی ج ۹ ص ۱۱۰ و تفاسیر دیگر شیعه رجوع شود. (خسروشاهی)

منهم تمام عمر را وزه میدارم و هرگز روزه را نمیشکنم . سومی گفت : منهم از زنها دوری میکنم وهرگز از دواج ! نمیکنم .

پیغمبر ﷺ قصه را شنیده ونزدشان آمد و گفت : « شمائید که چنین وچنان گفته‌اید ؟ بدانید ! بخداقسم؛ من بیش از همه شما ها از خدا پرهیزکاری وترس دارم لیکن من روزه‌می گیرم وافطارمی کنم ، ونماز میخوانم وبخواب هم میروم ، ازدواج هم میکنم . هر کس از روش من رو گرداند از من نیست » .

این مطلب ازمحمد ﷺ - که او دین خود رابهتر میشناخت - کوچك شمردن نمازوروزه نبودبلکه این درك حقیقت روح این دین بود که هم برای عقیده و هم برای زندگی کار می کند ، عقیده راباحیات وزندگی بهم میآمیزد ، وباعقیده در گوشهٔ باطن وعالم دل نمی‌ایستد ! ،

وهمین مطلب را یکی از اصحاب نیز فهمید ، آنگاه که مردی را مشاهده نمود که اظهار زهد و عبادت و ترس از مرگ مینمود ، با تازیانه اورا نوازشی نمود و گفت: دین مارا نمیران ، خدایت مرگ دهد!.. ویا آنگاه که شاهدی نزدش شهادتی داد ، وی گفت : کسی که تورا بشناسد ومعرفی کند نزد من حاضر کن ، او مردی را آورد ، آن مرد هم اورا بخوبی ستایش نمود ، وی باو گفت: توهمسایهٔ نزدیك این شخص هستی که وضع داخلی وخارجی اورا بدانی؟ گفت نه آیا بااودر سفری که انسان را برمحاسن اخلاقی آگاه میکند ،رفیق بوده‌ای؟ جواب داد : نه ! پرسید بااو بدینارودرهم معامله‌ای کرده‌ایکه پاکی مردرا با آن میشناسند!؟ ، بازجواب منفی داد . . . .

وی گفت: گویا تو اورا در مسجدی دیده‌ای که با قرآن زمزمه می کرده، سر را گاهی بالا و گاهی پائین میبرده است ؟!

جواب داد: آری!!

واو گفت: پس درواقع تو او را نشناخته ای . .. سپس به آن مرد رو کرد و گفت: برو کسی را بیاور که ترا بشناسد!

آری این از محمد ﷺ، فهمی است درست از حقیقت این دین ورأی صحیحی است درعبادت وسیر الی الله ، واعتقادات قلبی ، وعمل خارجی «**وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبک من الدنیا** (۱)(در آنچه خدا بتو داده آخرت را طلب کن ونصیب خودازدنیارا نیز فراموش نکن )« **ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً** » (۲) ( اگر نبود دفع نمودن خدا مردم را ، بعضی به بعض ، هر آینه صومعه ها و کلیساها و کنشتها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شود ویران می گردید ) « **وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ، ان الله لایحب المعتدین** » ( ۳ ) ( ودر راه خداوند با کسانی که با شما کار زار می نمایند پیکار کنیـد و تجاوز نکنید که خداوند تجاوز کنند گان را دوست نمیدارد)

بازدرقرآن میفرماید: «خوبی این نیست که روهای خود راطرف

(۱) سوره قصص آیه ۷۷ .
(۲)سوره حج آیه ٤٠
(۳) سوره بقره آیه ۱۹۰

شرق‌وغرب‌بگردانید لیکن شخص خوب کسی استکه‌ایمان‌بخدا وروز قیامت‌و ملائکه‌و کتاب‌وپیغمبران آوردو بااینکه مال را دوست دارد ، به‌خویشان و یتیمان و مساکین و براه مانده و سؤال کنندگان ودر راه بردگان بدهد ونماز بپادارد وزکوة‌بدهد ؛ و آنانکه‌چون‌عهدی نمایند وفا کنند و آنانکه در شدائد ودردها وهنگام جنگ صبر می نمایند..) (۱)و«هر که‌از شماهامنکری رامشاهده نمودباید آنراتغییر دهد» (۲)

این همان قوام واساس اسلام در عمل واعتقاد است وبنا براین بین دین‌ودنیا ،وعقیده‌واجتماع (ازنظراسلام) برخلاف‌مسیحیت‌تحریف شده ودست خورده ، هرگز جدائی نیست .

## کهانت ورجال دین ؟

در اسلام کهانت نبوده‌وواسطه‌ای‌بین‌مردم وخالقشان نیست،(۳) هر مسلمانی در سراسر روی زمین و وسط دریا ها،میتواند بتنهائی

---

(۱) « ولیس البران تولوا وجوهکم‌قبل المشرق والمغرب ولکن‌البر من‌آمن بالله والیوم‌الاخروالملائکة والکتاب‌والنبیین وآتی‌المال‌علی‌حبه‌ذوی القربی والیتامی‌وابن‌السبیل والسائلین‌وفی‌الرقاب واقام الصلوة وآتی‌الزکوة والموفون بعهدهم اذاعاهدوا والصابرین‌فی الباساء‌والضراء وحین البأس..» سوره بقره آیه ۱۷۷

(۲) روایت نبوی

(۳) این موضوع چنانکه ازگفتار بعدی مؤلف بدست میآید منافاتی با مسئله شفاعت ندارد ؛ و البته موضوع « شفاعت » یکی از مسائلی استکه دانشمندان بنام شیعه و سنی در اطراف آن مفصلا بحث کرده و با استفاده

وبدون کاهن وقسیسی، باخدای خود پیوند نماید، حاکم اسلامی هم در ولایت خوداز حق خدائی ووساطت بین خدا ومردم استمداد نمیجوید بلکه در تصدی و مباشرت حکومت ، از توده مسلمان کمك میگیرد چنانکه اصل نفوذوقدرت خودرا از تنفیذواجراءشرع میگیرد، شرعیکه همه مردم اگر در «فقه» آن وارد شوند درفهم وتطبیق آن مساویند وهمه بطور مساوی در برابر قوانینش قرار میگیرند .

رجال دین حق مخصوصی در گردن مسلمانان ندارند ، وحاکم در گردن آنها جزاجرای احکام شرع ـ که آنرا ازخودنیاورده بلکه خدا برهمه واجب نموده است ـ حقی ندارد . این دردنیا : امادر آخرت مسیر همه بسوی خدااست: «وکلهم آتیه یوم القیمة فردا» (۱) (وهمه آنان درروز قیامت ، تنها نزداو میآیند) .

---

*ازصریح آیات قرآن مجید ، آنرا قبول نموده اند

مثلا درآیه ۲۵۵ سورهٔ بقره میفرماید «من ذاالذی یشفع عنده الاباذنه» کیست که درپیشگاه خداوند بدون اجازه او شفاعت کند ؛ ودرآیه ۱۰۹ سورهٔ طه میفرماید : «ویومئذ لاتنفع الشفاعة الامن اذن له الرحمن و رضی له قولا » روزقیامت شفاعت سودی ندارد مگر شفاعت کسیکه خداوند باو اجازه داده وگفتاروی را به پسندد وآیات دیگری نیزدرقرآن هست که ما درباره بعضی از آنها درکتاب « تفسیر صحیح آیات مشکلهٔ قرآن » ج ۱ ص ۵۰ و ببعد بحث کرده ایم و برای مزید توضیح به تفسیرالمیزان استاد علامه ، آقای طباطبائی که بفارسی هم ترجمه شده ج ۱ ص ۱۵٦ و ببعد مراجعه شود .

( خسروشاهی )

(۱) سورهٔ مریم آیه ۹۵.

وبنابراین بین پادشاه ورجال دین ، نزاعی برسرمردم واموال آنان نیست‌ودراینجامصالح اقتصادی‌یامعنوی ! ! نیست که مورد نزاع آنان واقع شود ، زیرا اصولا در اسلام سلطنت روحی از یکطرف و سلطنت مادی ازطرف‌دیگر، نیست وبنابراین وجهی‌برای نزاع،همانند پاپها وفرمانداران ' نمیباشد

اسلام نه‌با علم عداوتی دارد ونه‌از علماء ودانشمندان کراهتی، بلکه علم‌را فریضه‌ای مقدس ویکی ازطاعات دینی قرار میدهد :

**«طلب نمودن علم برهر مسلمانی واجب است».«و هرکه راهی رودکه درآن علمی طلب نماید خدا راهی به‌بهشت برای آن آسان میکند» .**

تاریخ اسلام آن فشارهای ناروا وپی‌درپی را که‌در محکمه‌های تفتیش عقائد بررجال فکر و علم وارد میشد ، هرگز نمیشناسد .آن موارد کمی که مردانی رابجهت افکارشان شکنجه داده‌اند،در تاریخ مسلمانان‌بسیار ناچیزاست.وغالباًاین‌وقایع ازوضع‌سیاست روزسرچشمه می‌گرفت ودرپشت‌آن ، انگیزه‌های حزبی‌قرار داشت والبته هیچیك ازآنها نمیتواند نمونه برای زندگی اسلامی باشد.واین‌وقایع بدست اشخاصی صورت می‌گرفته که اسلام آنان‌راآشنادرامردین‌نمی‌دانست. واین‌مطلب دردینی که برمعجزه وخلاف عادت تکیه‌ندارد ودر حقیقت خود، برپایهٔغیب گوئی نایستاده‌بلکه‌براساس مشاهده وتأمل ودقت در آیات ونشانه‌های‌هستی واسباب حیات‌بناشده، کاملا طبیعی است :

(درخلقت زمین وآسمان ورفت‌آمد شب‌وروز وکشتی که‌دردریا مایهٔنفع مردم‌را حمل‌میکند وآب که خدااز آسمان نازل کرده وبدان

زمین‌را پس‌از آنکه مرده‌بودزنده گردانیده ودرزمین‌از هرجنبنده نشر داد و گردانیدن بادها وابریکه بین‌آسمان و زمین تسخیرشده هر آینه برای مردم عاقل آیات‌ودلائلی‌است). (١)خداوندبازدرقر آن‌میفرماید:

(خدازنده‌را ازمرده ومرده‌را اززنده بیرون میآورد وزمین را پس‌از مرگش‌زنده میکند واینچنین شماخارج میشوید . واز آیات او اینکه خداشمارا ازخاك آفریدآنگاه‌بصورت‌بشری پراکنده‌در آمدید وازآیات اواینکه‌ازخودتان جفت‌هائی‌براینان‌آفرید که بآنها آرامش گیرید وبین‌شما مهربانی ورحمت قرارداد . درآن‌مسلماً برای مردم متفکر نشانه‌هائی است ، وازآیات‌او خلقت‌آسمانها و زمین واختلاف زبانها ورنگهای‌شماست . درآن مسلماً برای‌مردم‌دانا نشانه‌هاست‌واز آیات او خواب‌شما درشب وروز ، وجستجوی‌شما از فضل‌اوست درآن مسلماً برای‌مردم شنوا نشانه‌هائی است . وازآیات اواینکه برق رادر حال‌ترس ؛ وطمع‌نشان‌شما میدهد واز آسمان آبی نازل‌میکند وسپس زمین‌را پس‌ازمرگش ، بدان زنده‌می کند . درآن مسلماً برای مردم عاقل‌آیاتی است ) (٢) .

این‌مطلب‌همچنین‌دردینی که‌تقوی‌را به‌علم مربوط میسازدوعلم‌را راه‌شناسائی‌حق‌وترس‌ازخداقرارمیدهد ومقام‌علماء‌رابرنادانان برتری

(١) ان فی خلق السموات و الارض ، و اختلاف اللیل والنهار والفلك التی تجری فی البحربما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من‌ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من‌کل دابة و تصریف‌الریاح والسحاب‌المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون» بقره آیه١٦٤

(٢) سوره‌روم آیه١٩ -٢٤

می‌دهد ، کاملا طبیعی است **«انما یخشی الله من عباده العلماء»** (۱) ( از بندگان او فقط علماء و دانشمندان از خدا ترس دارند) **« قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون »**(۲) بگو آیا دانشمندان و کسانیکه نمیدانند یکسانند و **«برتری عالم بر عابد برتری ماه بر ستارگان است»**(۳).

بنابراین، بین دین وعلم ، نه در حقیقت وطبع اسلام و نه در تاریخ آن ؛ کدورتی نیست ، چنانکه بین کلیسا وروشن فکران و دانشمندان در عصر نهضت علم ( رنسانس ) در اروپا واقع شده بود.



امامسئله همکاری رجال دین باستمکاران وایستادن آنان درصف سلاطین وسرمایه داران وتخدیر نمودن کار گران ومحرومین بوسیلهٔ دین ...

البته ما منکر وقوع آن در پارهٔ از عصرهای تاریخ اسلام نیستیم ، لکن روح دین این روش را از ایشان هرگز نمی پذیرد وآنانرا در عوض اینکه با فروختن آیات خداوند ، بهای کمی از دنیا گرفتند وعدهٔ عذاب وبلا وبدبختی داده است و البته تاریخ در مقابل روش اینان ، نمونه های مخالفی هم از روش مردان دین را ضبط نموده است مردانی که در راه حق سرزنش ملامت کننده گان پای بند وجلوگیر آنان نگشت و در باره حقوق فقراء وحقوق خدائی زمامداران و سرمایه داران در افتادند وذوالحقوق را بر کسب حق خود تحریص نمودند وحقوقشانرا بر آنان توضیح دادند و بدین سبب درمعرض ظلم و

---

(۱) سوره فاطر آیهٔ ۲۸ (۲) سوره زمر آیه ۹ (۳) حدیث نبوی

جورحكام قرار گرفتند و گاهگاهى هم‌درمعرض تبعيدوفشارهاى گونا گون‌واقع شدند.

بنابراين ما حتى يك علت هم براى كناره كردن اسلام ازمحيط اجتماع نداريم ، نه از جهت حقيقت اسلام وطبع دين ، ونه‌از جهت موقعيتهاى تاريخى آن... برخلاف مسيحيت كه دراروپا همراه‌عوامل‌و وسائلى‌شد كه دنيارا ازدين‌جدا نمود وتهذيب دل وپاك نمودن‌وجدان رابراى دين واگذاركرد ونظم اجتماع و گرداندن زندگى‌را بدست قوانين موضوعه بشرى‌سپرد.

همچنين نزد ما، براى دشمنى بين اسلام و مبارزه بخاطر تحقق عدالت اجتماعى ، هيچگونه علت و سببى ، همانند آن اسبا بى كه موجب عداوت ودشمنى بين مسيحيت و كمونيسم شد ، وجود ندارد، زيرااسلام براى عدالت اجتماعى اصول و قوانينى پى ريزى نموده كه ضامن حقوق بى نوايان و فقراء در دارائى اغنياء وثروت مندان مى باشد و براى حكومت و اقتصاد ، سيستم عادلانه‌اى ترتيب داده و هرگز نيازى به كوبيدن احساسات مردم و دعوت آنان به گذشت از حقوق خود در زمين ، باميد عوض در آسمان ! ! ، ندارد ، بلكه اسلام كسانى را كه از حقوق طبيعى خود زير هر گونه فشارى دست بر ميدارند ، ببدى عذاب اخروى ميترساند و آنانرا ستمكار بخودمينامد:

(كسانيكه ملائكه آنانرا ميراندند در حالى كه ستمكار بر خود بودند گفتند درچه بوديد ؟ گفتند. ما در زمين ، مغلوب واقع شده بوديم (ملائكه ) گفتند : مگر زمين خدا وسيع نبود كه شما

هجرت کنید؟ پس اینان جایگاهشان جهنم است و بدمحلی است) (۱)
و آنانرا برای مبارزه وجنك بخاطر حقوق خود ترغیب ودعوت میکند:
«هر کس درراه دفاع ازحق خود کشته شود شهید است» (۲)

**پس اگر اروپا ناچار شد که دین را ازحیات عمومی خود براندما مجبور نشده‌ایم که باآن دراینجهت همکاری کنیم و هر گاه کمونیسم مجبور شده که بخاطر بدست آوردن حقوق طبقات زحمتکش ! بادین دشمنی و رزد ، ما هرگز محتاج این عداوت نیستیم .**

**تنها راه نجات :**

ولیکن کیست که برای ما ضمانت کند که این نظامیکه اسلام درعصر تاریخی خاصی برپا نمود ، مواد واصول آن همیشه نمو ورشد و تکاملی را دربردارد که متکفل تطبیق دین برسائر دوره هائیکه کم و بیش مبانی آنها بامبانی عصر اسلام اختلاف دارد ، باشد ؟ !

این یك سؤال جدی وعمیقی است . وبنابراین مافعلا نمیتوانیم باین مسئله جواب کافی بدهیم ولی پس ازاینکه نظام دین راعرضه داشته و حدود واصول وقواعد آنرا بیان کردیم ، وتطبیقات عملی آنرادر حقیقت حیات وزندگی مشاهده نمودیم ، از این سؤال مفصلا جواب خواهیم داد لکن اینجا - که در صدد مقدمه اجمالی هستیم - کافی است بگوئیم : اسلام ساخته و پرداخته آفریدگار جهان و موجد نوامیس

---

(۱): «ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا : فیم کنتم ؟ قالوا کنا مستضعفین فی الارض ! قـالوا : الـم تکن ارض الله واسعة فتها جروا فیها ؟ فاولئك مأواهم جهنم وساءت مصیراً» سوره نساء آیه ۹۷

(۲) حدیث نبوی .

آنست واودانا به تغییرات و تحولات آن نیزمیباشد ، این تحـولات و تطورات تاریخی و آنچه را ازتحولات اجتماعی واقتصادی و نظریه ها کـه مترتب بر آن است ؛ همه وهمه را منظور نموده ولذا یـك سلسله اصول مجمل ومبانی وسیع وقواعد کلی را وضع نموده که حالات بشر - هرچه باشد- از حدود آن خارج نمیشود،اسلام درحدود مبانی وقواعد وسیع خود بسراغ تطبیق اصول برحالات وزمانها، نرفته و تفصیلات جزئی ومقید را-جز در مسائلی که حکمتش تغییر پذیر نیست- نشان نداده‌است وآنچه که‌اغراض‌وخواستهای آنرادرهر محیطی ادا میکند،کامل میباشد . و با همین شمول و استحکام خود متکفل نمو وتجدد احکام وتطبیق آنها در طول اعصار وقرون‌میباشد .

از صدر اسلام تاامروز فقهاء این دین زحمت های‌زیادی- که مورد سپاس است-در تطبیق وتفریع فروع آن متحمل شده اند که احکام اسلام رابا احتیاجات اجتماع جدید وزمان خودمنطبق کنند. . ولی متأسفانه مدتی طویل این زحمت واجتهاد متوقف شد ودر نتیجه رشد ونموفقه اسلام‌نیز همانجامتوقف گشت‌تااینکه‌ازاوائل قرن‌حاضر همانگاه که درتمام عالم اسلامی بطور مساوی روحی دمیده‌شد،حیاتی در آن‌هویدا گردید (۱)

---

(۱) البته این جریان ( توقف اجتهاد ) در محیط عامه و اهل تسنن بوده زیرا در جهان تشیع ؛ هیچگاه اجتهاد متوقف نگردیده و علمای این مذهب در تمام قرون و اعصار، دست از اجتهاد برنداشته اند**ولی چیزیکه هست ، اینست که باید درعصرما ، اجتهاد فقهای شیعه بمسائل روز نیز کشیده‌شود ، ودراین‌مسائل رای‌وفتوای صریح‌وروشن**☆

وعلاج آن حال این نبود که مادین اجتماعی خود را در گوشه عبادتگاه خود بگذاریم ودر مسئله قانون بسمت قانون گذاری فرانسه رهسپار شویم واز آن، قانون بخواهیم ویا در نظام حکومت از نظریات

---

*وقاطعی بدهند که برای مردم قابل فهم ودرك و عمل باشد ، و بنظر ما اختصاص اجتهاد و تحقیق بمسائل عبادیو فردی ، وکنارماندن مسائل اجتماعی واقتصادی از بحث وتحقیق علماء و فقهای اسلامی ، عواقب سوء وخطرناکی دربردارد که برای همهٔ مردم دوراندیش و روشن بین ، علائم وآثار آن در نسل جدید پیداست .

*   *   *

سیاسی‌غرب استمداد جوئیم ،یادرقوانین‌اجتماعی ازنظریات کمونیستی کمك‌بخواهیم ، بلکه‌باید قبلا درپی وصل آنچه ازقوانین اسلام قطع شده‌بود، برآئیم و بدنبال آنچه که مایه اجتماعات پیشین بوده، برویم و شایستگی این‌دین‌را برای بپاداشتن اجتماع جدید بفهمیم‌زیرا که نمو طبیعی‌قسمتی ازیك‌قانون دریك‌محیط ،باعث‌میشود که‌آن قانون لااقل نسبت، به‌همان محیط ازقوانین بیگانه و عاریه ای که نموّ تدریجی و مرتب‌خودرا درآن‌محل ننموده،شایسته‌ترباشد . وباید بالصراحه گفت که این‌ازجهل بحقیقت این‌دین وطبیعت اجتماعات و قوانین زندگی وعدم‌رشد عقلی وروحی است ،که ما ازمراجعه به‌ذخیره های‌خود باز ایستیم ودرمسئله جدائی دین اززندگی‌ٔبتقلید خنده آوری ازروشهای اروپائی‌بپردازیم ، در حالیکه این مسئله بنا باقتضای طبیعت پیدایش دین درنزد آنها بود ، ودر طبیعت اسلام وپیدایش آن چنین اقتضائی نیست ، و برای اینکه آنجا روی علل تاریخی که اشاره کردیم ، مبارزه‌و کشمکشی بین‌دین وعلم‌ودولت بود ودر تاریخ اسلام نظیرآن وجود ندارد .

البته‌معنی گفتار ما آن نیست که ما بجدا کردن فکر وروح و اجتماع ازقافله انسانیت دعوت میکنیم.اساساً روح اسلام ازاین‌جدائی و گوشه گیری تنفردارد ، اسلام‌رسالتی جهانی و نظامی همه‌جانبه ای است بلکه‌مامیگوئیم که به‌ذخائرخود مراجعه‌نموده ، بابنیانها واساس کلی‌آن‌آشناشده وقدرت‌آنرا برای بقاءوصلاحیت بفهمیم ودرك کنیم؛ واین کاررا پیش‌ازتوجه‌به‌تقلید بی‌موقعیتی که‌هیچ گونه اساس‌تاریخی درحیات‌ما ندارد(بلکه شخصیت‌مارا ازبین‌میبرد ، ووقتی بیدارمیشویم

که‌ما دنبال‌کاروان انسانیت قرار گرفته‌ایم ) انجام‌دهیم وحال اینکه دین‌ما میگوید: که ماهمیشه پیشرو کاروان باشیم :

**«کنتم خیرامة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر وتؤمنون بالله » (۱)**

(شما بهترین‌امتی‌هستید که‌برای‌مردم ظاهر شده . امر بمعروف ونهی از منکر کنید ، وایمان بخدا دارید ).« **و کذلك جعلناکم امةوسطآلتکونواشهداءعلی‌الناس‌ویکون‌الرسول‌علیکم‌شهیدأ»(۲)**.

( واینچنین شمارا امت معتدلی‌قراردادیم تا گواه برمردم‌باشید وپیغمبر هم‌برشما گواه باشد ) .

وپس از بررسی، برماروشن‌میشود که نزدما اصول واساسی‌است که میتوانیم باین جهان زحمتکش بیچاره اعطا کنیم جهانی که تمدن سرنگون مادی آنرا درعرض یك‌ربع‌قرن ، بسوی دوجنگ عالمگیر سوق‌داده وفعلاهم درسیر خودبه‌طرف جنگ سومی پیش میرود که تمام تمدن آنرا بهلاکت ونابودی تهدیدمیکند ،

دراین‌مقدمه بهمین‌مقدار اکتفا کنم ، زیرادوست‌ندارم‌در گفتار شایستگی این‌دین‌برای اداره یك اجتماع جدید،عجله ورزیده پیش از اینکه‌برای‌دیگران‌ازموقعیت‌دین‌وارزشهای دینی‌درحیات انسانی ورفع مشکلات آن،خصوصاًدرمیدان‌عدالت‌اجتماعی، که‌غرض‌از کتاب‌هما نست پرده بردارم ؛عقیدهٔ خودرا بردیگران تحمیل نموده‌باشم .

---

(۱) آل عمران آیهٔ ۱۱

(۲) بقره آیه ۱۴۳

# طبیعت عدالت اجتماعی

## در اسلام

ماقبل از درك طرز فکر کلی اسلام، درباره « هستی وزندگی و انسان» هرگز نمیتوانیم حقیقت عدالت اجتماعی دراسلام را بفهمیم، زیرا عدالت اجتمائی چیزی جزیکی ازفروع این اصل بزرگ ، که تمام تعالیم اسلام بدان برمیگردد ، نیست .

اسلام که ادارهٔ تمام جوانب زندگی انسانیت را بعهده گرفته است ، بهیچوجه مشکلات گوناگون زندگی‌را بی‌دقت حل نمیکند ، وآنهارا مسائل متفرق ومختلف نمیداند، زیرا اسلام یك طرز فکر کلی جامع الاطرافی درباره هستی وزندگی وانسان دارد که همه فروعات وتفصیلات بدان برمیگردد وهمهٔ نظریات وقوانین وحدود وعبادات ومعاملات خودرا بدان پیوسته میدارد که تمامی آنان ازاین طرز فکر کلی وجامع الاطراف سرچشمه میگیرد وبرای مسائل جدید ، بنظر بدوی زود گذر نمی نگرد ویك مشکلی را بدون درنظر گرفتن مشکلات دیگر ، اصلاح وحل نمیکند.

شناسائی این طرزفکر کلی اسلام برای شخص محقق : درك اصول وقواعد آنرا آسان میسازد وبراثر آن بخوبی میتواند موارد جزئی‌را به‌قوانین کلی برگرداند وبالذت ونشاطی تتبع عمیقی از حدود وروشهای آن بعمل آورد وبه‌بیند که چگونه آن‌قوانین، کامل وبهم آمیخته بوده‌ومجموعه تجزیه ناپذیری است ، وهرعمل ثمر بخشی که

برای زندگی انجام میدهد، همه با تکامل اجزاء واصول آنست ویگانه راه بررسی شخص تحقیق کننده در باره اسلام، اینستکه اول طرز فکر کلی اسلام را در بارهٔ هستی وزندگی وانسان بدست آورد، سپس از نظریهٔ اسلام در بارهٔ حکومت یاثروت یا روابط بین المللی وافراد ، کاوش نماید چه اینها فروعی است که از آن فکر کلی سرچشمه گرفته و بدون آن درست وعمیق مفهوم نمیگردد .

**فلسفهٔ واقعی وحقیقی اسلام رانباید نزدابن سیناو ابن رشد وفارابی وامثالشان ؛ازکسانیکه اسم «فلاسفهٔ اسلام» برآنها اطلاق میشود ، طلب نمود ،فلسفهٔ اینان همه سایه‌هائی ازفلسفهٔ یونان است که بحسب حقیقت باروح اسلام بیگانه است فکر اصیل وکلی اسلام را در باره اصول نظری آن باید ازقرآن وحدیث وسیره وروشهای عملی پیغمبر (ص) جستجو نمود وأینها خود برای هرکسیکه اهل بحث ودقت بوده ودر صدد فهم فکر کلی اسلام که مصدر تعالیم وقوانین ومعاملات آنست باشد، کافی است.**

اسلام رابطهٔ بین خالق ومخلوق ، و هستی و حیات و انسان ، وپیوند بین انسان وروح وی ، وفرد واجتماع ؛ و فرد و دولت ، وبین همهٔ ملل جهان ، وبین نسلی بانسلهای دیگر وغیره را در بردارد وهمهٔ اینها را بیك فکر کلی وجامع که حدودش درفروع و تفصیلات ملاحظه میشود، مربوط نموده و همین فلسفهٔ اسلام است ومن میخواهم آنرا« **طرز فکر اسلام** »بنامم .

بحث مفصل دربارهٔ این فکر کلی در گنجایش این کتاب نیست و خود موضوع یك بحث مفصل دریك کتابی است که امیدوارم خداوند

توفیق تألیف، آنرا بدهد(۱)، ولی برسم پیش گفتار برای **«عدالت اجتماعی اسلام»** بمهمات موضوعات کلی آن، اشاره می کنم.



**فلسفهٔ اسلام**

انسانیت روزگاران درازی گذرانید در حالیکه راهی به یك فکر کامل دربارهٔ خالق و مخلوق و هستی و زندگی و انسان نداشت زیرا هنوز آماده فهم چنین فکری نگشته بود . . . تا اسلام ظهور کرد. اما ارتباط بین خالق و مخلوق (هستی و زندگی و انسان) بتمام معنی در باطن ارادهٔ مستقیمی میباشد که تمام موجودات از آن پیدامیشود : **«انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له : کن فیکون (۲)»** فرمان خدا در وقتیکه چیزی اراده کند اینستکه بدو بگوید : باش پس می باشد ) . پس بین خالق ومخلوق هیچ قوه یا ماده‌ای واسطه نیست ، تمام موجودات ازروی ارادهٔ مطلقه او بدون واسطه پیدامیشوند و با اراده مطلقه او محفوظ میباشند و با نظم خاصی سیر می کنند : **«یدبر الامر یفصل الایات»(۳)** (امور را تدبیر می نماید و آیه‌ها را تفصیل می دهد) . **«و یمسك السماء ان تقع علی الارض الا باذنه»(۴)** (و آسمان را از افتادن بر روی زمین نگهمیدارد مگر آنکه خود اذن دهد) **«لاالشمس ینبغی لها ان تدرك القمر ولاالليل سابق**

---

(۱) : استاد سید قطب اخیراً جلداول کتاب خود را در این زمینه تحت عنوان « خصائص التصور الاسلامی ومقوماته » منتشر ساخته است که بسیار جالب وارجدار است (خ)

(۲) سوره یس آیه ۸۲ (۳) رعد آیه ۲ (٤) حج آیه ٦٥

**النهار وکل فی فلك یسبحون»** **(۱)** (نه خورشید سزاوار آنست که بماه برسد ونه‌شب بروز سبقت می گیرد وهریك در مداری شناورند . )

**«تبارك الذی بیده الملك وهوعلی کل شیء قدیر»(۲)** (بزرگوار آنکه سلطنت ، همه‌دردست اوست وبرهرچیز قادراست ) .

واین‌هستی ووجودی که از ارادهٔ مطلقه‌او صادر شده یکوحدت تکامل یافته‌ایست که درهرجزئش تناسب ونظم باسائر اجزاء،ملاحظه شده ودرهرموجودی حکمتی است که باین تناسب کامل ومنظور تعلق دارد : **«وخلق کل شیء فقدره تقدیراً»**(۳) وآفرید هرچیزراوحدش رامعین‌ساخت **«انا کل شیء خلقناه بقدر»(۴)**ماهرچیزرا باندازه آفریدیم

«همانکه هفت آسمان را رویهم خلقت فرمود ، درخلقت خدای رحمان هیچ‌تفاوتی نخواهی‌دید،چشم‌را برگردان ، آیاخللی می‌بینی؟ بازدوباره چشم را برگردان تا دیده‌ات باعجز وخستگی (بدون یافتن نقصی) بتو بازگردد . ) (۵)

**«وجعل فیها رواسی من فوقها وبارك فیها وقدر فیها اقواتها»(۶)**
( و روی زمین کوهها را برافراشت ودرآن برکت داد و ارزاق اهل زمین‌را در آن مقدر کرد ).«وخدا آن کسی استکه بادهارامیفرستد تا ابرهارا بر انگیزد سپس بهرگونه که مشیتش تعلق گیرد آنرا در

---

(۱) یس آیه ۴۰ (۲) ملك آیه ۱ (۳) فرقان آیه۲

(٤) قمر آیه ٤۹

(٥)«الذی خلق سبع سموات طباقاً ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ؟ ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئا وهو حسیر» ملك آیه ۳و٤

(٦)فصلت آیه ۱۰

آسمان گسترش میدهد و قطعه قطعه‌اش میسازد آنگاه باران را مینگری که قطره قطره ازدرونش بیرون ریزد سپس به هر دسته از بندگانش که خواهد میرساند و آنان ناگهان خوشحال میگردند »....(۱)

از اینجا معلوم می شود که هر موجودی حکمتی متناسب با مقصد وجود ، دارد و آن اراده ای که هستی ابتداءاً از او صادر گشته و سپس بوسیلهٔ آن محفوظ و منتظم می شود در هر موجودی تناسب آنرا منظور داشته است و نفع کلی آن هم به هستی عائد می گردد .

و نظر باینکه وجود بمقتضای پیدایش آن از یك اراده مطلق و کامل دارای وحدتی است با اجزاء تکامل یافته و تناسب خلقت و نظام و مبانی آن، لذا شایستگی اینرا دارد که حیات بطور عموم، و وجود انسان ـ که بالاترین نمونه‌های حیاتست ـ بطور خصوص ؛ در آن پیدا شود . هستی نه دشمن حیات است ونه باانسان عداوتی دارد و بتعبیر جدید وعصری «طبیعت» دشمن انسان نیست که با او به ستیزه برخیزد، بلکه طبیعت رفیقی است که مبانی آن ازاصول حیات و انسان جدا نیست ووظیفهٔ زندگانی این نیست که با طبیعت بجنگد و حال آنکه آنان در دامان او پرورش یافته اند واو وآنان همه از یك وجودند که از یك اراده صادر گشته اندو انسان ذاتا درمحیطی دوستانه و بین رفقائی از موجودات زندگی میکند. وخداوند در آنوقت که زمین را آفرید «وجعل فیها رواسی من فوقها و بارك فیها وقدر فیها اقواتها»

---

(۱) « الله الذی یرسل الریاح فتثیر سحاباً فیبسطه فی السماء کیف یشاء ویجعله کسفاً فتری الودق یخرج من خلاله فاذا اصاب به من یشاء من عباده اذاهم یستبشرون » روم آیه ۴۸

(روی زمین کوهها بر افراشت ودر آن برکت داد وارزاق اهل زمین را در آن اندازه گیری نمود) . « **و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم** » (١) (ودر زمین کوههای بزرگ نهاد تا شمارا باضطراب نیفکند) ..

« **والارض وضعها للانام** »(٢) وزمین رابرای مردم فروهشت و « **هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه** »(٣) (او آنکسی استکه زمین رامسخر شما کردشما درپستی وبلندی آن راه روید واز روزی او بخورید) . « **خلق لکم ما فی الارض جمیعا** »(٤) هر چه درزمین است برای شما آفریده) آسمان باتمام ستاره هایش جزئی ازعالم هستی استکه مانندسائر اجزاء تکامل داردو هرچه درآن وزمین است دوست و کمك هم ومتناسب باسائر افراد آندواست « **ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وحفظا** »(٥) (ستارگان را مایهٔ زینت وحفظ آسمان نزدیك قرار دادیم)

« آیا مازمین رامهد آسایش و کوهها رامیخهای آن قرار ندادیم(٦) ، و

---

(١) نحل آیه ١٥　(٢) الرحمن آیه ١٠　(٣) ملك آیه ١٥

(٤) بقره آیه ٢٩　(٥) فصلت ١٢

(٦) درقرآن مجید آیات زیادی هست که : کوهها ، میخهای زمین هستند مادرباره این آیات شریفه بتحقیق پرداخته ایم که جای آن ، اینجا نیست ولی بی تناسب نیست که در اینجااشاره ای بدان بشود : ما وقتی برشتهٔ کوههائی مینگریم که هزارها متر ازدشتهای اطراف مرتفع اند ، بیشتر باین فکر میافتیم که اینها صرفاً تودهٔ سنگی عظیمی میباشند که مانند تپه های مصنوعی روی زمین ریخته اند ، واین نظریه ، ( سطحی بودن کوهها ) درزمین شناسی یك*

شمارا جفت جفت آفریدیم وخواب را برای شما مایهٔ استراحت قرار دادیم وشب را روکشی کردیم وروز را برای تحصیل معاش مقدر کردیم و برفراز شما هفت آسمان محکم نهادیم و چراغی شعله ور قرار دادیم وازابرهای متراکم وپرفشار آب فراوان فروریختیم تابدان آب دانه و گیاه و باغهای پردرخت وپیچ درپیچ ظاهرساختیم» (۱)



عقیدهٔ اسلامی اینچنین بیان میکند که خدائی که مربی انسان است تمام این قوا را آفریده تادوست مددکار او باشند، اما راه او در بدست آوردن این دوستی ، اینستکه این قوا را بررسی نموده خود را بآنها نزدیك سازد وآنها را بکمك بگیرد و اگر گاهی این قوا اورا آزردند علتش دقت نکردن ونشناختن آن ناموس واساسی استکه آنهارا سیر میدهد .

بااینهمه ، خداوند موجودات زنده ومردم را با این عالم رفیق ودوست ، بدون مراقبت وعنایت دائمی وانمیگذارد .ارادهٔ مستقیم او بتمام هستی متصل بوده وشامل فرد فرد موجودات میباشد : **ومامن دابةفی الارض الاعلی‌الله رزقها ویعلم‌مستقرهاومستودعها** (۲)

---

*نظریهٔ عمومی بوده ولی اخیراً باین‌موضوع پی‌برده‌اند که : « قسمت عمده هرکوهی زیرسطح زمین قراردارد » وریشه های هرکوهی ، بیشتر ازقسمت خارج آنست ، برای مزید توضیح به‌کتاب : « **سرگذشت زمین** » تألیف «**ژرژگاموف**» استاد فیزیك علمی دانشگاه ژرژواشنگتن آمریکا ، ترجمه دکترمحمود بهزاد صفحات ۱۲۶ و۱۲۷ و ببعد وبکتاب « **اسلام‌وهیئت**» که ترجمه جدیدآن ازطرف ما اخیراً در ۵۰۰ صفحه بزرك منتشرشده‌است رجوع شود . (خسروشاهی)

(۱)نبأ : ۶ــ ۱۶

(۲)هود آیه ۶

(هیچ جبنده‌ای درزمین نیست جزاینکه روزیش برخداست واومنزلگه دائمی وموقتی‌اورامیداند) «ولقدخلقناالانسان‌و نعلم‌ماتوسوس به‌نفسه ونحن اقرب الیه من‌حبل الورید» (۱)

(ما انسان را آفریدیم در حالیکه میدانستیم که با خود چه وسوسه هامیکند وما ازرگ گردنش باو نزدیکتریم) «وقال‌ربکم ادعونی استجب لکم» (۲) (خدای شما فرمود مرا بخوانید تا استجابت کنم) «ولاتقتلوااولادکم من املاق نحن نرزقکم‌وایاهم» (۳) (واولاد خودرا ازبیم فقرمکشید ماشماو آنهارا روزی میدهیم...)

وچونکه آن وجود واحد از یك اراده صادر گشته و مردم یك جزء از عالم وجودند که باسائراجزاء تناسب داشته‌وتعاون دارند و افراد بشر محلهائی متناسب و ومتعاون باعالمندچاره‌ای جزاین نیست که افراد انسان‌بین‌خود نیز تناسب وتعاون‌داشته باشند از این جاست که نظریه اسلام چنین بیان میشودکه انسان وحدتی است که اجزائش برای جمع شدن از هم‌جدامی شوند وبخاطر همزیستی‌و تناسب ،رفت وآمد می نمایند و بخاطر تعاون نهائی باهم ، براههای مختلف میروندکه در نتیجه اجتماع صالحی درست شود که با همان وجودواحد تعاون کاملی‌داشته‌باشند . « یاایها الناس‌اناخلقناکم من‌ذکروانثی وجعلناکم‌شعوباً وقبائل لتعارفوا»:(۴) (ای مردم‌ما شما را از یك مرد وزن آفریدیم واینکه شمارا به قبیله ها ودسته ها تقسیم کردیم برای‌شناسائی‌هم بود .»

ورشتهٔ زندگی بشر جز باتمام شدن این تناسب وتعاون درست نخواهدشد ، وتحقق دادن این تعاون ، برای صلاح بشریت لازم و ضروری است، بحدیکه باید برای‌برگرداندن کسانیکه ازاین طریقه

(۱):ق آیه۱٦ (۲) غافر ٦۰ (۳) انعام ۱۵۱ (٤)حجرات۱۳

بدر میروند ، قدرتی استخدام کنیم .

**«انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض »**(۱) (کیفر آنانکه با خدا و رسول او بجنگ برخیزند ودر زمین بفساد کوشند جز این نباشد که آن‌ها را بقتل رسانده یا بدار کشند ویا دست و پایشان رابعکس هم ببرند ویا تبعیدشان نمایند).

( واگر دو طائفه از مؤمنین بجنگ هم برخیزند شما میانشان اصلاح نمائید واگر یکی بردیگری ستم نمود باستمگر جنگ کنید تا بحکم خدا برگردد اگر برگشت بینشان بطور عدل اصلاح نمائید وعدالت را مراعات کنید)(۲)**ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض**(۳) (واگر نبود که خداوند بعضی مردم را بدفع بعضی بر میانگیزد، فساد زمین را فرامیگرفت ).

بنابراین ، اصل وقاعدهٔ کلی : تعاون و تناسب و نزدیکی بهم است وهر کس از این اصل خارج شود باید بهرطوری است او را بر گردانند ، زیرا که روش بزرگ هستی برای متابعت نمودن بهتر از هوی وهوسهای افراد وملت‌هاست ، وهمکاری، موافق با یگانه مقصد هستی ویگانه غرض خالق متعال است .

وقتی ما انسان رابطور کلی ، وافرادانسان را بر رسی میکنیم اورا یك وحدت کاملی می‌یابیم وقوای او را که در ظاهر مختلفند یکی

---

(۱) مائده ۳۳ (۲) وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا حجرات۹:

(۳) بقره ۱۵۱

می بینم پس حساب انسان در این جهت همان حساب هستی است که یك قوه است ومظاهر متعددی دارد...

انسانیت روزگاران درازی گذرانید درحالیکه راهی به یك فکر کلی در بارهٔ قوای هستی و انسانیت نداشت قوای روحی را از نیروهای مادی جدا میکرد ویکیرا قبول ودیگری راانکار مینمود یاوجودهردو رامی پذیرفت لیکن درحال تعارض و دشمنی ،وتعالیم خود را بر پایهٔ تعارض اساسی بین این دو دسته ، بنا مینهاد و برتری یکی را منوط بخفت وخواری دیگری میپنداشت وگمان میکرد که جز برتری یك کفه و پائین بردن کفهٔ دیگر ، راهی نیست،زیرا ازنظراو در فطرت هستی وانسان تعارضی اساسی بود.

مسیحیتی که امروز دردست ماست بهترین نمونه برای چنین فکر متعارض ومتناقضی در بارهٔ انسان است ، او در این فکر، با هندی‌ها سپس با بودائیها با مختصر اختلافی که بین آن ذواست موافق می‌باشد و روی این فکر ؛ رهائی روح در گر و کوبیدن یا آزار دادن ویا نابودی ویالااقل مهمل گذاردن جسم وجلو گیری از خواسته‌های لذت بخش اوست.

این اصل بزرگ در مسیحیت دست‌خورده وتحریف شده ودر دیانتهای شبیه آن، فروع زیادی درباب نظریه حیات و کالاهای زندگی وروش فرد واجتماع دربرابر آن، ودرباب نظریه انسان و آن نیروهاای که مایهٔ اضطراب اوست، دارد.

## ظهور اسلام

بین این نیروها وقدرتها جنگ وستیزه برپابود وانسان هم بین

ایندو مسئله تجزیه شده متحیر گردیده راهی به حقیقت نداشت‌تا‌اسلام ظهور نمود وطرزفکر جدیدی باتناسب کامل و بدون کجی و انحراف وتعارض‌و عداوت عرضه داشت . اسلام آمد تا نیروها را یکی نمـوده علاقه‌ها وهوی‌ها وراهها را بهم بیامیزد وپایه‌های آنها را در یك رشته در آورد ودرباب عالم وزندگی وانسان، به‌یك‌وحدت‌تکامل یافته ای اعتراف نماید، آمد که بین‌زمین و آسمان در نظام عالم ،و بین‌دین‌ودنیا در نظام دین، وروح وتن درنظام انسان؛ وعبادت‌و کاردرنظام‌زندگی و.. جمع نماید وهمه را در یك راه‌به پیش برد که همان راه خدا و بسوی‌خدااست.

درواقع عالم وحدتی استمر کب‌ازیکدسته دیدنیهای‌معلوم‌ویك دسته نهـانیهای مجهول، وزندگی‌وحدتی است مرکب از یك سلسله قوای مادی وروحیکه هرگز ازهم جدانشوند مگراختلال وتشنجی در آنها پیدا شود . وانسان وحدتی است‌مرکب‌از خواسته‌ هاو اشواق روحی که‌سر بفلك دارد ، وانگیزه‌های بدنی که‌بزمین‌چسبیده‌وبین‌این دودسته ، در طبیعت انسان هیچ جدائی نیست زیرابین زمین وآسمان جدائی نیست... زیرابین دانستنیها وزیرپرده‌های طبیعت‌جدائی‌نیست زیرا بین دنیا وآخرت وعبادت و سیر وسلوك ، در طبع دین جدائی نیست .

از طرفی در پشت‌همهٔ اینها یك قدرت ازلی وابدی است،همان قدرتیکه نه اولی برایش معلوم است ونه آخری که بآن تعریف‌شود وکمال سیطره وتسلط را برجهان وحیات ومردم دارد... وآن‌همان قدرت خداست.

وفردی که فانی و نابود ! می‌شود می تواند باین قوهٔ جاویدان پیوند یابد چنانکه آن قدرت در حیات مورد توجه او بوده و از او در مشکلات کمك خواسته می تواند در حالی که در محراب به نماز اشتغال دارد وچشم به آسمان دارد بدو متصل گردد چنانکه میتواند در حالی که در زمین مشغول به معاش و وسائل زندگی است بااو مربوط باشد .

یك فرد میتواند هم در حالیکه روزه است و تن را ازلذائذ دور میکند وهم درحالیکه افطار میکندوازهمهٔ طیبات زندگی برخوردار می گردد ، برای آخرت خود کار کند بشرط اینکه درهرحال در قلب خودتوجه به خدا داشته باشد

زندگی دنیا باهرچه از نمازو کارو لذت ومحرومیت، که دراوست یگانه راه به آخرت وهرچه از بهشت و جهنم . و شکنجه ومقام رضوان که دراوست، میباشد .

زندگی وحدت اجزاء عالم وقوای آن ، ووحدت بین تمام قوای زندگی ، وانسان وروحش ، وواقعیات وخیالیات آنست .

آن همان وحدتی است که صلح دائمی بین عالم وحیات ، وبین حیات وزندگانی ، واجتماع وفرد، وهواها وانگیزه های فردو بالاخره بین دین ودنیا و بین زمین وآسمان ، برقرار میسازد .

واین سازش وصلح را روی حساب تن فقط ، و یا حساب روح بتنهائی ، نمیبرد ، بلکه بهر یك از روح وتن با قتضاء خود ، میدان فعالیت میدهدزیرا این یك فعالیت است وهریك راهم به خیرو شر خود متوجه میسازد .

وهمچنین این صلح وسازش را روی حساب فرد فقط یا جماعت تنها ، یاروی حساب عده‌ای مخصوص برای عدهٔ دیگری و یا نسلی برای نسل دیگر نمیبرد بلکه هر یك اینها بطور تساوی وعادلانه به حقوق وضروریات خود میرسند .

وفرد واجتماع ویك عده ویك ملت ویك نسل و نسلهای متعدد ، برهمه یك قانون حکومت میکند که یك هدف هم بیش ندارد: آزادی فعالیت فرد واجتماع ـ بدون هیچگونه تعارضی ـ و کوشش همه نسلها برای بپاداشتن زندگی وتکامل آن وبدان وسیله توجه بخدا وخالق زندگی پیدا نمودن . .



**راه توحید :**

اسلام دین یگانگی ووحدت بین تمام نیروهای جهان است، پس مسلماً آن ، دین توحید است ، توحید خدا ، وتوحید همه ادیان در برابر دین خدا ، وتوحید پیمبران در بشارت دادن به این دین یگانه از بدو پیدایش حیات (١) «**ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون**» (٢) ( مسلماً این امت شماست ، یك امت ، ومن خدای شما هستم پس مرا عبادت کنید).

اسلام دین وحدت بین عبادت ومعامله وعقیده و روش، وروحیات ومادیات، وارزشهای اقتصادی ومعنوی، ودنیا وآخرت، وزمین وآسمان

---

(١) به کتاب « التصویر الفنی فی القرآن » بقلم مؤلف ، فصل « القصد فی القرآن» مراجعه شود .

(٢) سورهٔ انبیاء ٩٢

میباشد ، وازهمان وحدت بزرگ قوانین وفرائض و مبانی و حدود و نظریات اودر بارهٔ سیاست حکومت ومال ودر بارهٔ پخش سود وزیان، ودر باب حقوق وواجبات ؛صادر میگردد وسائر جزئیات وتفاصیل هم در همان اصل بزرگ مندرج است .

وقتی ما این طرز فکر کلی را در واقع نظریه های اسلام در بارهٔ جهان وزندگی وانسان فهمیدیم مبانی اساسی آنرا در باره عدالت اجتماعی دراسلام ، درك خواهیم نمود .

بنابر این عدالت اجتماعی قبل ازهر چیز یك عدالت انسانی عامی است نه یك عدالت اقتصادی محدود پس در اینصورت است که شامل تمام مظاهرزندگی وهمه جوانب فعالیت در آن میشود چنانکه ادراکات وروش ووجدانیات وحواس درونی رانیزدر بر گرفته است

ارزشهائی که مشمول این عدالت است ارزشهای اقتصادی فقط ویا بطور کلی ارزشهای مادی تنها نیست بلکه ترکیبی از ارزشهای معنوی وروحی ومادی است .

وهمانگاه که مسیحیت دستخورده انسانرا فقط ازدریچهٔ هدفهای روحی آن مینگرد و میخواهد هوا های جسمی اورا بخاطر هدفهای روحی منکوب نماید و همانگاه که کمونیستها از دریچهٔ حوائج مادی محض ، بانسان مینگرند و به انسانیت بلکه بتمام عالم از نظر مادی فقط ، نگاه می کنند ، اسلام انسانرا وحدتی می بیند که هدفهای روحیش از هواهای جسمی آن جدا نیست وحوائج معنویش از حوائج مادی آن جدا نمیباشد وبجهان وحیات هم با همین نظر که هیچگونه تعدد وتفرقه ای ندارد ، مینگرد .وهمین مطلب ،مبدء جدائی میان کمونیسم و

مسیحیت و اسلام است .

سپس ، این مطلب نیز دانسته شود که زندگی در نظر اسلام، مهربانی ومودت و تعاون و تکافل است واصول وروشهای آن بیان وروشن شده و آنرا بین مسلمانان بطور خصوص؛ وبین همهٔ افرادبشر بطورعموم، محقق نموده است، زندگی در نظر مسیحیت نیز چنین است ولی مسیحیت بر پایهٔ قانون روشن و کاملی استوار نیست ، مقارن باهمین دو نظریه ، نظریه کمونیسم درباره زندگی ، تنازع وجنگی است بین طبقات که به پیروزی یك طبقه بر طبقه دیگر منتهی می شود ، ودر نتیجه رؤیای بزرگ کمونیسم تحقق می یابد .

واز همینجا معلوم میشود که : مسیحیت خواب و رؤیائیست در عالم نقش وخیال محض که ازافق آسمان ؟ خودرا برای بشریت بطور اشاره نشان میدهد . واسلام همان صبر جاویدان انسانیت است که در حقیقتی مجسم گشته و در زمین زندگی می کند ، و کمونیسم هم کینهٔ بشریت است که گاهی ، درمیان یکی از نسلهای بشر پیدا میشود !.



## راه تحقق عدالت اجتماعی :

اسلام در تحقق دادن عدالت اجتماعی با دو اصل بزرگ : ۱- وحدت همه جانبه ای متناسب ومتعادل ۲- تکافل عمومی بین افراد و اجتماعات ، پیش میرود البته عناصر اساسی فطرت انسانی را نیز درنظر داشته وطاقت ونیروی بشری را ازنظر دور ننموده است .

قرآن کریم درباره انسان می فرماید: **«وانه لحب الخیر لشدید»**(۱)

(۱) عادیات آیه ۸

( حتمی است که او دردوستی مال‌سخت است) دوستی مال‌برای خود ووابستگان خود ، در بارهٔ بخل فطری و طبیعی انسان می فرمـاید : «واحضرت الانفس الشح» (۱) (بخل بحضور نفسهای مردم خوانده شده ) . پس بخل برای همیشه در نفوس‌حاضر است ! ودرقرآن برای این‌فطرت‌بشری یك‌نقش مطابق بااصول‌فنی واعجاز آوری وارد شده :

(بگواگرشما مالك خزینه‌های رحمت‌خدای من‌بودید ازترس مخارج‌امساك میکردید وانسان‌بخیل است )(۲) این گفتهٔقرآن‌هنگامی استکه بیان میکند که رحمت‌خداوند وسعت‌داشته بهرچیزی‌میرسدپس بااین‌وسعت رحمت وآن‌امساك منتهای‌بخل رادرفطرت‌بشرـاگربدون تهذیب بماند ـ روشن می‌نماید .

اسلام‌همان‌گاه که نظامها وحدودومبانی‌وخطابات‌ونصیحت‌های خود راپایه گذاری‌مینماید ازمسئله حب ذات که خود خواهی فطری بشری‌است‌غفلت‌نکرده‌و آن بخل‌فطری‌ریشه‌داررا نیز فراموش ننموده است‌لیکن‌بانشان‌دادن‌راه صحیح‌ووضع‌قانون بعلاج آن خود خواهی واین بخل پرداخته‌است . انسان راجزبقدرقدرتش تکلیفی نمی کند و در هما نوقت حوائج اجتماع ومصالح آن را از نظر دور نداشته و هدفهای عالی زندگی را نیزدرباره‌فردواجتماع‌درتمام‌نسلهاودوره‌ها، منظور داشته است

ووقتی بناشدکه طغیـان‌طمع وآرزوهای فرد ظلم اجتماعـی

---

(۱) : نساء ۱۲۸

(۲) قل لوانتم تملکون خزائن رحمة ربی اذاً لا مسکتم خشیةالانفاق وکان الانسان قتورا ـ سوره اسراء آیه ۱۰۰

مخالف باعدل شمرده شود ، طغیان اجتماع بر فطرت و نیروی فرد نیز ستم میباشد . نه فقط ستم در باره این فرد بلکه درباره خود اجتماع نیز ظلمی است و نتیجه واثر بد کوبیدن فعالیت یك فرد ( باسر کوبی نمودن خواسته‌ها وهدف های او ) تنها به محرومیت آن فرد تمام نمی شود ، بلکه اجتماع رانیز از بهره برداری ازنیروی کامل خود محروم میسازد ووقتیکه قانون در نیروو کوشش فرد متکفل حقوق اجتماع شد وبرای آزادی و خواسته های فردهم حدودی وضع نمود که جلو خود سری‌را بگیرد ؛ سزاوار نیست که ازحق فرد درقسمت آزادی فعالیتش در حدودیکه نه به اجتماع‌ونه‌به خود فرد ضرر می رساند ونه باهدف های عالی زندگی اصطکاك دارد ، غفلت نماید . پس زندگی‌درنظراسلام تعاون وهمکاری وتکافل است‌نه‌جنك‌وستیزه وعداوت ! زندگی‌رهاساختن نیروهای‌فردی‌واجتماعی‌است‌نه‌سر کوبی ومحرومیت وزندان ، هرچه که حرام نباشد مباح است وهر کس برفعالیت حیاتی که خدارادرآن منظوربدارد وهدفهای‌عالی حیات‌را تحقق دهد ، کیفروپاداش نیکوئی دارد .

وسعت جولان طرز فکراسلام درباره‌زندگی وتجاوزنمودن آن از ارزشهای اقتصادی محض به سائر ارزشهائی که اساس قوام زندگی است‌قدرت‌اسلام‌برایجاد توازن وتعادل‌دراجتماع و تحقق‌دادن عدالت در تمام دائره‌انسانیت بیشترمیسازد واورا ازآن تفسیر کوچکی که کمونیسم در باره عدالت میکنند رهائی میدهد زیرا عدالت در نظـر کمو نیسم عبارت از مساوات در«مزد» است بطوریکه جلوی تفاوت اقتصادی را بگیرد . گرچه در مقام عمل نمیتوا نند مساوات ادعائی

خود را اجرا نمایند ـ لیکن در نظر اسلام عدالت عبارت ازیك مساوات بزرك انسانی است که تعادل همهٔ ارزشها را که ازجمله ، ارزش اقتصادی است در نظر دارد واین مساوات ، بطوردقیق باهمهٔ شرائط و مقتضیات سازش دارد . اسلام پس ازاین مساوات ، غرائز را آزاد گذاشته که در حدودیکه باهدفهای عالی زندگی معارضه نکند بکارپردازد .

ونظر باینکه ارزشها در نظر اسلام زیاد وبهم پیوسته است گسترش عدالت درمجموع آنها آسانتراست واز اینجاستکه نا چار به اجباری نمودن مساوات اقتصادی بآن معنای کوچك وغیرمستقل، که بافطرت تصادم دارد ، نمیباشد . آن مساواتیکه باطبع وموهبتها وغرائز مختلف سازش ندارد ومانع ترقی استعدادهای فوق العاده بوده آنهارا بااستعداد های ضعیف یکسان میکند ومانع بکارانداختن موهبتها وغرائزغریزه ـ داران بنفع خودوملت میباشد ودر نتیجه یك اجتماع ، بلکه انسانیت از نتائج این غرائزمحروم می گردد

مسلماً از مغالطه درباره اینکه استعدادهای طبیعی افراد مساوی نیستند فایده ای حاصل نمیشود ، زیرا اگرمادر غرائز نهانی افراد شبهه ای داشته باشیم ـ که آنهاهم جای شبهه نبوده وآن اختلاف رادر مسیرجریان زندگی مشاهده می کنیم ـ هرگز نمی توانیم دراین مطلب مغالطه ای کنیم که بعض افراد با استعداد های فطری برای سلامتی و صحت وقدرت متولد میشوند در حالیکه عده ای دیگر بعکس، مستعد مرض ونقص وضعف میباشند و تا دستگاه وجودوهستی نمیتوانند ! پس از آفرینش زندگان ، آنانرا همچون صنائع وآلات و ابزار در یك قالب ریخته و یکجور سازد ماهم راهی به تساوی این استعداد ها وغرائز نداریم .

انکار استعدادهای جسمی وفکری وروحی کار کاملا بی‌ربطی بوده و لائق جواب ورد نمی‌باشد . بنا براین بایدروی آنها حساب نمود و فرصتی بدستشان داد که عالی ترین نتائج خودرا بدهند ، آنگاه آنچه راکه ازاین نتائج بدرد اجتماع میخورد بدست آوریم نه اینکه راهرا براین استعدادها ببندیم وبابرقراری تساوی بین آنها و استعداد های ضعیف ، بدانها ستم کنیم ومانع فعالیت ورشدو تکامل آنهاشده شیرازه آنها را بگسلیم .

اسلام سرچشمهٔ هماهنگی امکانات ، و ریشه عدالت عمومی را مقرر داشته وراهرا برای تفوق بریکدیگر باکار و کوشش باز گذاشته چنانکه برای سنجش ، ارزشهای دیگری غیرازارزشهای اقتصادی بکار برده : «**ان اکرمکم عندالله اتقاکم**» (۱) (حتمی است که گرامیترین شمادر برابر خداوند پرهیزکارترین شما است ) «**یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات**» (۲) (خداوند ، مؤمنین و دانشمندان را بدرجاتی بالا میبرد ) «**المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املا**»(۳) (مال وپسران زینت زندگی دنیایند و باقی مانده های شایسته ازنظر ثواب وآرزو ، نزدخدایت بهتراست ) .

این چنین معلوم میگردد که آنجا ارزشهای دیگری غیر از ارزشهای اقتصادی محض وجود دارد که اسلام روی آنها حساب کرده وآنگاه که اموال مردم روی وسائل معقولی که برپایهٔ کار ویاموهبت خدائی نه وسائل منکری که در اسلام حرام است ( و درفصل برنامه

---

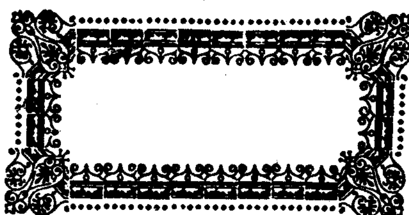
(۱) حجرات آیه ۱۳ (۲) مجادله ۱۱ (۳) کهف ٦٤

مالی در اسلام ،میآید ) اختلاف پیدامیکند از آن ارزشها استفاده نموده آنها را وسیله ای برای تعادل اجتماع قرار میدهد .

بنا بر این اسلام مساوات غیرمنطقی در مال را قانونی نمیداند، زیرا تحصیل مال تابع استعدادهای مختلفی است وعدل مطلق اقتضا می کند که روزیهای مردم مختلف باشد و گروهی برتر از گروه دیگر باشند البته باتحقیق عدالت انسانی ، مهیا نمودن شرائط و امکانات مساوی برای ~~همه~~ بطوریکه پستی خانواده وطرز نشو ونما وریشه ونژاد و هیچ قید از قیودیکه مانع پیشرفت کوشش است ، جلوفردی از افراد را نگیرد ، و با دخالت دادن ارزشهای دیگری در محاسبهٔ خود و با آزاد کردن وجدان بشری بنحو کامل از فشار ارزشهای اقتصادی محض ونهادن آن ارزشها در محل حقیقی ومعقول . خود ، ونداون ارزش معنوی کاملی به ارزشهای اقتصادی ، بآن طور که آن اجتماعات بشری که ارزشهای معنوی را درك نکرده و یا از اهمیتش کاسته ، بدانها میدهند ، و ارزش بزرگ اساسی را برای مال میدانند .

اسلام این ارزشهای مالی را دورمیاندازد وهرگز قبول ندارد که برای مال اینهمه ارزش داده شود واین که زندگی را درلقمهٔ نانی وشهوت بدن وچند درهم پول مستهلك نمایند تقبیح می کندلیکن درعین حال لازم میداند که هر فردی بقدر کفایت ــ و احیاناً زیاده برمقدار کفایت ــ داشته باشد که درفشار تنگدستی واقع نشود وتنعم زیاده براندازه را که بطغیان بکشد حرام میداند . اجتماع را طبقه بندی میکند وبرای فقرا دراموال مردم حقوقی ترتیب میدهد که هم حاجت آنان را جواب گوید

وهم اجتماع را بطرف سعادت و نیکبختی سوق شد وضامن تعادل وهمکاری وترقی گردد و بهمین نظر تمام جوانب حیات را ملاحظه نموده وهیچ قسمت ازقسمتهای آنرا چه مادی وچه روحی ، دینی ودنیوی از نظر دور نداشته تاهمه این نواحی ذوب شده بصورت یك وحدت آمیخته در آید بطوریکه نتوان ماده ای ازمواد امتزاجی و قابل ترکیب آنرا مهمل گذارد و تاوحدت آن باوحدت جهان بزرگ وزندگی وانسان دریك رشته در آمده متحد گردد .



# پایه‌های عدالت اجتماعی
## در اسلام

اسلام ، این عدالت اجتماعی را که اجمالا از آن پرده برداشیتم بر پایه‌های استوار و ثابتی بنامینهد و برای رسیدن به هدفهای آن وسائل معینی را بیان میکند و آنرا بصورت یك قضیهٔ مشکل و یا دعوت مجملی وانمیگذارد . زیرا اسلام طبعاً یك دین اجرا و عمل درواقعیات زندگی است نه دین دعوت وارشاد محض درعالم خیال وتصور ! .

اجمالا دیدیم که اسلام دربارهٔ جهان وزندگی وانسان یك طرز فکر اساسی دارد و فهمیدیم که مسئله **«عدالت اجتماعی»** تحت تأثیر آن طرز فکر اساسی بوده و درضمن کادر وسیع آن میباشد . بازدیدیم که طرز نظر اسلام به حیات انسانی، باعث میشود که عدالت اجتماعی بصورت یك عدالت انسانی درآید و فقط به مادیات ، و اقتصادیات نمینگرد . وهمچنین دیدیم که دراین زندگی ، هم ارزشهای مادی و هم ارزشهای معنوی هردو یکجاهست وجدائی بین آثار متحد آندو امکان‌پذیر نیست وانسان وحدتی است که اجزاء آن هریك معاون وهمکار دیگرند نه دسته‌های متعارض وبدون ارتباط .

گاهی بفکر میرسد که واقعیت با این طرز فکر اساسی اسلام مخالفت دارد ، بنا براین لازم است نخست واقع مطلب را بشناسیم که چیست ؟

واقعیت حقیقی در نظر اسلام مسئله یکفرد یا یك ملت و یا نسلی بخصوص نیست، چرا که این یك واقعیت کوچك ومحدود وموقتی است که فهم و ادراك افراد فانی انسان همانجا توقف میکند، همانها که دیدخود را از نگریستن چیزی بزرگتر و همگانی حیات بزرگ بشری بلکه سر تا سر جهان باز میدارند.

ولی اسلام نظرخود را بهمهٔ افقها گسترش میدهد و برای تمام مصالح یکحساب باز میکند وهدفش تحقق یافتن غرضی است که تمام انسانیت را، از اول تا آخر؛ شامل شود. وچه بسا که در یك واقع محدود و کوچك تعارض است ولی درواقع وسیع و بزرگ تعارض نیست! که همان واقع انسانیت بطورعموم. نه واقع یك فرد ویك ملت ویك نسل می باشد.

وهمین نظریه کلی در باره عدالت اجتماعی که هدفهای بلندی دارد، همان استکه بعداً نظامات اسلامی چندی را برای ماروشن میکند که اگر آنهاازهم جدا گردد ودرجماعتی حساب فردی رسیدگی شود و در ملتی بزرگ حساب جماعتی و در نسلی سترك حساب ملتی ویادر نسلهای زیادی حساب نسلی بخصوص؛ در نظر گرفته شود، درست مفهوم نمیگردد. وآن همان استکه قانون مالکیت فردی وقانون ارث و قانون زکات وقانون فرائض وسهام ترکه، و مبانی حکومت، و معاملات، وقوانین دیگر اسلامی که همهٔ افراد و اجتماعات وملل و نسلها راشامل است، برای ماتفسیر میکند.

مادراینجا در صدد بحث هیچیك ازاینها نیستیم، اینجافقط بهمان مبانی وسیعیکه اسلام عدالت اجتماعی را در حدود فکر وسیع خود

بر آنها بنا نهاده نظر میافکنیم ، و بزودی از طبع عدالت اجتماعی ، این مطلبرا درك خواهیم کرد که اسلام به یگانگی و اتحاد روح و تن در فرد ، ومادیات ومعنویات درزندگی ، نظردارد . چنانکه وحدت هدف فرد واجتماع ،ووحدت مصالح جمعیتهای مختلف را دریك ملت بزرگ ووحدت هدف تمام ملل انسانی ، ویگانگی اتصال نسلهای پی درپی را با اختلاف مصالح نزدیك ودور ، در نظرداشته است واین پایه‌هائی که اسلام عدالت اجتماعی را بر آنها استوار ساخته عبارتند از :

۱- آزادی همه جانبهٔ وجدان

۲- مساوات کامل انسانیت

۳- تکافل همکاری محکم اجتماعی

ما برای هریك ازاین اصول ، جملاتی که ازحقیقت وهدف آن پرده بردارد ، ذکر میکنیم :

## آزادی درونی

یك عدالت اجتماعی کامل مادامیکه مستند به یك تشخیص باطنی استحقاق فرد واحتیاج اجتماع بآن نبوده و همراه اعتقاد باینکه آن منجر به یك هدف عالی انسانیت خواهدشد نباشد هرگز تحقق نخواهد یافت وهرگز ضمانتی برای اجراء ودوام آن نمیباشد وهمچنین است در صورتیکه مستند بیك واقعیت مادی که فرد را برای عمل به آن و دفاع از آن کمك نماید نباشد هیچ فردی پیش از اینکه استعداد درك چنین عدالت و قدرت بر انجام آنرا درخارج داشته باشد موظف بدان نخواهد بود ومحیط قانونگذاری بر او تحمیلی ندارد . واجتماع نیز هیچ قانونی را ـ اگر باشد ـ جز باعقیده‌ای که از درون مؤید آن بوده ، وامکانات علمی که از برون آنرا تأیید نماید ، حفظ نخواهد

نمود . اینست آنچه که اسلام درخطابات وقوانینش متوجه آن شده است .

مسیحیت دنبال این رفته که مقید نبودن و آزادی روح از لذات وشهوات زندگی وتوجه بملکوت خداوند در آسمان و کوچك شمردن زندگی دنیا ، ضامن آزادی وسعادت انسانست این مطلب تاحدی درست است ولی تمام حقیقت نیست . زیرا که خواسته‌ها وضروریات زندگی برای همیشه مغلوب نمانده وبشر در بسیاری مواقع ناچار است در برابر فشار آن سر فرود آورد .

علاوه اینکه سرکوبی خواسته های زندگی همیشه کار خوبی نیست ، خداوندی که حیات را آفریده آنرا بیهوده و عبث خلق ننموده ، آنرا نیافریده که بشر آنرا معطل ومهمل گذارد و یا مانع راهش شود . این خوب است که انسان بر شهوات وخواسته های نفس غلبه نماید ، ولی این صحیح نیست که بدان وسیله اصل زندگی را مهمل گذارد !

پس اگر راهی باین باشد که : هم قوای نهانی بشر آزاد باشد و هم برشهوات غالب آمده دربرابر آنها خضوع نکند ، آن همان راه سالم ومحکم است ، وهمان هم هدف اسلام است . که ضروریات تن وهدفهای روح را در نظام واحد جمع نموده وضامن آزادی روح بوسیلهٔ ادراك باطن شده وازهیچ یك از آندو غفلت نمیورزد .

کمونیسم هم این عقیده را پذیرفته که فقط آزادی از نظر اقتصاد ضامن آزادی ورهائی وجدان روح است . فشار اقتصادی برفرد باعث میشود که گاهی فردرا ازعدالت ومساواتیکه تحت تکفل قوانین نظری

است منحرف سازد . .

اینهم حرف خوبی است، ولی حقیقت کامل باز غیر از این است ؛ آزادی از نظر اقتصاد بتنهائی ضامن بقاء فرد در اجتماع نیست مگر با نضمام آزادی ورهائی روح از باطن ، و گرنه فرد در معرض فشار های دیگریست ، فشار احتیاجات و خواسته‌های نفسانی که قوانین بتنهائی نمیتوانند با آنها مقاومت نمایند ، آن فردیکه استعداد هـای طبیعی او قدرت همـراهی با دیگـران را در بدست آوردن نتیجـه و معلومات و نظریات ... ندارد ناچار است دست از حرص بر مساواتیکه تحت ضمانت قانون است بردارد ، زیرا خود وجدانا میداند که از دیگران کمتر است گرچه در مقام افتخار و لجاج بر آیـد و آن فردیکه دارای استعدادهای فوق العاده و نتایج بسیاری است ناچار است که قانون مساوات مطلق رازیر پا گذارد و اگر قدرت چنین کاری را پیدا نکرد غصه گلوگیرش شده دق میکند ! بنابراین یا تمرد و طغیان نموده ویا هوشش خموش گشته و استعداد هایش خمود شده، و نتائجش کم میگردد . .

اما اگر مساوات مستند بیك آزادی ریشه دار روحی باشد ـ چنانکه مستند به قانونگذاری وقوۀ مجریه میباشد ـ مردم قوی وضعیف همگی بهتر احساس مساوات می‌نمایند . درشخص ضعیف همت بلندی ایجاد میکند ودرقوی تواضعی ودرباطن هم بااعتقاد بخدا تماس دارد . ودروحدت وهمکاری مردم واجتماع بلکه انسانیت نیز مطلب همین است . . اسلام هم آنگاه که به روح بشر آزادی کامل وهمه جانبه ای داده و درعین حال حوائج تن وضروریات زندگی را نیز بحکم قانون ودل بطور مساوی ضمانت نموده ، بهمین هدف نظر داشته است .



اسلام و آزادی روح و وجدان بشری را از عبادت و پرستش و خضوع برای دیگران جز خدا ـ ، شروع نمود ، هیچکس مورد تسلط دیگری جز خدا نیست و کسی را جز خدا دیگری نمیمیراند و زنده نمیگرداند و کسی جز او مالك سود و زیان او نخواهد بود ، در آسمان و زمین کسی جز خدا بدو روزی نمیرساند و بین او و خدا هیچگونه واسطه و شفیعی نیست ( در عبادت ، خدا را بدون هیچ واسطه ای در نظر میگیرد ) وفقط خداست که بر هر چیزی قادر است و همه بندگان او یند که نه برای خود و نه دیگران مالك چیزی نیستند

**«قل هو الله احد ، الله الصمد ، لم یلد ولم یولد ، و لم یکن له کفواً احد»**(۱) (بگو اوست خدای یکتا. خدائیکه ملجأ همه میباشد نه زاده و نه زائیده شده و همانندی ندارد)

وقتی خدا یکی شد عبادت هم یکی میشود و همه متوجه او میگردند ، برای غیر او عبادتی نیست و مردم بعضی بعض دگر را بجای خداوندار باب خود قرار نمیدهند و هیچیك بر دیگری فضیلتی جز بعمل و تقوی ندارد : **«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الا الله ولانشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله»**(۲) (بگو ای اهل کتاب یهود و نصاری ـ بیائید کلمه‌ای را که میان ما و شماست بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریك نکنیم و بعضی از ما دیگری را جز خدا بخدائی نگیرد )

اسلام روی این معنی پافشاری کرده و قرآن در بسیاری از موارد

---

(۱) سوره توحید (۲) آل عمران ٦٤

مناسب بر آن تکیه کرده وچون انبیا در مظنۀ این بودند که مردم مقداری از عبادت خود را ـ یا آنچه در معنی چون عبادت است ـ بآنها متوجه سازند اسلام در نظر گرفت که روح بشر را از این ناحیه بطور کامل آزاد نموده رهائی دهد

در باره پیغمبر خود محمد (ص) میفرماید: **«وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» (۱)** (محمد جز پیغمبری نیست که پیش از او پیغمبرانی گذشته‌اند پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شما بقهقرا برمیگردید؟)

و با همین پیغمبر ﷺ با کمال صراحت میگوید: **«لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم (۲)»** (هیچ از کار بدست تو نیست اگر بخواهد از آنان در گذرد و اگر بخواهد آنانرا عذاب فرماید). چنانکه درجائی دیگر با بیانی تهدید آمیز باو میفرماید: **«و لولا ان ثبتناك لقد كدت تركن الیهم شیئاً قلیلا اذن لاذقناك ضعف الحیاة وضعف الممات ثم لاتجدلك علینا نصیراً» (۳)** (اگر ما ترا ثابت نکرده بودیم نزدیك بود که با آنان ـ مشرکین ـ اندك تمایلی کنی و درآنصورت ترا عذاب دو برابر دنیا و آخرت مینمودیم و آنگاه برای خود در برابر ما یاوری نمی یافتی).

و بدو امر می کند که مرام خود را باصدای رسا اعلام دارد: بگو: من فقط خدایم را می خوانم وشریکی برایش قرار نمیدهم بگو من مالك هیچ سود وزیانی برای شما نیستم بگو (اگر خدا بر من

(۱) آل عمران ۱۴۴ (۲) آل عمران ۱۲۸

(۳) اسراء ۷۴ ـ ۷۵

قهر کند) هرگز کسی مرا از قهر خدا در پناه نخواهد گرفت وهرگز هیچ گریزگاهی نخواهم یافت) .(۱)

قصهٔ کسانیکه عیسی را خدای خود قرار داده بودند بیان می کند وآنانرا به کفرو نادانی سرزنش می کند: (کافر شدند آنها که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است بگو: اگر بخواهد مسیح پسر مریم ومادرش وهر که درزمین است همه را هلاک کند، کی در برابر وی اختیاری دارد؟)(۲).

جای دیگر در بارهٔ مسیح میفرماید:

**«ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل»(۳)**

(او نیست جز بنده‌ای که براو نعمت دادیم واورا مقتدای بنی اسرائیل نمودیم).

موقفی از مواقف قیامت را ذکر میکند که در آن عیسی بن مریم را در بارهٔ گمان مردم بخدائی او استنطاق میکند وباطرز محکم ولحن شدیدی عیسی را ازاین گمان مردم که عیسی در آن دخالتی نداشت تبرئه مینماید:

«ووقتی خداوند گفت: ای عیسی بن مریم! آیا تو بمردم گفتی که مرا ومادرم را بجای خداوند دو خدا بگیرید؟ او گفت تو منزهی

(۱) قل انما ادعو ربی ولا اشرك به احداً. قل انی لا املك لكم ضراً و لا رشداً. قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن اجد من دونه ملتحداً. جن ۲۰ - ۲۲.

(۲) لقد كفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم. قل: فمن یملك من الله شیئاً ان اراد ان یهلك المسیح ابن مریم و امه ومن فی الارض جمیعا مائده ـ ۱۷.

(۳) زخرف ـ ۵۹.

برای من نیست که آنچه را که حق من نیست بگویم اگر من گفته ام تو بدان دانائی ، هرچه درخاطر من است تو میدانی وهرچه در تو است من نمیدانم ، حتمی است که تو دانای بتمام مغیباتی ، من بآنها چیزی جز آنچه تو بدان امرم کرده بودی نگفتم که خداوند را که خدای من وشماست عبادت کنید ، وتامن درمیانشان بودم گواه بر آنان بودم وچون مرا میراندی توخود مراقب آنان بودی وتو برهرچیز گواهی اگر عذابشان کنی بندگان تواند و اگر آنانرا ببخشی تو خودعزیز وحکیمی » (۱)

قرآن همچنین در تثبیت و استحکام و روشن نمودن اینعقیده پیش میرود تابجائی میرسد که روح بشررا ازهرگونه شبهه شرك در باب الوهیت ویاقداست حقتعالی ، که باعث فشار روح میگردد و او را دربرابر مخلوقی ازبندگان خدا خاضع میکند رهائی بخشد هر مخلوقی گرچه پیغمبری باشد بالاخره بنده ای ازبندگان خداوند است نه خدا ومعبود !

ووقتی درنظر خداوند ذاتاً هیچ‌گونه تفاوتی بین بندگانش نبود واسطه‌های بین خدا وبندگانش نیز از بین میروند پس نه کهانتی درکار خواهد بود ونه وساطتی ! هرکس بدون واسطه میتواند بخالق خود مرتبط گردد وشخصیت ناچیز خودرا به قوه ازلی وابدی مرتبط گرداند واز اوقدرت وشجاعت وعزت بطلبد ورحمت وعنایت ومهربانی اورا بچشد آنگاه ایمان وتقوایش محکمتر گردد.

اسلام اصرار زیادی برتقویت این ارتباط دارد ، افرادرا متوجه

---

(۱) مائده : ۱۱۶-۱۱۸

میکند که آنها میتوانند در تمام دقائق شب و روز از آن قوهٔ بزرگ استعانت جویند: «**الله لطیف بعباده**»(۱)(خداوند نسبت‌ببندگان‌خود لطف دارد). «**واذا سألك عبادی‌عنی‌فانی‌قریب‌اجیب دعوة‌الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون** » (۲) (وچون بندگانم در بارهٔ من از توسؤال کنند ( بگو ) من نزدیکم ، هر که مرا بخواند دعوتش‌راا جابت کنم پس‌بایست دعوت؛مراا جابت کنند وبمن ایمان بیاورند باشد که رشدخویش دریابند) .**ولاتیأسوا من‌روح الله‌انه‌لاییأس‌من‌روح‌الله‌الاالقوم‌الکافرون**» (۳)ازرحمت خدا مأیوس نباشید که‌ازرحمت‌خداجز کافران کسی‌مأیوس نخواهدشد «**قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم:لاتقنطوامن رحمةالله ان الله یغفرالذنوب جمیعاً**» (٤)(بگو: ای بندگان من که‌اسراف برخود نموده ایدازرحمت خدا مأیوس نباشید که‌خداوند همهٔ‌گناهان را میآمرزد ) .

اسلام پنج نماز دراوقات منظمی قرارداد که بنده هر روز در برابرخدای خود میایستد ومخلوق باخالق خود مرتبط میگردد و این سوای‌آن دعاها و توجهاتی است که بنده بدلخواه خود برابر خداوند میایستد .

والبته غرض از نماز ودعا فقط الفاظ وحرکاتی‌نیست‌بلکه‌مراد آنست که توجه‌کامل قلب‌وفکروتن دروقت‌واحدومعینی‌بطرف‌خداوند باشد و این باهمان فکر کلی اسلام دربارهٔ وحدت تکوینی انسان ،

---

(۱) شوری -۱۹ (۲) بقره - ۱۸٦

(۳) یوسف- ۸۷ (٤) زمر- ۵۳

وحدت الوهیت خداوند مربوط است . **«فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون»** (۱) (پس وای بر آن نماز گزارانی که از نماز خود غافلند) .



## زندگی بدست خدااست

وقتی روح از احساس و بندگی و خضوع در برابر بنده‌ای از بندگان خدا آزاد شد و پر از احساس به این مطلب شد ، که او بخداوند مرتبط است دیگر در برابر حس ترس بر زندگی و روزی و مقام... متأثر و ناراحت نمیشود ، و آن یك حس پلیدی است که از توجه فرد به خود ، پیدا میشود و گاهی اورا به پذیرش مذلت و دست کشیدن از عزت و بسیاری از حقوق خود میکشاند ، لیکن اسلام از شدت علاقه ایکه بـه تحقق عزت و بزرگ منشی مردم دارد و میخواهد حق دوستی و عدالت پروری را در روحیهٔ آنان گسترش دهد و بدینوسیله علاوه بر مقام قانونگذاری ضامن عدالت اجتماعی همه جانبه ایکه بشر در آن افراط نکند باشد . . . بخاطر اینها، عنایت مخصوصی به مُقاومت در برابر حس ترس بر زندگی و روزی و مقام دارد . زندگی بدست خـدا است . و هیچ مخلوقی نمیتواند یك ساعت و یا کمتر از آن ، از حیات دیگری کم کند بلکه قدرت ندارد یك نفس از نفسهای او راقطع نماید چنانکه خود بنده نیز نمیتواند مختصر خدشهٔ و زیانی به حیات خود برساند :

**« و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله ، كتابا مؤ جلا »** ( ۲) (هیچکس جز باذن خدا نخواهد مرد ، نوشته ایست مدت دار ! ) .

**« قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا، هو مو لا نا »** (۳) ( بگو

(۱) ماعون ٤ ـ ٥ (۲) آل عمران - ١٤٥ (۳) توبه ۱۵

بما جز آنچه خدا برایمان مقرر کرده نخواهد رسید، اوست مولای ما) «لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون»(۱) (هر امتی را مدتی است و چون مدتشان بسر رسد نه ساعتی پس آیند و نه جلو روند).

بنا براین نه ترسی است و نه ترسنده‌ای! وزندگی وسود و زیان تنها بدست خداست: «قل: اغیر الله أتخذ ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم»(۲) (بگو آیا غیر خدائی را که خالق زمین و آسمانهاست مولای خود قرار دهم واو میخوراند وخورانده نشود) «الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر»(۳) (خداوند روزی را برای هر که خواهد گشایش دهد ویا تنگ گیرد). «وکأی من دابة لا تحمل رزقها ، الله یرزقها وایاکم» (٤) (وچه بسیار جانورانی که روزی خویش متحمل نتوانند شد، خدا آنها وشمارا روزی میدهد).

(بگو: کی شمارا از آسمان وزمین روزی میدهد؟ آیا کی مالك گوش وچشمها است؟ و کی زنده را از مرده ومرده را از زنده پدید میآورد؟ و کی تدبیر امور می کند؟ بزودی خواهند گفت خدا (۵)(ای مردم نعمت خدارا برخود یاد کنید، آیا جز خدا خالقی هست که شما را از آسمان وزمین روزی دهد؟ خدائی جز او نیست، پس کجا میروید) (۹). «ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم»(۷)

---

(۱) یونس ٤۹ (۲) انعام ١٤ (۳) رعد ۲٦ (٤) عنکبوت ٦٠

(۵) «قل من یرزقکم من السماء و الارض؟ ام من یملك السمع و الابصار؟ ومن یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی؟ ومن یدبر الامر؟ فسیقولون الله» یونس ۳۱

(٦) یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم، هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض؟ لا اله الا هو فانی تؤفکون؟» فاطر ۳.

(۷) انعام ۱۵۱

(فرزندان خودرا ازبیم فقر نکشید ما شما و آنان را روزی خواهیم داد)
« و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء » (۱)
( واگر ازفقر میترسید بزودی خدا شما را از فضل خود اگر بخواهد بی نیاز میسازد ) .

قرآن چنین مقرر میدارد که ترس ازفقر یکی ازالهامات شیطانی استکه روح را ضعیف نموده از اطمینان درراه خداوخیرات بازمیدارد:
«الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم » (۲) ( شیطان به شما وعدهٔ فقر میدهد و شما را به‌فحشاء امرمینماید و خداوند به شما وعدهٔ آمرزش و نعمت میدهد و خدا گشایش دهنده و داناست .

بنا براین ممکن نیست که طلب روزی ، مردم را ذلیل کند زیرا روزی آنان بدست خداست - وفقط هم بدست خداست. هیچیك از این بندگان ضعیف او قدرت ندارند که روزی انسان را قطع نمایند یا اورا درمضیقه اندازند البته این گفته ، اسباب ووسائل ظاهریه را نفی نمیکند بلکه تقویتی برای قلب وتشجیعی نسبت به دل میباشد که شخص محتاجی را که بدنبال روزی است چنان میکند که در مقابل کسیکه گمان میرود روزیش بدست اوست باتمام قدرت وشجاعت روبرو میشود حس ترس او رااز مطالبهٔ حق خودازعزت نفس باز نمیدارد، وحاضر نمیشود که بخاطر حفظ روزی خود قدری ازمزدوعزت تبعی خودراوا گذارد و بهمین ترتیب باید مبانی و خطابات قرآن واسلام را درك کنیم . این همان فهمی است که با روش فکری اسلام در خطابات و قوانینش سازش دارد .

(۱) توبه ۲۸ . (۲) بقره ۲۶۸ .

ترس برجاه ومقام نیز مساوی با ترس ازمرگ و آزار و فقر وتنگدستی است و اسلام اصراردارد که بشررا از این ترس نیز آزاد نماید، هیچ مخلوقی دراین باره نسبت بدیگراختیاری ندارد :

**«قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر؛ انك علی کل شیء قدیر»** (۱) ( بگو ایخدای صاحب ملك ، بهر که خواهی ملك میدهی و ازهر که خواهی میستانی و هر که را خواهی عزت میدهی و هر که را خواهی ذلیل میگردانی تو برهرچیز قدرت داری ) **«قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولایجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل: فانی تسحرون»** (۲ ) (بگو اگر میدانید کسیکه فرمانروائی همه چیز بدست اوست واوپناه میدهد وبرضد اوپناهی داده نمیشود؟ بزودی خواهند گفت : خدا. بگو پس فریب کجارامیخورید؟) **«ان ینصرکم الله فلاغالب لکم وان یخذلکم فمن ذاالذی ینصرکم من بعده»**(۳)(اگرخداشمارا یاری کند هیچکس برشماچیره شدنی نیست واگرشما رابحال خودواگذارد کیست که پس از وی شما را نصرت دهد؟ **« من کان یریدالعزة فلله العزة جمیعا»** (٤)(هرکه عزت خواهد بداند که عزت یکسره از آن خداست)**«ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین»** (۵)عزت یکسره از آن خداورسول او ومؤمنین است). وبنا براین از این جهت هم ترسی نیست ، قدرت تنها از آن خداست وعزت یکسره ازاوست **«وهوالقاهر فوق عباده وهوالحکیم الخبیر»** (٦) اوست مقتدر و

(۱) آل‌عمران ۲٦ (۲) مؤمنون ۸۸ - ۸۹
(۳) آل عمران ۱٦۰ (٤) فاطر ۱۰ (۵) منافقون ۸
(٦) انعام - ۱۸

بالادست بندگان خویش و باحکمت و اطلاع است) .



**بندگی ارزشهای اجتماعی:**

ولی گاهی میشود که جان بشر از ناحیهٔ بندگی خالص، وعبودیت در برابر ترس برزندگی یاروزی یامقام رهائی می یابد ولی دچار بندگی ارزشهای اجتماعی از ثروت وجاه وحسب و نسب میگردد گرچه هیچ سودوزیانی هم ازجهت آنها بدو نرسدوچون روح فهمید که واقعاً در برابر یکی از این ارزشها بنده‌شده و گیرافتاده دیگر نمیتواند آزادی کامل خود را حفظ کند ؛ اودرخود هیچ گونه مساواتی با دارندگان آن ارزشها حس نمیکند .

اینجا اسلام حساب همهٔ این ارزشهارارسیده و آنها را در محل حقیقی خود بدون غفلت وزیاده روی مینهد، وارزشهای حقیقی را به یك مسائل واقعی وذاتیکه درزوایای روح فردبوده ویا دراعمالش هویدا میگردد ،رجوع میدهد . وروی همین حساب ؛ تأثیر آن ارزشهای مادی ناتوان گشته و آثارش گم میشود واین-دربرابر ضمانتهای زندگی و قانونیکه درکفالت اسلام است ـ وسیله‌ای است برای آزادی ورهائی کامل روح .

**«ان اکرمکم عندالله اتقاکم»**(۱) ( گرامیترین شما نزدخدا پرهیزکارترین شماست )وپیداستکه گرامی ومحترم نزد خدا همان گرامی ومحترم واقعی وحقیقی است . «وقالوا: نحن اکثراموالا و اولاداً ومانحن بمعذبین قل: ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر

(۱)حجرات ۱۳

ولکن اکثر الناس لایعلمون . وما اموالکم ولااولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الامن آمن وعمل صالحاً فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون» (۱) (گفتند : ما ثروت وفرزند بیشتر داشته ومعذب نخواهیم بود بگو : خدای من برای هر کس که بخواهد در روزی گشایش دهد ویا تنگ میگیرد لیکن بیشتر مردم نمیدانند . ثروت و فرزندان شما نه چنانند که شما را نزد خدا مقرب کنند جز آنکس که ایمان آورد ؛ عمل صالح کند که اینان در برابر اعمالشان دو چندان پاداش داشته ودر غرفه‌ها(ی بهشت) ایمنند).

اموال واولادشان بیشتر باشد ! اینکه برای آنان ارزشی نمیشود که باعث تمایز وبرتری‌شان گردد (جز آنکه ایمان آورد و عمل شایسته کند). پس ایمان که ارزشی است مکنون در دل و کار صالح و شایسته که ارزش بارزی درزندگی است این دو فقط ارزشی هستند که تمام اهمیت واعتبار را دارند.

لیکن درعین حال اسلام از ارزش مال و اولاد چشم پوشی نمی کند: **«المال والبنون زینة الحیوة الدنیا »** (۲) ( مال وپسران زینت زندگانی دنیاست) . آری زینت است ولی از آن ارزشهای حیاتی که بتواند مرتبهٔ کسی را بالا یا پائین ببرد نیست :**«والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املا»** ( و شایسته های باقی و با دوام ـ باقیات صالحات ـ نزد خدایت از نظر پاداش و آرزو بهتر است) .

---

(۱)سبأ ۳۵-۳۷ . (۲) کهف ٤٦

قرآن برای ارزشهای مادی ومعنوی مثالی درجان وروح دو نفر زده وجای شکی برای برتری یکی بر دیگری نگذاشته آنگاه که صورتی روشن ومحکم برای روح باایمان، وواقعیت ارزشهای آن ترسیم نموده ومیگوید :

« و برایشان مثل دومردی را بزن که برای یکی از آندو ، دو باغ از انگورها قرار دادیم و درختان خرما محیط به آنها ساختیم و بین آندو باغ هم مزرعه ای قرار دادیم ایندو باغ میوه خویش داده و بهیچوجه از ثمر خود کم نگذاشتند و میان باغها نهری شکافتیم. او، میوه‌ها داشت ، برفیق خود که با او گفتگو می نمود گفت : من بمال از تو بیشتر وبنفرات از تو نیرومند ترم. ستمگرانهٔ برخود، بباغ خود شدو گفت : گمان ندارم که هرگز این نابود شود و گمان ندارم که رستاخیز بپاشود و اگر هم بسوی پروردگارم برند حتماً بهتر از این سرانجام خواهم یافت. رفیقش که با او گفتگو می نمود گفت : مگر به آنکه ترا از خاك وآنگاه از نطفه آفریده و آنگاه بصورت مردی بپرداخت کافر شده ای؟ ولی من، خدای یکتا پروردگار من است وهیچکس را با پروردگارم شریك نمی کنم ، چرا وقتی بباغت در آمدی نگفتی: هرچه خدا خواهد همان استکه قوه ای جز به او نیست . اگرمرا می بینی که بمال وفرزند از تو کمترم ، باشد که پروردگارم بهتر از باغ تو بمن دهد وبباغ تو از آسمان صاعقه ها فرستد که زمینی بایر گردد یا آب آن باعماق زمین فرو رود که جستن آن نتوانی . میوه‌های اونابود شد دو دست خود را بحسرت مالی که در آن خرج کرده بود واکنون سرنگون شده ، زیر و رو می کرد و می گفت ای کاش کسی را شریك خدای خود نمی گرفتم . او

گروهی که یاریش کنند نداشت و خود هم یاری خود نتوانست»(۱)



قرآن این چنین ، اهمیت دادن مؤمن به ایمان خود و خوار شمردن آن ارزشهائی که رفیق هم صحبتش آنها را مهم می شمرد ، هویدا می‌سازد . نکته جالب اینکه این رفیقش که باغ خود را بزرگ می داشت اظهار شرك بخدا نموده بود لیکن قرآن او را مشرك شمرده و او را در کمال اعتراف بشرك خود نشان داده . این از آن جهت است که او یك ارزش مادی محض را بشراکت گرفت و در باطن خویش برایش آن همه اعتبار قائل شد. و مؤمن واقعی هیچ چیز را شریك خدا نمیگیرد . ودر داستان قارون دو نقش و صورت داخلی و روحی را در برابر فتنهٔ مال و ثروت عرضه میدارد ، نقشی برای مردمی که در برابر این ارزشها ناتوان و خاضع می‌شوند و در برابر ثروتمندان ، برای خود احساس کوچکی می کنند و نقشی هم برای مردم مؤمن که عزت و پرهیزکاری داشته هیچ کوچکی وضعف نشان نمی‌دهند

« همانا قارون از قوم موسی بود سپس بر آنها ستم نمود و ما بقدری باو گنج داده بودیم که حمل کلیدهای اندوخته‌هایش با گروه مردان قوی میسر بود، قومش بدو گفتند : غره مشو که خداوند مغرورین را دوست ندارد. و بوسیله آنچه خدا بتو داده آخرت را بجوی و نصیب خود را هم از دنیا فراموش مکن وچنانکه خدا با تو نیکی کرده تو نیز نیکی کن ودر زمین بدنبال فساد مرو که خداوند مفسدین را دوست ندارد او گفت این مال بادانش خودم بدستم آمده آیا

(۱) کهف : ۳۲ ـ ۴۳

ندانست که خداوند پیش از او کسانیرا که با قوت تراز او و به جمع مال از او بیش بوده اند هلاك نموده و تبهکاران‌را از گناهشان نپرسند قارون با تجمل خویش بمیان قومش آمد اشخاصی که زندگی دنیا می خواستند گفتند : ای کاش ماهم مثل آنچه قارون‌دارد داشتیم که‌او بهرهٔ وافی دارد. اشخاص با دانش گفتند : وای بر شما ! پاداش خدا برای آنکه ایمان آورد و کار شایسته کند بهتر است و جز صابران بدر یافت آن نائل نشوند .قارون رابا خانه‌اش بزمین‌فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابرخدا یاریش کنند وخودهم نتوانست خویشتن راحفظ نماید ، اشخاصیکه دیروز آرزوی مقام او را داشتند چنان شدند که میگفتند : عجب ! گویا خداوند روزی را برای هر کس‌ازبندگانش که بخواهد گشایش‌میدهد ویاتنگ‌میگیرد. اگرخدا برمامنت ننهاده بود ماهم بزمین‌فرورفته بودیم عجب ! گوئیا که‌کافران رستگار نمیشوند» (۱)

اسلام براین طرز فکرخود نتائج آنرا هم مرتب نموده وبدان ملتزم شده :خداوند پیغمبرخودمحمد ﷺ راز ارزش دادن به‌کالاها و متاعهای فانی که مایهٔ لذت بعضی است نهی مینماید : « **ولا تمدن عینیك الی‌ماامتعنابه ازواجاً منهم‌زهرةالحیوةالدنیا لنفتنهم‌فیه ورزق ربك خیروا بقی**» (۲) (دیدگان خویش را بآن چیزها که رونق زندگانی دنیاست و به دسته‌ای ازایشان برای امتحانشان داده‌ایم نگران مساز روزی خدایت بهترو پایدار تراست)

عده‌ای ازاین آیه ونظائرآن چنین فهمیده‌اند که قرآن دعوت

(۱) قصص : ۷۶-۸۲ (۲) طه ۱۳۱

می کند که بین فقراء واغنیاء جدائی کاملی باشدواغنیاء باثروت خود وا گذاشته شوند ! و فقراء هم به اوضاع خود راضی باشند ، ولی این فهم غلطی است که اصلا با روح کلی اسلام مطابقت نداشته و ارتباطی ندارد. این تفسیر آن رجال دینی حرفه‌ایستکه در قرون استبداد برای تخدیر احساسات مردم وجلو گیری آنان ازخواستن عدالت اجتماعی، مینمودند ، ووزرو وبال کارشان بگردن‌خودشان است ، واسلام‌ازتفسیر وتأویل آنان‌دور وبری است ، این آیه و نظائر آن برای این آمـده که اعتبار ارزشهای انسانی‌را بر گرداند وجان فقرا رااز‌آن ناتوانی و انکساری که در برابر ارزشهای مادی محض چون مال ومتاع پیدا میکنند ، نجات دهد .

ازجمله آنچه این‌بیان‌مارا تأیید میکند دستوری‌است که‌خداوند به پیغمبرش داده که برای‌این ارزشها وزنی قائل نشود واعتبارات‌مردم را بر آنها مرتب نگرداند .

( خود را با کسانی که خدای خود را صبح وشام میخوانند و وجه خدارادر نظردارند صبورساز ، چشمانت ازآنان تجاوز نکند که زینت زندگی دنیا را بخواهی واز کسی که ماقلب او را ازیاد خـود غافل نمودیم و او از هوای خود متابعت نموده و کارش بافراط است اطاعت‌مکن)(۱)

**فلا تعجبك اموالهم و لااولادهم انما یریدالله لیعذبهم بها**

---

(۱) واصبر نفسك مع الذین‌یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناك عنهم تریدزینة الحیوةالدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن‌ذکرنا و اتبع هواه وکان امره فرطاً ـ کهف ۲۸ .

**فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون»** (۱) (اموال و اولاد شان خوش آیندت نباشد ؛ خدا میخواهد آنها را بدینوسیله در زندگی دنیا معذب بدارد وجانشان در حال کفر بدر رود .

ودر همین میدان حکایت محمد ﷺ را با یك مرد کور فقیر (ابن ام مکتوم) و با «ولید بن مغیره» رئیس قبیلهٔ خود عرضه میدارد همان حکایتی که خداوند در آن به پیغمبر خود شدیداً عتاب نموده):

(روترش کرد و پشت نمود که آن کور نزدش آمده . تو چه دانی شاید او تزکیه شود یا متذکر گردد و این تذکار او را فائده دهد ، اما آنکه بی‌نیاز است تو متصدی او گشتی وحال آنکه اگر او تزکیه نشود بر توچه گناهیست ؟ واما آنکه شتابان و ترسان نزدت آمد تو از او غفلت ورزیدی ! چنین مکن ! این مایهٔ تذکر است پس هر که خواهد یاد گیرد) .(۲)

آن لحظهٔ حرص بشری بود که بر محمد صلی الله علیه و آله چیره شده بود ، او طمع داشت که خداوند ولید را به اسلام هدایت کند ومشغول کار ولید بود که ابن ام مکتوم آمد وچیزی از قرآن طلب نمود وپشت هم پیامبر صلی الله علیه و آله راصدا میزد واو(ص) هم مشغول کار ولید بودلذا پیغمبر از جهت «ابن ام مکتوم» در تنگی افتادو

---

(۱) توبه ۵۵

(۲) عبس و تولی أن جائه الاعمی وما یدریك لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری ، امامن استغنی فانت له تصدی ، و ما علیك الایزکی ؟ واما من جاءك یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی ! کلا ! انها تذکرة فمن شاءذکره» عبس ۱-۱۲

ترشروئی نمود . خدا هم به‌چنین انکار سخت که نزدیك سر زنش است عتاب نمودتا آن ارزشهائی را که اسلام مایهٔ عزت و تحقق راه صحیح میداند تصحیح نماید و برنامه وراه صحیح واصولی خودرا در رهائی روح بشر درست کند



علاوه برهمه اینها ، گاهی میشود که روح بشری ازقیدبندگی خالصانه در برابر غیرخدا آزادمیشود ، همچنین ازترس مرگ و آزار وفقروخواری وهرگونه اعتبارات خارجی و ارزشهای اجتماعی رهائی می‌یابد لیکن هم‌چنان ذلت ذاتی دارد ! ذلیل‌در مقابل لذات و شهوات، ذلیل‌در برابر طمع‌ها وهواهای نفسانی ... دراینهنگام گرچه‌از قیود خارجی رسته لیکن ازداخل‌خوددچارقیودی گردیده و بنا براین‌بآن آزادی‌روحی که اسلام برای‌تحقق‌عدالت‌اجتماعی همگانی انسانیت طالب آن‌است، نمیرسد .

اسلام ازاین خطر نهانی بر آزادی روحی غافل نبوده و توجه عمیق وریشه داری دراین باره نموده که گواه بر عنایتش به درونیها وبردگیهای‌نفس بشری بوده ، دلالت بر اهتمام او به استعداد ها و تبعات آن‌میکند و آن‌چه را که مسیحیت‌دراین‌باره‌شناخته ، برسمیت میشناسد و آنرا غرض‌نهائی‌قرارمیدهد :

بگو اگر پدران شما وپسران وبرادرانتان‌وزنهاتان وقبیله و قومتان‌واموالیکه بدست آورده ایدوتجارتیکه ترس کسادیش‌رادارید ومنزلهائیکه بدان‌خوش‌دلید ، نزدشما از خداو پیغمبرش و جهاد در راهش . محبوبتر است ، باشید تاخدا امر خودرا بیاورد وخداوند

فساق راهدایت نمیکند) (۱)

چنانکه مشاهده میکنید در یک آیه تمام لذائذ و رغبتها و هواها و نقطه های ضعف انسانی راجمع نموده ودریك کفه نهاده و در کفه دیگر دوستی خدا ورسول وعلاقهٔ به جهاد در راه خدا را قرار داده تافدا کاری کامل شود ورهائی از قیود نفس‌هم بطور کامل‌تحقق یابد آن نفسیکه ازتمام این‌قیود خلاصی یابد همانستکه اسلام آنرا می‌خواهد ودعوت به ایجاد آن‌میکند تابرمشکلاتیکه مایهٔ ذلت است فائق آید ومالك امر خود گردد و بسوی آن هدفهائیکه بمراتب بزرگتر ازاین خواسته‌های کوچك وموقت‌است توجه یابدیامیگوید:

« دوستی شهوات از زنان وفرزندان و مالهای زیاد طلا و نقره ، و اسبان نشانه دار ورمه وزرع . برای مردم آرایش یافته ، این متاع و کالای زندگانی دنیاست وباز گشتگاه نیك نزد خداست . بگوآیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم ؟ برای پرهیزکاران نزدخدایشان باغهائیست که نهرها از زیرش جریان دارد وهمیشه درآن باغها هستند و همسران پاك ، و رضایت خداوند . وخداوند ببندگان‌خود بیناست »(۲)

واین نه‌تحذیراست و نه دعوت به زهد و ترك چیزهای پاکیزه

---

(۱) « قل ان‌کان‌آباؤکم وابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب‌الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله .فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لایهدی القوم الفاسقین -توبه۲٤

(۲) آل‌عمران۱٤ - ۱۵

زندگی چنانکه بعضی خواسته‌اند اینطور تفسیر کنندو یا بعضی خواسته‌اند اسلام را بدان متهم کنند! این فقط دعوت به آزادی و رهائی از ناتوانی و انکسار در برابر شهوات و غرائـز است؛ وپس از اینکـه چنین آزادی برای انسان پیداشد و در واقع انسان مالك زندگی گردید ـ نه زندگی مالك انسان ـ مانعی ندارد که از زندگی استفاده نموده و لذت برد: «**قل: من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق؟**» (۱)(بگو: کی زینتهای خدائی را که برای بندگان خود ظاهر ساخته و پاکیزه های روزی را، حـرام نموده است؟).

«**ولاتنس نصیبك من الدنیا**»(۲) (نصیب خود را از دنیا فراموش مکن).

مسئله روزه هم روی همین روش است که تا نفس برمشکلات قوی فطرت در مدتی از زمان فائق آید و بدا نوسیله ارادهٔ خود را تقویت نماید وخودرا بلندمرتبه‌سازد. و برمشکلات فائق آمده بر خواسته‌های نفسانی خودنیز برتری یابد.

قرآن برای این مقصد راه‌های زیادی را انتخاب نموده و پیموده است که از آنجمله است: بر حذر داشتن مردم (بوسیله وحی) از فتنهٔ اموال واولاد، آنجا که گوید: «**انما اموالکم واولادکم فتنة**»(۳) (جز این نیست که اموال واولاد شما فتنه وامتحانی است) و بهمین وسیله عامل خود داری از تسلیم در برابر مال و فرزند را، بخاطـر آن ضعف بشری، برمیانگیزد چه بسا انسان از ناحیهٔ حرصش بر

(۱) اعراف ۳۲ (۲) قصص ۷۷ (۳) تغابن ۱۵

مال ویا فرزندان خود ضعیف گشته آنچه را که قبلا قبول نمیکرد می‌پذیرد و برای آنچه که قبلا خاضع نبود کرنش مینماید وچیزی را که هرگز مرتکب نمیشد بجامیاورد .روزی پیغمبر ﷺ درحالی که یکی از دوفرزنددخترش رادربرداشت بیرون آمد ومیگفت:«همانا شما به بخل و ترس وجهالت میاندازید».

وپس ازهمهٔ اینها! باز گاهی می‌شود که انسان از هر چـه که باعث شکست حس عزت اوست آزاد میگردد لیکن محتاج است! محتاج یك لقمه نان ! ودر نتیجه ذلیل وضعیف می گردد . وهیچ چیز بیش از احتیاج ، ذلت آور نیست شکم گرسنه مطالب بلند وعالی رادرك نمیکند و گاهی ناچار به گدائی می گردد وبالنتیجه همه عزت وشخصیتش برباد میرود اینجا اسلام برای جلوگیری ازپیدایش اسباب احتیاج وازبین بردن آن درصورت پیدایش،قانونی گذرانده : برای فرد، بقدر کفایت، حقی بردولت ومتمکنین ازملت واجب کرده که در آخرت روی آن عقاب ودر دنیا برسر آن جنگ می کند (وبیان این مطلب آنجـا که متعرض بحث تکافل اجتماعی در اسلام می‌شویم خواهد آمد) آنگاه ازگدائی نهی نموده عده‌ای از مسلمانان را که درراه خدا محصـور شده وقدرت مسافرت هم ندارند بطرز خوبی اینطور توصیف می کند: که اینان: «**لا یسئلون الناس الحافا**» (۱)(ازمردم باصرار سؤال نمیکنند) پیغمبر ﷺ به سائلی ، درهمی داد و گفت : «همانا اگر یکی از شما ریسمان خودرا بگیرد رمقداری هیزم بر پشت خود بیاوردو آنرا بفروشد وبدانوسیله خداوند آبرویش را حفظ کند بهتر از اینست که از مردم

---

(۱) بقره ۲۷۳

سؤال کند، چه کسی باو بدهد ویا ندهد» ومی‌فرماید: «دست بالا بهتر از دست زیر است» بنابر این اسلام مردم‌را بر بینیازی واستغناء بوسائل دیگری، غیر از گدائی که اسلام آنرا یك ضرورت بدی‌میداند انگیزش می‌دهد: اما اموال زکات، آن حقی است: حقی که گرفته‌می‌شود نه‌زیادی وفضلی که‌باختیار خودبدهند: «وفی اموالهم حق للسائل والمحروم»(۱) (در اموال ایشان برای سؤال کننده و محروم حقی است). حقی است که دولت اسلام آنرا گرفته، از آن درمصالح مسلمانان باندازه‌ای که احتیاجات‌تن راجواب گویدوعزت نفس را محفوظ دارده‌صرف می نماید و اگر آن بقدر کفایت نبود بمقداری که سد احتیاج‌ضعفاء و فقراء را نماید در اموال اغنیاء و متمکنین، وظیفه ای مقرر داشته واجب می کند. (و بزودی بیان این قسمت در فصل روش مالی‌خواهد آمد).



اسلام مسئله را این چنین از جهات گوناگون آن در نظر می گیرد وضامن آزادی روحی کاملی می گردد. آنچنان آزادی که‌نه‌بر پایه معنویات محض و نه برپایهٔ اقتصادیات خالص پی ریزی‌شده، بلکه برپایه هردو استوار است ودر واقع هم واقعیت زندگی‌راشناخته‌وهم مقدار تحمل ونیروی انسان‌را بدست دارد ومقصد نهائی روح بشر، و آخرین نیروهای او را بجنبش انداخته است و آنرا بسوی آزادی کامل وصریح روحی می کشد که بدون آن، برعوامل‌ضعف‌وخضوع و ستایش غلبه نمی کند و بهرهٔ خود را از عدالت اجتماعی بدست‌نمی

(۱) ذاریات ۱۹

آورد و وقتی بدست آورد ، نمی تواند بر مشکلات آن صبر ورزد وفائق آید.

واین آزادی، همان آزادی استکه یکی ازپایه‌های محکم بناء عدالت اجتماعی در اسلام است وبلکه نخستین رکن‌وپایه است که ارکان دیگر بر آن استوارند.

## مساوات انسانی

وقتی دل‌ودرون انسان همهٔ این آزادی و جدان را فهمید و از سایهٔ هر گونه عبودیت وبندگی برای غیرخداوند رهائی یافت . و از مرگ وشکنجه و گرسنگی‌وفقرو‌ذلت نیز امنیت یافت واز فشارارزش های اجتماعی ومالی رهائی جست واز ذلت احتیاج وسؤال نجات‌پیدا کرد وبرشهوات وهواهای خود غالب‌آمد و متوجه به خالق واحدی گردید که همه بدون استثناء وبدون تکبر باو توجه دارند و پس از همهٔ اینها دید که جواب همهٔ خواستهای‌زندگی‌وی‌به«حکومت قانون» حواله داده شده است . . .

هنگامیکه دل همه اینهارا فهمید، دیگر دنبال کسیکه بصورت ظاهر برای مساوات شعـار میدهد ، نمیرود . چه او خود مساوات را دراعماق دل حس نموده و در زندگی خود آنرا بشکل یك واقعیتی دیده بلکه هرگز به تفاوتیکه بطور اطلاق برپایه آن ارزشها نهاده شده صبر نخواهدنمود . حق مساوات خودرا طلب میکند وبرای‌عملی ساختن آن مجاهده مینماید و وقتی بدان رسید آنرا حفظ میکند و هرگز چیز دیگـری را بجای آن نمیپذیرد ، و بر زحمات حفظ و دفاع از آن ، هرکجا که کوشش وفداکاری از خود بروزدهـد صبر مینماید .

نه تنها فقیر و ناتوان بر مبدء مساوات که از دل سرچشمه گرفته و با قانون ضمانت شده حریصند بلکه توانگر وقوی نیز بحکم احساس درونی خود آن معانی را که اسلام بر تقریر و تثبیت آن تحریص نموده (چنانکه گفتیم) خواستارند . . . واین همانست که عملا در اجتماع اسلامی چهارده قرن قبل واقع شده . چنانکه پس از این در محل خود میآید .

لیکن اسلام باهمهٔ اینها به مفهومات ضمنی که از بحث « آزادی روحی» فهمیده میشود اکتفا ننموده بلکه سرچشمهٔ مساوات را تصریحاً بیان کرده تا هرچیزرا بیان وروشن و ثابت کرده باشد . در همان وقتیکه بعضی ادعا میکردند ـ وتصدیق هم میشد ـ که از نسل خدایانند و بعضی ادعا داشتند ـ وقبول هم میشد ـ که خونهائی که در رگهای آنها جریان دارد از نوع خون عامهٔ مردم نبوده خون شریف شاهانه و آسمانی رنگی است وهمانگاه که بعضی ملل ومذاهب ؛ قبائل را به طبقاتی تقسیم میکردند که بعضی از سرخدا آفریده شده‌اند که آنها پاك سرشتند و گروهی از پاهای او که آنها مطرودند ، وهمان وقتیکه دربارهٔ زن نزاع بود که آیا او روح بشری دارد یا اصلا روح ندارد ! ودر همان وقتیکه برای « ارباب» جائز بود که بندگان مملوك خویش را روی نظر اینکه آنها ازنوع دیگرند کشته یاشکنجه دهد . . .

آری درهمانوقت ،اسلام آمد تا وحدت جنس بشری را درپیدایش وسرانجام و زندگی ومرك ، و در حقوق ووظائف ، و درپیشگاه خدا وقانون ، ودنیا وآخرت اعلام دارد وبفهماند که جزعمل شایسته چیز دیگری فضیلت ندارد وعزت وشخصیت از آن پرهیزکارانست .

در واقع جنبشی برای انسانیت بود که تاریخ نظیر آنرا ندیده وتاالان هم در مرتبه ومقامی قراردارد که دست قوانین بشری هرگز بدانجا نخواهد رسید زیرا آنچه راکه قوانین بشری درانقلاب فرانسه ودنبال آن ، بطور نظریه گفته ، اسلام آنرا بصورتی عمیق‌تر و برتر در سیزده قرن واندی پیش عملی نموده است .

هرگز! اینطور نیست که‌میگویند، خداوندهیچوقت‌فرزندی نیاورده «قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد» ( بگو : او خدای یکتاست . خدائیکه ملجأ همه است نزاده است و زائیده نشده وهیچ نظیری ندارد ) ( و گفتند : خداوند رحمان فرزندی گرفته . همانا چیزی گران آورده‌اید که‌نزدیك است آسمانها از هولش منفجرشود وزمین بشکافد و کوهها در هم شکسته بیفتد : که برای خدای رحمان‌فرزندی ادعا کرده اند وسزاوار نیست که خدای رحمن فرزندی بگیرد . درآسمانها وزمین هیچ کس نیست جزاینکه با بندگی نزد خدای رحمان آمدنیست . او همه شان را احصا کرده وشماره‌نموده وهمه‌شان درروزقیامت‌بتنهائی نزدش خواهندآمد ) (۱)

وهرگز! اینجا خون آسمانی ، و خون عادی ، نیست و کسی ازسرودیگری ازپا آفریده نشده :«الم نخلقكم من ماء مهين فجعلناه فی قرار مكين . الی قدر معلوم . فقدرنا فنعم القادرون » (۲)

---

(۱) وقالوا: اتخذ الرحمان ولداً لقد جئتم شيئاً اداً ، تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هداً : ان دعوا للرحمن ولداً . و ما ينبغی للرحمان ان يتخذ ولداً . ان كل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً ، لقد احصاهم وعدهم عداً ،وكلهم آتيه يوم القيمة فرداً -مريم آيه ۸۸-۹۵

(۲) مرسلات ۱۹ - ۲۳

(مگر شمارا از آبی بیمقدار نیافریدیم و سپس آن را تامدتی معین در قرار گاهی محکم جادادیم وقدرت داشتیم وقدر تمندی نیکو بودیم).

**«فلینظر الانسان مم خلق ؟ خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب »** (۱) (پس انسان بنگرد ازچه خلق شده ، ازآبی جهنده که از بین پشت ودنده‌ها بیرون میشود آفریده شده ) (خداوند شمارا از خاکی و سپس از نطفه ای آفرید و سپس شما را جفت جفت گردانید وهیچ ماده ای جز باعلم او باردار نمیشود ووضع حمل نمیکند وعمرهیچ عمرداری درازو کم نمیشود جز آنکه در کتابی ضبط است و آن بر خداوند آسان است) (۲) (براستی که انسانرا ازمایه‌ای از گل آفریدیم وسپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار نمودیم وسپس نطفه راخون بسته وخون بسته را گوشت پارهٔ کردیم و گوشت پاره را استخوانها کردیم وسپس به استخوانها گوشت پوشاندیم آنگاه ویرا به خلقتی دیگر پدید آوردیم پس بزرگ خدائیکه احسن الخالقین است ) .(۳)

قرآن همچنین پیش میرود و ایـن معنی را در موارد زیـادی تکرار میکند تادر خمیرهٔ انسان وحدت اصل وپیدایش اورا ثابت کند

(۱) طارق ۵-۷

(۲) والله خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم جعلکم ازواجاً و ما تحمل من انثی ولا تضع الا بعلمه وما یعمر من معمر ولاینقص من عمره الا فی کتاب. ان ذلك علی الله یسیر-فاطر-۱۱

(۳) و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ، ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقین-مؤمنون-۱۲-۱۴

تمام افراد این جنس از خاکند وتمام افراد - هر که باشد - از آبی بی‌ارزش است ، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیزاین معنی را در احادیث خود مکرر مینمود : «شما فرزندان آدمید وآدم ازخاك بود». تا بیشتردر مشاعرو دلها مستقر گردد .

وقتی این معنی ازبین رفت که فردی طبعاً افضل ازدیگری باشد دیگرنژاد جداوملت جدائیکه پیدایش نژادوی بهترو برترازدیگری باشد - چنانکه تا کنون هم بعضی نژادها چنین میگویند - در کار نخواهدبود هرگزهم نیست : **«یاایها الناس اتقواربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء»**(۱) (ای مردم ازخدای خود پرهیزکاری کنید آنکه شمارا ازیك تن آفرید وجفت اورا نیزازهمان آفریدواز آن‌دو، مردان‌وزنان زیادی گسترانید» پس اویکتن است وجفت‌اوهم ازخود اوست وازآن‌دو ، مردان‌وزنان منتشرشدند . پس ایشان از یك اصل بوده وبرادر نسبی یکدگرند و دراصل‌وپیدایش همه‌وهمه‌مساویند: **«یاایها الناس اناخلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم»** (۲) (ای مردم ماشما را از یك‌مرد وزنی آفریدیم وشما را جماعتها و قبیله ها قرار دادیم تا همدگر را بشناسید (ورنه) گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست) .

پس این ملتها وجماعتها ، نه‌برای تفاخربه یکدگراست بلکه برای شناسائی والفت میباشد وهمه نزدخدا مساوی بوده‌جزبه پرهیز کاری برتری نیست و آنهم مسئله دیگری است که ربطی به اصل و

---

(۱) نساء ۱ (۲) حجرات ۱۳

پیدایش ندارد ، آن ازاینجهت استکه مردم همه مساوی بوده کسی بر کسی جز به‌تقوی برتری ندارد .

و این مساوات برپایهٔ یك طرز فکرانسانی کامل ودور از هر چیز، حتی ازتعصب‌دینی بناشده زیرا اسلام برای مشرکین‌هم‌درمسئله خون مادامیکه بین آنهاومسلمانان عهد وپیمانی است ، حقوقی‌مساوی باحقوق مؤمنین قائل شده است :

(وهر کس ازروی خطا مؤمنی را بکشد بایدیك بنده آزاد کند ودیه‌ای هم به اهل مقتول بپردازد مگر که آنها به بخشند واگر- آن مقتول - ازمردمی بود که دشمن شمایند ولی‌اومؤمن بود (وقاتل‌باشتباه او را کشته بود) باید یك بندهٔ مؤمن آزاد کند واگرمقتول ازمردمی بود که بین شما و ایشان عهد وپیمان است باید دیه‌ای به‌اهل مقتول داده‌و بندهٔ مؤمنی‌هم‌آزاد کند) (۱)وبنابراین کفارهٔ‌مقتول ازمشرکینی که بین آنان ومسلمانان معاهده وقراردادی است همان کفاره‌مقتول مؤمن‌است باتساوی کامل .

از مسائلی که اینجا قابل دقت است ، اینست که اسلام کفاره قتل خطائی را آزاد کردن بنده قرار داده و این خود دلالت میکند که اسلام آزاد نمودن برده را زنده کردن فرد میداند که در آن عوضی ازآن تن مقتول که بخطا کشته شده ، میباشد پس در نظر

---

(۱) ومن قتل مؤمناً خطأً فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله - الا ان یصدقوا - فان‌کان من قوم عدولکم و هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة ، وان‌کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة‌مسلمة الی اهله ، و تحریررقبة‌مؤمنة -نساء۹۰

اسلام بندگی مرگ است ویا مانند مرگ . و آزادی حیات است و یا مانند حیات .

اما قتل عمدی و «مثله» (بریدن بعضی ازاعضا) در آنها تنی مقابل تنی است « **النفس بالنفس** » بدون فرق بین کوچك و بزرگ و آقا وبرده ! پیغمبر ﷺ فرمود : « هر که بنده خود را بکشد ما اورا میکشیم ،وهر که عضوی از بندهٔ خود ببرد او راهمچنان کنیم وهر که بندهٔ خودرا خصی نماید (خصیتین او را بکشد) خودش را خصی میکنیم »(۱)

براستی که اسلام از تعصب‌های قبیله ای و نژادی کاملا مبرا و دور است ودر این مسئله بجائی رسیده که تمدن غربی تاامروز بدان نرسیده ، تمدنی که وجدان مرد آمریکائی را اجازه میدهد که نژاد سیاه را در برابر چشم و گوش دولتها وسازمان ملل ، باترتیب خاصی از بین ببرد و به حکومت سفیدان در «**افریقای جنوبی**» اجازه می دهد که بر ضد سیاه پوستان قوانین نژادی را وضع و به حکومتهای شوروی و چین وهند **واسرائیل** اجازه میدهد که در اضمحلال مسلمین بکوشند !

اسلام همچنین مظان تفاوت وتفاضل را درهرصورت ولباس و سببی که باشد دنبال میکند تا همه‌را از بیخ و بن بر کند این محمد ﷺ پیغمبر است که دائماً قرآن گوشزد میکند که او هم چون دیگران بشری است وخود محمد ﷺ نیز اینمعنی را مکرر گوشزد

(۱) دراین مسئله بین شیعه وسني بحثی است . در این بحث باید آیه شریفهٔ **الحر بالحر** هم مورد توجه قرار گیرد (گرامی)

مینمود او پیغمبری بود که در میان قوم خود محبوب و محترم بود ترسید که این دوستی و احترام مبدل به برتری و آقائی مطلق گردد ! اینجاست که او بقوم خود میفرماید : «در مدح من مبالغه نکنید چنانکه نصاری در بارهٔ عیسی بن مریم کردند . جز این نیست که من بنده «او» هستم پس بگوئید بنده خدا و رسول خدا » .

وقتی برای عده‌ای از منزل بدر آمد ، آنها باحترامش ایستادند فرمود : «هر که خوشش بیاید که مردم برایش بلندشده و بایستند باید جای خود را از آتش بگیرد » .

وچون خانوادهٔ محمد ﷺ درمظنه این بودند که تفضیل داده شوند پیغمبر (ص) آنها را متنبه کرد که او برای آنان در برابر خدا هیچگونه اختیاری ندارد : «ای جماعت قریش من نمیتوانم بهیچ وجه شما را از خداوند بینیاز کنم ، ای فرزندان عبدمناف من نمیتوانم شمارا از خداوند بینیاز کنم. ای عباس بن عبد المطلب من ترا بهیچ وجه از خداوند بینیاز نمیکنم و ای صفیه عمهٔ پیغمبر خدا ترا بهیچ وجه از خدا بینیاز نمیکنم».

و آنگاه که محمد انسان را لحظهٔ ، حرص بشری رسید و او را ازمرد فقیر ( ابن ام مکتوم) بطرف ولید بن مغیره آقای قبیله اش منصرف کرد فوراً عتابی شدید شبیه به سرزنش وملامت بدو رسید تا مساوات مطلق را به راههای کامل خود باز گرداند .

ووقتی بعضی ثروتمندان و اشراف و بزرگان ! بدماغشان بر میخورد که بامردان وزنان فقیر ازدواج نمایند امر خداوند رسید ،

**«وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم واماءکم ، ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم» (۱)**

---

(۱) نور ۳۲

(عزبها وشایستگان ازغلامان و کنیزان خود را به‌نکاح دهید، اگر تنگدست باشندخداوند آنهارا ازفضل‌خود بی‌نیاز گرداندوخداوند گشایش‌دهنده ودانا ست).

**مسئله زنان**

اما بین‌دوجنس زن‌ومرد: برای‌زن مساوات‌کامل بامرد را از نظر جنس ضمانت نموده وجزدربعضی جهات و حالاتی که به‌استعداد وعقل و متفرعات آن از چیزهائی که باعث اختلاف اساسی انسانی دوجنس نمیشود بستگی‌دارد تفاوتی‌قائل نشده. بنابراین هرجا استعداد وعقل ومتفرعات‌آن مساوی‌شد آندوهم مساوی هستند وهرجا اختلاف‌داشت تفاوت بین‌آندوفقط از آن‌نظر خواهد بود.

بنابراین زن‌ومرداز نظردینی وروحی‌مساوی‌هستند: **«ومن‌یعمل من‌الصالحات‌من‌ذکر او انثی وهومؤمن‌فاولئك‌یدخلون‌الجنة ولا یظلمون نقیراً»** (۱) (هرکس ازمرد یازن عمل صالحی انجام دهد ومؤمن‌هم باشد اینها داخل‌بهشت‌شده وبقدرپوستهٔ هستهٔ خرمائی‌هم‌ستم نخواهند شد) **« ومن عمل صالحاً من ذکر اوانثی و هو مؤمن فلنحیینه‌حیوةطیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن‌ماکانوا یعملون»** (۲) (هرکس ازمردوزن عمل‌صالحی کند ومؤمن‌هم‌باشداورازندگی پاکی‌دهیم وبه‌بهتر ازعملشان پاداششان دهیم).

**«فاستجاب لهم‌ربهم انی لاضیع‌عمل عامل‌منکم من‌ذکراوانثی بعضکم‌من‌بعض»(۳)** (خدایشان برای آنان اجابت‌کرد که همانا من‌عمل هیچ‌عمل کننده‌ای ازشمارا ـ مرد یازن ـ ضایع نمی گردانم،

---

(۱) نساء۱۲٤ (۲) نحل ۹۷ (۳) آل‌عمران۱۹۵

بعض شما از بعض دگرید).

از نظر اهلیت برای مالکیت و تصرف اقتصادی نیز مساویند: **«للرجال نصیب مماترك الوالدان والاقربون وللنساء نصیب‌مما ترك الوالدان والاقربون»** (۱) (برای مردان نصیبی از ما ترك پدر ومادر وخویشان است وبرای زنان نصیبی از ماترك پدر ومادر وخویشانست) **«للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن»** (۲) (مردانرا از آنچه کرده اند نصیبی است و زنانرا از آنچه کرده‌اند نصیبی است).

امامسئله اختصاص مردبدوچندان نصیب‌زن درارث، بر گشتش به تبعاتی است که مردآنرا درحیات‌خویش همراه دارد.

اوبازنی ازدواج میکند و براو لازم میشود که‌آن زن وهمچنین فرزندان خویش‌را عائله و نانخور خودکند و ادارهٔ خانواده خود را تماماً بعهده بگیرد، روی این حساب، حق اوستکه دو مقابل زن بهره داشته باشد ودر مقابل، زن اگر ازدواج کند بکفالت مرد در میآید ومخارج زندگی وی با اوست واگر ازدواج نکند یابیوه شود زندگی وی باما‌لی که بارث برده تأمین وتضمین میشود و یا بکفالت خویشان خود اداره میشود. بنا براین مسئله تفاوت در ارث، مسئله تفاوت دربعضی جهات عرضی است:

امااینکه مرد متکفل وکار اندیش زن است: **«الرجال‌قوامون علی النساء بمافضل‌الله‌بعضهم‌علی‌بعض‌و بماانفقوامن‌اموالهم»** (۳) (مردان متکفل‌وکار اندیش زنانند بجهت‌آن برتری که خداوند

---

(۱) نساء۷ (۲) نساء۳۲ (۳) نساء ۳٤

بعضشان را بر بعضی داده و بجهت انفاقی که از مال خود نموده‌اند) .
وجه این تفضیل و برتری همان استعداد و مهارت وعدالت مزاجی است که از مختصات تکفل و کار اندیشی میباشد . مرد بحکم رهائیش از تکالیف وزحمات مادری ، به مقدار زیادی با مهارت در اموراجتماعی روبرو است و با قوای فکری خود مهیای آن میگردددرحالیکه زن عمدهٔ عمروروزگار خود را در راه همان تکالیف مادری صرف میکند بالاتر اینکه تکالیف مادری درزن ، عواطف واحساسات‌را تقویت‌میکند درحالیکه بهمان اندازه درمرد تأمل وفکر نمومیکند . بنابراین‌وقتی برای مرد حکم تکفل وکار اندیشی برزن قرارداده میشود بمقتضای استعداد و مهارت در آن وظیفه است . علاوه اینکه موظف به دادن نفقه ومخارج زندگی است ومسائل مالی خود مایهٔ محکمی در کار ــ اندیشی وتکفل است بنا براین تکفل‌وکار اندیشی حقی است‌در برابر وظیفه که در حقیقت منتهی به مساوات بین حقوق ووظائف در محیط ایندو جنس و محیط زندگی میگردد « **ولهن مثل الذی علیهن‌و للرجال علیهن درجة** » (۱) (وزنانرا مانند وظائفشان حقوقی است ومردانرا بر آنها مرتبتی است ) که همان‌مرتبهٔ‌تکفل‌وکاراندیشی‌است که اسبابش را بیان نمودیم .

اما چون کار به دائرهٔ انسانیت عاری ازلباس وظائف‌وتکالیف عملی برسد زنرا بیش ازمرد حق رعایت میباشد که همان حقی‌استکه مقابل حق تکفل و کار اندیشی است : «مردی‌نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت : یا رسول الله کی شایسته تر از همه به خوش‌رفتاری باواست ؟

(۱) بقره ۲۲۸

فرمود : مادرت . گفت : پس از وی؟ فرمود: مادرت. گفت: پس از وی؟ فرمود : مادرت . گفت: پس از وی؟ فرمود: مادرت . گفت : پس از وی ؟ فرمود : پدرت » .

دراین موضوع ، درمسئله شهادت نیز ، چنانکه معلوم میشود برتری دیگری هست . : ( ودوشاهد ازمردان خودرا به گواه بگیرید اگر دومرد نبودند یکمرد ودوزن از گواهانیکه موردرضایت شماست تااگر یکیشان فراموش کنددیگری متذکرش سازد)(۱) . . . ولی در خود آیه علت این حکم بیان شده . چنانکه گفتیم در زن بمقتضای وظائف مادری ، عـواطف و احساسات نمومی کند و بهمان اندازه در مرد تأمل وفکر ، رشدپیدا میکند . پس وقتی که او فراموش کردویا احساسات براو غالب آمد . آن زن دیگراورا تذکر دهدویادآور شود بنابراین مسئله اینجا ، مسئلۀ کیفیت عملی زندگی است نه مسئلۀ مقدم داشتن جنسی راذاتاً برجنس دیگرو عدم تساوی بین آنها .

اسلام راهمین بس که برای زن ، مساوات دینی وتساوی در تملك و کسب را تکفل نموده و نیزاین مطلب را برایش محقق نموده کـه ازدواج منوط باذن ورضایت اوست بدون هیچگونه اکراه وبیمیلی: «زن غیرباکره بدون اجازه وامراو نکاح نمیشود وباکره هم باید اذن دهد و اذنش همان سکوت اوست !» ودر باب مهر: « **وآتوهن اجورهن فریضة (۲)**(مهرمقرر آنان را بدهید) وهمچنین درسائر حقوق زناشوئی،

(۱) و استشهدوا شهیدین من رجالکم ، فان لم یکونا رجلین فرجل و امرئتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر احدیهما الاخری -بقره ۲۸۲ (۲) نساء ۲٤

چه زن عقدی باشد و چه مطلقه : «**فامسکوهن بمعروف اوسرحوهن بمعروف ؛ ولاتمسکوهن ضراراً لتعتدوا**» (۱)(و آن زنان را بطور شایسته نگه دارید و یا به شایستگی رها کنید و برسم اذیت وضرر نگهشان مدارید که از تجاوز کنندگان شوید ) «**وعاشروهن بالمعروف** (۲) (با آنها بخوبی معاشرت نمائید) .

لازم است این نکته‌را هم متذکرشویم که اسلام برای زن تمام این حقوق و همهٔ این تضمینات را با یك روح انسانی خالصیکه هیچ مشوب و مخلوط به‌فشار اقتصادیات و مادیات نیست ضامن شده و توسعه داده است . و با این فکر که : «زن چون مایهٔ زایش و تولید است نانخوری است که خوبست انسان از آن تخلص جوید» !، جنگیده ومبارزه‌نموده و با کمال شدت با عادت زنده به گور کردن دختران که درزندگی بعضی قبائل معروف عرب بود ستیزه نموده وبا روح و وجدان خالص انسانی ـ که اسلام بشررا باهمان روح نگریسته ـ بمعالجهٔ این عادت قیام نموده است . اسلام هم بطور عموم قتل راتحریم نموده : « **ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق** (۳) » (نکشید نفسی را که خداوند حرام نموده (و احترام داده) جز بوجه حق) . و هم بطور خصوصی از کشتن اولاد نهی نموده ـ و از اولاد همان دختران را میکشتند ـ : « **ولاتقتلوا اولادکم خشیة املاق . نحن نرزقهم و ایاکم**»(۴) ( و اولاد خود را از ترس فقرنکشید ما آنها وشما را روزی میدهیم ) روزی فرزندان رادر این آیه مقدم داشته زیرا آنها مایهٔ ترس‌از فقربودند تادلهای پدرانرا از اطمینان به رزق خدائی و

(۱) بقره ۲۳۱ . (۲) نساء ۱۹ (۳) انعام -۱۵۱

(٤)اسراء۳۱

کفالت او نسبت به اولاد ، بیش از پدران ! پر کند .

اسلام سپس روح عدالت و رحم را بجنبش درآورده آنجا که درباره قیامت میگوید : «**و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت**»(۱) (و آنگاه که از قتل دختر باز خواست شود که بچه گناهی کشته شده) این را در آن روز مخوف بطور بارز و آشکاری مورد پرسش باز خواستی قرار داده است .

بنابراین اسلام در عین اینکه به زن حقوق مادی و روحیش را میدهد به صفت انسانیت او نیز نظر دارد و با همان نظریه‌اش در باره وحدت انسان پیش میرود : «**خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها لیسکن الیها**» (۲) (شمارا از یك تن آفرید و جفت او را نیز از او آفرید تا بدو سکون و آرامش یابد ) .و چنین میخواست که زن را بحدی بالا برد که جزئی از همان تن واحد باشد .

هنگامیکه ما این مسئله را برای اسلام ذکر می کنیم لازم است که در مقابل آن این نکته را هم تذکر دهیم که آزادیکه دنیای مادی غرب به زن داده از این سرچشمهٔ بزرگ انسانی پیدا نشده و عوامل انگیزش آنهم عوامل منزه اسلام نیست .

چه خوبست که تاریخ را فراموش نکرده فریب ظاهرهای آراستهٔ خدعه آمیزی را که امروز گرفتار آن شده‌ایم نخوریم. خوبست تذکر دهیم که اینکه دنیای غرب زن را از منزل برای کار کردن بیرون آورده از این جهت استکه آنجامرد از کفالت و نان دادن زن سر باززده مگر اینکه در برابر کفالت او عفت و عزت طبع زن، بهای کفالت او گردد !

---

(۱) تکویر ۸-۹ (۲) اعراف ۱۸۹

پیداستکه در اینصورت زن ناچاراست کار کند !

وخوبست یاد آورشویم که وقتی زن برای کار ازمنزل بدر آمدنیای مادی غرب احتیاج اورا غنیمت شمرده ازفرصت زیادی عرضه استفاده نموده وازاجرت زن کاسته وصاحبان کارهم بدینوسیله از کار گری که سر بلند کرده ومزدزیادطلب می‌نمایدبی‌نیازی جستند !

در مرحلهٔ اول وقتی که زن طلب مساوات مینمودهمان مساوات در مزد واجرت را خواستار بود تا برای زندگی وخوراك خود استفاده کند ولی چون نتوانست این مساوات رابدست آورد مطالبهٔ حق انتخاب نمودتااوهم برای تأمین حساب خود صدائی داشته باشد وسپس مطالبهٔ ورود به مجلس وپارلمان را نمود تاندای موافقی در اثبات آن مساوات برای خود داشته باشد !

وبازخوبست توجهی باین نکته داشته باشیم که دولت فرانسه درسایهٔ جمهوری چهارم پس ازجنگ اخیر به زن حق تصرف در مال خودرا آنچنان که اسلام میدهد جز باذن ولی نمیداد ، در حالیکه بطورعلنی وسرّی حق فحشاء بدومیداد . واین حق اخیر همان یگانه حقی استکه اسلام نسبت بزن حرام نموده ! چنان که نسبت بمرد تحریم کرده تاحفظ عزت واحساسات انسان را نموده وعلاقه‌های جنسی رابمقامی برتر ازعلاقهٔ جنسی خشك که هیچگونه رابطه خانه ای و خانواده‌ای نداردبرده باشد .

وقتی دنیای مادی غرب راملاحظه نمودیم که امروزن رادرپاره‌ای کارهاخصوصاً درتجارت وسفارت وقنسولگری و روزنامه نگاری وامثال آن مقدم میدارد لازم است از یك معنای زشت و کریه در این کار غافل نباشیم که همان معنای خریدوفروش بردگی در فضائی ازدود بنگ

و تریاك است ! و آن همان بکار گرفتن حس جنسی در نفوس مردم فاسق و پست است. صاحب تجارتخانه همانند همان دولتی که زن را برای سفارت و قنسولگری معین میکند و همانند مدیر روزنامه‌ای که زن را برای خبر نگاری میفرستد... همه میدانند که زن را در چه کاری استخدام نموده‌اند و میفهمند که زن چگونه در این میدانها پیروز میگردد و خود میدانند که زن برای بدست آوردن این پیروزی چه چیزی میبخشد ! و اگر هم چیزی ندهد - که البته بسیار بعید است- آنها میدانند که شهوتهای گرسنه و چشمهای خائن گرد جسم و گفتار زن حلقه میزنند و او از این عطش جنسی برای کسب مادی یا پیروزی کوچك !خود استفاده میکند.

اما کمونیسم ، که ادعائی مفصل! در مساوات زن و مرد دارد، مساوات او همان مساوات در کار و اجرت است و چون در کار و اجرت تساوی بر قرار شد زن دیگر به آزادی خود رسیده و همانند مرد باو هم حق اباحه و اشتراکیت داده می‌شود ! زیرا در نظر کمونیست‌ها مسئلهٔ از مال تجاوز نمی کند و تمام مبارزات بشری و همه معانی انسانیت ، در میان عناصر حیاتی فقط در همین عنصر مال می باشد ! .

وحقیقت مطلب همان سر باز زدن مرد از نفقهٔ زن و ناچار شدن او به کار در محیط زندگی برای امرار معاش میباشد

**بنابراین، کمونیسم همان تکامل طبیعی روح مادی غرب فاقد خصلتهای انسانی و معانی روحی حیات بشری است**

لازم بود پیش از اینکه چشمان دریده وطمعکار ما گول بخورد همهٔ این مطالب را متذکر شویم . و بنابر آنچه ذکر شد اسلام از ۱٤ قرن پیش حقوقی به زن داده که تمدن فرانسه چنین حقوقی را جز از

مدتی پیش بدو نداده است اسلام به زن حق کار و کسب را که کمونیسم امروز داده میدهد لیکن حق مراعات در منزل را نیز برایش باقی گذارده زیرا نزد اسلام ارزش زندگی بیش ازمال و تن است و هدفهای زندگی بالاتر ازخوردن و آشامیدن است و به حیات از جوانب متعددی نظر میافکند و برای افرادزندگی وظائف مختلفی میبیند که درعین حال تکافل و تناسب دارند.

وبا همین طرز فکرهم بوظیفهٔ مرد وزن نگریسته و بر هر یك لازم میکند که بخاطر رشد و تکامل حیات و پیش راندن آن وظیفهٔ خود را انجام دهند و بر هریك حقوقی را که ضامن تحقق دادن این هدف همگانی انسانی است فرض ولازم مینماید.

**عزت انسان**

اصولا جنس بشر بطور کلی، دارای یك کرامت وعزت خاصی استکه قابل خواری وذلت نیست :

(وهمانا فرزندان آدم را کرامت دادیم و در خشکی و دریا حملشان کردیم واز چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و بر بسیاری ازمخلوقات خویش برتریشان دادیم بر تری کامل ) (۱) . . . آنها را از نظر جنس برتری دادیم نه از نظر شخصی و یا نژادی وقبیله ای ، بنا بر این کرامت و عزت برای همه و بطور تساوی مطلقی ثابت است همه آنان برای آدم اند و وقتی آدم از خاك بود و بآدم کرامت داده شد ؛ فرزندانش هم همه در این جهت و آن جهت مساوی اند! .

برای همه مردم عزت هایشان که نباید مورد عیب و تمسخر

---

(۱) و لقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا- اسراء ۷۰

واقع شود ثابت می باشد: (ای مؤمنین! گروهی گروه دیگر را تمسخر نکنند که شاید آن گروه از آنان بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را که شاید آنان بهتر از ایشان باشند وعیب خود مکنید وبا القاب بد خطاب مکنید که عصیان کردن ازپس ایمان نشانه‌بدی است‌وکسانی که‌توبه نکنند آنها ستم گرانند)(۱) و تعبیر عمیق: «و عیب خود مکنید» دلالت عجیبی دارد: عیب جوئی انسانی از انسان دیگر عیب جوئی خود اوست زیرا مردم همه از یك تن‌هستند ومردم همه احتراماتی‌دارند:

(ای مؤمنین! بمنازلی غیرمنازل‌خود وارد نشوید تا انسی‌بگیرید و باهلش سلام کنید. این‌برای شما بهتر است شاید شمامتذکر گردید. اگر کسی را در آن خانه‌ها نیافتید داخل نشوید تا بشما اجازه‌داده شود‌واگر بشما گفته‌شد که‌بر گردید، بر گردید آن برای‌شما بهتراست وخدا باعمالتان بینا است). (۲) « **ولاتجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا** (۳) ( وتجسس نکنیدو بعضی‌از بعض‌دگر غیبت نکنید) .

وارزش‌این اجراء قانون همان احساس هرفردی است‌باینکه‌او احترامی دارد که دیگران نمیتوانند هتك کرده وازبین‌ببرند واحترام

---

(۱) یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من‌قوم‌عسی‌ان‌یکونوا خیراً منهم‌ولا نساء من‌نساء عسی‌ان یکن خیراً منهن ولا تلمزوا انفسکم. ولاتنابزوا بالالقاب، بئس‌الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم‌یتب‌فاولئك‌هم‌الظالمون-حجرات ۱۱

(۲) یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها ، ذلکم خیرلکم لعلکم تذکرون فان‌لم‌تجدوا فیها احداً فلا تدخلوها حتی‌یؤذن لکم‌وان‌قیل‌لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی‌لکم‌والله بما تعملون‌علیم-نور ۲۷-۲۸ (۳) حجرات ۱۱

کسی از دیگری کم نیست، همه در احترام مساوی بوده و همگی آسایش وامنیت دارند.



اسلام اینچنین هر گوشه از جوانب حیات وجدانی و اجتماعی مردم را بررسی مینماید تا معنای مساوات را بطرز خوبی تأکید کند و همان طور که گفتیم پس ازاینکه مساوات ظاهری و باطنی را با آزادی کامل روحی از همهٔ ارزشهای مادی وهمهٔ متفرعات آن وهمهٔ مشکلات، تحقق بخشیده دیگر محتاج این نبود که بلفظ وصورت، ازمساوات سخنی بگویدولی درعین حال او تحریص شدیدی برمساوات میکند ومی-خواهد که آن بشکل یك انسانیت کامل غیرمحدود به‌نژاد وقبیله‌وخانه ومرکزی بوده وازدائرهٔ اقتصادیات محض از آنجاکه مذاهب مادی غرب توقف نموده بسیار بلند تر باشد.

## تکافل اجتماعی

حیاتیکه هرفردی در آن دنبال استفاده از آزادی مطلق وبیحد و مدت خود باشد وآن را احساس آزادی مطلق روحی از هرفشار و مساوات همه جانبه‌ایکه بهیچ قیدوشرطی محدودنیست، تقویت نماید هرگزثابت وبرقرار نخواهد شد، زیرااین احساس ضامن سرکوبی اجتماع است، چنانکه خود فردرا نیزمیکوبد وازبین میبرد.

اجتماع مصالح بلندی دارد که ناچار باید آزادی افراد در آن جاخاتمه یابد وخودفرد نیزمصلحت مخصوصی درتوقف برحدودمعینی در استفادهٔ از آزادی، دارد تا بوسیله غرائزو شهوات و لذائذ خود بطرف هلاکت نرود وتا آزادیش با آزادی دیگران تصادم ننماید و در نتیجه کشمکشهای دامنه‌داری پیداشود و آزادی بصورت دردو ناراحتی

در آید وپیشرفت و کمـال زندگی برحدود مصالح فردی کم مدت ؛ متوقف گردد .

اسلام آزادی فردی رادر بهترین صورت ترتیب میدهدومساوات انسانی رادر دقیقترین معانی آن محقق میسازد . لکن آن دو را سر خود وبی‌حساب رها نمی‌کند بلکه به‌اجتماع حساب خود وبه‌انسانیت اعتبار خویش وبه‌هدفهای‌عالی دین ارزشهای آن‌را می‌دهد ازاین‌جهت مبدء آثار فردی رادر قبال آزادی فردی مقرر می‌دارد وپهلوی آن، آثار اجتماعی را که شامل تکالیف فرد واجتماع است مقرر می‌دارد . وهمینرا ماتکافل اجتماعی مینامیم .

اسلام مبدء تکافل را در تمام صور واشکال آن بیان میکند : تکافل بین فرد وخودوی ، بین‌فرد ونزدیکانش . بین فرد واجتماع، بین ملت وملل ، بین نسل ونسلهای بعدی .

تکافل بین‌فرد وخودش آنستکه هرفردی موظف است‌خودرااز شهوات بازداشته‌ونفس‌خودرا ازآنهاپاك‌نماید وروح‌خود رابطرف‌صلاح ورستگاری سوق داده اورا به‌هلاکت نیفکند .

( اماکسیکه طغیان نماید وحیات دنیا را اختیار کند همانا جهنم جایگاه اوست ، واماکسیکه ازمقام خدایش بترسد ونفس خودرا ازهوی باز داردهمانا بهشت‌مأوای‌اوست)(۱) **«و نفس و ما سواها ؛ فالهمهافجورهاوتقواهاقدافلح‌من‌زکاهاوقدخاب‌من‌دسیها»(۲)** ( وقسم به جان و آنکه جانرا بپرداخته وبدکاری وپرهیز کاریش

---

(۱) فاما من‌طغی وآثرالحیوة الدنیا فان‌الجحیم هی‌المأوی واما من خاف‌مقام ربه ونهی‌النفس‌عن‌الهوی‌فان‌الجنةهی‌المأوی-نازعات۳۷-۴۱

(۲)شمس-۷- ۱۰

رابدو الهام کرده هر که جان خویش تزکیه نمود رستگار شد و هر که آنرا آلوده ساخت زیانکار گردید) **« ولاتلقوا باید یکم الی التهلکة»** (۱) (با دست خود خودرا بهلاکت نیفکنید) ودرعین‌حال موظف است که در حدودیکه فطرت خودرا آلوده نسازد جان خودرا خوشی دهد وحق اورا ازراحتی وکار بدودهد وآنرا ضعیف وناتوان نسازد **«وابتغ فیما آتاك الله الدارالاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیا** (۲) در آنچه خدا بتو داده آخرت را بخواه ونصیب خویش‌را ازدنیا فراموش مساز **« یا بنی آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد وکلوا واشربوا ولاتسرفوا انه‌لایحب المسرفین»** (۳) (شماپسران آدم! نزد هر مسجدی زینتهای-جامه‌های- خودرا برگیرید-وبتن کنید.وبخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که او اسراف کنند گان‌رادوست‌ندارد) .

ونتائج اعمال‌فردی‌هم کم‌وکاستی نخواهدداشت‌هرانسانی‌در گرو عمل خودمیباشد هرانسانی وآنچه ازخوب‌وبد وخیرو شربدست آورده برای اوست‌ونه‌در دنیاونه‌در آخرت کسی بجای اوپاداش نخواهددید **«کل نفس بماکسبت رهینة»** (٤) هر کس گرو اعمال خویش‌است (ویا خبر داده نشد بآنچه در صحف‌موسی و ابراهیم با وفاست که‌هیچ باربرداری بارگناه دیگری را بر نخواهد داشت‌وانسان جز زحمت وکوشش خود چیزی ندارد وکوشش خود را بزودی خواهد دید ، آنگاه به‌بهترین‌پاداش ،پاداش‌داده میشود)(٥)**«لهاماکسبت وعلیها**

---

(۱) بقره-۱۹٥ (۲)-قصص۷۷ (۳)-اعراف ۳۱ (٤) مدثر ۳۸

(٥) -ام‌لم‌ینبأ بمافی‌صحف‌موسی‌وابراهیم‌الذی‌وفی‌الاتزروازرةوزراخری وان‌لیس‌للانسان الاماسعی‌وان‌سعیه‌سوف‌یری‌ثم‌یجزاه‌الجزاءالاوفی-نجم۳٦-٤۱

**ما اکتسبت»** (۱) ( برای اوست آنچه کسب نموده و بضرر اوست آنچه بدست آورده). «فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل» (۲) (هر که هدایت یافت بنفع خودش می‌باشد و هر که گمراه شد بزیان خویشتن است و تو وکیل آنان نیستی) . «**و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه**»(۳)(هر که گناهی کند بزیان خود کرده).

بوسیلهٔ این بیانات، انسان در برابر خود همانند شخص مراقبی می شود که اگر گمراه شود او را هدایت میکند وحقوق مشروعهٔ او را می‌دهد و اگر خطا نموده روش غلط گیرد اورا بپای حساب کشد و اگر خود، اورا مهمل گذارد آثار بدش را می بیند واسلام بدینوسیله در برابر آزادی دادن کامل ومساوات تامهٔ انسانی به‌هر فرد در او دو شخصیت مراقب وناظر یکدیگر بپامیکند که در آنچه از خیر وشر بینشان هست بهم رسیدگی میکنند وبنابراین آزادی ونتائج وآثار کار، کفیل وهمدست یکدیگر زند!

## تکافل خانوادگی

در اسلام یك تکافل وهمدستی هم بین فرد و خویشان نزدیك اوست!

(.. وبوالدین احسان نمائید اگر یکی از ایشان یا هردوشان نزد تو بپیری رسیدند به آنان اظهار ناراحتی و ملالت منما و بآنها تندی مکن وبا آنها سخن محترمانه گو واز روی مهربانی برا یشان خفض جناح وفروتنی بنما وبگو : پروردگارا چنانکه مرا در کودکی تربیب نموده‌اند بر آنها رحمت فرست)(٤)« ووصینا الانسان بوالدیه ،

(۱)-بقره ۲۸٦ (۲)-زمر ٤۱ (۳) -نساء۱۱۱

(٤)وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندك الکبر احدهما او کلاهما فلاتقل لهما اف ولاتنهرهما وقل لهما قولا کریماً واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل:رب ارحمهما کما ربیانی صغیراً-اسراء ۲۳-۲٤

حملته امه وهناً علی وهن؛ وفصاله فی عامین ان اشکر لی و لوالدیك»(۱)
( وانسان را نسبت به والدینش ، مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل نمود ، سفارش دادیم که سپاس مرا و پدر ومادرت را بنما)
**«و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله »** (۲) در مکتوب خدا بعض خویشان ببعضی نزدیکترند ) (ومادران فرزندان خود را دوسال کامل شیر دهند، این برای کسی استکه بخواهد شیر دادن را به حد تمام برساند و برصاحب فرزند استکه رزق ولباس آنان را بخوبی بدهد ، کسی جز بقدر طاقتش مکلف نیست ، هیچ مادری بسبب فرزندش ضرر نبیند وهیچ صاحب فرزندی بسبب فرزندش نباید زیان ببیند ).(۳)

وارزش این تکافل وهمدستی درمحیط خانواده اینکه آن قوام و نگهدار خانواده میگردد ، وخانواده همان خشت اول بنای اجتماع است ، وچاره‌ای جز اعتراف به ارزش خانواده نیست. خانواده خود بر پایهٔ خواسته‌های ثابت درفطرت انسان وبرعاطفه‌های دوستی و رحمت ، و مقتضیات مصالح ومشکلات ایستاده و آشیانه‌ایستکه در آن ودرسایه آن مجموعه آداب واخلاق جنسیکه درحقیقت یك گونه آداب اجتماعی استکه رتبهٔ اباحهٔ واشتراکیت حیوانی وهرج ومرج و بی‌بند و باری را زیر پا گذاشته وبالا آمده ، نشوونما میکند .

کمونیسم بدلیل اینکه خوانواده باعث تقویت حس خود خواهی و حب مالکیت میشود واز اشتراکیت ثروت و همگانی شدن مالکیت دولت نسبت به افراد... جلو گیری میکند خواسته بنیاد خانواده را

---

(۱) لقمان-۱٤ (۲) احزاب-٦ (۳) والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة ، وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لاتکلف نفس الاوسعها؛ لاتضار والدة بولدها ولامولود له بولده-بقره۲۳۳

برهم زند ولی پیداستکه آنان در این باره دچار شکست روشن و فاحشی شده اند ملت روسیه ملت عائله ای است وعائلهم خود ،ذاتاً واز نظر تاریخی اهمیتی دارد ، علاوه‌اینکه خانواده‌یك نظام بیولوژکی وروحی است نه‌اجتماعی فقط ، پس اختصاص یك زن به یك مرد از نظر بیولوژی شایسته‌تر وبرای نجابت اطفال نیز بهتر است و بسیار دیده شده زنیکه بین چندین‌مرد میگردد پس‌ازمدت معینی عقیم گشته یا نسلش سالم نمیگردد اما از نقطهٔ نظر روحی ، احساسات دوستی و مهربانی‌در فضای خانواده بهترازهر فضای دیگری نمو میکند و تکوین‌شخصیت در این محیط بهتر ازهر محیط دیگری بحد تمام‌می رسدتجربه‌های جنگ اخیر دربارهٔ اطفال پرورشگاه‌ها این مطلب را ثابت کرد که کودکیکه تربیتش بدست چندین مربی و دایه انجام میگیرد شخصیتش مختل گردیده وتجزیه میشود و حس دوستی و تعاون در اومیمیرد . ازآنطرف‌هم طفلی که پدرمشخصی ندارد ناقص بیار آمده ازاین واقعیت‌بتخیل پدریکه وجود خارجی‌نداردپناه‌میبرد و در عالم خیال بااوتماس پیدانموده ودرصورواشکال‌مختلفی‌اورا تصویر مینماید (۱)؟

در تشکیل خانواده تنها عوامل بیولوژی و روانی مؤثر نیست بلکه مقتضیات ضرورت ومصلحتیکه باعث ارتباط مردوزن و تشکیل خانه‌وسرپرستی اطفال میشودوعلاقه‌هائیکه‌بین‌افرادیك‌خانواده‌رار بط داده وآنها رابصورت یك‌وحدت اجتماعی همدست درخیر وشر،و کار ومزد ، نسلا بعدنسل‌در میآورد ، نیزمؤثرودخیل‌است .

---

(۱) نقل از کتاب « اطفال بلاسر » (کودکان بی خانمان ) تألیف انا فروید ودرثی برلنگهام ،وترجمه‌استاد محمدپدران واستادرمزی یسی

وازجمله مظاهر تکافل خانواده ای در اسلام همان قانون توارث‌مادی مال و ثروت است که در آیات زیر به‌تفصیل‌ذکر شده :

« خداوند شما را درباره فرزندانتان سفارش میکند : پسر را بهره دو دختر است واگر دختر باشند وبیش‌از دوتن ، دو ثلث‌ترکه از آنهاست . واگر یك دختر باشد نیمی از ترکه مال اوست اگر مرده را فرزندی‌باشد پدر ومادر هر کدام شش‌یك دارند واگر اورا فرزندی نباشدووارث‌اوپدرومادرش‌باشندمادرسه یك‌میبرد واگرمرده برادر داشته باشد مادر شش‌یك میبرد(اینهاهمه) پس از انجام وصیتی است که نموده یـا وامی( که داشته ) . شما نمیدانید که پدرانتان وپسرانتان کدامشان‌برای‌شماسودمند ترند ، این ازجانب خدا مقرر است وخداوند دانا وحکیم است . نصف آنچه زنانتان باقی گـذارند اگر فرزندی ندارند ازآن شماست واگرفرزندی دارند ربع ترکهٔ آنان مال شماست ، پس‌از وصیت که میکنند یاوامی( که‌داشته‌باشند) و ربع ترکهٔ شما اگر فـرزندی نداشته باشید ازآن‌زنان‌است واگر فرزندی داشته باشید هشت یك ترکهٔ شما از برای آنهاست ؛ پس از وصیتی که نمائید یاوامی) که داشته باشید» (۱)

( از تو فتوی‌میخواهند . بگوخداوند شمارا دز باره کلالـه (وارث غیر پدروفرزندی ، چون برادر وخواهررا کلاله گویند)فتوی میدهد : اگرمردی که فرزندی ندارد بمیرد وخواهری داشته باشد نصف ترکه از اوست اونیز از خواهرخویش‌اگرفرزندی‌نداشته باشد ارث میبرد واگر دوخواهر بودند دو ثلث ترکه ازآنهاست . اگر جمعی ازمردان وزنان باشند مردرا بهره دو زن است .خداوندبرای

(۱)نساء- ۱۱-۱۲

شما بیان میکند که گمراه نشوید وخدا بهمه‌چیز داناست) .. (۱)

آن وصیتی که در دو آیهٔ اول بدان اشاره شد ، پس از و فای دین از ثلث ترکه تجاوز نباید بکند و وارث هم از وصیت بهره ای نمیبرد بدلیل‌حدیث : «وصیت برای وارث نیست» (۲) و قرار ایـن

---

(۱) یستفتونك، قل‌الله‌یفتیکم‌فی‌الکلالة :ان‌امرؤهلك‌لیس‌له ولد وله‌اخت فلها نصف ماترك وهو یرثها ان‌لم یکن لهاولد فان کانتااثنتین‌فلهماالثلثان‌مما ترك وان کانوا اخوة رجالاونساء فللذکر مثل‌حظ الانثیین‌یبین الله لکم‌ان‌تضلوا والله بکل شیء علیم » نساء-۱۷۶

(۲)در این‌مسئله‌فتوای‌فقهاءشیعه‌بمتابعت‌از ائمه‌علیهم‌السلام‌مخالف باعقیده اهل‌تسنن‌میباشدآنها بطوراتفاق-چنانکه‌شیخ‌طوسی‌درخلاف(ج۲صفحه۳۷)وابن رشددربدایةالمجتهد ( ج۲ صفحهٔ ۳۲۸) ذکرنموده‌اندوصیت‌کردن برای‌کسی راکه خودارث‌میبردتجویزنمی‌کنند لیکن‌دانشمندان شیعه متفقاً‌جائز میدانند ، وروایات اهل‌بیت علیهم‌السلام‌دراین باره‌زیاداست-بکتابهای وسائل ج ۳ ووافی جزء ۱۳مراجعه شود-دریکی از این روایات که‌با سندی معتبر ومحکم‌نقل‌شده است امام باقر (ع) بآیهٔ شریفه «کتب علیکم اذا حضراحدکم الموت‌ان‌ترك خیراً الوصیة للوالدین والاقربین»(برشماثبت‌شده که‌وقتی‌مرگ ببالین یکیتان آمد برای‌پدر ومادر و خویشان‌خود وصیت‌کنید)-آیهٔ۱۸۰ سورهٔ بقره-استناد فرموده‌اند .

فقهای عامة در این باره مطلب‌قابل ملاحظه‌ای‌جزدوچیز ندارند :یکی روایتی‌که مؤلف دربالاذکرنموده دوم اینکه میگویند :آیاتی‌که در بارهٔارث وارد شده آیه مزبور را (۱۸۰ بقره)نسخ نموده است زیرا در آیات ارث برای هر وارثی بهره‌ای معین نموده‌که اگر پای وصیت بمیان آید وبخواهد چیزی زیادیاکم‌کندخلاف‌قرآن‌خواهدشد-خلاف‌ج۲صفحه۳۷ بدایةالمجتهد*

قانون برای تدارك بعض حالاتیستکه در آنحالات آنکسکه روابـط خانوادگی ایجاب میکند که مورث بدو صله‌ای برساند ونیکی نماید ارث نمیبرد ، وبرای‌اینکه راهی برای‌انفاق مقداری‌ازتر که دروجوه خیرات ومبرات باشد.

این روشی را کـه اسلام ابراز نموده یکی از مظاهر تکافل و همدستی بین افرادیك خـانواده و نسلهای بعدی است. بعلاوه اینکه این خود یکی از وسائل پخش ثروت است تا یکجا تمرکز پیـدا نکرده ونا راحتی اجتماع را فراهم نکند (در فصل روش مالی اسلام در این بـاره سخن خواهیم راند) اینجا بهمین گفته اکتفا می کنیم که در نظام ارثی اسلام عدالتی کامل بین کار و بهره، و سـود و غرامت، در محیط خانواده بکار رفته. پدر که زحمت میکشد ـ و

* ص۳۲۸ـالمبسوط، وافی جزء ۱۳ صفحه۱۷ مجمع‌البیان ج۱ صفحه۲۶۷
روایت مزبور برای ما باسند معتبری نقل نشده بلکه بطوری که شیخ‌طبرسی میفرماید روایت کنندگان‌آن مورد مذمت علمای رجال میباشند نسخ همـکه اساساً درقوانین اسلام بسیار کم‌است ـ در صورتیستکه‌بین دو دلیل منافاتی باشد واینجا هیچگونه منافاتی دیده‌نمی‌شود: درآیات‌ارث برای‌برخی‌خویشان‌بهره هائی‌معین فرموده که ذاتاً وباقطع نظر ازعلل خارجی‌فلان‌مقدار بهره‌دارند وبهیچوجه‌این‌معنی رانفی‌نمی‌کنند که بعلتی خارجی‌مبلغی‌بیشتر ببرند بهرحال وصیت خودعنوانی‌علیحده دارد و هیچگونه ارتباطی بامیزان‌ارث نداردبنابر این گرچه آیات ارث درسورهٔ نساء میباشد وآنسوره بافاصلهٔ معتنابهی پس از سوره بقره که مشتمل برآیه وصیت است نازل شده لیکن همانطوریکه ائمه علیهم‌السلام فهمیده‌اند ممکن نیست‌آنها ناسخ آیهٔوصیت واقع شوند ـ گرامی

چنین عقیده دارد که نتیجهٔ زحمتش به تمام شدن زندگی کوتاه و محدودش موقوف نشده بلکه امتداد پیدا نموده وفرزندان ونوه‌هایش از آن نفع میبرند و آنان دنباله زندگی طبیعی او هستند ـ این پدر آخرین زحمت خود را کشیده و بزرگترین نتائج را میبرد و این خود مصلحتی برای او و دولت وانسانیت است وهم چنین تعادلی بین کار و زحمتش با نتیجه ای که با آن رو برو میشود ، میباشد بنا براین فرزندانش جزئی از او هستند که در آنان امتداد حیاتی خود را میبابد .

اما فرزندان : انتفاع آنان از زحمت پدران و مادران خویش مقتضای عدالت است زیرا که هرچند ارتباط ارثی مالی منقطع شود ارتباط پدر مادری ، و فرزندی قطع نخواهد شد . پدران و مادران صفات و استعداد هائی را در وجود جسمی و عقلی فرزندان بارث میگذارند که این استعداد ها در زندگی ملازم فرزندان بوده در بسیاری از اوضاع آیندهٔ آنان خوب یابد ، تحولی پدید میآورد و آن فرزندان هیچگونه دستی دررداین وراثت یاتعدیل آن‌ندارند . دولت واجتماع هرقدر زحمت بکشد نمیتواند طفلی را که و الدینش در او صورت زشتی بارث گذاشته‌اندخوشرو نمایدویا اگروالدین اواختلال وتشنج اعصاب بدو داده‌اند اورا سلامتی اعصاب واعتدال مزاج دهند واگردر او استعدادهائی برای نابودی سریع ویامرض دائم بارث گذاشته‌انداو راعمری طولانی وصحتی‌کامل عطا نخواهند نمود . . . وقتی بناشد که کودك بدون اختیارخود اینهاهمه‌را بارث‌ببرداینهم ازعدالت اجتماعی است که نتیجه زحمت مادی والدین خود را نیزبارث ببرد ، تا حدی عدالت بین سود وغرامت تحقق یابد .

قرآن برای تکافل بین پدران فرزندان درحکایت موسی با بنده‌ای «از بندگان ما که بدو از پیش خود رحمتی داده بودیم واز نزد خود بدو علم داده بودیم» مثلی میزند. **«فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما أهلها فابوا ان یضیفوهما، فوجدا فیها جداراً یرید ان ینقض فاقامه»** (آندو رفتند تا به قریه‌ای رسیدند از اهالی طعامی خواستند آنان از مهمانی آندو ابا کردند سپس در آن محل دیواری را یافتند که میخواست بیفتد (آن بندهٔ ما) بپایش داشت) موسی هم بدو گفت **«لو شئت لاتخذت علیه اجراً»** (۱) ( کاش میخواستی و برای اینکار مزدی میگرفتی ) و این وقتی بود که اهالی بدانها طعامی نداده بودندواو از سرّ بپاداشتن دیوار پرده برداشت و گفت :

اما دیوار از دو طفل یتیم این شهر بود و زیر آن گنجی برای آنها بود وپدرشان هم مرد صالحی بوده پروردگارت ازرحمت خـود خواست که ایندو بسن رشد خود برسند و گنج خوذ بیرون آرند ومن اینکاراز پیش خود نکردم)(۲)

و این چنین آن دو فرزند بوسیلهٔ شایستگی و صلاح پدر فائده برده وآنچه ازمال و مصلحت که پدر برایشان میراث نهاده بود بارث بردند واین بی‌شك حق و عدالت است .

البته هنگامی‌هم که ترس حبس مال‌در محیط خاصی باشددولت وسیله‌ای برای تعدیل اوضاع داردواسلام هم‌با وسائل مخصوصی‌ضامن

---

(۱) کهف-۷۷

(۲)اما الجدارفکان لغلامین یتیمین فی‌المدینة ؛ وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحاً فاراد ربك‌ان‌یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمةمن ربك ومافعلته عن‌أمری- کهف -۸۲

این تعدیل شده که در فصل **«سیستم مال»** وفصل **«امروز اسلام و آیندهٔ آن»** خواهد آمد

## تکافل اجتماعی

واز جمله ، تکافل بین فرد واجتماع ، واجتماع وفرد است که برهریك وظائفی لازم نموده وبرای هریك حقوقی قرار داده اسلام در این تکافل به‌حد وحدت بین مصلحت ایندو ، وجرم برتقصیر هریك در قیام بوظائف خود در همهٔ جوانب زندگی مادی و معنوی بطور مساوی رسیده است .

اولا هر فردی موظف است که اعمال خاصهٔ خود را نیکو انجام دهد. ونیکو نمودن عمل عبادتی است برای خدا. زیرا که نتیجهٔ کارمخصوص اواز آن جماعت بوده وبالاخره بدان برمیگردد :

**«وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون»(۱)**

( بگو کار کنید که خدا ورسول ومؤمنین کار های شما را بزودی خواهند دید)

وهر فردی موظف است که مصالح اجتماع را بطوری رعایت کند که گویا نگهبان آن بوده و موکل بر آنست . وزندگی چون کشتی در گردابیست که مسافرین آن همگی مسئول حفظ کشتیند وهیچیك از آنان نمیتوانند بعنوان آزادی فردی جائی از آنرا سوراخ کند : «مثل شخصی که برحدود خدا قیام نموده و در آن واقع است مثل گروهی است که در یك کشتی وارد شوند دسته ای بالای آنرا اشغال کرده وگروهی هم قسمت پائین آنرا بگیرند . کسانیکه در قسمت پائین جای دارند همینکه آب بر داشتند به سر نشینان کشتی

(۱) توبه ۱۰۵

گذر کنند و بگویند : چه‌مانعی دارد که ما در طرف خودمان سوراخی بوجود آوریم و باشما سر نشینان کاری نداشته باشیم ! اگر آنها را در برابر خواستهٔ خودشان آزاد گذارند همه‌هلاك میشوند واگر دستشان را بگیرند هم آنان وهم دیگران نجات پیدا خواهند کرد» . و این تصویر تازه‌ای از بهم آمیختگی و وحدت مصالح در قبال فکر فردی که فقط ظاهر معانی نظری را گرفته در آثار وقایع عملی فکر نمیکند ، میباشد وهمچنین ترسیمی دقیق ازوظائف فردی واجتماعی در این قبیل اوضاع است ! .

هیچ فردی ازرعایت مصالح همگانی بخشوده نبوده وهر کسی در اجتماع هم رعیت است وهم نگهبان : «تمام شما حافظ و نگهبان بوده وهمه در بارهٔ رعیت خودمورد سؤال خواهید بود » .

وتعاون بین همهٔ افرادبخاطر مصلحت اجتماع در حدود خوبی ونیکی،واجب است« **وتعاونوا علی البر والتقوی ولاتعاونوا علی الاثم والعدوان** » (۱)(بر نیکی و پرهیز کاری کمك کنید وبر گناه و تجاوز کمك مکنید «**ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر** » (۲) (بایدازمیان شما دسته‌ای باشند که دعوت به‌خوبیها نموده امر بمعروف ونهی ازمنکر کنند .

وهر فردی ذاتاً مسئول امر بمعروف است که اگر انجام ندهد گناه کار بوده و کیفر خود را خواهد دید ( بگیریدش ودر غلش کنید آنگاه بجهنمش برید وسپس بزنجیریکه طول آن هفتاد ذراع است درش آرید ، که اوبخدای بزرگ ایمان نداشت و به غذا به مستمند

(۱) مائده ۲ (۲) آل‌عمران ۱۰٤

ترغیب نمیکرد هم امروز اورا دوستی نیست ونه غذائی جز از چرك جهنمیان که جزخطاکاران ازآن نمیخورند)(۱)، و ترغیب ننمودن بر تغذیهٔ مستمند ازنشانه‌های کفرو تکذیب دین بشمار آمده : **ارأیت الذی یکذب بالدین فذلك الذی یدع الیتیم . ولا یحض علی طعام المسکین** (۲) (آنرا که تکذیب‌دین میکندیدی ؟ ( این ) همانست که‌یتیم را بعنف براند وبغذا دادن مستمند ترغیب نکند) .

وهرفردی‌موظف‌است‌بدومنکری‌را که‌ببیند ازبین‌ببرد : «هر که ازشمامنکری‌دیدبادست‌خودتغییرش‌دهد وهر که‌قدرت نداشت ، بازبان خود،وهر که نتوانست ،باقلب خود که‌این‌ضعیف‌ترین‌مراتب‌ایمانست». واین‌چنین ، هر فردی مسئول هر گونه منکریست که در میان مردم واقع‌شود ، گرچه خوددرآن شریك‌نباشدملت‌وحدتی‌است که‌کارمنکر وبداذیت‌وآزاراوست‌وبرهرفردیست که‌ازآن‌حمایت کرده‌دفاع‌نماید .

ملت هم بطوراجتماع ودسته‌جمعی درصورتیکه دربرابر وقوع منکر از بعض افراد خود ساکت نشیند مورد مؤاخذه قرار گرفته و دردنیاوآخرت به‌شکنجه وعقاب گرفتار خواهدبود. بنابراین‌همه‌آحاد ملت‌موظف است مراقبت هرفردی رابنماید « **واذا اردنا ان نهلك قریةامرنامترفیهاففسقوافیهافحق‌علیهاالقول‌فدمرناهاتدمیراً**(۳) (وچون خواهیم قریه ایرا هلاك کنیم عیاشانش رازیاد کنیم(٤)

(۱) « خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه . انه‌کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحض علی طعام المسکین فلیس له هیهنا حمیم ولا طعام الامن غسلین ، لا یأکله الا الخاطئون-حاقه ۳۰-۳۷-

(۲) ماعون ۱-۳ (۳)اسراء-۱٦

(٤) ترجمه‌کلمهٔ امرنا به : زیادکنیم ، طبق عقیده مصنف انجام گرفته که درآتیه میگوید وگرنه احتمالات دیگری هم هست(گرامی)

و آنان در آن محل عصیان کنند و گفتار خدا بر آنان محقق شود و بطور کاملی ویرانش کنیم ) . گرچه در آن قریه عده بسیاری باشند که عصیان نورزیده اند لیکن سکوت آنها در برابر گناه باعث شده که مستحق هلاکت وسقوط گردند : «**واتقوا فتنة لاتصيبن الذين ظلموا منكم خاصة**»(۱) (بپرهیزید ازفتنه ایکه تنها بستمگران شما نمیرسد ) . ودر این عقاب هیچگونه ستمی نشده است وملتی که درمیانش فحشاء وفسادشیوع پیدا کند ومنکر و بدی علنی شود، وآنرا ازبین نبرند مضمحل و آشفته گشته بطرف نیستی و سقوط رهسپار میگردد . واین هلاکتی که بدو میرسد امری طبیعی بوده ونتیجه ایست که لازمه آن است

بنی اسرائیل که ازجانب پیامبرشان سزاوار لعنت شدند ودولتشان ازبین رفت واثری ازآنها نماند ، همه ازاین جهت بود که نهی ازمنکرات ننموده آنهارا ازبین نمیبردند :

( کفار بنی اسرائیل ملعون زبان داود و عیسی بن مریم قرار گرفتند . این به همان معصیت و تجاوزشان بود .ازمنکری که بجامیآورند نهی نمیکردند وچه بدکاری میکردند)(۲) در حدیث استکه : « وقتی بنی اسرائیل در معصیت و نافرمانی افتادند علمائشان آنانرا نهی کردند ولی آنان منتهی نشدند و باز نایستادند آنها هم بابقیه مردم (قطع رابطه نکرده) درنشست وبرخاست وخوردن وآشامیدن با آنهاشرکت کردند. خداهم دلهای بعضی را به بعض دگر زد و برزبان داود وعیسی بن مریم لعنتشان

---

(۱) انفال ۲۵

(۲) لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون . كانوا لايتناهون عن منكر فعلوه . لبئس ما كانوا يفعلون مائده ۷۸ - ۷۹

نمود — پیامبر که قبلا تکیه کردم بود اینجا که رسید درست نشست وفرمود — : نه‌قسم بآنکه جان من بدست اوست (همین بس نشد) تـا آنها رابرحق بطور کاملی‌دو نیمه‌ساختند،لیکن‌مؤمنان حقیقی آنهائی هستند که قرآن در باره آنان میگوید : « **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم‌اولیاء بعض‌یأمرون بالمعروف وینهون‌عن المنکر** »(۱) (مردان وزنان باایمان بعضی ولی بعض دگربوده امر بمعروف ونهی از منکرمیکنند) .

و عده‌ای ازآیه : « **یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم ؛ لا یضرکم من‌ضل اذااهتدیتم** » (۲) ( ای مؤمنان برشماست رعایت خودتان‌وقتی‌شماهدایت‌یافتید‌گمراهی دیگران بشما ضرر نمیرساند ) چنین فهمیده‌بودند که‌این آیه‌سکوت دربرابرمنکرات راتجویزمینماید یکی از صحابهٔ پیغمبر آنانرا به بدفهمی خویشتن متنبه کرد و گفت ای مردم شما این آیه . . . را میخوانید ولی در جای خـود استعمال نمی کنید من از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که میفرمود :« مردم‌وقتی ستمگری را دیدند و دستش را نگرفتند انتظـار میرود که خـداوند همگی آنان را عقاب فرماید » وشنیدم فرمود : « مردمی که درآنها معاصی وتبهکاری واقع شود وآنان قدرت جلو گیریش‌راداشته باشند وجلو گیری نکنند جز وقوع عقاب همگانی از طرف خداوند در باره آنان انتظاری نمیرود » .

واین همان تفسیر صحیحی است که باروش اسلام‌موافقت دارد: تمام آنچه در این آیه است همه مربوط به تثبیت تبعات وآثار عمل فردی است ، وآن گمراهی منفی که‌هیچگونه اثر مثبتی ندارد‌مسئله

(۱) توبه ۷۱ (۲) مائده ۱۰۵

ایستکه بصاحبش اختصاص دارد و بر دیگرانست که بدنبال هدایت روند ووقتی آن گروه هدایت نیافتند او خود داند و اعمالی که کسب نمود

ملت مسئول حمایت ورعایت مصالح بیچارگان وضعیفان وحفظ آنانست ودر هنگام لزوم باید بخاطر آنان بجنگ برخیزد : **«ومالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان ؟!** (۱) (چیست شما را که در راه خدا واستثمار شدگان وناتوانان ازمردان وزنان واطفال پیکارنمیکنید). وبرملتاستکه اموال ناتوانان را نگهداری کند تا آنان بحد رشدبرسند

(یتیمانرا امتحان نمائید وقتی بحد تزویج رسیدند اگر ازآنان رشدی دیدید اموالشانرا بدیشان رد کنید وآنرا بافراط ، ازآن‌پیش که بزرگ شوند نخورید ، وقتی اموالشان را بدیشان رد نمودید گواه‌بگیریدوخداوند خوب حسابگری‌است)(۲) در روایت است که : «کسیکه بخاطر بینوا وفقیرزحمت میکشد چون شخص مجاهد در راه خدا بوده ومانند شب زنده داران‌وروزه داران است»

ملت مسئول‌امرفقرا وتنگدستان میباشد که بمقدار کفایت‌بدانها روزی رساند ، باید زکاتها را گرفته بمصرف خود برساند . و اگر کفایت نکرد براشخاص قادرومتمکن لازم‌کند که بمقداررفع‌احتیاج

---

(۱) نساء ۷۵

(۲) وابتلواالیتامی حتی‌اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ولاتأکلوها اسرافاً وبداراً ان یکبروا . ومن‌کان غنیا فلیستعفف ومن‌کان فقیراً فلیأکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیباً-نساء ٦

مستمندان - بدون هیچ قید و شرطی جز همین مقدار رفع احتیاج - بپردازند که اگر یکنفر گرسنه بخوابد تمامی ملت تابترغیب یکدگر براطعام نپرداخته‌اند ، تبه کارند :

«هرگز! بلکه‌شما یتیم‌را محترم نمیشمرید و برغذا دادن‌مستمند ترغیب نمیکنیدومیراث رایکجا میخورید ومال را بسیار دوست‌میدارید نه‌چنین است (چه‌در خطائید) وقتی زمین شکسته شود شکسته و (فرمان) پروردگارت وفرشته صفاصف بیایند وآنروز جهنم رابیاورند آنروز انسان متذکرمی‌شود ولی این تذکرچه فائده‌ای برایش دارد می گوید : ایکاش برای زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم آنروز هیچکس چون او - خداوند- عذاب نکند وچون بستن او هیچ کس نبندد» (۱) ودر روایت است که:«اهل هرمحلی که درآنها مردی گرسنه صبح کند ذمهٔ خداوند از آنها بری و بیزار است» و « هر که مرکبی فوق احتیاج‌خود دارد زیادیش رابه آنکه هیچ مرکبی ندارد بدهد و هر که توشه زائدی دارد به کسی که اصلا توشه ندارد بدهد» و «هر که غذای دو نفررا دارد شخص سومی‌راهم باخود ببرد . واگر بقدر چهار نفردارد پنجم یاششم را .. » .

ملت اسلامی همه یك تن‌اند واحساس ودرك واحدی‌دارندوهر زمان بعضوی ازآن صدمه‌ای برسد سائر أعضاء نیز بشکایت می آیند این یك نقش گیرنده وقشنگی است که رسول گرامی ترسیم نموده و میفرماید : «مثل مؤمنان در دوستی ورحم وعطوفت برهم ، مثل‌یك‌تن است که اگر عضوی بشکوه در آید بقیه اعضاء نیزبهمراهی اوبه تب وتاب میافتند» چنانکه برای تعاون وتکافل بین‌مؤمنی بامؤمن دیگر

(۱) فجر۱۷-۲۶ .

نقش دقیق و پندآموز دیگری ترسیم نموده : «مؤمن برای مؤمن چون بنـائی است که جزوی جزو دیگر را محکم مینماید» . و این بالاترین نقشی است که برای تعاون و تکافل در زندگی می توان تصویر نمود .

و برهمین اساس ، حدودی در جرمهای اجتماعی قرارداده و بطور کاملی تشدید نموده زیرا که تعاون جز بر اساس حفظ حیات و مال و احترامات هرفرد ، بپا نخواهد شد ، «همهٔ مسلمان از خون و عرض و مالش بر مسلمانان دیگر حرام است» ... و بهمین جهت در باب قتل و وارد ساختن جراحات ، جزای مناسبی قرار داده و جرم قتل را درعقاب چون کفر قرارداده : «ومن يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها»(۱) (هر کس از روی عمد مؤمنی را بکشد پاداشش جهنم بوده و در آن مخلد است)..

(آن نفسی را که خدا حرام نموده (واحترامی داده) جز براه حق نکشید ، وهر کس به ستم کشته شود ما برای ولی او تسلطی قرار داده‌ایم) .(۲)

(ودر تورات بر آنان نوشتیم که تن به تن ، وچشم به چشم ، وبینی به بینی ، و گوش به گوش ، ودندان به دندان ، وزخمها وجراحات را قصاص باید )(۳)و بر قصاص انگیزش داده و آن را مایهٔ حیات مردم

(۱) نساء ۹۳
(۲) و لا تقتلوا النفس التى حرم الله الا بالحق ؛ و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً-اسراء ۳۳
(۳) وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس و العين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن و الجروح قصاص-مائده ۴۵

دانسته: «**ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون**» (۱) ( در قصاص برای شما ای خردمندان حیاتی است شاید پرهیز کاری کنید آری قصاص حیات است، قصاص باجلوگیری ازقتل تضمین حیات می نماید وهستی وحیات وبهم بودن اجتماع رانگه میدارد.

کیفروعقوبت سختی برزنا بیان نموده، چون زناتجاوزبرعرض بوده واحترام وعزت راباز یچه قرارمیدهد وفحشاء رابطوری در اجتماع می پراکند که پس ازمدتی رشتهٔ اجتماعی را گسسته نموده و انساب را بهم خلط می کند و عواطف پدران را بوسیلهٔ فرزندی درو غین! میدزدد.

این عقوبت راسخت گرفته، مرد زن داروزن شوهردار رامحکوم به سنکسار وغیرآندورابه تازیانه که چه بسابه حد تلف نمودن میرساند محکوم کرده است: «**الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحدمنهما مأة جلدة ولاتأخذکم بهمارأفة فی دین الله**» (۲) ( زن زناکننده و مرد زناکننده را بهریك صد تازیانه بزنید ومهربانی ورأفت برآنان شمارا دردین خدا نگیرد).

کسانیراکه زنهای شوهرداربی گناه رامتهم نموده بدانهاافترا می بندند ودامنشانرا بدروغ آلوده می کنند به هشتاد تازیانه محکوم نموده زیراکه جرم افتراء در این باب نزدیك به جرم زناست افتراء تجاوز بر عرض ونیك نامی است وباعث انگیزش دشمنی و کینه بوده بوسیله شنیدن اشاعهٔ فحشامی کند: (آنها که زنهای عفیفه را بزنا متهم نموده و آنگاه چهار شاهدنمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید

(۱) بقره ۱۷۹ (۲) نور ۲

و هر گز شهادتی از آنان نپذیرید). (١)

وهمچنین کیفر وعقوبت دزدی را بخاطر آن تجاوزیکه بر امنیت و آرامش واطمینان بین مردم دارد تشدید کرده و آنرا بریدن دست قرار داده: «السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاءاً بما کسبا نکالاً من الله (٢)(مرد وزن دزد را بپاداش کرداریکه نمودند دست ببرید مجازاتی است ازطرف خداوند)

امروز بعضی چون این شکنجه را در برابر دزدی مال یکنفر می سنجند آنرا غیر انسانی ،وفجیع میدانند ولی اسلام در این کیفر چنانکه به کیفیت آن نگریسته؛ امنیت وسلامت مردم و کفالت بریکدیگر را نیز منظور نموده است سرقت ودزدی جرمی استکه درپنهانی تحقق یافته وجرمهای نهانی بیشتر محتاج به تشدید عقوبت است تا مرتکبین ازترس آن دست بردارند.

البته این کیفر شدید در صورتیکه سرقت از روی نا چاری و بخاطر رفع مشکل گرسنگی از خود و یا فرزندان خود باشد اجرا نمی‌شود وقاعدهٔ کلی اینکه : بر شخص مضطر و ناچار با کی نیست : «فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه »(٣)(هر که بدون ظلم و تجاوز مضطر شود گناهی براو نیست ) حدود هم در زمینهٔ شبهه جاری نمیگردد« حدود را باشبهات دفع دهید» و گرسنگی هم خود شبهه‌ایست، وچنانکه خواهد آمد درزمان صحابهٔ پیغمبر ﷺ نیز بهمین ترتیب حکم میشده.

---

(١) والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً ـ نور ٤

(٢) مائده ٣٨ (٣) بقره ١٧٣

واما آنانکه امنیت عمومی اجتماع را تهدیدمینمایندپاداششان کشتن و یا دار آویختن یا دست و پا بریدن و یا تبعید است ( آنها که باخدا وپیغمبرش ستیزه می کنندو در زمین بفساد همت‌میگمارند سزایشان جزاین نیست که کشته شوندیابدار آویخته گردند ویادست‌ها وپاهایشان بعکس هم بریده شود ویااز آن‌سرزمین تبعید شوند ) (۱) زیرا که دسته بندی وتوطئه چینی واجتماع برافسادواخلالگری‌جرمی است بزرگتر ازجرمهای فردی وبه‌برانداختن وشدت عقوبت‌سزاوار تراست،



اسلام بهمراهی نظریهٔ وسیع خود در بارهٔ وحدت هدفهای کلی فرد وجماعت ، و بیکرشته در آمدن حیات وتکامل آن ، این چنین تکافل اجتماعی را بتمام‌صور وشکلهای آن برقرار میسازد؟ به‌فرد آزادی کامل میدهد لیکن درحدودیکه به‌زیانش تمام نشود وسد راه اجتماع نگردد وبرای اجتماع هم حقوقی قرار میدهد ودر برابر آن‌بوظائفی موظفش‌میگرداندتازندگی درراه‌صحیح‌ومحکم‌خودسیر نمایدو به‌هدف ـ های عالی که فرد و اجتماع بطور مساوی خدمت آن‌رامی کنندبرسد.



وبر این اساس‌های‌سه گانه: آزادی‌همه‌جانبه‌ای‌وجدانی(درونی) ومساوات‌کامل انسانیت ، وتکافل ریشه دار و محکم اجتماعی، عدالت اجتماعی‌پایه گذاری‌شده وبپاایستاده وعدالت انسانی هم‌تحقق‌می‌یابد.

(۱) انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض‌فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفوا من‌الارض. مائده ۳۳

# وسائل عدالت اجتماعی

## در اسلام

اسلام کار خودرا از درون جان نه برون آن، شروع وانجام می دهد* واز اعماق دل نه از سطح آن ، دنبال اصلاح میرود ، ولی هرگز ازواقعیت عملی در محیط زندگی و حقیقت نفس بشری وحالاتی که در پای کمال مطلق بر او عارض می شود غفلت نورزیده وآنهارا ازنظر دور نمیدارد.

اسلام بهمان مقدار عمیقیکه به نهانی های نفس بشری احاطه دارد ، قانون وضع می کند وخطاب می کند واوامر ونواهی خودرا به قالب الفاظ ذکرمیکند وحدود خودرا وضع واجرامینمایدو آنگاه قلب بشری را ندا میدهد که بحد قدرت خود ، بر تکالیف ووظائف معینه تفوق جوید.

همینکه ما تکالیف مقننهٔ این دین را اجرا کنیم زندگی ما درست وصالح خواهد شد لیکن تا بآن برتری وبلند مقامی وگذشت که بقلب بشری نداشده نرسد بحد کمالی که غرض اسلام است نخواهد رسید . روی این حساب در این دین ندای وجدان مکمل تکلیف قانونی آنست . آنگاه همین ندای وجدان ضامن اجراء تکالیف ازروی رضایت واقبال بوده وبه حیات بشری آن ارزش مهمی که برتر

ازقیودومشکلات وفشارحکم وزور قانونگذاری است ، میدهد .

اسلام درصدد آنست که یك عدالت اجتماعی کاملی را محقق سازد وبدینوسیله بالاتر ازاین است که درفکر یك عدالت اقتصادی محدودی بوده باشد ویا فقط قانونگذاری را کفیل آن قرار دهد. بلکه آنرا یك عدالت انسانی همگانی قرار داده و بـردو رکن محکم استوار ساخته است : دل و وجدان انسانی از داخل روح ، و قانونگذاری صحیح در محیط اجتماع ، واین دو نیرو را بهم آمیخته در وجـدان انسان عمیقترین احساساتش را برانگیخته ودرعین حال از ضعف نفس انسان واحتیاجش بیك محرك خارجی غفلت نورزیده است چنانکه یکی ازصحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه میگوید: خداوند بیش از آنچه که با قرآن نهی میکند باقوهٔ مجریه منع وزجر مینماید ! .

هر کسی که ازروی انصاف نظر عمیقی دراین دین بنماید، کوشش عظیمی را که برای تهذیب جان بشر در تمام جوانب وقوانین و متفرعات آن بکاررفته ، درك مینماید . این همان دینی استکه بالاترین تمجید رادربارهٔ پیغمبرش این میداند که بگوید : **«انك لعلی خلق عظیم»** (۱) (تواخلاق بزرگی داری) . اخلاق در دل انسان فانی محدود همان پایهٔ اول برای بناء اجتماع ریشه‌دار وبهم آمیخته ، و ارتباط زمین به آسمان و نیستی به‌دوام مطلق میباشد .

اسلام پس‌از تهذیب نفس بشری وثوق واطمینان خود را از آن دریغ نداشته وآن رانگهبان اجراء ورعایت قوانین قرارداده‌واجراء بسیاری ازقوانین رادر عهده کفالت او گذاشته است ، شهادت کەدر بسیاری ازموارد اساس اقامهٔ حدود واثبات حقوق‌میباشد مسئله ایست

(۱) قلم ٤

که بازگشت آن بوجدان فرد ومراقبت ونظارت خداوند بروجدان اوست : ( آنان که زنان عفیفه را به زنا نسبت میدهند و آنگاه چهار شاهد نمیآورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید وهیچ گواهی رادر بارهٔ آنان نپذیرید واینها همان فاسقانند) (١) ( وآنانکه زنهای‌خود رابه زنا نسبت میدهند و جز خود گواهانی ندارند یکیشان چهاربار بنام خدا شهادت دهد که راستگوست ، و شهادت پنجم اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد ، و چهار بار شهادت زن بنام خدا که‌شوهرش‌دروغگوست مجازات را از او ساقط میکند وشهادت پنجمی نیز کهاگرشوهرش‌راست گفته‌باشدغضب‌خدا براو ـ زن ـ باد ) (٢).

و حتی آنجا که امر به کتابت و نوشتن میکند نیز شهادت را واجب کرده :

« ای‌مؤمنان‌اگربهمدیگر وامی‌تامدت معین‌دادیدآنرابنویسید، نویسنده بدرستی بین‌شما نویسد ، وهیچ نویسنده ازنوشتن‌خود چنانکه خدایش‌آموخته دریغ‌نکند ، باید بنویسد وآنکه حق‌بعهدهٔ اوست‌املا کند وازخداوند ، پروردگار خویش بترسد وچیزی ازآن نکاهد و اگر کسی که حق بعهده اوست کم‌خرد ویا ناتوان ( طفلی ) است ویا نمی‌تواند املا کند سرپرست اوبدرستی املا کند . ودوشاهد ازمردان

(١) و الذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلد وهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادةابداً ، و اولئك هم الفاسقون‌ـ نور٤

(٢) والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم‌شهداء الا أنفسهم ، فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین ، و الخامسة ان لعنة الله علیه ان‌کان من الکاذبین ویدرأعنها العذاب ان تشهد أربع شهادات بالله انه‌لمن الکاذبین ؛والخامسة ان غضب الله علیها ان‌کان‌من‌الصادقین‌ـ نور ٦-٩

اعمال خویش به بینند هر کس هموزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آنرا ببیند و هر که هموزن ذره‌ای بدی کرده باشد آنرا ببیند )(۱) و .و. و از این قبیل آیات که بردل انسانی ترس و پرهیزکاری از خدا را مراقب کرده و آنرا وسیلهٔ شایسته ای برای مراقبت اجراء تمام حدود و وظائفی که دین قانونگذاری نموده ، قرار میدهد .

## روش‌های انسانی اسلام

اسلام در تثبیت و تحکیم ارکان عدالت اجتماعی برهمین باطنی که تربیت نموده و برقانونی که شریعتش آورده تکیه نموده و بهمین وسیلهٔ بهم آمیخته و مرکب ، درراه ایجاد یك اجتماع انسانی متعادل ومتناسب پیروز شده که نقشهائی از آنرا در فصل آتیه عرضه خواهیم داشت . لیکن فعلا به عرضه داشتن نمونه‌ای از آن طریقه و روش در باب قانونگذاری وخطاب به وجدان اکتفا می کنیم ، و از این میان موضوع زکات و صدقه را بخاطر ارتباط محکمی که با موضوع این کتاب دارد برمیگزینیم .

اسلام در اموال متمکنین ، زکوة را برای بینوایان حقی قرار داده ،حقی که دولت اسلامی بحکم قانون و بقوهٔ حکومت آنـرا باز خواست میکند لیکن اسلام بطرف انگیزش وجدان برای اداء این حق رفته بطوری که پرداخت زکات بامیل و رغبت ذاتی توا نگران عملی گردد .

---

(۱) اذازلزلت الارض زلزالها ، و اخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها ؟یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحی لها یومئذ یصدر الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ، ومن یعمل مثقال ذرةشراً یره سورهٔ زلزله .

بنا بر این زکات رکنی از ارکان اسلام و لازمی از لوازم ایمان است

**«قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون؛ والذین هم عن اللغو معرضون؛ والذین هم للزکاة فاعلون»** (۱) (براستی که مؤمنان رستگاری یافته اند همان کسان که در نماز شان خاشعند و همانها که از لغو و یاوه روی گردانند وهمانها که زکات میدهند)

(آن آیات قرآن و کتاب روشن است که هدایت و بشارت مؤمنان است آنانکه نماز بپاداشته و زکات میدهند و به آخرت یقین دارند(۲) مشرکانیکه ایمان به آخرت ندارند همانهائی هستند که زکات نمیپردازند:

**«وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم کافرون»** (۳) (وای بر مشرکان، آنانکه زکات نمی‌دهند و به آخرت کافرند)

و پرداخت زکات یکی از وسائل رسیدن به رحمت خداست:

**«واقیموا الصلوة و آتوا الزکاة واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون» (۴)**

(نماز بپادارید و زکات بدهید و پیمبر ﷺ را اطاعت کنید شاید شما مورد رحم واقع شوید).

ونصرت خدائی برای کسانی است که این حق را ادا نموده به وظیفهٔ اجتماعی خود عمل می کنند که اینان سزاوار وشایستهٔ عزت و قدرت در زمینند:

(همانا خداوند کسانیرا که یاری او کنند نصرت میدهد که

---

(۱) مؤمنون ۱-٤

(۲) تلك آیات القرآن و کتاب مبین هدی و بشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم یوقنون ـ نمل ۱-۳

(۳) فصلت ۶-۷　(٤) نور ۵٦.

خویش گواه گیرید اگر دومرد نباشند یك مرد ودوزن از گواهانی که مورد رضایت شما هستند که اگر یکیشان ازیاد برد یکی از آن دو بیاد دیگری آورد» (۱)

البته شهادت هم در ابتداء واجب ووظیفه ایست: «**ولا یأب الشهداء اذا مادعوا**» (۲) (گواهان وقتی خوانده شدند امتناع نورزند) وهم دروقت حکم (وهنگام اداء) **ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه**» (۳) (شهادت را کتمان نکنید که هر که کتمان کند دل او گناه کار است) اسلام اینچنین درباب حدود که گاهی به حد سنگسار و تازیانه میرسد وهم درباب حقوق مالی بطور مساوی این وثوق واطمینان رابه باطن انسانی میدهد واین یك وثوق واطمینانی استکه برای احترام انسان ورسانیدن او بمقام بلند منظور ومطلوبش لازم است.

اسلام با آنکه اینهمه شئون مهم رابه دل ووجدان واگذارده و آنرا نگهبان اجراء قوانین ووظائف قرارداده و آنرا به برتر از آنچه قانون وتکلیف واجب میشمرد دعوت نموده . . . بااینهمه آنرا بخود وانگذارده وحس ترس ازخداوند را مراقب او قرارداده وبرایش مراقبت خدارا بطرز جالب وبیهمتائی ترسیم نموده است.

(هیچ نجوی وراز گوئی سه نفری نیست جزاینکه او (خداوند) چهارمین آنهاست ونه پنج نفری مگر که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این ونه بیشتر جز اینکه او با آنها است هر کجا که باشند وسپس آنها را درروز قیامت باعمالشان خبر میدهد همانا خداوند بهر چیزی دانا

(۱) بقره ۲۸۲ (۲) بقره ۲۸۲ (۳) بقره ۲۸۳

است ) . (۱)

(هما ناما انسان را آفریدیم ومیدانیم که دلش باوی چه وسوسه‌ها می کندوما ازرشتهٔ سیاهرگ بدو نزدیکتریم . وقتیکه دو(فرشتهٔ) فرا گیرنده که ازراست وچپ نشسته اند فرا گیرند ، به هیچ سخنی تلفظ نکندجز آنکه نزدوی مراقبی آماده است)(۲) «فانه یعلم السر واخفی»(۳) (حتمی است که او - خدا - نهان ونهانتررا میداند ) . . .

اورا هم بشارت داده ، وهم ترسانیده وهر عملی از اعمال وی را دردنیا و آخرت بپایش حساب نموده که از عاقبت عمل خود راه فراری ندارد و از پاداشش جدا نخواهد بود : **«ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئاً وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین** (٤) ( روز رستاخیز ترازوهای درست نهیم و کسی هیچ ستم نبیند واگر هموزن دانهٔ خردلی باشد بیاریمش که مادر حسابگری کاملیم) ( چون زمین بلرزش خویش بلرزد وزمین گرانیهای خویش برون کند وانسان گوید آنرا چه شده؟ آنروز زمین بآن وحیی که خدایت بدو کرده اخبار خویش بگوید . آنروز مردمان متفرق بروند تا

---

(۱) مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ، ولا خمسة الا هوسادسهم ولاادنی من ذلك ولااکثر الا هو معهم اینما کانوا ، ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم - مجادله ۷

(۲) ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن الشمال قعید ، ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید » ق ۱۶-۱۸

(۳) طه ۷ (٤) انبیاء ٤۷

همانا خداوند توانا و با عزت است . همان کسان که اگر در زمین قدرتشان دهیم نماز بپا میدارند وزکات میدهند وامر بمعروف و نهی از منکر میکنند) .(۱)

زکات یك حکم جاویدان انسانیت است که دستورهای پیمبران پیش از اسلام هم متضمن آن بوده‌است بنابراین هیچ دینی بدون این وظیفهٔ اجتماعی ریشه‌دار نیست قرآن دربارهٔ اسمعیل میفرماید:

(ودر کتاب، اسماعیل را یاد کن که او درست وعده وفرستاده‌ای پیامبر بود واهل خود را به نماز وزکات امرمینمود و نزد پروردگار خویش نیکو وپسندیده بود).(۲)ودربارهٔ ابراهیم عليه السلام میفرماید:

(وبدو اسحق راواضافه ، یعقوب را بخشیدیم وهمه را شایسته وصالح قرار دادیم وآنانرا پیشوایانی کردیم که بفرمان ماهدایت کنند وانجام کارهای نیك وبپاداشتن نمازودادن زکات را بآنان وحی نمودیم وآنها عبادت ما میکردند) . (۳)

و وای بر کسیکه این فریضهٔ واجب را نپردازد ، پیغمبر صلى الله عليه وآله

(۱) ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز . الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکاة و امروا بالمعروف ،ونهوا عن المنکر ـ حج ۴۰ – ۴۱

(۲) و اذکر فی الکتاب اسماعیل إنه کان صادق الوعدو کان رسولا نبیاً وکان یأمر اهله بالصلوة و الزکاة وکان عند ربه مرضیاً ـ مریم ۵۴ـ۵۵

(۳) ووهبنا له اسحق ، ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین ـ انبیاء ۷۲-۷۳

فرمود: «هر که خداوند بدو مالی دهد واو زکاتش را ندهد روزقیامت ماری دربرابرش حاضر شود که سرش بیمو و بالای دوچشمش دو نقطه سیاه می‌باشد(١) . آنرا بگردنش میاندازند و آنگاه بدو گونه او نواخته‌ومی گوید: منم همان گنج‌تو، منم‌مال‌تو». واین‌یك‌تصویر مخوف وسهمگینی است .

این زکات حقی است که بقوهٔ قانون فرض شده وباندازه معینی درمال مقدر گردیده . بجنب این‌زکات ، صدقه است که بدون حساب واندازه‌به‌وجدان‌ودرون‌افراد موکول گشته، وندای‌وجدان‌واحساسات ومیوهٔ مودت وبرادری است که اسلام نسبت‌به‌آندو بسیارعنایت‌نموده تاروابط انسانیت وتکافل اجتماعی ازراه احساس‌شخصی‌بوظیفه، وحس رحم وعطوفت باطنی تحقق یابد تا بدوهدف و منظور برسد : تهذیب عمیق وریشه دار وجدان وتکافل وهم دستی محکم‌وشدید انسانی. واین مودت دو جانبه ای درنظر اسلام یك شیوهٔ انسانی خالصی است که حدود آن وابسته بر برادری دینی نیست ، قرآن می فرماید: (خداوند شما را از نیکی نمودن و بعدالت رفتار نمودن باآنها که با شما در دین بجنگ بر نخاسته اند وشما را از منازلتان بیرون نکرده اند نهی نمی کند) (٢) وپیغمبر ﷺ می فرماید : «اهل‌زمین را رحم کنید تا اهل آسمان بشما رحم کنند» وبنابراین یك مثل عالی‌درباب رحم‌وعطوفت‌خالص‌انسانی که‌حتی‌ازتعصب‌دینی‌نیزخالی‌است‌می آورد .

---

(١) اشاره به خطرناك بودن آنست

(٢) لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم‌من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم- سوره ممتحنه-٨

آنگاه گام بزرگتری برداشته ورحم بتمام جانداران راجزو دین نموده است پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «مردی ضمن اینکه در راهی میرفت عطش بر او سخت گرفت، چاهی را یافت؛ پائین رفت و آب آشامید وچون بیرون آمد سگی رامشاهده کرد که زبان ازکام بیرون آورده واز شدت تشنگی گل وخاك نمناك زمین می خورد! با خود گفت: این سگ هم چون من مبتلا به عطش و تشنگی سختی شده بچاه فرو رفت و کفش خود را پر از آب نمود وبدهان خود نگاه داشت تا بالا آمد وسگ را سیراب نمود. خداوندهم درپاداش عملش اورا آمرزید». اصحاب گفتند: یا رسول الله! در بهائم هم ما اجرو ثوابی داریم؟ فرمود: آری در باره هر کبد تری (جانداری) اجر و ثوابی است. وفرمود: «زنی بخاطر گربه‌ای که او را بسته بود و نه خود باو غذا داد و نه او را رها کرد که ازگیاه زمین بخورد، به جهنم رفت».

روی این حساب در اسلام، رحم وعطوفت پایهٔ ایمان وعلامت آنست. زیرا که صفت رحم دلیل بر متأثر گشتن دل وراه یافتن دین در دل است؛ چنانکه گواه یك روح انسانی نیز هست. که از نظر اسلام بدون آن ایمان ودینی درکار نیست!.

وروی همین اساس؛ اسلام به صدقه و مبرات توجه می دهد و به انفاق از روی میل و بخاطر ثواب و تحصیل رضای خدا و پاداش دنیوی و اخروی و دوری از عذاب و بلا وخشم الهی، ترغیب می نماید.

بشارت باد آن فروتنان را که مطیع خداوند بوده و برای رضای حقتعالی ازاموال خود انفاق می کنند: «**وبشر المخبتین الذین اذا**

ذکر الله وجلت قلوبهم ، والصابرين على ما اصابهم والمقيمى الصلوة ومما رزقناهم ينفقون» (۱) ( وبشارت ده آن فروتنان را که وقتی خداوند یادشود دلهاشان بترسد و بر مصیبات صبر میکنند و نماز بپا میدارند واز آنچه ما بدانها داده‌ایم انفاق میکنند ) .

وبراستی این تصویری است که دردل وروح تأثیر میکندوقرآن بمناسبت دیگری این تصویر را تکرار کرده ومیفرماید :

( بآیات ما تنها آنکسان ایمان آورند که چون بدان پندشان دهند سجده کنان (بخاك) افتند وبستایش پروردگارشان تسبیح گویند وتکبر نکنند پهلوهایشان ازخوابگاه دوری کند وخدای خویش را بابیم وامید بخوانند و از آنچه بدانها داده‌ایم انفاق کنند وهیچکس نداند که بسزای اعمالشان چه‌چیزها که مایهٔ روشنائی چشم است برایشان نهان شده ) (۲) .

چنانکه دردلهای اهل مدینه که مهاجرین را استقبال نمودند و آنها را جا داده و در مال ومنزل خود باآغوش باز وگشاده روئی و گذشت دل شریك نمودند ایثار ( تقدیم دیگران برخود ) را بصورت زیبا وجذابی ترسیم نموده :

(وکسانیکه پیش ازایشان دراین سرا(ی هجرت)وایمان جا گرفته‌اند

---

(۱) حج ٣٤-٣٥

(۲) انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها خروا سجداً وسبحوا بحمد ربهم وهم لايستكبرون تتجافى جنوبهم عن المضاجع . يدعون ربهم خوفاً و طمعاً ومما رزقناهم ينفقون فلاتعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون ـ سجده ١٥-١٧

هجرت کنندگان بسوی خویش‌را دوست دارند واز جهت آنچه بایشان داده شده دردل خویش احتیاجی نیابند و (آن‌ها را) برخود - گرچه خود حاجتمند باشند - مقدم میدارند وکسانیکه از بخل ضمیر خویش نگهداری شوند آن‌ها رستگارانند).(۱)

واین تصویر برای مقام والای انسانیت بهترین وعالیترین صورتهاست. باز درقرآن ترسیم دیگری هم‌هست که‌ازنظر زیبائی وجذابیت، همانند صورت پیشین‌است وآن‌را دربارهٔ عده‌ای ازبندگان خدا که‌درتفاسیر و تواریخ آنها **راعلی(ع) وعیالش فاطمه دختر پیغمبر(ص)واهل بیت ذکر کرده‌اند**آورده :

(وفای بنذر میکنند و‌از روزی که شر آن ترسناك است میترسند وغذا را - با آنکه خود میخواهند- به مستمند و یتیم و اسیر میدهند (وگویند) ماشمارا فقط برای رضای‌خدا غذا میدهیم وازشما پاداش وسپاسی نخواهیم ماازپروردگارمان از روزی گرفته وسخت میترسیم. پروردگارشان از شر آنروز نگهشان داشت و خوشحالی وشادابی بدیشان رسانید وبرای آن صبری که نمودند بهشت و دیبا پاداششان داد، در آن بر تخت‌ها تکیه زنند و آنجا سرما و آفتاب نبینندوسایه های‌آن روی‌آن هاست‌ومیوه‌هایش کاملافروافتاده است و ظرف های نقره.وقدح‌های آبگینه برآن‌هابگردانند، آبگینه های نقره ای‌که آنرا بدقت اندازه کرده‌اند، و درآن از ظرفی که

(۱) والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم، یحبون من هاجرالیهم ولایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا؛ و یؤثرون علی انفسهم - و لوکان بهم خصاصة - ومن یوق شح نفسه‌فاولئك هم المفلحون-حشر-۹

آمیخته به زنجبیل است نوشند ، از چشمه ای که آنجاهست و سلسبیل نام دارد وپسرك هائی جاویدان بر آن ها بگردند که چون بینیشان پنداری مرواریدهای پراکنده اند وچون آنجا بنگری نعمت وسلطنت بزرگی بینی ، جامه‌های دیبای سبز واستبرق بتن دارند وبه‌دستبندهای نقره زیور شوند وپروردگارشان آشامیدنی پاکی بدان‌ها بنوشاند این پاداش شماست و کوشش شما مورد سپاس است ) (۱) .

وصدقه قرضی است به‌خدا که ادا ووفای آن تضمین‌شده: « **من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له وله اجر کریم** » (۲) (کیست که خداوند را وامی نیکودهد وخدا آنرا برای‌وی بیفزاید و پاداشی محترم برای‌اوست) « ان المصدّقین والمصدّقات واقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم ولهم اجر کریم » (۳) ( همانا مردان وزنان

---

(۱) یوفون بالنذر ویخافون یوماً کان شره مستطیراً ویطعمون الطعام علی حبه ـ مسکیناً ویتیماً وأسیراً . انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولاشکوراً . انا نخاف من ربنا یوماً عبوساً قمطریراً . فوقاهم الله شر ذلك الیوم ولقاهم نضرة وسروراً ، وجزاهم بما صبروا جنة وحریراً ، متکئین فیها علی الارائك لایرون فیها شمساً ولازمهریراً ، و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا ، ویطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریراً ، قواریر من فضة، قدروها تقدیراً ، ویسقون فیها کاساً کان مزاجها زنجبیلا ، عیناً فیها تسمی سلسبیلا، ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً ، و اذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیراً ، عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقاهم ربهم شراباً طهوراً ، ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکوراً

سورهٔ دهر ۷-۲۲

(۲) حدید ۱۱ (۳) حدید ۱۸

تصدق کننده و آنانکه خدارا قرضی نیکو دهند برایشان مضاعف شود و پاداشی محترم دارند ) .

ویا تجارت پر سودی است که پاداشی در عقب دارد(آنان که کتاب خدارا میخوانند ونمازرا بپادارند و از آنچه مابدانها داده ایم علنی وسرّی انفاق میکنند امید تجارتی که هرگز کسادی نخواهد داشت دارند تا خداوند اجرشان رابدانها داده وازفضل خود زیاده هم دهد . که او آمرزنده وسپاس گزار است)(۱)

وبهرحال عوض داشته اودر آن ستم وضرری نخواهد بود **«وماتنفقوا من خیرفلانفسکم وماتنفقون الاابتغاء وجه‌الله وماتنفقوا من خیریوف الیکم وانتم لاتظلمون»** (۲) (هرچه از خوبیها که انفاق کنید برای خودتان است وشما جزبرای تحصیل رضای خدا انفاق نکنید وهرچه خوبی انفاق کنید بشما میرسد وبشماستم نمیشود ) .

وبهشت درآخرت پاداش نیکوومحترمانه ای برای انفاق کنندگان است(بر(یگدیگر)پیشی گیرید بطرف آمرزشی ازپروردگارتان وبهشتی که پهنای آن چون آسمانها وزمین است وبرای پرهیزکاران مهیا شده : همانا که در گشادگی وسختی انفاق کننده وهمانا که خشم خویش فرونشانند واز مردم عفو کنند و خداوند نیکوکاران رادوست

(۱) ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سراًوعلانیة ، یرجون تجارة لن تبور، لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله انه غفور شکور-فاطر۲۹-۳۰

(۲) بقره ۲۷۲ .

میدارد) (۱)

صدقه باعث پاکی جان و مال است ؛ پیغمبر ﷺ مأمور شد که از مردمی که گناه کردند و به گناهان خویش اقرار نمودند قسمتی از مالشان را بگیرد و برای پاکی وتزکیهٔ آنان در راه خیر صرف نماید :

( وعدهٔ دیگری که اقرار بگناه خویش نمودند و عمل خوب را باید آمیخته اند امید است که خداوند بر آنها توبه دهد که خدا آمرزنده وبارحم است . بگیراز اموال ایشان صدقه‌ای که بدانوسیله آنها راپاك وتزکیه نمائی وبرای آنهادعا کن که دعای تو آرامش آنها است وخداوند شنوا ودانا است . آیا ندانستند که تنها خداوند از بندگان خویش توبه میپذیرد وصدقه ها میگیرد وخداوند توبه‌دهنده و رحیم است )(۲).

انفاق باوفای بعهد خداوترس ازاو وبیم از سختی حساب دریك ردیف آمده ودلالت برخرد و بینائی میکند وبازایستادن از انفاق ،

---

(۱) و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض أعدت للمتقین : الذین ینفقون فی السراء و الضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ـ آل‌عمران ۱۳۳-۱۳٤

(۲) وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحاً و آخرسیئاً . عسی الله أن یتوب علیهم ، ان الله غفوررحیم ، خذمن أموالهم صدقة تطهرهم ، و تزکیهم بها ، وصل علیهم ، ان صلاتك سکن لهم والله سمیع علیم ألم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم توبه ۱۰۲ - ۱۰٤ -

بریدن آنچه که خدا امر به وصلش نموده میباشد و خود قسمتی از پیمان‌شکنی وفساد در زمین است .

«همانا خردمندان متذکر میشوند : آنانکه بعهد خدا وفا مینمایند وعهد را نمیشکنند و آنانکه وصل میکنند آنچه‌را خدا امر به وصلش نموده واز خدا میترسند وبیم بدی حساب را دارند و آنانکه بخاطر رضایت پروردگارشان صبر می‌کنند و نماز بپا میدارند و از آنچه ما بدانها داده‌ایم بطورعلنی وسری انفاق میکنند و بدی را با نیکی دفع میدهند .

برای ایشانست ثواب آنسرای : بهشتهای جاویدانی که خودشان وهر که از پدران وهمسران وفرزندانشان که صالح باشند داخل آنها شوند و فرشتگان از هردری بر آنها در آیند درود برشما بر آن صبری که مینمودید وچه نیکست عاقبت وثواب آنسرای و کسانیکه پیمان خدا را پس از محکم کردنش بشکنند و چیزی را که خدا به پیوستن آن امر داده بگسلند و در زمین فساد وتباهی کنند آنها لعنت و بدیهای آنسرای دارند» (۱)

وسرباز زدن از انفاق در راه خدا هلاکت است : **« وانفقوا فی‌سبیل‌الله ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة»**(۲)(درراه‌خدا انفاق نمائید وخودرا بادست خودبه هلاکت نیفکنید) هلاکت فردی باینکه جان خود را بمعرض عذاب اخروی خداوند ونفرت وانتقام مردم در دنیا میاندازند وهلاکت اجتماعی بدینترتیب که اختلاف وستم وفتنه‌ها وکینه‌ها وسستی واز هم گسستنی‌ها دراجتماع پیدا میشود .

---

(۱) رعد ۱۹-۲۵ (۲) بقره ۱۵۹

وجلوگیری از نیکوکاری تجاوزوتعدی‌است:«**القیافی جهنم کل کفار عنید مناع للخیر معتد مریب**» (۱) (در جهنم بیفکنید هر کفران پیشهٔ ستیزه گررا که مانع خیرو تجاوزگرو شکاك بوده‌است) «ولا تطع کل حلاف مهین همّاز مشّاء بنمیم منّاع للخیر معتد اثیم» (۲) (ومطیع هرقسم خور پست وعیبجو که دنبال سخن چینی میرود ومانع خیرو تجاوزگرو گهنکار است مشو) متجاوز به‌حق خدا وحق اجتماع وحق خود همانند عضویك اجتماع.

ونیکی انسانرا به‌بهشت‌میکشاند وشخص نیکوکار را ازگردنهٔ بهشت عبور میدهد. وگردنه هم عبارت از آزاد نمودن بندگان و در روزگرسنگی و خاك نشینی اطعام نمودن است.

(وتوچه دانی که گردنه چیست؟ آزاد نمودن‌بنده‌ای یابروز قحطی یتیم خویشاوندی یامسکین خاك نشینی راغذا دادن) (۳).

ونیکی ننمودن به‌آتش میکشاند و صاحبش را باکفار در یك رشته در میآورد:

(چی شما رابه سقردر آورد گویند مانمازگزارنبودیم‌وستمند راغذا نمی‌دادیم وبا یاوه گویان یاوه می گفتیم و روز جزا راتکذیب مینمودیم تاآن حادثهٔ قطعی بمارسید)(٤)

---

(۱) ق ۲٤-۲٥ (۲) قلم ۱۰-۱۲

(۳) وما ادراكما العقبة ؛ فك رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذامقربة او مسکیناً ذامتربة.بلد ۱۲-۱٦

(٤) ما سلككم فی سقر ؟ قالوا : لم نك من المصلین ولم نك نطعم المسکین وکنا نخوض مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین مدثر٤۲-٤۷

(کسانیکه به نعمتهائی که خدا از کرم خویش بدیشان داده بخل میورزند مپندارند که بخل برایشان مایهٔ خیری است بلکه بر ایشان بد است روز قیامت آنچه که بآن بخل ورزیده اند طوق گردنشان میشود)(۱).

**« والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذاما کنزتم لانفسکم، فذوقوا ما کنتم تکنزون» (۲)**

---

(۱) ولایحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیراً لهم ، بل هوشرلهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة-آل عمران -۱۸۰

(۲) توبه ۳٤ -۳۵ - میان مفسرین اختلافی است در اینکه آیا گنج در این آیه شامل مالی که حقوق واجبهٔ آن داده شده نیز میشود ؟ در فهم آیات وروایات باید متوجه بود که حتماً ذهن ما مشوب به مسموعات واعتقادات قبلی نباشد تا کاملا معنای ظاهرعرفی آن رادرك کنیم .

شما اگر به بیانی که برخی دانشمندان چون طریحی صاحب مجمع البحرین نموده اندتوجه کنیدحتماً درمیابید که اعتقادات خود را بدون توجه دخالت داده‌اند نامبرده می گوید: بهرچه زکاتش داده شود گنج گفته نمیشود گرچه دفینهٔ زیر زمین ،باشد ، وبهرچه زکاتش داده نشود گنج گفته میشود گرچه روی زمین باشدصفحه ۲۹۹ - ما درآیهٔ مزبورهیچگونه بیانی که موجب اختصاص به اموالیکه حقوقش داده نشده شود مشاهده نمی کنیم ؛چیزی که هست اینکه از جملهٔ : «وآنها را درراه خدا انفاق نمی کنند » بدست میآید که آیهٔ مزبور در بارهٔ مواردیست که اجتماع اسلامی محتاج باشد و بدون دریافت قدری از اموال توانگران بطرف سقوط رود و موردیراکه اجتماع اسلامی مرفه بوده احتیاج مبرمی چون هنگام جنگ و فقرعمومی ونظیرآن ندارد ودرحقیقت راه خدائی لازمی نیست ، شامل نخواهد بود؛ احتمال قوی

آنانکه طلا و نقره را گنج میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمی نمایند بعذاب دردناکی بشارتشان ده. روزی که آن را در آتش جهنم سرخ کنند و

---

*میرود که آیهٔ مزبور یا درباره مخارج تجهیزات جنگی دربرابر یهود و نصاری میباشد و یا درباره مالیاتهائی که دانشمندان یهود و نصاری میگرفتند و بجای اینکه، درراه خدا صرف کنند برای خود ذخیره میکردند، بشهادت سیاق آیاتی که پیش و پس آیهٔ مزبور میباشد . اینك ترجمهٔ ظاهری آیات را از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم ، خوب دقت فرمائید : باکسانی از اهل کتاب که ایمان بخدا و روز بازپسین ندارند و آنچه را خدا و رسول حرام نموده اند تحریم نمیکنند و بدین حق نمیآیند بجنگید مگر اینکه در حال خواری بادست خود جزیه بدهند * یهود عزیر را پسر خدا و نصاری مسیح را پسر خدا گفتند این گفته افواهی آنهاست که تا باکفار پیشین همانند شوند ، خدایشان بکشد چگونه برمیگردند ؟ ! * اینها دانشمندان و زاهدان خودشانرا ، ـ نه خدا ـ ومسیح بن مریم را ارباب خود قرار دادند درحالیکه جز به پرستش خدای یگانه مأمور نبودند معبودی جز او نیست وازشرك ایشان منزه است * اینها میخواهند که بادهان خود نورخدا را فرونشانند وخداوند ازجز تمام کردن نور خود ابادارد * اواستکه رسولش را بهدایت ودین حق فرستاده تا برهمهٔ ادیان غالب آیـد گرچه مشرکین نخواهند * ـ دقت کنید ـ ای مؤمنین ! بسیـاری از دانشمندان وزاهدان ـ یهود و نصاری ـ اموال مردم را بباطل میخورند و مانع راه خدا میشوند و آنها که طلا ونقره را گنج می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند بعذاب دردناکی بشارتشان ده ـ آیات ۲۹ ـ ۳٤ سورهٔ توبه البته چنانکه اشاره شد اینها تمام در موقعی استکه اجتماع اسلامی دراحتیاج شدید واستیصال نباشد وگرنه هرمقداری که مورد احتیاج باشد ـ که بسته بنظر حاکم شرع است ـ ازثروتمندان گرفته وبمصارف خود میرسد . و همانطوریکه در یکی ازپاورقیها تذکرداده شده حاکم شرع دروقت لزوم میتواند حتی لباس ما رابگیرد وبمصرف اجتماع اسلامی که در مخاطره افتاده بنماید (گرامی)

پیشانیها و پهلوها و پشتهاشان را بدان داغ نمایند که اینست آن چه برای خود گنج نمودید. اکنون آن گنج خود را بچشید)

**کنز اموال چیست؟**

منظور از گنج در آیه تنها اموالیکه در اثر زکات ندادن جمع می‌شود، نیست بلکه هر چه بیش از مقدار احتیاج باشد و انفاق نشود تمرکز دادن و گنجینه نمودن آن باعث شکنجه و عذاب است از **«ابی امامه»** نقل شده که گفت. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «ای پسر آدم! اگر زائد بر مقدار احتیاج خود را بدهی برایت خوب و اگر نگهش داری برایت بد است». واز **«بلال»** نقل شده که گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: «آن چه بتو نعمت رسیده پنهان مکن ودر برابر سؤال امتناع مورز: گفتم یا رسول الله! آن گاه چه می‌شود؟ فرمود: یا باید چنین باشد ویا آتش است».

نه تنها در آخرت، بلکه چه بسا درهمین دنیا خداوند بخیلان‌را بپاداش بخل وسر باز زدن ازخیرات عقاب می‌فرماید، قرآن درداستان کوتاهی مثلی زده است، داستان عده‌ایکه باغی داشتند واز میوهٔ آن بفقرا می‌دادند تا آنکه بفکرشان رسید! که: دیگر به بینوایان کمك نکنند وبخالت ورزند. بلا بر آن باغ فرود آمد وخداوند میوهٔ آن رااز بین برد، سپس آنها به پشیمانی افتادند.

«ما آنها را چون خداوندان باغ امتحان نمودیم. آنگاه که سوگند یاد کردند که بامدادان میوهٔ آن را بدون استثناء بچینند، از جانب خدایت وقتی که آنان خفته بودند حادثه‌ای به آن باغ رسیدو بی میوه گشت. صبحگاهان یکدیگررا صدا کردند که اگرمیوه

می‌چینید سوی کشت خویش شوید پس برفتند و آهسته بیکدگر می گفتند که امروز نباید مستمندی بباغ شما در آید و برون شدند و خود را بمنع مستمند توانا پنداشتند و چون باغ را بدیدند گفتند: ما راه را گم کردیم (گفتند نه) بلکه ما محروم شده‌ایم . عاقلترشان گفت من بشما نگفتم که چرا تسبیح خدا می کنید! گفتند: منزه است پروردگار ما که همانا ما ستمگر بودیم بعضیشان به بعضی (دیگر) روی نموده و بملامت هم پرداختند. گفتند: وای برما که طغیان کردیم ، امیداست خدایمان بهتر از آن رابما دهد که ما بخدایمان امیدواریم عذاب اینچنین است ، و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بدانند» (۱)

روی همین حساب، قرآن کریم مردم را به بذل نمودن؛ پیش از گذشت فرصت میخواند :«**قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم سراً و علانیة من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلال**»(۲) (به بندگان مؤمن من بگو نماز بخوانند واز آنچه بدانها روزی داده‌ایم پیش از آنکه روزی برسد که در آنروز نه معامله‌ای باشد و نه دوستی ، آشکارا و نهان انفاق نمایند ) .

( واز آنچه بشما روزی کرده‌ایم پیش از آنکه مرگ یکیتان را دریابد انفاق کنید(هنگام مرگ) بگوید: خدایا چرا مرا ! تا مدت نزدیکی مهلت ندادی تا تصدق نمایم واز صالحان باشم! وخدا هرگز کسی را چون مدتش سر آید تأخیر نمی‌اندازد )(۳).

---

(۱) قلم ۱۷–۳۳ (۲) ابراهیم ۳۱

(۳)وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول :رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین ! ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها ـ منافقون ۱۰-۱۱

و آنها را از بخل برحذر میدارد تاخود را از آن حفظ کنند و دوستی شدید اموال وفرزندان آنانرا بطرف بخل نکشاند که اینها برای امتحان آنان است :

( همانا اموال وفرزندانتان امتحانی است و نزدخداوند اجری بزرگ است ، پس هرچه توانید ازخداوند پرهیزکاری کنید و بشنوید واطاعت کنید ومالی برای خودتان انفاق کنید و آنها که ازبخل ضمیر خویش حفظ شوند رستگارانند )(۱).

وپیغمبر ﷺ صدقه رابرهرمسلمانی لازم میکند ، گرچه نداشته باشد ! توضیح اینمطلب همان فرمودهٔ اوست : «برهر مسلمان صدقه لازم است : گفتند : اگر نداشته باشد ؟ فرمود : بادست خودکار کند وهم بخود نفع رساند و هم صدقه دهد . گفتند :اگر قدرت برای کار نداشت ؟ فرمود : محتاج اندوهگینی را کمك کند . گفتند اگر اینکار راهم نکرد ؟ فرمود پس رفتار بدنکند که همین صدقهٔ اوست» . . . . . اینچنین همه مردم در بذل وبخشش هر کسی بآن اندازه که می‌تواند و بقدر مال خود ، مساوی و برابرند .

## مسئله نیکی وبخشش

مسئله بخشش همه جابرمحوراحتیاج وموارد احتیاج دورمیزند، خویشان شایستگی بیشتری برای نیکی دارند لیکن غیر ایشان نیز در حکم آنانند ودر معرض نیکی پهلو به پهلو باخویشان ذکر میشوند ،

(۱) انما اموالکم واولادکم فتنة ، والله عنده اجر عظیم . فاتقوا الله ما استطعتم ، واسمعوا واطیعوا ، وأنفقوا خیراً لانفسکم ومن یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون ـ تغابن ۱۵-۱۶

بنابراین نیکی پیش‌ازآنکه یك‌وجدان خویشاوندی باشد یك عاطفه انسانی‌است، بر ّونیکی غالباً متصل به کلمه ایمان شده زیرا چنانکه گذشت آن دلیل ایمان است :

( وعبادت خدا کنید وباوشرك نیاورید وبه‌پدرومادر نیکی کنید وبه‌خویشاوندان ویتیمان وبینوایان وهمسایهٔ خویشاوند رهمسایه دور ورفیق‌نزدیك وبراه‌مانده ، ومملوك‌خویشتن، که‌خدا گردنکشان‌خود ـ پسندرا دوست نمیدارد آنانکه‌بخل‌می‌ورزندومردم‌راامر به‌بخل‌می کنند و آنچه خدا از کرم خویش بدیشـان داده پنهان می کنند ، و برای کافران عذاب خوار کننده‌ای مهیا کرده‌ایم ) (۱)

**«یسئلونك ماذا ینفقون قل‌ما انفقتم من‌خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین وابن السبیل وماتفعلوامن‌خیر فان‌الله به علیم»** (از تو می پرسند که چه انفاق کنندبگو آنچـه از مال که‌انفاق کنیدبه پدر و مادر و خویشان ویتیمان ودرماندگان و راه ماندگان (دهید )وهرچه‌خوبی کنیدخدا بـدان‌داناست ).

چنانکه ملاحظه می کنید همسایه و رفیق را به پدر و مادر و خویشان پیوسته میدارد چنانکه یتیمان وبیچارگان و راه ماندگانرا نیز در ردیف آنها آورده . همه شان در این باب مساویندحتی آنان

(۱) واعبدوا الله ولاتشرکوا به شیئاً وبالوالدین احساناً وبذی القربی والیتامی و المساکین و الجارذی القربی و الجارالجنب و الصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم ان الله لایحب‌من کان مختالا فخوراً ، الذین یبخلون‌ویأمرون‌الناس‌بالبخل‌ویکتمون‌ما آتاهم الله من فضلهٔ واعتدنا‌للکافرین عذاباً مهیناً ـ نساء ۳۶-۳۷

که از آنها کاری بدو خلاف اخلاق مسلمانی صادر شده ، همانند آن کاریکه از «مسطح»خویش ابوبکر (همان کسی که در قضیه تهمت دختر ابوبکر یعنی عائشه عیال پیغمبر ﷺ شرکت جسته بود)واقع شد اسلام به گذشت از آنان دعوت می کند و از محروم نمودن آنان نهی می کند ، وچون ابوبکر در حال شدت غضبش برعرض‌خود که بدروغ‌هتك شده بودقسم خورد که «مسطح» را از آن نیکی که بدو می کرده محروم نماید ،آیه نازل‌شد:« **ولایأتل اولوا الفضل‌منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل‌الله ولیعفوا ولیصفحوا الاتحبون ان یغفر الله لکم** » (۱) (مالداران وتوانگران شماقسم نخورند که به خویشان‌وبیچارگان و مهاجران‌راه خدا چیزی ندهند وعفو کنند ودر گذرندمگر نمیخواهید که‌خدا شمارا بیامرزد).

واین چنین در این میدان ، احساسات انسانی را به مقامی بلند ووالاءبرساند که انسانیت‌در تمام اعصارش‌آنراشرف خویش قرارداده ودر گذشته‌وامروزوآینده ،تاآنجا که خدا خواهد ، بدان فخرنماید .

آنگاه خود نیکی وخوش رفتاری را بلند مرتبه ساخته وآنرا نیکی به خدای سبحان قرار می‌دهد ودر این باره این نقش تازه را ترسیم می‌نماید .پیغمبرخدا ﷺ فرمود:« پروردگار روز قیامت می فرماید : ای پسر آدم!مریض شدم‌عیادتم ننمودی! گوید: پروردگارا چگونه عیادتت کنم و تو خدای عالمیانی ؟ می فرماید مگر ندانستی که فلان بنده من مریض شد و عیادتش ننمودی ؟آیاندانستی که‌اگر

(۱) نور۲۲

او را عیادت می نمودی مرا نزد او مییافتی ای آدمیزاد! من از توغذا خواستم وتو بمن ندادی ! گوید بارالها چگونه تراغذادهم وتوخدای جهانهائی فرماید مگر ندانستی که فلان بندهٔ من از تو غذا خواست وبدو ندادی !؟ ندانستی که اگر باو غذا می دادی آنرا نزد من می یافتی ؟ ای فرزند آدم از تو آب خواستم مرا آب ندادی ! گوید : خداوندا چگونه ترا آب دهم توخودپروردگار جهانهائی؟فرماید: فلان بندهمن ازتوآب خواست وبدوندادی .اگر اورا آب میدادی آنرا نزد من می یافتی»

سپس صدقه را روی آداب و مقرراتی نهاده که خود فروشی توانگر بر بینوا ویاریاواخلاق پست در آن راه نیابد اگر علل وعوامل صدقه تنزل نماید ویابدانوسیله منتی منظور باشد صدقه تبدیل به یک نوع کارپست خواهد شد که باعث ناراحتی جان و دل و اخلاق بوده و رابطهٔ بین افراداجتماع رامتزلزل میسازد . چیزی چون منت بر احسان جان را ذلیل نمی نماید واز بین نمیبرد مگر آنکه اوازقبول احسان منصرف شود و چیزی هم چون ریا دل را فاسد نمی سازد ! کوشش اسلام همه دراین باره است که روح صدقه دهنده و گیرنده راتکامل دهد:

«مثل آنانکه اموال خودرا درراه خدامیدهند مثل دانه ایستکه هفت خوشه برویاند که درهر خوشه صددانه باشدوخدا برای هر که بخواهد زیادتر می نماید ، آنانکه اموال خودرا در راه خدا انفاق می کنند و بدنبال انفاقشان منت وآزادی نمیدهند اجرشان نزد خدایشان ثابت است وآنها نه ترسی دارند ونه اندوهگین میشوند . گفتاری شایسته و در گذشتن بهتر است ازصدقه ای که بدنبالش اذیتی باشد وخداوند بی نیاز

وبردبار است . ای‌مؤمنان صدقه‌های خودرا همچون آنکس که مالش رابه‌ریای مردم انفاق‌می کند و بخداوروزجزاایمان ندارد، بامنت‌واذیت باطل‌نکنید ، مثل‌وی مثل سنگ خارائی است که بر آن خاکی باشد ورگباری بدان‌رسد وهمان‌سنگ آنرا بجا گذارد ،(ریا کاران)ازآنچه کرده اند نتیجه‌ای نمی‌برند وخدا کافرانرا هدایت نمیفرماید.و مثل آنانکه اموال‌خودرا برای تحصیل رضای خدا واستوار نمودن دلهای خود انفاق‌می کنند مثل‌باغی است برتپه‌ای که رگباری بدان‌رسیده و دوبرابر میوه داده واگرر گباری بدان‌نرسیده باران کمی‌بدان‌رسیده و خدا بآنچه می‌کنید بیناست . آیا یکیتان دوست دارد که باغی از خرما و انگور داشته باشد و نهرها اززیرش جاری و در آن از تمام میوه‌ها برایش باشد وپیری بدان رسیده‌باشد وفرزندان ناتوانی داشته باشد آنگاه گرد بادی آتشین بدو رسد و آنرا بسوزاند این چنین خداوند برای‌شما آیات‌رابیان می کندشاید که شمابانديشه‌رويد»(۱) .

وروی همین‌حساب صدقه دادن نهانی به‌محتاجان را به نیکوئی ستوده تا هم عزت طبع آنها را نگهدارد و هم جلو تکبر و خود ـ فروشی صاحب مال را بگیرد : **«ان تبدوا الصدقات فنعماهی ، و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم »** **(۲)** ( اگر صدقه‌ها را آشکار کنید خوبست واگر نهانی به‌فقرا دهید برای شما بهتراست) پیغمبر ﷺ ستایش کنان برمردی ، حدیثی فرمود : « صدقه‌ای داد وچنان پنهان‌نمود که دست چپش انفاق دســت راستش را ندانست» و این خود رسمی زیبا وجذاب برای صدقه نهانی وبدون خود فروشی و

---

(۱) بقره : ۲۶۱-۲۶۶ (۲)بقره۲۷۱

اظهار ؛ میباشد .

اسلام با اینکه میگوید بخل در جان آدمی حضور دارد : «**و احضرت الانفس الشح**» (۱) (جانها بنزد بخل حاضرند) غریزهٔ خودخواهی ومالدوستی راتعدیل نموده وباآن ترغیب وتحذیروانگیزش وترسیمها همه‌را علاج کاملی نموده‌تاآن‌چه راکه میخواهدتحقق‌دهد وگذشتن‌از چیزهائی که موردعلاقهٔ اوست وبراو گرانست ؛ موردمیل اوقرار دهد :«**لن‌تنالوا البرحتی تنفقوا مماتحبون**» (۲) (هرگز به نیکی‌نخواهید رسید تااز آن چه دوست دارید انفاق نمائید) تا او این دستور را انجام دهد وچیز خوبی راکه بدست آورده بخشش نماید و بدان‌وسیله به‌سخت‌ترین بخشش وشریفترین عطاء که از اعماق دل‌سرچشمه گرفته برسد اسلام می‌خواهد که انسان را از کرنش در برابر نفس خود برهاند وجانب عزت طبع اورا برمسئله مشکلات غلبه دهد ووجدان را برغریزه چیره گرداند واین خود یك‌هدف عالی انسانیت است که شایسته کوشش درراه آنست علاوه اینکه‌این‌یك هدف‌اجتماعی است بخاطرایجاد توازن وتکافل‌بین توانگران وبینوایان وازبین‌بردن محرومیتها ، وتحقق دادن یك اجتماع متعاون وهمدست وباامنیت...

براین روش ـ که مادر بیان وارزیابی نمونه‌ای از آن بتفصیل پرداختیم ـ اسلام بسیر خود ادامه می‌دهد و هر زمان که قانونی را می‌گذراند جنبهٔ ارضاء وجدان ودل‌را اهمیت میدهد وتکالیف خودرا در حدود لزوم برای سلامت اجتماع ، و بقدر طاقت عمومی توده‌های مردم وضع میکند. آنگاه بخاطرارضاء واقناع دل وترقی تاحد امکان

(۱) نساء ۱۲۸ (۲) آل عمران ۹۲

وقدرت ، وجدان بشررا صدامیزند ومورد خطاب قرار میدهد تاحیات انسان راهمیشه برشتهٔ بلندی وبرتری درآورد میان اصل قانون که اولین حد دستور زندگی است ـ وآنهم مطلوب است ـ وآخرین حد نهائیکه ترغیب در آن نموده ؛ میدانی وسیع ودارای درجات ومراتبی گذاشته تاافراد ونسلهای مختلف در آن میدان مسابقه دهند وپیش روند.

درتحقق دادن به عدالت اجتماعی نیز روی همین روش «قانون ، وخطاب به وجدان» کار میکند دردوفصل آیندهٔ این کتاب دربارهٔ رژیم حکومتی وسیستم مالی اسلام بتفصیل سخن میرانیم آنگاه تکیه نمودن اسلام را براین دووسیله اساسی خود (قانون وخطاب) درایجاد عدالت بزرگ وهمه جانبهٔ حیات بطور روشنی ملاحظه خواهیم کرد.

روش مزبور نتیجه‌های کامل ومثبتی در بامداد اسلام تقدیم بشر نمود وهم چنین در دوران فترت وضعف قرنهای چهارده گانه گذشته همان میوه‌هارا تسلیم کرد. اکنون نیزاگر حقیقت این روش درك شود ومردم همان راه محکم وحق را طریقهٔ خود قرار دهند میتوانند همان میوه‌هارا درحال حاضر و آینده از آن بگیرند.

# سیستم حکومت در اسلام

هر گفتاری در بارهٔ «**عدالت اجتماعی دراسلام**» و ابستگی تامی به گفتاردر بارهٔ «**رژیم حکومتی اسلام**» دارد .

زیرا بنابروشی که دربحث «طبیعت عدالت اجتماعی» گذشت معلوم شد که عدالت اجتماعی واقعی شامل همهٔ مظاهر زندگی وهمهٔ رنگهای فعالیت مادی وهمچنین تمام ارزشهای معنوی ومادی بطور متناسب وبهم آمیخته‌ای می باشد .

رژیم حکومت باهمهٔ اینها ارتباط دارد علاوه اینکه اجراء قانون و عهده داری اجتماع ازهمهٔ جوانب آن ، وتحقق دادن عدالت وتساوی در آن . وتوزیع مال طبق قواعدی که اسلام بیان نموده نیز کاملا وابسته به سیستم حکومتی است .

سخن در بارهٔ « سیستم حکومتی اسلام» طولانی بوده ودر خور بحث مستقل و مخصوصی است ( ۱ ) ولی نظر باینکه غرض ما در این کتاب بیان آنمقدار از سیستم حکومت است که بستگی تامی به عدالت اجتماعی دارد ، بقدر امکان دربارهٔ همین قسمت سخن خواهیم راند، گرچه در تجزیه وتحلیل اسلام این خود مشکلی است که دانشمند

---

(۱) برای توضیح بیشتری در باره مسائل مختلف حکومت.. به کتاب «قانون اساسی اسلام » که ترجمهٔ گفتار ومقالهٔ استادابو الاعلی مودودی رئیس جمعیت اسلامی پاکستان هست رجوع نمائید (گرامی)

محققی همهٔ مسائل اسلامی را بهم پیوسته می‌یابد که هیچگونه جدائی و دوری در این مسائل نیست و در واقع همهٔ این دین وحدتی است: عبادات و معاملات ، سیستم حکومت و روش مال، قوانین و خطابات ، عقیده و روش دنیا و آخرت . . . همهٔ اینها اجزائی متشکل در یك کادر متکاملی میباشند که جدا کردن جزئی از آنها و بحث درباره آن جزء بتنهائی و بدون دست زدن به بقیه اجزاء ، مشکل است لیکن ما بقدر امکان بحث خواهیم نمود .



## رژیم اسلام ورژیمهای دیگر

پاره ای از مسلمانانی که در بارهٔ رژیم اسلامی بحث می کنند بخود زحمت میدهند که بین رژیم اسلام واقسام رژیمهائی که بشریت از قدیم وجدید ، پیش از اسلام وپس ازآن ، بخود دیده و شناخته ، ارتباط دهند برخی از اینان معتقدند که این ارتباط بین اسلام ورژیمی از رژیمهای جهانی قدیم وجدید ،خود سند محکم و بارزی برای حقانیت اسلام است .

در حالیکه این کار جز یك حس درونی به شکست در برابـر رژیمهای غربی چیز دیگری نیست این چه عزتی برای اسلام است که بین او ورژیمهای دیگر شباهتی باشد ؟ واگر نباشد چه زیانی به آن وارد خواهد شد ؟ اسلام نمونه‌ای از یك رژیم تکامل یافته‌ای را تقدیم جهان بشریت میکند که هیچیك از رژیمهای زمینی نظیر او نتوانند بود چه رژیمهای قبل از اسلام وچه پس از آن . اسلام دنبال این نرفته و نخواهد رفت که بتقلید از نظامات دیگران بر خیزد و یا بین خود

و آنان ارتباط وتشابهی بر قرار سازد ، بلکه خود یك روش جدا و محکمی اختیار نموده و برای همهٔ مشکلات عالم بشریت علاج کاملی عرضه داشته است .

البته درتحولات رژیمهای بشری اتفاق می افتد که گاهی با نظام اسلام برخورد نموده و گاهی‌هم از آن جدا میشوند ، لیکن اسلام خود یك نظام مستقل ومتکاملی است که هیچ گونه پیوندی با آن رژیمها نه در آنموقع که با آن برخورد می‌نمایند ونه آنگاه که از آن جدامیشوند، ندارد . این برخورد و جدائی جنبهٔ عارضی داشته و در اجزاء متفرقی است وهمه میدانیم که اتفاق واختلاف درعوارض وبعض موارد جزئی اعتباری ندارد . اساس کار همان طرز فکر اساسی و فلسفهٔ خاص‌است واسلام خودیك طرز فکر اساسی و فلسفهٔ مخصوصی دارد که جزئیاتی از آن متفرع گشته و با جزئیات رژیمهای دیگر گاهی تلاقی و زمانی افتراق و جدائی دارد لیکن اسلام‌پس از هرموافقت ومخالفتی‌همچنان درراه مخصوص‌خود گام برمیدارد وپیش‌میرود .

وظیفهٔ محقق‌اسلامی‌هنگام تجزیه وتحلیل رژیم‌اسلامی‌این‌نیست که موارد مشابه و موافق ازرژیمهای گوناگون قدیم وجدید را برای اسلام پیدا کند زیرا این‌موارد مشابه ـ علاوه براینکه سطحی وجزئی بوده وزائیدهٔ تصادفات درموارد جزئی است نه‌در فلسفهٔ عمومی وطرز فکراساسی ـ برخلاف گمان عده ای از مسلمانان ، به اسلام نیروئی نمیدهد . . . راه‌صحیح بحث آنست که اینها اساس‌های دینی خود رابا ایمان کامل به اینکه آنها اساس های کاملی است بخود آن‌دین عرضه دارند خواه باسائر روشها موافق‌باشد وخواه مخالف . تأیید خواستن

از همانند ومشابه‌های این‌دین ، چنانکه گفتیم احساس شکست است و محقق‌مسلمانی که‌این دین‌رابه‌آنطوریکه بایدمیشناسد و بطورشایسته‌ای درصدد بحث از آن است ، براین کار اقدام نمیکند .

جهان درپیدایش وتحولاتش رژیمهای زیادی دیده . رژیم‌اسلامی یکی از این رژیمها نیست و ترکیبی از آنها هم نبوده و از هیچیک آنهاهم کمکی نخواسته . . . آن خودنظامی استکه بخود قوام واتکاء دارد ودارای طرزفکری مستقل‌ووسائل مخصوص‌بخودمیباشدو برماست که‌آنرا مستقلاعرضه بداریم وارزیابی کنیم‌زیرامستقل‌پیداشده‌ومستقل هم درراه خود پیش رفته است .

بدین ملاحظات من تعبیردکتر هیکل را در باره جهان اسلام به «امپراطوری اسلامی» تجویز نمی کنم و همچنین آن گفته‌اش را که میگوید اسلام امپراطوریتی است ! نیز درست نمیدانم هنگامیکه ما فرق بین امپراطوری اسلام و معنای امپراطوری معروف را بیان کنیم خواهیم دید که چیزی چون امپراطوریت دورتر از روح اسلام نیست وچیزی‌چون گفتهٔ : **«اسلام‌امپراطوریتی‌است»** ازدرک‌حقیقت‌روابط درجهان اسلام‌دورتر نخواهدبود .

ازشگفتیهااینکه **«دکترهیکل»** در**«زندگانی محمد**ﷺ**»**یا «ابوبکر وعمر» به‌مخالفتی عمیق‌بین حقیقت اسلام وسائررژیمهائی که درجهان آمده برخورد میکند لیکن درعین حال بحکم نیروی وحی و الهام مظاهر بیگانه ! وتشابه دسته‌ای ازمظاهراسلام وامپراطوریت این دوتعبیر رابزبان میراند .

و شاید تشابه مزبور همان تشکیل عالم اسلام از کشور هائیکه

در نژاد و آداب و فرهنگ باهم مختلفند وامور حکومتی آنها بیك محل ومرکزی رجوع میشود ، باشد. که همین مظهر امپراطوریت است ! ..

لیکن این فقط ظاهر بوده ، وصورتی بیش نیست واتکاء ما برطرز نظر این مرکز به آن کشورها وسر زمینها وواقع روابط بین مرکز وآنهاست .

هر کسیکه درواقع وروش حکومتی اسلام تحقیق کند یقین میداند که دور ترین چیزها از امپراطوریهای معروف، حکومت اسلامی است اسلام بین همهٔ مسلمانان ودر همه اکناف عالم مساوات کاملی برقرار نموده وبا تعصبات نژادی ومحلی مبارزه میکند بلکه در بسیاری موارد - چنانکه دیدیم - از تعصب دینی هم میگذرد و بمتابعت ازاین طرز فکر ، کشورها رامستعمره ومحل بهره گیری قرار نمیدهد وبا آنها معاملهٔ منبع سودی کـه بنفـع مرکز باید بطرف مرکز سرازیر گـردد نمیکند هر کشوری چون پاره ای از تن جهان اسلام است وساکنین آنها همهٔ حقوق مردم مرکز را دارند اگر برای فرمانداری بعضی از این کشورها ، ازطرف مرکز حاکمی معین میشود از این نظر است که آن حاکم مرد مسلمان صالحی تشخیص داده شده نه بعنوان اینکه او فرمانداری استکه از طرف مرکز برای استعمار میرود . علاوه اینکه دربسیاری از این کشورها که فتح میشد یکنفر از مردم همانجا را برای حکومت تعیین مینمودند آنهم نه ازاین نظر که اهل آنجاست بلکه بعنوان اینکه او مرد مسلمان وشایستهٔ این حکومت است، اموالی هم که از این کشورهای جزء جمع آوری میشد در مرحلهٔ اول برای مصالح همانجا مصرف میشد واگر زیادمی آمد، به بیت المال مسلمانان ارجاع

داده میشد تا هنگام ضرورت بمصرف عمومی مسلمانان برسد، نه اینکه طبق روش امپراطوریها گرچه کشورهای جزء، محتاج باشند بمصرف خصوصی مرکز برسد!

این مطالب مسافت بین جهان ویا بتعبیر دقیقتر ملت اسلام، و امپراطوریت را دور میسازد وبنا بر آنچه ذکر شد این گفته که: «اسلام امپراطوری است» ، لغزشی استکه از اصطلاحی بیگانه ازروح وتاریخ اسلام، پیدا شده. چه بهتر که بگوئیم: حکومت اسلام یك جنبش و انگیزش انسانی است، چون دراسلام طرز فکر قوی ونیرومندی از وحدت انسانیت بوده وهمهٔ انسانیت رابطورمساوی وبرادروار بزیر پرچم خود میبرد.

دکتر «**طه حسین**» در تعبیرخوددقت بیشتری نموده وآنگاه که در مقدمهٔ کتابش «**فتنه بزرك عثمان**» در باره رژیم حکومتی اسلام سخن میراند وباسائر رژیمهای بشری مقایسه میکند آنرا بحسب طبع اصلی خود باهمهٔ آنها مختلف می بیند و بهمان طرز هم نشان میدهد. وهنگامیکه ماواقع وروح حکومت اسلامی - نه مظاهر و جزئیاتش - را مورد نظر قرار دهیم می بینیم حق همانست.

چنانکه گفتیم اسلام برای مشکلات انسانیت راه حل مستقلی تقدیم میدارد که آنرا از طرز فکر ممتاز خود و از ارکان اصیل او وسائل مشخص خود بدست میآورد وبرماست که وقت بحث و بررسی آنرا بدست مبانی ونظریات دیگران نسپاریم وبرای شرح وتفسیر از آنها کمك نگیریم او خود یك فلسفهٔ تکامل یافته ووحدت متجانسی است که دخالت دادن هرگونه ماده بیگانه ای در آن، بزیان حتمی

آن تمام خواهد شد . همچون یك دستگاه دقیق و کاملی که هر تکهٔ بیگانه ای آنرا ازکار میاندازد وچون وصله ای نمودار است .

غرض از این گفتار اندك و سر بسته استیضاحی بود تا اشتباه کسانی که در فرهنگ و افکارشان تکه‌های غریبی از رژیمهای بیگانه وارد شده و گمان می کنند که این وسیلهٔ تقویتی برای اسلام است ، خوب واضح و روشن شود . این فکر غلطی است که بزیان اسلام بوده وروح اسلام را از کار و فعالیت باز می داردو در عین حال احساس درونی به یك شکست و هزیمت است گرچه صریحاً اظهار شکست نکنند؟.



## دوفکر اساسی

رژیم اسلامی برروی دوفکر اساسی که ازطرز فکرعمومی اودر باره هستی وزندگی وانسان کمك میگیرند بناشده:

۱ - فکر وحدت انسانیت در جنس و نژاد وحقیقت وپیدایش،

۲ - وفکر جاویدانی بودن نظام اسلامی جهانی در آینده بشریت. در باره وحدت انسـان از نظرجنس ونژاد وحقیقت واصل پیدایش آنجا که در بـارهٔ «پایه‌های عدالت اجتماعی در اسلام» بحث می نمودیم مفصلا سخن راندیم واشاره کردیم که حقوقی راکه اسلام به‌اهل‌جزیه و مشرکین پیمان بسته با مسلمانان‌داده به پایهٔ انسانیت‌محض‌ایستاده و آنجاکه‌کار به مطالب عمومی انسـانیت میرسد بین اهل این دین و آن دین فرقی نگذاشته است اگر اسلام امر به پیکار با مشرکین می دهد بخاطر رد ظلم و ستم و تضمین آزادی تبلیغ و دعوت و آزادی و

ایمان میباشد :

(کسانی که چون ستم دیده اند کارزار میشوند اجازه دارند، و خدا بیاری آنان تواناست ، آنانکه از دیارشان بیرون شده اند، بدون هیچ حقی جز اینکه می گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، اگر خدا بعض مردم را به برخی دیگر دفع نمی داد دیرها و کلیساها و کنشتها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده میشود ویران میشد و براستی خدا کسانیرا که یاری او کنند نصرت میدهد که او توانا و مقتدر است )، (۱)

**« وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لایحب المعتدین» (۲)** ( و در راه خدا با آنان که باشما پیکار می کنند جنگ کنید و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد).

بنا بر این پیکار در اسلام برای رفع ستم مادی از مسلمانان است تا در دینشان بفتنه و گمراهی نیفتند . و هم برای از بین بردن مشکلات مادیت از راه دعوت و تبلیغ است تا دعوت خدائی به همهٔ مردم برسد.

اسلام در وفای به عهدها وپیمانهای خود با اقوام غیر مسلمان، بحدی میرسد که بخاطر آنان از یاری بعضی مسلمانان که با آنها ازدر

---

(۱) أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر. الذین اخرجوا من دیارهم بغیرحق الاان یقولوا : ربنا الله ، ولولادفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً. ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز -حج ۳۹ -۴۰　(۲) بقره ۱۹۰

جنگ دره آمده اند باز میایستند. «**وان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الاعلی قوم بینکم وبینهم میثاق**»(۱) (واگر (مسلمانان غیر مهاجر) از شما در امر دین یاری خواستند برشماست که یاریشان کنید مگر بر گروهیکه بین شما و آنان پیمانی است) البته این حد یك نمونه‌ای است درباب مراعات وفاء به عهد که بردید جهانی‌وسیع انسانی بپاشده واز مصالح محلی واغراض محدود حتی درآنچه به‌دین بستگی دارد تجاوز نموده است.

و اما این فکر که اسلام نظام جاویدان و جهانی آتیهٔ بشریت است آن ازاین‌مطلب سرچشمه گرفته که محمد ﷺ فرستادهٔ خدا به همهٔ مردم بوده وخاتم انبیاء است و دینش صحیح ترین و محکمترین دینها میباشد: «**وماارسلناك الاكافة للناس**» (۲) (ما ترا جز برای همهٔ مردم نفرستادیم) «**و ما ارسلناك الارحمة للعالمین**» (۳) (وما ترا جزرحمت برای همه جهانیان نفرستادیم)...

«**رسول‌الله وخاتم النبیین**» (٤) («محمد» ﷺ فرستادهٔ خداوخاتم انبیاء است) «**الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام‌دیناً**» (٥) (امروز برای شمادینتان راکامل‌نمودم ونعمت خودرا برشما تمام کردم واسلام رادین شما پسندیدم)

«ان هذا القرآن یهدی للتی هی‌اقوم» (٦) (این‌قرآن به‌روشی که صوابتر است هدایت مینماید).

---

(۱) انفال ۷۲ . (۲) سبأ ۲۸ (۳) انبیاء ۱۰۷

(٤) احزاب ٤٠ (٥)مائده ۳ (٦)اسراء - ۹

لیکن در عین حال اسلام دیگران را مجبور به پیروی از این دین نمی کند « **لا اکراه فی الدین ، قد تبین الرشد من الغی** » (۱) (اکراهی در دین نیست که راه کمال از ضلال عیان شده) بلکه به آنان منتهای آزادی داده و در اقامه شعائر مذهبی خودشان آنها را تحت الحمایهٔ خود قرار داده و در این آزادی، بحدي میرسد که فقط بر مسلمانان «زکوة» را لازم میکند و در برابر، از اهل ذمه جزیه میگیرد زیرا آنها هم چون مسلمانان زیر حمایت دولت اسلامی هستند و مخارج دولت بعهدهٔ همه است لیکن بعنوان زکوة از آنها چیزی نمیگیرد مگر اینکه خود به پسندند و قبول کنند ، زیرا زکوة یك فریضهٔ اسلامی و عبادتی مخصوص به مسلمانان است و اسلام نمیخواهد اهل ذمه را بر عبادتی از عبادات مسلمانان مجبور کند ، بنابراین مال را از آنها فقط بعنوان مالیت و مالیات ! میگیرد نه بعنوان عبادت که در فریضهٔ زکات منظور است و این منتهای دقت و حساسیت در رفتار عادلانهٔ با دیگران است .

اسلام همانوقت که تا این درجه بدیگران آزادی میدهد از جنبه روح عمومی انسانی و بشری خود متأثر است اسلام مطمئن است که هر وقت ممکن شود که آنان با تدبر و دقت و بدون حائل گشتن نیروی مادي یا جهالت فکري ، در اسلام نظر کنند بحکم فطرت خود بطرف اسلام برمیگردند که توازن کاملی بین همهٔ هدفهائی که منظور نظر ادیان پیشین بوده و بین همهٔ انگیزه ها و علاقه های فطری بشری بر قرار میسازد و برای همه، مساوات همه جانبه‌ای و تکافل تامی را ضامن گشته و خواسته تا در دائرهٔ ادراك و اصول و نظام برای انسانیت وحدتی تحقق دهد

(۱) بقره ۲۵۱

قیام رژیم اسلامی برروی این‌دوفکر اساسی ، در استقلال و روش و برنامه آن‌تأثیر فراوانی داشته واسلام را چنین کرده که در قوانین‌و خطابات خود ودر سیستم حکومتی ومالی‌وسایر نظاماتیکه دارد، برای نژاد و نسل‌مخصوصی قانون نمیگذارد بلکه همه‌نژادها و نسلهارا بطور عموم ،درنظر میگیرد و بنابراین در تمام قوانین ونظاماتش‌ازاساسهای عمومی انسانیت متابعت‌نموده وقواعدی کلی وبرنامه‌های‌وسیعی وضع نموده‌وتطبیق آنهارا براوضاع روز، به‌تحولات‌زمان‌واحتیاجات‌عصری واگذار کرده است .

درسیستم حکومتی‌اسلام که این‌فصل برای آن منعقد شده ، آن قواعدکلی بطورروشنی آشکار میباشد .



## پایه حکومت اسلام

« سیستم حکومت در اسلام » بر پایه عدالت فرمانروایان و فرمانبرداری افراد ،ومشورت بین آندو . . . بناشده‌واینها خطوط اساسی بزرگی است که سائر رشته ها ازآنها متفرع شده است :

**(الف)عدالت فرمانروایان :**

**«ان الله یأمر بالعدل »(۱)**(خداوند امر به عدالت میکند ) .

**« و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموابالعدل »(۲)** ( وچون بین مردم بحکومت خاستید به‌عدل حکومت کنید ) **« واذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذاقربی » ( ۳ )** ( هنگام سخن عدالت را منظور کنید گرچه‌خویشاوند باشد ) .**«ولا یجرمنکم شنآن‌قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هواقرب‌للتقوی» (۴)**

(۱) نحل ۹۰　(۲) نساء ۵۸　(۳) انعام ۱۵۲　(٤) مائده ۸

دشمنی و کینه عده ای باعث نشود که عدالت نکنید باعدل عمل کنید که بپرهیز کاری نزدیکتر است ) .

« محبوبترین مردم نزد خداوند در روز قیامت وازهمه نزدیکتر بخدا در مقام و رتبه ، پیشوای عادل است و از همهٔ مردم بد تر نزد خداوند در روز قیامت وسخت ترین آنها درعذاب ، پیشوای ظالم است ».

این عدل مطلقی استکه ترازوی آن با حب و بغض کج نمیشود وهیچ دوستی ودشمنی قواعد آنرا تغییر نمی دهد . و تحت تأثیر خویشاوندی افراد ودشمنی اقوام قرار نمیگیرد و افراد ملت اسلامی همگی ازآن بهره میبرند و هیچ حسب و نسب ومال و مقامی باعث جدائی بین آنان نمیشود چنانکه ملتهای دیگر نیز از آن بهره می ـ برند، گرچه بین آنان ومسلمانان دشمنی باشد .واین درقسمت عدالت یك روشی است که هیچ قانون داخلی و بین المللی تاکنون به پایه آن نرسیده است.

کسانیکه دراین گفته شکی دارند لازم است که سری به عدالت توانگران وناتوانان ملتها ، و عدالت جنگجویان میدانهای جنگی بزنند سپس برگردندو نظری به عدالت سفیدپوستان باسرخ وسیاه پوستان درایالات متحده امریکا ، و عدالت سفید پوستان باسیاهان در جنوب افریقا ، بنمایند وعدالت کمونیستها و بت پرستها را با مسلمانان در روسیه و چین وهند بنگرند . . . (۱) اینها حالات و اوضاع زمان ما

(۱) به فصول « المسلمون متعصبون » ( مسلمانان متعصبند ! )در کتاب « دراسات اسلامیه » بقلم مؤلف رجوع شود*

است که همه می دانند و اشاره بدان، شاید کافی باشد!

مسئله‌مهم در «عدالت اجتماعی» آنستکه‌عدالت‌اسلامی‌فقط جنبۀ تئوریکی نداشته‌بلکه‌راه خودرا بسوی واقعیت زندگی‌پیش گرفته است‌ودررویدادهای تاریخی» مثالهای بسیاری را دراین‌زمینه‌ضبط‌نموده

---

*نکته ای که‌دراینجا اشاره‌بدان بی‌مناسبت نیست، اینستکه‌آنهائیرا که مؤلف محترم نام برده بعنوان‌نمونه است، وگرنه‌نوع عدالت اجتماعی‌موجود درمستعمرات رسمی وغیررسمی امپریالیسم واستعمارسرخ و سیاه، همه‌یکسان است.. رفتار حکومت پوشالی وقلابی یهود در«فلسطین» (پایگاه‌امپریالیستی و استعماری بنام دولت اسرائیل!) وحکومت مسیحی ها در«حبشه» و فرانسویهـا در «الجزائر» و... نسبت‌بمسلمانـان‌نمونه‌هـای‌دیگری‌از عدالت اجتماعی اموجوددرجهان‌امروز،ودر قرن‌تمدن و عصر موشك است!.

تازه این منحصربه مسلمانان نیست، در تمام مستعمرات رسمی و غیر رسمی‌استعمارگران، وضع چنین است مثلا در «کنگو» و«آفریقای جنوبی» با اینکه اکثریت مردم باصطلاح مسیحی هستند ولی استعمارگران مسیحی بلائی بسر ملت هـای آن در آورده اند که نظیر آن کمتر در تاریخ دیده می شود...

در کنگو «لومومبا» قهرمان آزادی و استقلال کنگو را بدست جنایتکارودلقك بیمرضه ای بنام «چومبه» که‌آلت ننگین‌استعمارننگین‌است کشتند تابهتروبیشتربتوانند منابع ملی این سرزمین را بغارت‌ببرند درحالی که روزانه صدها نفرازمردم آن ازگرسنگی می‌میرند و به‌امراض گوناگون مبتلا میشوند (طبق گزارش سازمان عریض و طویل ملل متحد....؟ که درسایه آن هنوزهم چومبه به استان کاتانگا حکومت میکند!...)

(خسروشاهی)

که تفصیلش درمحل مخصوص بخود خواهد آمد. وما دراینجا صرفاً درصدد عرضه داشتن نظریات اسلامی بآنطور که مفاد عبارات و نصوص قرآن و روایات است میباشیم.

**(ب) فرمانبرداری افراد:**

**« یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم»**(۱) ( ازخداورسول وصاحبان امرخوداطاعت کنید)جمع بین‌خدا ورسول‌وصاحبان امردرآیه مزبور شامل‌نکته‌ای در بارهٔ واقع این‌اطاعت‌وحدود آن میباشد : اطاعت«ولی‌امر»ازاطاعت خدا ورسول کمك میگیرد زیراکه ولی امر اسلامی ذاتاً مورد اطاعت نیست بلکه بخاطراینکهٔ قیام برشریعت وقوانین خدا ورسول نموده اطاعت‌میشود و اطاعت او فقط منوط باجراء شرع‌است و اگراز اجراء این‌شریعت منحرف شد اطاعتش‌هم‌سقوط میکند و اجراء اوامرش واجب نخواهد بود . (۲) .

---

(۱)سوره نساء ۵۹

صاحب این دین ، پیغمبر ﷺ میفرماید : «بر مردم مسلمان است که در آنچه میخواهد ویا نمیخواهد ، بشنود واطاعت کند ، مگر اینکه مأمور به معصیت و گناه شود در اینهنگام نه بشنود و نه اطاعت نماید» و میفرماید: «بشنوید واطاعت کنید گرچه برده ای حبشی بر

شما گماشته شود که سرش همچون نقطهٔ سیاه بالای چشم مار باشد !، تازمانیکه در میان شما کتاب خدا را بپا دارد ». خوب روشن است که دراین حدیث شنیدن و اطاعت کردن منوط به‌اقامهٔ کتاب واحکام خدا شده بنا براین اطاعت ازحاکم یك اطاعت همه جانبه وبی قیدنبودمو یك فرمـانبرداری همیشگی. گرچه شرع خدا و رسول را هم کنار گذاردنیست.

لازم است بین قیام حاکم به اجراء قوانین دین، وبین قدرت‌جوئی و کسب سلطنت از دین، فرق بگذاریم، حاکم اسلامی یك سلطنت مطلقه‌ای همچون‌برخی ازاحکام در قدیم ندارد، بلکه‌بااختیار کامل‌وآزادی مطلق مسلمانان حاکم میشود که نه معاهده حاکم‌قبلی گردنگیر آنهاست ونه وراثت خانوادگی. وهمین مقدار تسلط‌خودرا ازقیام به اجراء شرع میگیرد و هروقت مسلمانان‌راضی‌بحکومت او نبودند حکومتش سقوط خواهد کرد واگر نخست راضی‌شدندواوخود دست از متابعت قوانین دین برداشت اطاعتش لازم نخواهد بود.....

اسلام هیئتی دینی چون **«هیئت اکلیروس»** در کلیسای‌مسیح را برسمیت نمیشناسد و حکومت اسلامی آن نیست که هیئتی معین بدان قیام کنند بلکه هرحکومتیکه شریعت اسلامی‌در آن اجرا شود حکومت دینی است. اگردرادیان دیگرمعنای‌حکومت‌دینی‌همانست که دسته معین‌رشتهٔ‌کاررادردست گیرند دراسلام این معنا بطور روشنی منتفی است و هیچ عبارت و نصی‌نداریم که‌کسی از آن بتواند بفهمد که‌حکومت‌اسلامی‌به‌بیشتر ازاجراء‌قانون‌اسلامی‌به‌چیزی‌محتاج است. هرحکومتی بهرصورت وعنوانی که باشد و شرع اسلام در آن

اجراء شود حکومت اسلامی است وهر حکومتی که این شریعت در آن اجرا نشود مورد پذیرش اسلام نیست گرچه هیئتی دینی بر آن باشد یا عنوانی اسلامی باخود بردارد.

فرمانبرداری افراد تنها منوط به اجراء قوانین اسلامی بدست حاکم است بدون هیچ شرطی جز همان عدالت درحکومت واطاعت از خداوند.

**(ج) مشاوره بین فرمانروایان ومردم:**

**«وشاورهم فی الامر»(۱) (وبا آنان در کارها مشورت کن)**

**«وامرهم شوری بینهم»(۲)** (وکار شان بینشان بطور مشورت است) بنابراین مشورت اصلی از اصول حکومت اسلامی است. اما راه مشاوره وچگونگی آن قانون معین ومشخصی ندارد وبنابراین تطبیق این حکم بدست اوضاع ومقتضیات وقت است. پیغمبر ﷺ دراموریکه دربارهٔ آن وحیی نرسیده با مسلمانان مشورت میکرد وفکر آنان را در آنچه از شئون دنیایشان که بدان داناترند چون مراکز و اصول جنگی، میگرفت، چنانکه در جنگ بدر عقیدهٔ آنها را گرفت و پس از آنکه دور تر از آب بدر بود برسر آب فرود آمد، در حفر خندق رأی آنانرا شنیدو بکار بست، در بارهٔ اسرا گفتهٔ آنان را شنید تاوحی آمد وتغییر عقیده داد. آری آنچه که در باره‌اش وحیی وارد شده بود مشورتی نمیفرمود وجای مشورت هم نبود زیرا آن جزو مقررات ودستورات دینی میشد و البته این مخصوص پیامبر بود و همین راه و روش را خلفاء نیز پس

(۱) آل عمران ۱۵۹　(۲) شوری ۳۸.

ازوی با مسلمانان ادامه دادند : ابو بکردر بارهٔ کسانیکه از زکات امتناع و رزیده بودند مشورت کرد و سر انجام رأی خود را در بارهٔ جنگ با آنان اجرا نمود ، عمرابتدا مخالفت مینمود لیکن عاقبت که روشن شد و اصرار ابی بکررا دید به رأی أبو بکررضا داد . در بارهٔ جنگ شام علیرغم مخالفت عمر، با مردم مکه مشورت نمود . عمر در بارهٔ وارد شدن به سرزمین مذکور مشورت نمودو بهرأیی رسید آنگاه روایتی از پیغمبر ﷺ بهتأیید آن دریافت وهمان راملتزم شد . والبتهلازم نیست مشورتطبق نظاممقرر ومشخص باشد اگرمشورتهای مزبور بطرزمعینیهم بوده رویمقتضیات زمانبوده که همینقسممشورت رامیپذیرفته وگرنه امری کهراجع به مشورت واردشده امریاست کلی وبا هرشکل وصورتی سازش دارد واسلام آنرا محدود نساخته است .



**حقوق حاکم :**

بنا بر آن چه ذکرشد حاکم غیراز اطاعت فرمانش (۱) وراه‌نمائی و کمك وی برای اقامهٔ دین ، حق یا حقوق دیگری ندارد که برای توده مسلمانان نباشد .

با اینکه پیغمبر ﷺ تنها حاکم نبوده بلکه صاحب دین هم بود، برای حکام جز همان حقوقیکه اسلام بدانها میدهدحقوقی نداد و جانشینانش هم بهمان راهرفتند ـ چنانکه در فصل رویدادهای تاریخی خواهد آمد ـ پیغمبر ﷺ از خودش قصاص مینمود مگر اینکهصاحب

حق ازاودر گذرد! طلبکاری آمد و بر پیامبر سخت گرفت مسلمانان قصد آزارش نمودند اشاره فرمود: که دست ازاو بردارند که صاحب حق می تواند حرفش را بزند! وفرمود، «ازاین غنائم شما جز خمس بر من حلال نیست و آن هم بخود شما برمیگردد».

به فامیل وخویشان خود فرمود :«ای قریشیان ! جان خودرا بخرید که من شما را بهیچ وجه از خداوند بی نیاز نمی کنم . ای فرزندان عبد مناف! شما را بهیچ وجه بی نیاز از خدا نمی کنم ، ای عباس بن عبدالمطلب! ترا هیچ وقت بی نیاز ازخدا نمیکنم ؛ ای صفیه -عمهٔ پیغمبر خدا- ترا هیچ ازخدا بی نیاز نمی کنم ، وای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله ازمال من هرچه خواهی بخواه ولی ازخداوند ترا بهیچ وجه بی نیاز نمیکنم» **و به علی وفاطمه که محبوبترین مردم نزدوی بودند** فرمود : «من بشما عطائی نمی کنم و فقراء «صفه» را واگذارم که شکمهاشان از گرسنگی بهم بپیچد» دفعهٔ دیگر بآنها فرمود : «من بشما خدمتی نمی کنم و اهل صفه را در حال گرسنگی بگذارم» و فرمود «**بنی اسرائیل چنان بودند که اگر کسی ازاشراف و بزرگان در میانشان دزدی میکرد او راکاری نداشتند** و چون مرد ناتوانی دزدی مینمود اورا میبریدند و من اگر فاطمه هم سرقتی کند دستش را میبرم».

بنا بر این حاکم در باب حدود و اموال حق بیشتری ندارد و اهل او هم غیر از حقوقی که همهٔ افراد مسلمانان دارند حق دیگری ندارند .

حاکم نمی تواند بر روح و تن مردم و یا احترامات و اموالشان تجاوز نماید. وقتی اقامهٔ حدود نمزدو واجبات رااجرا کرد به آخرین

حدخود رسیده ودیگر از مردم چیزی طلب ندارد وخداوند روح وتن ومال واحترامات آنان را از قدرت و تسلط او حفظ نموده و آزاد می گذارد .

اسلام در اوامر کلی وصریحی، آن روح وتن واموال واحترامات راتضمین نموده بطوریکه جای هیچ گونه شکی در رغبت او به تضمین امنیت وصلح وعزت برای همه، باقی نمیگدارد:

**«یاایهـا الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتـا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها »** (۱) (ای مؤمنـان داخل منزل هائی سوای منازل خود نشوید تا استیناس نموده و بر اهـل منزل سلام کنید) .

**«ولیس البر بأن تأتوا البیوت من ظهورها »** (۲)(خوبی این نیست که خانه‌ها را از پشت آن درآئید) . **« واتوا البیـوت مـن ابوابها »** (۳) (خانه‌هاراازدرواردشوید) **«ولاتجسسوا»**(٤)(تجسس نکنید ) و روایت : « همهٔ مسلمان در خون وعرض و مالش برمسلمان دیگر ، حرام است » . . . و تن را به تن . . و جراحت هاوزخمها راقصاص باید!.



**مصالح اجتماع :**

وهمانگاه که اسلام سلطنت حاکم را در امور مربوط به شخص وی ، تنگ می گیرد در باب رعایت مصالح اجتماع تا آخرین حد باو گشایش داده ، همان مصالحی که در بارهٔ آنها نصی نرسیده ودر نتیجه با

---

(۱) نور ۲۷ (۲) بقره ۱۸۹ (۳) بقره ۱۸۹ (٤) حجرات ۱۲

تجدد زمان و حالات تغییر می‌یابد. قاعدهٔ کلی اینکه حاکم می تواند در برابر مشکلاتی که مشاهده می کند بهمان اندازه قوانینی وضع نماید که گفتار خدای تعالی: **«وماجعل علیکم فی الدین من حرج»** (۱) (خداوند در دین بر شما سختی و حرج قرار نداده) تحقق یابد و اجرا شود و هدفهای کلی و عمومی دین را در اصلاح حال فرد و اجتماع و عموم انسانیت در حدود قواعد مقرره اسلام و مراعات عدالت که در پیشوا باید بحد وفور باشد، ایجاد نماید.

بنابراین هر چه به حال ملت مضر باشد لازم است حاکم اسلامی آن را از بین ببرد و هر چه نفع ملت را در بر دارد، بر اوست که بدان قیام نماید، **البته با مراعات قوانین و نصوص دین**

و این قدرت حاکم نفوذ وسیعی است که همه نواحی زندگی را گرفته و تحقق دادن عدالت اجتماعی باهمهٔ متفرعاتش در ضمن این نفوذ است، مثلا حاکم میتواند در قسمت مال از فریضهٔ زکات تجاوز نموده و مالیاتهای دیگری که وسیله حفظ تعادل و توازن اجتماع و از بین رفتن کینه‌ها و حسدها و مضرات شهوترانی و عیاشی و تنگدستی، و گرانی - که از نتائج تمرکز ثروت است - میشود، بر مردم لازم کند و بهمین منوال بقیه اعتباراتی که تصرف حاکم را تجویز می‌نماید.

رویدادهای تاریخی درزندگی ملت اسلام نمونه های زیادی از رعایت مصالح اجتماع را در بر گرفته و شامل تطبیق هائیکه در حدود قدرت هر زمانست، میباشد - و بطور تفصیل خواهد آمد. مهم اینجا اینست که ما ثابت کنیم که اسلام یك نظام جامد و خشکی نبوده و احکام

(۱) حج ۷۸

تطبیقی آن در حد قرنی خاص ومحیطی معین متوقف نمیشود.

٭ ٭ ٭

این گفتاری بوددر بارهٔ سیستم حکومت در اسلام از نقطه نظر «رسمی» وعلاوه بر این در اسلام نوعی حکومت «تبرعی وافتخاری» نیز هست که در آن باره «خطاب وجدان» از آن چه «قانون» لازم کرده تجاوز مینماید چنانکه روش اسلام در همه تکالیف و قوانینش همین است که قانون را طبق اولین درجه لزوم وضع مینماید آنگاه باطن بشری را بیدار باش داده وبطرف عالیترین مرتبه ومرحله متوجه نموده وانسان را در بین ایندو حد آزاد گذارده که بقدر استطاعت خویش پیشرفت نماید.

وروی این حساب «سیستم حکومتی اسلام» پیش از آن چه بر اساس قانون نهاده شده برپایهٔ دل وباطن وضع شده است . براین پایه که خدا در همه حال احاطه به حاکم وافراد داشته ناظر هردواست : «هر بنده‌ای که خداوند اورا نگهبان رعیت نموده و او خیر خواهی رعیت ننماید بوی بهشت نخواهد شنید»

(اموال همدیگر را بناحق مخورید وبدانوسیله بحکومت پیشگان تقرب مجوئید که قسمتی از اموال مردم را بنا حق بخورید و حال آنکه خود می‌دانید .)(۱)

حاکم ، ورعیت هردو درتحت مراقبت خداوند درباره هر گونه تصرفی سؤال خواهندشدو آخرین ضمانت برای تحقق عدالت اجتماعی

---

(۱) ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون-بقره۱۸۸

هم ، همان ترس ازخداست .

قبلا گذشت که اسلام پس وضع قواعدی کلی در باب حدود واموال بیش از هرچیز بدل وباطن بستگی دارد و اگر دراین باطن ترس خدا نباشد تضمینی هم نخواهد بود زیرا که حیله گری در برابر قانون و بکار ناشایست خود ماسك قانون زدن ؛ وغش ومکر حاکم و قاضی و سائرمردم امری ممکن وشدنی است .

از این گفته نباید این فهمیده شود که نظام اجتماعی اسلام فقط تکیه بردل وباطن دارد ! غرض اینستکه دراسلام علاوه برمقام قانون - گذاری ، ضمانت دیگری نیز هست که همین باعث امتیاز این روش برسائر قوانینی که فقط متکی بمقام قانون گذاری است وهیچ کاری برای باطن وحساسیت روح وشعور نگذاشته ، می باشد .

در بحثهای آینده خواهیم دید که این باطنیکه اسلام تربیت و تهذیب نموده دوره های مهمی را طی کرده ودر حیات مسلمانان به گذشت زمانها کارهائی شبیه معجزه وخرق عادت آورده و نشان داده است .



# سیستم اقتصاد در اسلام

شاید بحث دربارهٔ سیستم مالی ، بیش از هرچیز دیگر دربحث «عدالت اجتماعی» دخالت داشته باشد و شاید بسیاری از خوانندگان که بحثهای اولیهٔ این کتابرا تااینجاخوانده‌اند ، سررسیدن آن‌را در این کتاب دیر پنداشته باشند . لیکن‌من عمداً این‌بحث‌راتأخیر انداختم زیرا عدالت اجتماعی اسلام چنانکه دانستیم ، چیزی‌بزرگتر ازسیستم مالی است وروی این‌حساب ، لازم بود که قبلا ازطرزفکر کامل اسلام دربارهٔ این‌عدالت‌پرده برداریم‌وپیش ازاینکه‌همانند قوانین مادی که‌از ارزشهای زندگی ، فقط ارزش‌مال رانگهداشته‌اند ، فقط مسئله مال‌را مورد بررسی قراردهیم ، طبیعت وپایه‌هاووسائل عدالت اجتماعی‌اسلام را درهمان محیط وسیعش نشان دهیم

اسلام در«سیستم‌مالی» نیز در همان راه فلسفهٔ عمومی و طرز فکر کلی خود پیش‌رفته و مصالح فردواجتماع‌رارعایت نموده و تحقق بخشیده . ودرمقامی میایستد که بحال هیچیك از فرد و اجتماع‌زیانی نرساند . دربرابر فطرت نایستاده ونوامیس‌اصیل حیات وهدفهای‌عالی آن‌را تعطیل نمیکند .

ودر تحقق دادن این‌سیاست ازهمان‌وسیله اساسی خود :قانون وندای درونی متابعت نموده است. بوسیله وضع قانون به‌هدفهای‌عملی که ضامن ایجاد یك اجتماع شایسته وقابل ترقی ورشد است میرسد و

باندای باطن بشررا بطرف تفوق برمشکلات حیاتی ودستیابی به یك زندگی عالیتر که دردسترس هر کس نیست ، میراند وراه ترقی وتکامل را برای همیشه بازمی گذارد .

پیش از آنکه بتفصیل در باره روش وبرنامه مالی اسلام سخن برانیم دراین باره مثالی بزنیم :

اسلام حق مال رازکات قرار داده وزکات چیزیست که اگرمردم از پرداخت آن امتناع ورزند امام روی آن جنگ میکند وروی اساس قانون فرض شده ومقدار و کیفیت آنهم معلوم گردیده ، آنگاه برای پیشوا حق این را قرار داده که پس ازز کوة مقداری که مانع ضرر بوده وسختی را بر طرف میسازد و مصالح جماعت مسلمانان را حفظ مینماید ، از آنها بگیرد . واینهم در وقت احتیاج چون زکاة حقی است واز نظر مقدار موکول بمصلحت ملت وعدالت پیشوا است .

این در محیط قانون ، واما از نظر ندای درونی اسلام اینمسئله را مورد علاقه مردم قرارداده که ازهمه اموال خودجدا شوند و همه را درراه خدا انفاق نمایند . مثلا این «ابوذر غفاری» است که از محمد ﷺ روایت کرده ومیگوید : پیغمبر ﷺ روزی که من هم با او بودم بطرف « احد » رهسپار شد و فرمود: ای اباذر ! گفتم بلی ای پیغمبر خدا ! فرمود: «آنها که اینجا بیشتردارند درروزقیامت کمتر دارند مگر آنانکه ازراست وچپ وپس وپیش چنین وچنان بگویند وآنان کمند» ، سپس فرمود ای اباذر ! گفتم بلی ای پیغمبر خدا ، پدر و مادرم بفدایت باد . فرمود : «خوشم نمیآید که چون کوه احد ثروت داشته باشم وآنرا درراه خدا انفاق نمایم و بمیرم ودو قیراط آنرا باقی

بگذارم» گفتم یارسول‌الله ! دوقنطار ؟ فرمود : «بلکه دوقیراط» سپس فرمود . «ای اباذر ! توبیشتر رامی خواهی ومن کمتررا» .



آن قانون واین خطاب به «دل و وجدان» است و این دو قوام « سیاست مالی » هستند چنانکه قوام هرسیاستی دراسلام میباشدا کنون به‌تفصیل وشرح میپردازیم :

# مالکیت فردی

## حق مالکیت فردی :

اسلام درباب اموال حق مالکیت فردی‌را ـ باوسائل مشروعۀ تملک که بزودی خواهد آمد ـ مسلم وثابت دانسته و حفظاین حق را از دزدی وغارت و گرفتن بزور و هر گونه اختلاسی تضمین نموده و حدودی وضع نموده که ضامن همه اینها بوده جلو تجاوز و تعدی تجاوزگران‌رابگیرد وبعلاوه خطاباتی اخلاقی نیزبیان‌نموده که‌مردمرا از دخالت درغیر حق خود باز داشته است . ازطرفی همه گونـه حق تصرف را برای صاحب مال از فروش واجاره ورهن وبخشش ووصیت وسائر تصرفات حلال وغیر مخالف باقوانین دین‌را ، اجازه‌داده‌است(۱)

(۱) : احتیاج بتوضیح نیست که همۀ این تصرفات ، وقتی‌ازنظر اسلام صحیح خواهد بودکه‌منشأ پیدایش‌و جمع مال ، صحیح و از راه های مشروع بوده باشد چنانکه خود مؤلف نیزبدانها اشاره خواهدکرد وبا اینحال اسلام برای بیع واجاره ورهن وهبه ووصیت نیزشرایط و قوانین خاصی وضع نموده وهمۀ‌آنها درکتب فقه اسلامی مدون است وبدون در نظرداشتن‌آنها ، اینگونه تصرفات‌نیز(پس‌ازمشروعیت‌اصل‌موضوع)صحیح نخواهدبود.(خسروشاهی)

در ثبوت این حق روشن هیچگونه شبهه ای در اسلام نیست : «للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن»(۱)(برای مردانست بهره ای از آنچه کرده اند و برای زنانست بهره‌ای از آنچه کرده اند

**« و آتوا الیتامی اموالهم ؛ ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب » (۲)**

( و به یتیمان اموالشان را بدهید و بدرا بـا خوب عوض نکنید ) (واما آن دیوار ازآن دو طفل یتیم در شهر بود وزیر آن گنجی برای آندو بود وپدرشان مرد شایستهٔ بود خدایت از رحمت خود خواست که آندو بحدرشد خود برسندو گنج خود بیرون آورند )(۳) .

درحدیث هم آمده : **« هر که بپای مالش کشته شود شهید است»** کیفر وجزای شدید دزدی براحترام این حق وحفظ آن وجلو گیری ازتجاوز بر آنست : « **السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاءاً بما کسبا نکالا من الله(۴)** ( مرد و زن دزد را دستشانرا بپاداش عملی که کردند ببرید ، مجازاتی است از جانب خدا ) غصب نیز حرام و مرتکب آن ملعون است ؛ پیامبر فرمود : «هر که بچیزی اززمین تجاوز نماید ازهفت طبقه زمین طوق گردنش شود » و« هر که مال مسلمانیرا بدون حق جدا نموده ( ببرد ) خداوند عزوجل را در حـالیکه براو غضبناك است ملاقات مینماید .

---

(۱) نساء ۲۳ (۲)نساء ۲

(۳) و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان أبوهما صالحاً فارادربك ان یبلغاأشدهما و یستخرجاکنزهما رحمة من ربك کهف ۸۲ . (٤) مائده ۳۸

و همانند حق مالکیت حق ارث گذاشتن وارث بردن است :
**«للرجال نصیب مما ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والاقربون»** (مردانرا بهرهٔ ازترکه فرزندان وخویشان است . ( و زنان را بهره ای از ترکه فرزندان و خویشـان است ) .
**«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»**(خداوند شمارا دربارهٔ فرزندانتان سفارش‌میکند که پسررا مانند بهرهٔ دو دختر است (ازتوفتوی می‌خواهند بگوخداشما را در بارهٔ کلاله فتوی می دهد : اگر مردی که فرزند ندارد بهلاکت رسید و خواهری دارد نیمی از ترکهٔ او ازآن خواهراوست . . .)(۱)تثبیت‌حق‌مالکیت فردی عدالت بین‌کار و نتیجه را تحقق میدهد علاوه‌اینکه بافطرت نیزسازش داشته وبا خواسته های اصیل جان بشری ــ همان خواسته ها که اسلام در تحقق نظام اجتماع حسابی برای آنها بازکرده ـ موافقت دارد ودر عین حال با مصالح جماعت نیز موافق بوده و فرد را برای بکاربردن آخرین کوشش ممکن‌اوبرای رشدوپیشرفت زندگی‌تحریص‌میکند .

هرفردی بافطرت دوستی مال ونیکی برای خود ، آفریده شده **«وانه لحب الخیر لشدید»** (واو (انسان) در دوستی مال محکم است). وفطرتش باتملك خواهی وبخل به آنچه دارد آمیخته شده : **«قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذاً لامسکتم خشیة الانفاق»** (بگو

(۱) «یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة : ان امرؤهلك لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك ...» وارث غیرپدرو فرزند ، چون‌خواهرو‌برادر را کلاله گویند .

اگرشما خزینه‌های رحمت‌پروردگارم رامالك باشید بازازترس‌انفاق امساك مینمائید): «وأحضرت الانفس الشح»(و بخل‌حاضر نزد جانهاست) آنگاه همراهی‌بااین خواهشهای فطری زیانی‌ندارد ! اینموافقت‌باعث میشود که فرد آخرین نیروی خود را با نشاطی که باعث اقبال بر کار ونتیجه گیری است بکاربرد ، اوهدفها واحتیاجات خودرا اجابت‌میکند وحس نمی کند که برای کاری تسخیرشده،وبدین جهت‌از روی کراهت ومأیوسانه زحمت نمی کشد ، وآنگاه اجتماع ازاین زحمت و کوشش اواستفاده میبرد اسلام هم‌قواعدی میگذارد که این فائده‌را دردسترس جماعت بگذارد وضامن جلو گیری ازمضرات آزادی مطلق فردوتثبیت حق ملکیت فردی‌او ،بوده باشد .

عدالت می گوید که قانون‌بپاداش آن‌زحمت ومشقت وعرق‌جبین وزحمت فکرو فرسودگی اعصاب فرد به هدفها وخواسته های او در حدودیکه به‌اجتماع ضرر نرساند جواب مثبت داده و قبول نماید . **وعدالت بزرگترین‌قواعد وارکان اسلام‌است** البته عدالت اجتماعی همیشه بحساب فرد نیست‌بلکه اگربخواهیم راه صحیحی رفته‌وعدالت رادر تمام صور واشکال آن در حیات تحقق دهیم باید آنرا هم برای فرد وهم‌برای اجتماع حساب کنیم .

علاوه برهمهٔ اینها : هیچکس یقین ندارد که سر کوب نمودن عوامل معقول طبیعی ، نتیجهٔ خوبی‌به‌فردیااجتماع میدهد، وبدگمانی بفطرت بوسیلهٔ سر کوب نمودن این‌عوامل وایستادن در مقابل آنها راهی برای عدالت درست می کند چنانکه نظریات خیالی محض که واقع‌را نمیپذیرند ، چنین‌فرض میکنند که بوسیلهٔ نظم وقانون گذاری

می‌توان در نسلی یا نسلهائی این خواسته‌ها را از بین برد و لی اسلام تا این پایه ، بفطرت بد گمان نبوده واساس و بنیان خودرا برخیال و تئوری استوار ننموده تا همهٔ واقعیت‌های عمیق را نادیده بگیرد !

همچنین میتوان گفت که احترام انسانیت اقتضا دارد که با نظری عمیقتر بدو نظر کنیم وطبیعت واصالت فطرت وریشه‌های آن را بیشتر بفهمیم تادر بیان نداهای درونی ونظامات حیاتی آن بیشتر تعقل نموده واگرچه بامشقت‌هم باشد ، دقیقتر فکر کنیم. دلیلهای ملیون‌ها سالی‌را که بشردر آن زیست کرده نمی توان نا دیده انگا شت بلکه بـاید نظریاتی ازروی خواهشها وفطرت وروشهای آن فرض نموده آنگاه این نظریات راجبراً تطبیق نمائیم!.

دربارهٔ علت حق ارث بردن وارث گذاشتن قبلا درفصل **«تکافل اجتماعی»** سخن‌راندیم و آن با فطرتی که اینجا از آن بحث کردیم سازش کاملی دارد چنانکه با عدالت نیزدر محل اعلای آن وبا مصالح اجتماع در حدود فکر کلی که بین‌نسلی ونسلهائی از ابناء بشرجدائی نمیاندازد ، همراه است علاوه اینکه ارث خود یکی از وسائل پخش و توزیع ثروت است و البته بعداً خواهد آمد .

## طبیعت مالکیت فردی

اسلام حق مالکیت فردی‌رامطلق وبدون قیدوحد، وانمیگذارد بلکه آن را تثبیت نموده و بموازات‌آن قوانین دیگری مقررمی دارد که گوئی آن را بصورت یك حق علمی ونظری درمی آورد نه‌یك‌حق عملی ! و گوئی صاحبش را پس ازبر آوردن احتیاجات خوداز آن‌جدا می کند! اسلام قانون مالکیت فردی را تشریع می‌نماید و برایش

حدود وقیودی نیزوضع می کند که صاحبش‌را بطور غیراختیاری بطرف بکارانداختن‌مال وانفاق ودست بدست‌دادن آن نزدیك می‌سازدوالبته مصالح اجتماع وهم چنین مصالح‌خود فردهم -درحدودهدفهای‌انسانی که اسلام حیات را بر آنها بپا داشته - پشت سر همهٔ اینها محفوظ می باشد .

اولین قانونی که اسلام بموازات حق‌ملکیت فردی مقررمیدارد اینستکه فرد دراین مال بیش‌ازهرچیز بهوکیلی شبیه است که‌ازطرف اجتماع معین شده‌وتملك این مال‌بوسیلهٔ او ، بیشتر به یك وظیفه‌میماند تا تملك‌وصاحب مال شدن و درواقع ثروت‌ومال بحسب عمومیت‌خود حق اجتماع است و اجتماع دراین مال ازطرف خداوندی که جزاو مالکی نیست جانشین می‌باشد .

درقرآن شریف آمده :«**آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین‌فیه** » (۱) ( ایمان بیاورید بخدا و پیغمبرش واز آنچه خدا شما رادرآن‌جانشین قرارداده انفاق نمائید) .نص‌آیه‌برای رساندن معنائی که ما فهمیدیم محتاج به تأویلی نیست ، مالی که در دست بشراست مال خدا است و مردم اصالتی نداشته جـانشینانی بیش نیستند .در آیهٔ دیگر در باره برده هائی که عقدکتابت بسته اند(۲) می فرماید:« **وآتوهم من مال الله الذی‌آتاکم**» (۳ ) ( و بآنها از

---

(۱) حدید ۷

(۲) عبدو برده وآزادی آنها انواع و اقسامی‌داردکه ازآنجمله‌است : عبدقن ، مکاتب ( مطلق ومشروط ) ، مدبر و ...تفصیل را درکتابهای فقهی مطالبه‌کنید (خ).　(۳)نور ۳۳

مال خدا که بشما داده بدهید ) پس این مالی که بدانها میدهند از ملك ایشان است ولی از مال خدا می دهند و اینها واسطه اند .

صریحتر از این نیز آیه‌ای در حقیقت ملکیت فردی بعنوان ملکیت تصرف واستفاده هست و البته واقع هم همین است زیرا ملکیت بدون حق تصرف و انتفاع محقق نخواهد شد ـ پس شرط دوام این وظیفه شایستگی برای تصرف است وقتی فهم و ارزش تصرف را نداشت برای ولی یا جماعت است که حق تصرف او را بگیرند : ( اموالتان را که خداوند قوام کارتان قرار داده به کم خردان ندهید و آنها را روزی دهید و لباس بپوشانید)(۱) بنابراین حق تصرف در گرو رشد و نیکو قیام نمودن بوظیفه است ووقتی ایندورا مالك تحقق نداد نتائج طبیعی ملك که همان حقوق تصرف باشد ، موقوف می گردد . این موضوع را اینمسئله تأیید میکند که پیشوا و رهبر مسلمانان ، وارث . کسی استکه خود و ارث ندارد . پس آن، مال جماعت استکه فرد در آن وظیفهٔ دارد و اگر کسی را نداشته باشد، مال بمرکز و اصل خود کـه اجتماع باشد، برمی گردد.

این اصل را برای بیان اشتراکی بودن مال ذکر نمیکنم ـ وحق مالکیت فردی دراسلام حق روشنی است ـ ولی برای اینجهت است که یك معنای دقیقی دارد و برای ایجاد یك طرز فکر حقیقی دربارهٔ طبیعت مالکیت فردی مفید است و بااین اصل کلی نظریه اسلام نسبت بمال مقید ومحدود میگردد!.

---

(۱) « ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل‌الله لکم قیاماً وارزقوهم فیها واکسوهم » نساء ۵ ·

وبعبارت روشنتر، میخواهم بگویم که: احساس فرد باینکه اودر این مـال و ثروتی که اصل آن مربوط باجتماع است فقط بمثابه کارمندیست اوراوادار میکند که قوانینی را که اسلام بعهده او می گذارد و قیودی را که تصرفات وی بدانوسیله محدود می گردد ، به آسانی بپذیرد.

چنانکه احساس اجتماع بر این حق اصیل خود آنرادررسیدگی بواجبات ووضع حدود ،جری‌تر می سازد و بدینوسیله به پایه هـای تحقق عدالت اجتماعی بطور کامل در استفاده از این مال میرسیم،مالی که بخودی خود منظور نیست وخود مالکیت آن ارزشی ندارد، بلکه نسبت به بعض اقسام مال چون زمین ،اصلا درعالم هستی محلی از اعراب وجودندارد! زیرا آن تصوریکه فکر ازمالکیت زمین می کند حقیقت ندارد ودرحقیقت اومالك غله ومحصول ومنافع آنست، بنابراین استفاده از ملکیت اعتباردارد، نه خود ملکیت!..

قانون دیگری که اسلام در مالکیت قرار می‌دهد ، این استکه اسلام نمی خواهد مـال در دست عدهٔ مخصوصی حبس شود ودردست همان ها بگردد و دیگران آنرا نیابند : «**کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم** » (۱) ( تا میان توانگران شما دست بدست نگردد این آیه داستانی دارد که در درك این قانون کلی اسلام بـرای ما فائده‌دارد.

«مهاجرین» با پیغمبر اکرم ﷺ از مکه بمدینه هجرت کردند فقراء آنان که اصلا مال و ثروتی نداشتند که با خود انتقال دهنـد

(۱) سورهٔ حشر-۷

اغنیاء و توانگران هم اموال خود را پشت سر گذاشتند و در نتیجه آنها هم چون فقرا بی چیز شدند «انصار» سخاوتی نموده و بر بخل فطری در نهاد جان بشری، فائق آمده و از روی طیب خاطر و از تـه دل با مهاجرین در تمام اموال حتی خصوصی ترین چیزهای خود برادری نمودند:

(مهاجرین بسوی خود را دوست می دارند و از آنچه داده شده اند در دلهای خود احتیاجی نمی بینند و اگر چه خود محتـاج باشند دیگران را بر خود مقدم میدارند)(۱) و بدینوسیله نمونهٔ عالی و زیبائی برای قدرت عقیده در مقابل خواهش های دل شدند و ضرب المثل خوبی برای رهائی از فشار مشکلات و رفتن بطرف بالاترین هدف ها گردیدند.

لیکن این شکاف هم چنان بین «توانگران مدینه» و «فقراء مهاجرین» باقی ماند و پیغمبر ﷺ هم از خودگذشتگی و بخشش انصار رامی بیند و لازم نمی بیند که بیش از آنچه میدهند از آنهـا برای مهاجرین کمك بخواهد، ویا آنان را موظف کند که مقداری ازاموال خود را به مهاجران بدهند چه آنها درهمهٔ اموال خود با آنها برادری میکنند. تاقضیهٔ «بنی النضیر» پیش آمد که در آن واقعه جنگی اتفاق نیفتاد، بلکه باصلح بدست پیغمبر آمد ودر نتیجه تـمام آنچه بدست آمد ازآن خدا وپیغمبر شد و بر عکس، درجاهائیکه در آنها جنگ پیش میآمد چهار پنجم غنائم از جنگجویان بود و یـك

(۱) «یحبون من هاجر الیهم ولایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» - حشر۹

پنجم از آن خدا ورسول . در آنحال پیغمبر ﷺ چنین صلاح دید که برای مسلمانان درمالکیت موازنه‌ای برقرار نماید وبدین نظر همهٔ غنائم «بنی النضیر» را به مهاجران داد ،وفقط به دو نفر بینوای انصار هم که همان حکمتی که باعث اختصاص این غنیمت به مهاجران شد درآنها بود چیزی از غنیمت داد .

ودربارهٔ همین واقعه قرآن میفرماید :

« هرچه خدااز اهل این قریه ها عائد پیغمبرخویش نمودخاص خدا وپیغمبر ﷺ وخویشان وی ویتیمان ومسکینان در راه مانده است تامیان توانگران شما دست بدست نگردد هرچه راپیغمبر برایتان بیاورد بگیرید و ازآنچه منعتان کند بازایستید که خداسنگین‌مجازات است ؛ برای فقراء مهاجران که از دیارواموال‌خود بیرون شده‌اند و کرم ورضای خدا می‌جویند وخدا ورسول او را نصرت میدهند آنها راستگویانند ) (۱)

دلالت این‌تصرف پیغمبر واین علت که درقرآن برای آن‌تصرف ذکرشده پوشیده نبوده واحتیاجی به‌بیان ندارد ،واین مطلب‌یك‌قانون اسلامی واضحی‌را مقرر می‌دارد که همان زشتی‌حبس‌ثروت‌دردست‌عدهٔ کمی از مردم ، و احتیاج شدیدبه تعدیل‌اوضاعی که این‌قضیه در آن

---

(۱) « ما افاءالله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاءمنکم وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا واتقواالله‌ان الله شدیدالعقاب للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضواناً ، وینصرون الله ورسوله ، اولئك هم الصادقون » حشر ۷-۸

واقع شود می باشد تا نوعی توازن و تعادلی تحقق یابد و « تا در میان توانگران شمادست بدست نگردد » .

این برای اینستکه تمر کز ثروت در «محلی» و شماره بودن آن در «جای دیگر» باعث انگیزش مفسده بزرگی بالاتر از کینه ها وحسدهائیکه انگیزش میدهدمی باشد ... بنابراین هر کجا که ثروت لبریزی یافت شود مانند قوهٔ حیوانی لبریزی است در تن ، که حتماً باید مصرف شود ، و این قسمت تضمین نشده که همیشه این تغییر و تصرف با نزاکت و امنیت باشد بلکه چه بسا راه خودرا در شکل عیاشی که بفساد جان وهلاك تن تمام می‌شود ویادرشکل شهوتهائی که بر آورده می‌شود پیش می گیرد از طرف دیگر ، مشاهده میکنی که آن شخص محتاج به مال ، نظری بآنها میاندازد و آهی می کشد و چنین می شود که ازراه فروش آبروو تجارت در آن راه ، وازراه چاپلوسی ودروغ و نابودی شخصیت خود بخاطر ارضاء شهوات مالداران و کشیدن بار تکبر و غرور آنان ، به مال میرسد زیرا شخص ناچار بهر مشکلی پامینهد. ازطرفی صاحب آن مال نیز راهی برای تصرف قدرزیادی نیروو ثروت خود میخواهد وعیاشی ومتفرعاتش ازشراب وقمارو برده فروشی وقوادی وسقوط آبرو وشرافت... جزعوارض انبارشدن ثروت درطرفی و شماره بودن آن در طرف دیگر نیست ونبودن تعادل و توازن دراجتماع نتیجهٔ همین اختلاف طبقاتی است .

علاوه براین چه کینه‌ها وبددلی‌هائی نسبت به ثروتمندان بزرگ! دردل آندسته محرومانی که باندازهٔ خرج خود ندارند می باشد، و آنان یاحسدمیبرندویا روح آنان خوارشده و پیش خود ارزشهای ذاتی

خودرا ازدست داده و گم‌می کنند ودرمقابل سطوت مال ومظاهر ثروت عزت خود را ازدست‌می‌دهند وخوار وزبون می‌شوندو بصورت‌قطعه‌های کوچك‌وپست‌آدمی که همّی‌جزارضاء سرمایه‌داران وصاحبان جاه و مقام‌ندارند درمیآیند .

اسلام‌با آنهمه‌اهمیتی که بارزشهای‌معنوی‌میدهد از اثر ارزشهای اقتصادی‌غافل‌نبوده ومردم را هرچه از مشکلات زمینی بالا بردبرتر از طاقت بشری‌آنان تکلیفی نمیکند از همین جهت خوش نداشته و نمیخواهد که مال فقط بین توانگران دست بدست بگردد واین را قانونی ازقوانین نظری خود درسیاست‌مالی‌خودقرار داده‌است.

علاوه اینکه قسمی از اموال عمومی است که افراد نمیتوانند آنهارا بتصرف خود درآورند که پیغمبر ﷺ سه تای ازآنها یعنی آب‌و گیاه و آتش راشمرده است : « **مردم در سه چیز شریکند در آب‌وگیاه‌وآتش** » باین عنوان که‌این‌سه‌ازضروریات‌زندگی‌اجتماعی درمحیط عربی بوده وباعث آسایش همگی است پس استفاده‌از آنهاهم از آن‌همه است. وضروریات زندگی اجتماعی بحسب محیطها وزمانها مختلف است ، وقیاس - که یکی از اصول‌قانون‌گذاری اسلام است- چیزهای دیگری راهم که در حکم این‌سه اند در تحت همین‌قانون‌در می‌آورد . . . لیکن این خودبحث دیگری‌است که‌درمحل‌خوددراین کتاب خواهدآمد .

در اسلام قسمتی‌هم از مال استکه حق بعض محتاجان اجتماع است که بصورت‌زکوةفرض شده : «**والذین فی أموالهم‌حق‌معلوم للسائل‌و المحروم** » (آنانکه در اموالشان‌حق‌معینی‌برای خواهنده

و محتاج است ) و اینهم از حدود مالکیت فردی خارج شده و به ملك اجتماع درمی‌آید تا در مصارف معروف خود صرف شود : « انما الصدقات للفقراء والمساکین ...» (همانا صدقات از آن فقراء ومساکین ... است ).

خلاصهٔ سخن در بارهٔ طبیعت مالکیت فردی در اسلام: اینکه اصل اولی اینستکه همه اقسام مال از آن اجتماع است ومالکیت فردی وظیفه‌ای باشروط وقیودی است، وبعضی مالها عمومی است که هیچ کس نمی‌تواند به ملك خویش درآورد وقسمتی ازمال هم حقی است که باجتماع بر میگردد تا به‌دسته‌های معینی که برای اصلاح حال خودواجتماع احتیاج دارند داده شود .

## وسائل مالکیت فردی

اسلام براساس این نظریهٔ خود ، راجع به‌طبیعت مالکیت نتائج منطقی آنرامترتب میدارد .وبرای تملك شرائطی میگذارد که‌ازمصالح اجتماع خارج نشود ، مصلحت فرد هم که داخل مصلحت اجتماع است ازآن جدا نیست .

درمرتبهٔ اول اینرا تقریر میکند که مالکیت جزبه تسلطی ازناحیهٔ شارع که متولی امور اجتماع است نمی‌باشد .

«ودرحقیقت شارع است که مالکیت را، با پایه گذاری آن روی سبب وعلت شرعی وقانونی ، به‌انسان مالکیت میدهد :

واز اینجاست که در بعضی ازتعریفات آن چنین آمده: مالکیت یك حکمی شرعی است که در «عین» یا «منفعت »فرض شده واقتضادارد که آنکه بدان منسوب است بتواند از آن چیزاستفاده ببرد واز آن

عوض بگیرد» .

«واینمعنی که مالکیت جز باثبات وتقریر شارع ثابت نمیشود چیزی استکه همهٔ فقهاء اسلام در آن اتفاق دارند ، زیرا که همه حقوق واز جمله حق مالکیت جز به اثبات شارع وامضاء اسباب آن ثابت نمیشود پس حق چیزی نیست که طبعاً وخودبخود پیدا شود بلکه ازاذن شارع واینکه اوسبب آنرا مثمراین نتیجه دانسته درست میشود» (۱)

واین حکم ارزش زیادی در توضیح نظریه اسلام در باره حق مالکیت دارد ، پس مالکیت تملیکی است ازطرف شارع ـ که نماینده اجتماع است ـ در بارهٔ فردی نسبت به چیزی معین ، که اگر این تملیك از طرف شارع نبود ملك او نمیشد زیرا قاعده اینست که هر چیزی ملك اجتماع است وثابت شدن ملکیت هرفردی بایدبا اجازهٔ تصریحی ویا غیرتصریحی شارع بوده باشد .

تنها و سیله رسیدن بمالکیت در اسلام «کار وعمل» استکار به تمام انواع واقسام آن واین خود شامل عدالت کلی بین کوشش وپاداش است ودربیان اینمطلب باید بگوئیم : وسائلی که برای تملك ابتدائی مال مورد امضاء اسلام است عبارت است از :

(۱) : شکار : شکار از ابتدائی‌ترین وسائل زندگی بشری است گرچه درقرنهائی هم که زندگی بشری ترقی نموده وشهری شده باز وسیله دستیابی بهقسمتی ازاموال میباشد شکار ماهی و لؤلؤ ومرجان و اسفنج ونظیر آن منابع مهمی ازمنابع دولتی وملی است وشکار پرنده و

(۱) کتاب «الملکیة ونظریة العقد فی الشریعة الاسلامیة» بقلم استاد شیخ محمد ابوزهره استادفقه اسلامی دانشکده حقوق دانشگاه قاهره .

انواع حیوانات هم تجارت وهم وسیلهٔ تفرج میباشد.

(۲) احیاء زمین‌های موات که مالك ندارد بهر وسیله که باشد وحتماً باید فرد درظرف سه‌سال پس ازتصرفش قیام به‌احیاء آن‌نماید وگرنه حق مالکیت وی ساقط خواهد شد؛ زیرا غرض احیاء زمین بجهت مصلحت عامه که در استفادهٔ آنست میباشد ومدت سه سال محك خوبی برای قدرت متصرف براحیاء میباشد و وقتی این قدرت از او ظاهر نشد زمین موات دوباره بملك اجتماع برمی گردد که هیچ‌فردی مانع ازآن نیست«زمینهای بیابانی (بیمالك) ازخداورسول استوسپس برای شما، هر که زمین‌مواتی‌را زنده کند ازآن اوست ومتصرف‌بعد ازسه سال حقی ندارد».

قانون اسلام دراینجا هم محکم‌تراز قانون موضوعه‌ایست که از قانون فرانسه کمك گرفته و وضع شده است، زیرا در این قانون برای مالکیت متصرف‌کافی است که مدت ۱۵ سال دست خود بر آن گذارد تا زمین ملك آن گردد، خواه آنرا احیاء نماید و یا بهمان حال موات در همهٔ این مدت و پس از آن واگذارد در حالی که تثبیت و تقریر این حق مالکیت هیچ گونه فائده ای در بر ندارد. در این حکم نظریهٔ «امر انجام شده» به تنهائی تحکم می نماید و البته بین نظریهٔ اسلامی و نظریه قانون موضوعه فرق‌بزرگی‌است(۱)

---

(۱) درباره زمینهای موات بحثی‌عنوان‌شده که آیا تصرف باعث‌ملکیت است یا احیاء ومورد استفاده قرار دادن‌آن‌وروایات پیغمبر(ص) وائمه (ع) وگفته محققین از علماء شیعه دومی را معین می‌کند مؤلف طبق ذوق و فکر عالی خود رویه همان محققین را پذیرفته ـ گرامی

(۳) استخراج معادن و آنچه در شکم زمین است (ذخائر زیر زمین چون طلا و نقره و نظیر آن) و البته ٤/٥ آنچه استخراج شده از آن استخراج کننده است و ١/٥ آن زکوة است و این در صور تیست که این معدن مباح بوده و فرد با زحمت و کوشش خود بدان رسیده باشد اینجا باید مطلبی گفته شود: آن معدنهائی که سابق بر تشریع این حکم استخراج میشده از معادنی بوده که استعمال آن کم بوده است مانند طلا و نقره و اینها از ضروریات اجتماع و مردم همچون ذغال و نفت نیست باید به بینیم که آیا ذغال و آهن و نفت و نظیر آن ملحق به ضروریات همگانی چون آب و گیاه و آتش می‌شود (تا بملك کسی در نیاید و اشتراکی باشد) یا به آن معدنهائیکه در اوائل عهد اسلام معروف بوده؟ صحبت در این زمینه را بمحل مخصوص خود در اینکتاب وامیگذاریم

(٤) جنگ: بوسیلهٔ جنك «سلب» ملك انسان می شود، و «سلب» عبارت است از تمام آنچه که همراه شخص کشته شده کافر است که مسلمان آنرا می کشد: «هر که کسی‌را بکشد و بر آن گواه داشته باشد اثاث او از آن اوست» چنانکه تملك غنیمت هم از جنگ میشود که ٤/٥ آن از جنگجویان است و ١/٥ آن برای خدا و رسول: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» (١) بدانید آنچه غنیمت بر دارید ١/٥

(١) انفال ٤١

آن از خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و مسکینان و براه مانده گان است)

(۵) کار با مزد برای دیگران: واسلام اینکار را مهم و محترم میشمارد و دستور می‌دهد که مزدش کاملا و بدون هیچ گونه نقصی فوراً پرداخته شود؛ قرآن بعمل و کار انگیزش می دهد و آنرا در معرض انظار و محل دید وحکم قرار داده است : «و قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون»(۱)(بگو عمل کنید که بزودی خداورسول ومؤمنان عمل‌شما را خواهند دید) و این‌مطلب انگیزشی بطرف نیک‌کاری و محکم کاری است هم چنانکه در آن بزرگداشت کار استکه آنرا محل نظر ودقت و انتظار نتیجه قرار داده و در محل دیگر تحریص بوکار وسیر در زمین برای کارمی کند: **«فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه»**(۲)(دراطراف آن (زمین) راه بروید و از روزی او خورید).

احادیث پیغمبر بزرگوار ﷺ هم‌پشت‌سرهم دربارهٔ مقدس‌بودن مقام‌کار و کوشش واردشده : « خداوند بندهٔ مؤمنی‌را که حرفه‌وشغلی دارد دوست می‌دارد » . «هیچکس از شماهرگز غذائی بهتراز کاردست خود نخورده»وبراساس همین‌نظر تقدیس کاراسلام حق‌کارگر رادرمزد، مقدس می‌شمارد .

اسلام اولا به وفاء به اجرت کارگر دعوت نموده و کسانیرا که مزدکارگررا بستم می‌خورند به‌جنگ‌ودشمنی خدا ترسانیده پیغمبر فرمود : « خداوند فرمود : سه گروه‌هستند که من‌با آنها روز رستاخیز

(۱) توبه ۱۰۵ (۲) ملك ۱۵ .

خصومت کنم : مردیکه قسمی بمن خورده وسپس مکر نموده ومردیکه آزادی رابفروشد وبهای آنرا بخورد ومردیکه کارگر واجیری بگیرد وبخوبی از اوکار بکشد ومزدش راندهد » .

جمع بین این سه گناه ، ویك پاداش معین کردن بر آنها دلالت مخصوصی دارد ، گناه اول خیانت ومکر بخداوند است و دومی جرم هدر دادن انسانیت آزادی وخوردن بهای آنست وسومی خوردن عرق کارگر است ! و آنهم چون خوردن بهای شخص آزاد مکر به انسانیت است وچون پیمان شکنی پس از قسم خوردن مکر به خداوند است و هریك ازاین سه نظر شناعت وبدی وروشن بودن معنای حیله ومکر در آن مستحق جنگ خدا ودشمنی اوهستند .

و ثـانیاً اسلام بسرعت در پرداخت این مزد دعوت میکند ، و مجرد پرداخت کامل آن کافی نیست بلکه باید در پرداختنش عجله نماید پیغمبر گرامی میفرماید :«حق کارگر واجیر را پیش از آنکه عرقش بخشکد بدهید » . اسلام در این مطلب احتیاج روحی و مادی زندگی کارگر را درنظر گرفته است . اما احتیاج روحی ازاین نظر که او متوجه می شود که بدو توجه داشته بحق او اهمیتی می دهند سرعت پرداخت مزدمتحمل این معنی استو بخوبی میرساند که زحمت و کوشش وی منظور بوده و مقامش در اجتماع حساب شده است و اما احتیـاج مادی ازاین جهت که کارگر غالباً درجه اول محتاج بمزد میباشد که ضروریات خود واهل وعیال خودرا تأمین کند وتأخیر در پرداخت آن، آزار اوست واورا از میوه کوشش و عرق ریزیش در مناسبترین اوقات محروم میسازد واز نشاط ورغبت وی در کار میکاهد و اسلام پافشاری

دارد که هر کس بهر اندازه نیرو دارد با رضایت جان و کفایت مادی کار و کوشش نماید.

اسلام درمقابل این عنایت و توجه به کارگر از او خواسته که کار خود را نیکو ومحکم انجام دهد، دراسلام مقابل هر حقی وظیفه ایست وازاین جهت تعادل بین کارومزد امری طبیعی است وهمچنین از نظر اخلاق که اسلام اصرار دارد آنرا اساس زندگی قرار دهد امری طبیعی است پس غش و اهمال در کار دلیل فساد تعهد و بی حسی وجدان است واصرار و پافشاری درغش و اهمال کاری باعث میشود که آن تعهد انسانی خراب شود واین وجدان سقوط نماید علاوه بر آن فسادو تشنجی هم به همه مصالح اجتماع میرسد.

(٦) تقطیع نمودن حاکم مقداری از زمینهائی که مالك ندارد چون زمینهای کفار و مشرکانی که وارثی ندارند وپیشوای مسلمانان ولی آنست وبه بیت المال رسیده است، و یااز زمینهای مواتی که آنها هم مالکی ندارند. پیغمبر ﷺ نسبت به ابوبکر وعمر همین کار را کرد وقطعه زمینی بدانها داد چنانکه خلفاء پس از پیغمبر ﷺ نیز بپاداش کوششی که ازبعضی ظاهر میشد وخدمتی که باسلام مینمودند چنین کردند ولیکن در حدود کوچکی واززمینهای که مالك نداشت ولی همینکه بنی امیه روی کار آمدند مردم راغارت کردند وزمینهارا برای خویشان خود تقطیع نمودندودر نتیجه چنانکه خواهد آمدشاهانی ستمگر شدند نه خلفائی راهنما! ...

(٧) احتیاج به مال برای زندگی: اسلام قانونی برای صرف اموال زکوة در راههای معینی وضع نمود: **«انما الصدقات للفقراء و**

**المساکین والعاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین وفی سبیل الله و ابن‌السبیل »** ( همانا صدقات برای فقرا و مسکینان وکارگران بر زکوة ( کار مندان ) وآنها که دلهاشان بدست آورده می‌شود ودر راه برده ها و بدهکاران ودر راه‌خدا وبراه مانده می‌باشد ) داخل بودن در یکی از این دسته ها انسانرا ذی حق در مالکیت مقداری از اموال زکوة‌میکند بعضی از این دسته‌ها هیچگونه وجهی جز همان احتیاج ندارند ، بنا بر این احتیاج در اینجا بدل اضطراری کار است که اسلام آنرا مقدس میشماردو آنرا اولین وآخرین سبب برای‌رسیدن به‌مالکیت قرار می‌دهد.

اینها همان اسبابی است که اسلام آنها را وسیله اولیه تملك دانسته وسوای اینها راهرچه باشد انکار نموده وامضاء نمیکند . پس غارت ودزدی وزورودست گذاشتن روی چیزی مالکیت نمی آورد .

وهم چنین قمار آنهم حرام است : « **انما الخمر و المیسروالانصاب والازلام رجس من‌عمل‌الشیطان فاجتنبوه‌لعلکم تفلحون» (۱)** ( همانا شراب و قمار و بتان منصوب ، و تیرها(ی قرعه )پلیدیهائی‌از کار شیطان است از آن دوری کنید شاید رستگار شوید)و مالیکه از راه حرام بدست می آید نیز حرام است زیرا که « قمار » کار نبوده وستمی بیش نیست ، علاوه بر آن دشمنی وکینه‌ایکه بین قمار بازان واقع می‌شود که باقدم اولیه اسلام در گسترش روح مودت و برادری و تعاون منافات دارد : «**انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر والمیسر » (۲)** ( حتمی است که شیطان می‌خواهد بین‌شما دشمنی‌وکینه درشراب وقمارواقع‌سازد).

---

(۱) و(۲) مائده ۹۰و۹۱

وفلسفهٔ این اسباب در تکیه کردن همهٔ آنها بر کوشش کردن روشن است ، هر کوششی پاداش دارد و آن مایهٔ قوام حیات بوده و در آن تحقق دادن آبادانی زمین وفائده رساندن به اجتماع و تهذیب جان و پاك نمودن وجدان می باشد چیزی چون **کار روح را تهذیب نمیکند وتن راقوت نمیبخشد ووجود انسانرا ازعوامل کسالت و خمودی وسستی حفظ نمیکند .**

و تا کار سبب تملك است تقریر حق مالکیت فردی در حدودی که ما بیان کردیم بأحدی ضرر نمیرساند بلکه میدانی برای انگیزش فرد بر بکار بردن بالاترین درجهٔ کوشش وفعالیت می باشد تا میل خودرا در تسلط بر کار ارضاء نماید والبته تادر حدود مشروعه و قانونی کار میکند بکسی اذیتی نمیرساند ووقتی از این حدود خارج شد راه عدالت اینستکه اورا بهمانراه بر گردانند نه اینکه او را ازفعالیت باز داشته درردیف زمین نشینان وخمودها و کم استعداد ها درآورند .

نظریه اسلام در باره « نقل مال بغیر » نیز تابع نظریه اش در باره اصل ملکیت می باشد : در «نقل بغیر» آزادی کامل نمی دهد ایـن مطلب درقانون ارث ووصیت هویدا است فقط بخشش و پیشکشی (هبه و هدیه) از هر قیدی رها بوده وبصاحب مال آزادی کاملی داده شده که درزمان حیات خود هر طور که بخواهد ببخشد و پیشکشی دهد. زیرا که آندو ازداخل جان قیدی دارند و آن اینکه صاحب مال عادتاً جز مقداری ازمال خویشتن را نمی بخشد وهدیه نمی کند پس ضرر بر وارث نمی باشد آنطور که در وصیت پیدا می شود که اگر اسراف کند تصرفش ناروا بوده ودرمعرض «حجر ومنع » قرار میگیرد یعنی وظیفه مالکیت از اوسلب می شود .

اما آنگاه که دستش از مال برداشته شود ومال به بازماندگان

وارث او ویا کسی که برایش وصیت کرد ، منتقل شود بحسب قانونی که حکمت وجوزاتی دارد انتقال می یابد (برای وارث وصیتی نیست ودرغیر ثلث ($\frac{1}{3}$) که حد اعلا میباشد وصیتی نیست . وصیت هم چنانکه گفتیم - برای تلافی بعض حالاتیستکه در آن حالات خویشانی که روابطشان اقتضای پیوند وصله دارد ورتبهٔ آنان آنهاراازدیگران عقب انداخته محروم نمیشوند و وصیت به این اعتبار خود یکی از عناوین صدقه ومبرات است .

بوسیلهٔ ارث برطبق قانونیکه دردو آیهٔ ارث بیان شده مال منتقل میشود (که متن آندو آیه در فصل «تکافل اجتماعی» گذشت) .

اما قانون کلی در سهام اینستکه : مرد دو چندان زن بهره دارد وقبلا ازحکمت این تقسیم وطبقه بندی پرده برداشتیم و خویش پدری ( از برادر پدری وعمو ونظیر آن ) بر خویش صلبی مقدم (۱) است گرچه حالاتی هم هست که خویش صلبی نصیب بیشتری میبرد . و این بترتیب و ظائف در مقابل حقوق پاداش موافقی است . وارث خویش پدری مقابل مورث موظف به وظائف بزرگتریست .

پسر مثلا همه مال را پس از نصیب جدوجده میبرد زیرا که اگر پدر در حال حیات محتاج شود درمرحلهٔ اول همان فرزند موظف است

---

(۱) در فقه شیعه خویش پدری ( ازبرادر پدری و عمو ونظیرآن که عصبه نامیده میشوند) برفرزند صلبی هیچگونه تقدمی ندارد و مثلا تا فرزند ـ هرچند دختر باشد ـ هست نوبت بآنها نمیرسد اساس عقیده اهل تسنن متابعت از رویهٔ عمربن الخطاب است که در همان عصر مواجه بارد دانشمندان از صحابه شد به صفحه ۱۵٤ النص والاجتهاد رجوع شود ـ گرامی

اورا نفقه وخرجی دهد . وبرادر پدر ومادری غیر خودرا محروم از ارث میکند زیرا که هنگام عجز برادرش از کسب موظف است که اورا نفقه دهد ؛ وهمچنین . . ضرر وسود ویا وظیفه وحق دراین قانون بطور عادلانه تقسیم میشود .

ودر فصل تکافل اجتماعی ، راجع به حکمت قانون وراثتی بقدر کفایت سخن راندیم وبیان داشتیم که آن قانون باقوانین اساسی اسلام دراین تکافل ونظر به روابط بین خویشان وبین یك نسل ونسلها وهمچنین مراعات فطرت وخواسته‌های نفسانی واحتیاجات فرد واجتماع بطور مساوی دریك رشته می آید .

اینجادر باره حکمت قانون ارث دراوضاع مردم واجتماع سخن میگوئیم دیدیم: که اسلام تمرکز ثروتها وحصر آنرا دردست عدهٔ کمی ، خوش نمیدارد و قانون اسلامی ارث وسیله‌ای برای پخش و توزیع ثروتهای هنگفت بر نسلهای پی‌درپی وبعدی میباشد یعنی ثروت واحدی به فرزندان وخویشان متعددی بمجرد فوت مالك انتقال می‌یابد وبصورت ثروتهای کوچك ویامتوسط در می آید ، کمتر اتفاق می‌افتد که با این قانون همه ثروتهای شخص یکجا جمع شود ، آری فقط درحالات کمی که مقیاس نیست ، چنانکه مالك بمیرد وجز یك فرزند که همه ترکه‌را به ارث ببرد ، نداشته باشد که نه پدرونه مادر ونه زن ونه دختر !هیچکدام را نداشته باشد. امادر بیشتر حالات ثروت برافراد متعددی پخش میشود .

ووقتی بین این قانون وقانون انگلیسی مثلا که همه ترکه‌را بپسر بزرگتر میدهد، مقایسه نمائیم حکمت اسلام درپخش ثروتهای هنگفت وانبار شده برما ظاهر خواهد شد علاوه اینکه در قانون اسلام عدالت بین‌ورثه لحاظ شده که دلها برپسر بزرگ کینه نورزند .

# راههای ازدیاد ثروت :

اسلام درباره تولید مال نیز همان نظریه مالکیت مال را اعمال نموده و بصاحب مال آزادی مطلقی که هرطور بخواهد در آن تصرف کند نداده زیرا پشت سر مصالح فرد مصالح مردم واجتماع است که با آن معامله میکند .

هر فردی در ازدیاد مال خویش آزاد است، لیکن در حدود قانون یعنی میتواند زراعت کند و میتواند مــواد اصلیه را بصورت یکی از مصنوعات در آورد و میتواند تجارت کند . . . ولی هرگز نمیتواند که غش و حیله در کار خود راه دهد و یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید ویا اموال خودرا بهربا دهد ویا بخاطر زیادی سودخود در مزد کارگران ستم کند ، همهٔ اینها حرام است .. وآن و سائل پاك عادتاً سرمایه‌هارا بحدیکه فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمیکند **واین ثروتهای کلان وهنگفت شدن فاحش سرمایه‌ها که امروز مشاهده میکنیم از راه غش و ربـا و مزد کارگران خوردن و احتکار و بهره‌برداری‌ازاحتیاج مردم‌وغارت وزوروغصب‌نمودن وسایرجرمهای نهانی در راه‌های بهره‌برداری فعلی‌است‌واینهارا** اسلام تجویز نمیکند . . . اکنون به بیان حکم اسلام وراه وحکمتش دروسائل تولید وتکثیرمال بپردازیم :



**الف** :اسلام غش در معاملهرا حرام میداند:«هر که غش درمعامله کند از من نیست» «خریدار و فروشنده تـا از هم جدا نشده‌اند اختیار

فسخ دارند سپس اگر راست گفتند وروشن کردند معامله آنان بر کت دارد واگر کتمان کردند ودروغ گفتند - بر کت - خرید وفروششان ازبین میرود».

پس تو میتوانی بفروشی وبخری بشرط اینکه درمتاع ویاپول حیله نکنی و اگرعیبی دارد بیان کنی وگرنه تو حیله گر خواهی بود وسودی که میبری حرام است وتصدق بااین سود حرام ترا ازمؤاخذه نجات نمیدهد زیرا که صدقه جزاز مال حلالت مقبول نیست : از عبد الله بن مسعود از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمود : «هیچ بنده‌ای مال حرامی بدست نمیآورد که آنرا صدقه بدهد وقبول شود، وانفاقی نمیکند که درآن بر کت باشد وآن رابه‌پشت سروا نمیگذارد جزاینکه توشهٔ او به طرف جهنم خواهد بود خداوند بد را به بد محو نمیکند لیکن بدرا به‌خوب ازبین میبرد همانا خبیث ،خبیث رامحو نمی سازد» .

اسلام در این باره طبق قواعد اخلاقی خود و قوانینی که در باره جلوگیری ازضرر وتحقق تعاون بین مردم دارد پیش میرود،غش وحیله گری پلیدی دل‌است وموجب‌ضرر دیگران و برداشتن اطمینان از دلهای مردم است‌ودر اجتماع هیچگونه تعاونی بدون‌اطمینان‌انجام نخواهد گرفت . علاوه اینکه نتیجه غش وحیله دستیابی به کسبی است بدون زحمت مشروع و کوشش قانونی ، و قانون کلی‌اسلام آن استکه هیچگونه کسبی بدون زحمت نیست چنانکه‌هیچ زحمتی بدون پاداش نخواهدبود.

(ب) اسلام احتکار ضروریات زندگی مردم را وسیله ای از وسائل کسب ونمو وازدیاد مال نمیداند: «هر که احتکار کند گناهکار است» چرا که احتکار آزادی تجارت و صناعت را از بین می‌برد، محتکر به دیگران حق اینرا نمی دهد که آنها هم چون او جلب متاع کنند و چون او بسازند و بدین وسیله در بازار تحکم می نماید و هر قیمتی که بخواهد بگردن مردم می گذارد و در نتیجه آنها را دچار مشقت و سختی می کند و در زندگی و ضروریات آن بدانها ضرر می‌رساند، علاوه اینکه او راه استفاده از فرصتها را بر دیگران مسدود می سازد و مانع می شود که آنان هم چون او روزی بخورند و بهتر ازاوعمل کنند (و بسازند) و چه بسا اتفاق می افتد که محتکر راه دستیابی به مواد اصلی ومنابع ثروت را مسدود می سازد و متاع زائد رااز بین می برد تا قدرت بر گذاشتن یك نرخ اجباری داشته باشد، ودراین کار از بین بردن و یا ناقص نمودن مواد اصلی و منابع‌ثروت‌همگانی است که خدا در زمین برای بشر مباح نموده ما خود دیدیم که‌چگونه تن ها قهوهٔ برزیلی سوخته می‌شد که قیمت قهوه در بازار تنزل نکند و در همان حال توده‌های مر دم بقدر احتیاج خود از آن نداشتند. و چنانکه می بینیم که دواها در بازارها بدست یهود و یهود صفتان

احتکار می شود و مریض‌ها یا با دردوشدت مرض.دست به گریبانند و یا بطرف مرگ رهسپار می شوند و همه در این راه که احتکارچیان بسودهای کلان دست یابند وثروت‌واموال‌حرام‌خودرا هنگفت‌نمایند.

اسلام در جلوگیری از این وسیلهٔ نامشروع تکثیر مال، بحدی جلو رفته که محتکر را از دائره دین دور دانسته: «هر که طعامی را چهل‌روز احتکار کند ازخدا بری‌بوده وخداهم ازاو بیزار است ). این مسلمان‌نیست! این کسی استکه این‌ضرر بزرگرا براجتماع‌واردساخته وترس احتیاج‌به‌مادهٔ ضروری‌زندگی رادراجتماع‌شایع‌نموده‌تابه کسب حرامی‌دست پیدا کند وبدانوسیله‌مال مخصوص خودرابضررسودعمومی ملت‌زیاد کند

(ج):رباهم وسیله حرامی است که اسلام بطور روشنی از آن اظهار انزجار نموده وآنرا شدیداً به‌پستی نسبت داده وربا‌کاران را به بدترین‌جایگاه‌میترساند:«**یا ایها الذین آمنوا لاتاکلوا الربا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون**» (۱) ( شما که ایمان دارید ربا را با فزودنهای مکرر مخورید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید) نهی اینجا از فزدون های مکرر نیست که نسبت های کوچك

حلال باشد این ذکر واقع و آنچه در میان اجتماع واقع می شد می باشد اما نهی آیه به اصل ربا وارد است که در آیات دیگر نیز روشن می شود .

(کسانیکه ربا می خورند بر نمی خیزند مگرچون آنکس که شیطان بجنون آشفته‌اش می کند از آنرو که گفته اند : بیع (نیز) چون ربا است و خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است پس هر که را از پروردگارش پندی بیاید و باز بایستد آنچه گذشته است از اوست وکار او باخداست وآنانکه تکرار کنند آنها جهنمیانند و در آن جاویدانند) (۱)

(شما که ایمان آورده اید ازخدا بترسیدواگر مؤمن‌هستید هرچه ازربا باقیمانده واگذارید واگر نکردید اعلان جنگ باخداو رسول دهید واگرتوبه کردید سرمایه‌هاتان ازآن شماست نه‌ستم کنیدو نه‌ستم ببینید)(۲)

اسلام در انزجار وتنفر ازربا بحدی می رسد که هر که را در قسمتی از قسمت‌های آن شراکتی بوده لعنت می کند گرچه نویسنده ویا گواه(برمعامله) باشد: از «جابر» نقل‌شده که گفت : «پیغمبر ﷺ

(۱) « الذین یأکلون الربا لایقومون الاکما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البیع مثل الربا واحل الله البیع وحرم الربا فمن جائه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف وامره الی الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون » بقره ۲۷۵

(۲) « یاایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون ولاتظلمون » بقره ۲۷۸- ۲۷۹

خورندهٔ ربا وموکل آن‌ونویسنده و گواهان آنرالعنت کردوفرمود: همه‌شان‌مساویند».

اسلام درهمه اینها بر طبق قوانینش در باره‌مال واخلاق‌ومصالح اجتماع پیش‌رفته وثروت‌ومال امانتی استدردست‌صاحب‌مال‌واوموظف استکه درمال‌بخیرهمهٔ اجتماع کار کند. اونمیتواند که‌وظیفهٔ خـود را مبدل بضرر وستم برمردم نماید ودر کمین ساعت احتیاج مردم نشیند واز ضعف موقعیت آنان بهره بردارد وبیش از آنچه بآنهاداده‌از آنها بگیرد . احتیاج همان احتیاج غذا برای زندگی‌واحتیاج دوا برای علاج واحتیاج مخارج برای تحصیل علم وغیر آنست ، یا همهٔ اینهـا تعطیل میشود ویا مالداردر بارهٔ شخص‌محتاج‌تحکم میکندو کم‌میدهد وزیاد میگیرد وبدینوسیله بزحمت‌و کوشش اوستم‌روامیدارد که‌اوباید زحمت بکشد وکار کندوبه ربادهنده ربایش راببردازدویاقرض‌خود را سال بسال‌زیاد کند .

این صاحب مال مقدار زیادی استفاده میکند ،در حالیکه هیچ کاری نکرده جز اینکه او صاحب مال‌بوده وثروتمند ومالدار است ! آن خون وعرق است که با میلی کامل میلیسد !و در حال نشسته با منتهای شهوت میمکد ! واسلامی که‌کار را مقدس میشمارد وآنراسبب اساسی ملك وسود میداند تجویز نمیکند که شخصی بنشیند ومال‌اوبدو نفع برساند ویااینکه مال مالی بزاید ، فقط کار و کوشش تولید مال میکندو گرنه حرام خواهد بود!

اسلام پاکی اخلاق فردرا ملاحظه می کند چنانکه مودت بین مردم را نیز منظور داشته است کسیکه‌ربا میخورد او هم‌دل‌واخلاقی

دارد و باید اخلاقش تأمین شود ، در حالیکه ربا در اجتماع دوستی و شناسائی باقی نمیگذارد . آنکه یك دینار بمن میدهد تا دودینار از من پس بگیرد او دشمن من است پس من نه نسبت باو دلخوشی دارم و نه بار دوستی او میکشم . از طرفی تعاون یکی از اصول اجتماع اسلامی است و ربا آنرا از بین برده و اساسش را سست میکند ازاینجهت اسلام آنرا بد میشمارد .

در تحریم ربا فلسفهٔ دیگری نیز هست که در این عصر جدید برما ظاهر میشود که چه بسا در آن وقت معلوم نبود و آن اینکه : ربا وسیلهٔ برای تمرکز وانبوه شدن عجیب سرمایه‌هاست که بر پایهٔ زحمت نایستاده وازکار پیدا نشده وازآن چیز هائی است که عدهٔ از بیکاران در نمو وتمرکز اموال خود فقط بدان تکیه میکنند و در نتیجه ، سستی وتنبلی وعیاشی بضررآن زحمتکشانی که محتاج بمالند و در وقت تنگدستی ربا میگیرند بینشان شایع میشود وازاین جریان دو مرض مهلك اجتماعی پیدا میشود : هنگفت شدن وازدیاد بیحد ثروتها ، و پیداشدن اختلاف طبقاتی بی‌حد ، وسپس پیدایش یك طبقه بیکارو سست وعیاشی که هیچ کارنمیکند وبهرچیز دست میبابد! گویا آن مالیکه در دست آنهاست دامهائی برای صید مالست بدون اینکه آنها هیچگونه زحمتی حتی برای دانه این دامها بکشند و مردمان محتاج همینطوری وخود بخود در آنها میافتند وباپای خودبطرف آنها میروند تامشکلات را ازخودبرانند ! .

باید بمحتاجان قرض بدون منفعت داده‌شود زیرافقط همین راه تکثیر مودت بوده وشایسته مروت است و کفیل همکاری بین اجتماع

ودارا و ندار وقادر وعاجز است . مال ذاتاً دارای فضیلتی نیست فضیلت اودر استفاده ازآن و کوشش در آن است، ومحض بودن آن در دست کسی مجوزاین نیست که او را منفعت برساند ، وآنکه قرض میکند اوستکه در آن کوشش میکند پس لازمست که فایده زحمت به زحمتکش برسد ومال بتنهائی بدون زیاده بصاحبش بر گردد .

درنظر اسلام فرقی نیست که قرض برای رفع احتیاجات وصرف نمودن مال باشدویا برای کسب و نتیجه بردن ، اگر برای صرف نمودن براحتیاجات ضروری خودباشدجایز نیست که ظالمانه اورا مجبور برد بیش ازاصل وام نمود و بروی کافیست که همان اصل قرض رارد کند و اگر برای کسب و نتیجه بردن هم بوده قاعده اینستکه سود در مقابل همان کوششیکه میکند باشد نه درمقابل مالیکه بقرض می - گیرد ، ومال سودی جز بازحمت وکار نمیدهد و کار و کوشش ، فقط تکیه گاه اسلام است از این جهت استکه ربا درهمه حالات حرام شده ووام دادن بوامخواه برای مشکلاتش درهمه حالات لازم شده است .

اگر وامخواه وامی گرفت وتنگدست شد : **«فنظرة الی میسرة»** (۱) ( مهلتی تا زمان توانائی است ) من معتقدم که این عبارت برای امر ووجوب است زیرا که آن شرطی و جزائی است : **« و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة »**

( و اگر تنگدستی بود مهلتی تا زمان توانائی ) واین عبارت مفید امر و وجوب است ! نه استحباب ، و در کنار این آیه ترغیب در آسان گرفتن نیزهست مانند گفتار پیغمبر صلی الله علیه وآله : « خدا رحمت کند

---

(۱) بقره ۲۸۰

مرد آسان گیر دروقت فروش وزمان خرید و هنگام طلبکاری » آسان گرفتن درطلبکاری حفظ عزت مدیون است و نشاندن درخت‌دوستی، طلبکـار در جان مدیون ، و مدیون را بر کوشش بر پرداخت بقدر طاقتش بر میانگیزد و فرمود : « هر که را خوش آید که خداوند ویرا از سختی روز قیامت نجـات دهد-از تنگدستی بگذرد یا او را مهلت دهد » و فرمود : هر که تنگدستی رامهلت دهد یا از او بگذرد خدا اورا روز قیامت روزیکه سایه‌ای جزسایهٔ او نیست زیرسایه‌عرش خود سایه دهد».

اسلام در مقابل این برمدیون لازم میکند که درپرداخت قرض خود کوشش نماید تاذمه خودرا خالی کند وفضیلت قرض را بافضیلت وفاء جواب گوید ، و بین افراد اطمینان در معاملات را تثبیت‌نماید: «هر که اموال مردم‌را بگیرد و قصدش پرداخت آن باشد خدا از او پرداخت کند و کسیکه بگیرد و قصدش از بین بردن آن باشد خدا آنرا از بین‌میبرد» ، هر که وام بگیرد و قصدش پرداخت آن باشد کوشش میکند وزحمت میکشد تا کسب نماید و استرزاق کند وغالباً کسیکه کوشش صادقانه ای دارد صاحب ارادهٔ محکمی نیز خواهد شد و هر که بگیرد و قصدش اتلاف آن باشد بزندگی با اموال مردم خومیکند واز کار و کوشش دست میکشد وسست میشود وهمتش‌سقوط میکند و مال به تلف و از بین رفتن می گراید . پیغمبر ﷺ فرمود: «سهل انگاری دارا ستم‌است» و مردی‌عرض کرد: یارسول‌الله بفرمائید که اگر در راه خدا کشته‌شود خداوند ازگناهانم چشم پوشی می- کند ؟ پیغمبر ﷺ فرمود :«آری! اگر کشته شوی در حالی که‌صبر

ورزیده باشی و برای خدا جنگ کرده باشی و پشت بجنگ نکرده باشی بلکه بدان اقبال و رو نموده باشی» گفت‌چه فرمودی ؟ پیغمبر ﷺ دوباره تکرار فرمود، وسپس فرمود:«آری، مگرقرض‌ووام، همانا جبرئیل بدین مطلب خبرم داده »و این چنین برای بدهکاریکه قدرت برپرداخت دارد کافی نیست که جنگ کند ودرراه خدا کشته شود گرچه صبرورزد وبپای خداحساب کند وپشت بجنگ نکرده باشد زیرا که وام مربوط بحق دیگران در گردن او است ، نه فقط حق خدا است . البته تاقدرت بر پرداخت دارد. اما اگر عاجز شد برایش نصیبی ازز کات‌است : **«انما الصدقات للفقراء والغارمین»** ( همانا صدقه ها برای فقراء . . . وبدهکاران‌است) و بنابر این‌جایز استکه بدوصدقه دهند تاوامش‌را بپردازد . ازابی‌سعیدخدری نقل شده که گفت : مردی‌درعهد پیغمبر ﷺ در میوه هائیکه‌خریده بود ضرر کرد ودر نتیجه قرض زیادی پیدا نمود پیغمبر ﷺ فرمود: «باو صدقه دهید » مردم باو صدقه دادند وباندازه وامش‌نشد ، پیغمبر ﷺ بطلبکارانش فر مود : « هر چه یافتید بگیرید و جز این برای شما نیست »

پیغمبر ﷺ وقتی پس از چندین فتح اموالی بدستش آمد قدم دیگری برداشت ، قرض بدهکاران را پس از وفاتشان ،از مال عمومی میپرداخت : روایت شده که : پیغمبر ﷺ چنین بود که به بالین‌مرده‌ایکه‌قرض داشت می‌آمد ،می‌پرسید:«برای‌قرض‌خودچیزی برای پرداخت گذاشته است» ؟ اگر گفته میشد که‌برای وفاء قرضش چیزی دارد برآن نماز می خواندو گرنه بمسلمانان میفرمود :

«شما بر رفیقتان نماز بخوانید» وچون فتوحاتی برایش دستداد میفرمود: «من از جان مؤمنان بدانها اولی هستم؛ هر که بمیرد و قرضی داشته باشد و برای وفاء قرضش چیزی نگذاشته باشد بر ما استکه آنرا بپردازیم وهر که مالی‌وا گذاشته از آن ورثه او است».

اسلام اینچنین بررد حقوق به صاحبانش ترغیب‌میکند چنانکه براعانت مضطروآسان گرفتن براو در پرداخت، تحریص مینماید و بدینوسیله اطراف کار را جمع میکندوهمه مصالح را تضمین نموده، ودر قسمت بین حقوق ووظائف تعدیل مینماید.

**راههای انفاق:**

اینها اصولی بود که اسلام برای رشد ونمو مال بوسیله معامله وضع می‌نماید، اسلام انفاق مال‌راهم‌همین‌طوری وبدون قاعده نمی‌گذارد، صاحب مال آزاد نیست‌هرطوری که بخواهد دست خود را ببندد وهرطوریکه بخواهد انفاق کند گرچه این تصرف ذاتی بوده بخود فردمربوط است ولیکن دراسلام‌فردبحال‌خود وا گذار نمیشود که هرچه بخواهد بکند، فرد آزادی داردولیکن درچهار چوبی از حدود! وانگهی درمال، کمتر تصرف‌شخصی‌است که‌ارتباط بدیگران نداشته باشد، اگر چه یك ارتباط روشن وبدون واسطه ای در کار نیست دست بسته‌شده‌چون‌دست‌اسرافکارهیچکدام رااسلام نمی پذیرد چون‌در هریك ضرری است که به‌خود فردو اجتماع بر می گردد: **«ولاتجعل یدك مغلولة الی عنقك ولاتبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسوراً»** (۱) (دستت را بگردنت بسته مدار و آنرا بتمامی

---

(۱) اسراء ۲۹

مگشای که ملامت دیدموجسرت زده بنشینی) « یا بنی آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد، وکلوا واشربوا ولاتسرفوا . انه لایحب المسرفین» (۱) (شما ای پسران آدم ازینتهای خودرا نزد هرمسجدی ( باخود) بر گیرید . وبخورید و بیاشامید و اسراف نکنید کـه خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد) .

بستن دست باعث محرومیت انسان ازمتاعهای مشروع است واسلام هرفرد را مکلف میداند که درحدود مشروع ، خودرا لذت وآسایش دهد وخوش ندارد که مردم درغیرحرام شرعی چیزی را برخودحرام کنند زیرا که زندگی باید زینت و زیوری داشته باشد وبطور غیر عیاشی و اسرافکاری شادمان باشد اسلام محرومیت و کناره گیری از پاکیزه های زندگی را واجب نمیکند ، بنی آدم راامرمیکند که بزینت های شایسته زینت کنند چنانکه در آیهٔ شریفه گذشت قرآن پس از آیهٔ مذکور بـایك لهجهٔ انکار آمیز می فرماید : ( بگو کی زینتهای خدائی را که برای بندگان خود ایجاد کرده ، و پاکیزه های رزق را حرام کرده ؟ ! بگو : اینها برای مؤمنان است در زندگی دنیا وروزقیامت هم محضاً ( برای آنهاست ) ، این چنین آیه ها را برای مردم دانـا تفصیل میدهیم ، بگو : هما نا خدایم زشتیها را از ظاهر ونهان و گناه و ظلم و ستم بدون حق و شریك قرار دادن برای خداوند آنچه را که خدا سلطنتی نداده ، و گفتن بر خدا آنچه را که نمیدانید حرام نموده است)(۲)

---

(۱)اعراف ۳۱ .

(۲) قل من حرم زینةالله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل»

اسلام بهره بردن از زیبائیهای معقول زندگی را از همه مردم کوچك وبزرگ ، فقیر وغنی خواسته واز این جهت درآیه خطاب به «بنی آدم» نموده واگر گاهی دعوت بصبرورضا نموده این دعوت به کناره گیری ومحرومیت نیست ، بلکه آن دعوت به حفظ نفس است باینکه آنرا در مقابل مشکلات آرامش دهد تا آنهاازبین رود یا تغییر یابد لیکن پس از آن هرفردی موظف است که بطور حلال بهره ولذت برد واجتماع موظف است که این را برای افراد مهیا نموده آنهاراازلذتی که خداوند آنها را به آن دعوت نموده محروم ننماید .

ازاین جهت است که برای فقراء ـ وآنان کسانی اند که کمتر از نصاب زکوة را دارند ـ نصیبی اززکوة معین نموده تا گشایشی در رزق خود دهند نه فقط برای کفایت روزی زیرابقدر کفاف دارند. ازاین نظر که اسلام فقط دعوت به مقدار کفاف نمیکند ، بلکه دعوت به لذت بردن اززندگی می کند وآن بالاتر از مقدار کفاف است .وقتی اسلام بفقیر مقداری از اموال زکات میدهد تابرخود گشایش دهد و فوق ضروریات واحتیاجات خود لذت برد این بمراتب اولی و بهتراستکه شخص دارا برای لذت معقول اززندگی ومحروم نشدن ازپاکیزه های حیات ـ که آنها زیادند ـ مصرف کندتاحیات ، زیباوبانشاط شود وجان به برتراز مقدار ضرورت ازفکرعالی ودرك بلندمرتبه وتأمل در عالم و

---

*هی للذین آمنوافی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة .کذلك نفصل الایات لقوم یعلمون . قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهرمنها و ما بطن و الاثم و البغی بغیرالحق و ان لاتشرکوا بالله مالم ینزل به سلطاناً . و ان تقولوا علی الله مالا تعلمون ـ اعراف ٣٢-٣٣

خلقت و نظر به جمال و کمال عالم برسد، پیغمبر گرامی ﷺ میفرماید: « وقتی خداوند مالی بتوداد باید اثر نعمت خدا بر تو دیده شود » بنابر این تنگدستگی نشان دادن، و خاك نشینی - باوجود توانائی و قدرت - انکار نعمت خدا حساب شده که خداوند از آن کراهت دارد .

اینها همه از جهتی است ، اینجا جهت دیگری هم هست که اسلام درحبس مال از مصرف نمودن و دست بدست گشتن لحاظ کرده : حبس نمودن مال تعطیل وظیفهٔ آن است و اجتماع احتیاج زیادی به گردش اموال همگانی دارد تا زندگی در مظاهر مختلفش رشد و نمو نماید و بهره دادن در وسیع ترین میدانهایش را ضامن گردد ، و برای جهانیان وسائل کار ، و برای انسانیت راه فعالیت را مهیا نماید و حبس اموال، همه اینهارا تعطیل میکند بنابراین همهٔ اینها در نظر اسلام حرام است زیرا باعث تعطیل مصالح خصوصی و عمومی میباشد .

اما اسراف آن هم طرف دیگر موضوع است و باعث فساد فرد و اجتماع میباشد و ما نخست روشن میسازیم که انفاق مال درراه خدا ، گرچه همهٔ مال را هم بدهد، اسراف نیست؛ چنانکه در روایتی که از پیغمبر ﷺ درباره کوه طلا و میل پیغمبر ﷺ به اینکه اگر همه آن کوه از او بود همه را در راه خدا انفاق مینمود و دو قیراط هم از آن باقی نمیگذارد ؛ نقل شد ، گذشت . اسراف عبارت از اسراف در مصرف بر خود است و همین منظور اسلام میباشد .

و اسراف باین معنی همان عیاشی است که اسلام اکیداً آنرا بد میداند و دشمن میدارد که مال دردست توانگران دست بدست بگردد تا تمرکز ثروت باعث نشود که مصرف آنهم درراه هنگفت شدن آن باشد،

وآنرا برای صاحبش واجتماعی که او در آن زندگی می کندمنشأشر میداند وازاین جهت آن کار منکری بوده که براجتماع لازم است آنرا تغییردهد وگرنه خودرا درمعرض هلاکت درمیآورد .

آیات قرآن و احادیث نبوی درباره بدی عیاشی وحرمت آن بحد تواتر بوده وبطورروشنی میرساند که آن نزد خدا ورسول ازجمله بدترین حرامهاست ، واسلامی که مردم‌را بر لذت ازپاکیزه‌های زندگی تحریص مینماید وبدمیدارد که آنها را که حلالست برخود حرام کنند ودعوت به‌این می کند که زندگی را پسندیده وبشاش نمایند نه‌تاریک و دور افکنده شده . . . همین اسلام از اسراف و عیاشی همانطور شدیداً کراهت داشته وسخت بدش میآید .

قرآن ، آن ثروتمندان تن پرور عیاش رااحیاناً به‌سقوط همت وناتوانی ، وتنزل خصلتهای نیک‌نفسانی توصیف میکند :

(و وقتی سوره ای نازل میشود که بخدا ایمان بیاورید و با پیغمبرش بجهادروید مکنت دارانشان ازتو اجازه‌میگیرند ومیگویند : مارا واگذار بانشستگان باشیم ) (۱).

وچون درتحریص اسلام برجهاد وبزرگداشت مجاهدین می - نگریم تا آنجا که پیغمبر گرامی میفرماید : « هرکه بمیرد و جنگ نکند وخودرا به‌جنگی نیاورد با نوعی ازنفاق مرده » . آنگاه خوب می‌فهمیم که تاچه‌اندازه این‌مکنت داران را بخاطر تخلف‌وبازنشستن‌از صفوف مجاهدین کوچك شمرده والبته این‌هیچ عجیب نیست ، ثروتمند

(۱) واذا انزلت سورة ان‌آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله ، استأذنك اولوا الطول منهم وقالوا : ذرنانکن مع القاعدين-توبه۸٦

عیاش سست و بی اراده و خوش گذران بوده و رادمرد نیست، عادت بکوشش نکرده و در نتیجه همتش سقوط و تنزل نموده و خصلتهای حمیدهٔ او سستی گرفته است، کوشش در جهاد این لذتهای شهوانی آزاد او را تعطیل می کندواورا ازلذات حیوانیش برای مدتی اززمان محروم میکند اوهم درزندگی ارزشی جز همین ارزشهای پستودور ازراه عدل نمی بیند

قرآن گاهی هم در باره این تن پروران از نظر تاریخ سخن میگوید و آنهارا چنین نشان میدهد که مانع راه هدایت خود وتبعه و پیروان مستضعف و بیچاره خود هستند وتا در جهان این ثروت مندان عیاشند استثمار شدگانی هم هستند که مقابل تکبر آنان تملق میگویند و شهوات آنانرا تحقق می بخشند و همانند حشرات خود را در آنان فانی میکنند **«وما ارسلنا فی قریة من نذیر الاقال مترفوها انابما ارسلتم به کافرون »**(۱) (مادرهیچ آبادی ترساننده‌ای نفرستادیم جز آنکه ثروتمندان عیاشش گفتندما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم) .

(بزرگان قومش که کافر بودند ودیدار آخرت را انکارداشتند و در زندگی دنیا نعمت بسیارشان داده بودیم گفتند : این جز بشری مانندشما نیست ازآنچه می خورید می خوردو ازآنچه شمانوشیدمی نوشد و اگر مطیع بشری مانند خود شوید زیان کار خواهیدبود ).(۲)

(پروردگارا ما مهتران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و

(۱) : سبأ ۳۴

(۲) وقال الملاء من قومه الذین کفرواوکذبوابلقاء الاخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا : ما هذا الابشر مثلکم یأکل مما تأکلون منه و یشرب مما تشربون ولئن اطعتم بشراً مثلکم انکم اذاً لخاسرون_مؤمنون۳۳_۳۴

ما را از راه بدر بردند . پروردگارا از عذاب دو برابرشــان ده و لعنشان کن لعنت بزرك)(۱)ودراین‌هیچ‌عجبی نیست‌زیراتوانگران بر زندگی سست ومریض خود وبر شهوات ولذائذشان حریصند ،حرص دارند که اطرافشان عده ای متملق و مفتخوار باشند تا در مقابــل نفوذشان سر فرود آرند ، وهدایت ودین وایمان از بسیاری از آنچه بر آن حریصند محرومشان می کند و راههای لذت مباحرابر ایشان بیان می کند - و آنهم نسبت بآنان بسیار کم است که مرض روحی و گسیختگی شهواتشان بدان راضی نمی شود - وارزش های همهٔ مردم را بالا می برد و در نتیجه آنان تسلط مطلق خود را بر استثمار شده گان بآن طوری که آنها را آلت دست و وسیله نفوذ خود کــرده بودند از دست می دهند و آنها را از خرافات و اوهام و افسانه هائی که بجان آنها محیط است و از آنها در اجتماعات گمــراه و نادان و استثمار شده بهره برداری می کنند محروم می نماید از این جهت آنها دشمن هر هدایت و معرفتی هستند ، این علاوه بر آنچه که تن پروری بسر وجدان و باطن می آورد و آن جمودی که در مشاعر ایجاد می کند.

(وروزی که با آنچه سوای خدا می‌پرستیدند محشورشان کند وگویا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راهــرا گم کردند؟ گویندتقدیس‌تو میگوئیم،مراسزاوارنبود که‌سوای‌تودوستانی گیریم‌ولی توایشان وپدرانشان‌رانعمت‌دادی وآنها تذکاررا فراموش

---

(۱) وقالوا ربنا اننا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب و العنهم لعناً كبيراً احزاب ۶۷-۶۸

کردندو گروهی هلاکت‌زده‌و بی‌فائده‌شدند) (۱)پس لذت طولانی که‌به تن‌پروری‌وعیاشی بکشدو‌از پدران بارث برسدتذکار را ازیاد‌میبردو به‌بی‌منفعتی‌وخشکی میکشاند ؛ تعبیر «کانوا قوماً بوراً» (گروهی هلاکت زده و بی فایده شدند) نشان‌دهنده تعبیر عجیب‌و عمیقی است زمین بور بآن زمین می گویند که نتیجه و ثمری ندارد ، همچنین دلها وقلوب و زندگی آنان سخت و بائرو بی ثمراست که روح ندارد .

پیغمبر ﷺ منزلهای ثروتمندان‌عیاش‌را منزلهای‌شیاطین‌مینامد بخاطر آن فسادیکه در آن میجوشدو آن فتنه ایکه‌از آن خارج‌میشود: «شترها ئی برای شیاطینند و منزلها ئی برای شیاطین اند اما شتران شیاطین را دیدم ! : ، یکی از شماها با شتران خوبی که آنها را فربه نموده بیرون میرود و بر هیچ یك از این شتران بالا نمیرود ( و سوار نمیشود) وببرادر خود می گذرد که در راه مانده اورا نمی‌برد !، اما منازل شیاطین را جزاین قفسها که مردم بادیباج می‌پوشانند نمی‌بینیم» اگر پیغمبر ﷺ آن شتران را شترشیطان دیده که صاحبانش احتیاج بسواریش ندارند و در همان حال راه ماندگانی وسیله سواری نداشته باشند ، مااینجا ماشینهای مدرن وزیبائی می‌بینیم که صبح وشام برای کارهای کوچك وپست ول می گردند وهزاران نفرهم بقدر کرایه‌و اجرت «تراموا» واتوبوس هم ندارند وصدها نفرپاهایشان درحوادث

---

(۱) و یوم یحشر هم وما یعبدون من دون الله ، فیقول أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل ؟ قالوا :سبحانك‌ما كان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء ولكن متعتهم وآباءهم حتی نسوا الذكروكانوا قوماً بوراً فرقان ۱۷- ۱۸

قطع شده وحتی پائی هم برای راه رفتن ندارند . اما آن خانه ها که پیغمبر ﷺ بصورت قفس‌های پوشیده شده با دیباج دید ما آنها را با وسائل تن‌پروری وشهوتهائی که بقلب بشری درآن‌زمان خطور نکرده بود می‌بینیم ! . . . . ــ

پس ناچار ، درطول تاریخ : عیاشی سبب هلاکت وسبب غرور است « **وکم اهلکنا من قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم لم تسكن‌من بعدهم الاقليلا** » (۱)(چه بسیارقریه‌ها راکه هلاك کردیم که رفاه معاش غره شان کرده بود ، اینك آن مسکنهاشان که پس از ایشان جزاندکی مسکون نشده) .

وبناچار عیاشی بخاطر آن گناهانیکه ببارمیآورد سبب عذاب‌در آخرت است :

(وسمت چپی‌ها ، چه سمت چپی‌ها ؟ ! ، در آتش نافذند وآب جوشان وسایه‌ای ازدود غلیظ که نه‌خنك است ونه‌با فائده . آنها پیش ازاین ازمنعمان بودند وبر گناه (یاقسم‌بنفی حشر)بزرگ اصرارداشتند ومی‌گفتند وقتی بمردیم وخاك و استخوان شدیم چگونه ما و پدران قدیممان زنده میشویم)؟!(۲)

ولیکن‌هلاکت وعذاب تنها به شخص‌عیاش نمیرسدبلکه‌باجتماعی

---

(۱) قصص۵۸

(۲) و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال : فی سموم وحميم و ظل من يحموم لابارد ولاكريم ، انهم‌كانوا قبل ذلك مترفين وكانوا يصرون على الحنث‌العظيم وكانوايقولون أاذا متنا و كنا تراباً وعظاماً أئنا لمبعوثون ، او آباؤناالاولون؟ـواقعه۴۱-۴۸ .

که برای پیدایش عیاشان اجازه میدهد نیز اصابت می کند .(وقتی بخواهیم قریه ای را هلاك کنیم عیاشانش را زیاد کنیم وآنها در آن گناه کنند ودر نتیجه آن گفته در بارهٔ آنان ثابت میشود و آنگاه آنهارا بنحو کاملی هلاك می کنیم)(۱)وارادهٔ دراین آیه به «جبریها»فایده ای نمیدهد زیرا آن معنائی که عوام میفهمند منظور نیست بلکه منظور جبری بودن علل ومعلول ویامقدمات و نتائج است : پیدایش عیاشان در اجتماع وسهل انگاری وسکوت در برابر آنان وباز نشستن ازنابود کردن اسباب عیاشی وواگذاردن عیاشان بحال خود، تافساد کنند.... همهٔ اینها وسائلی است که حتماً طبق جریان طبیعت به هلاکت میکشد وهمین معنای ارادهٔ در آیه است یعنی نتائج رابدنبال مقدمات آوردن و واقع نمودن مسببات در وقت وجود اسباب بحسب ناموسی که خدا برای عالم وزندگی خواسته است .

اجتماع مسئول این منکری است که روی داده عیاشی بحکم وجودش دراجتماع حتماً آنرا بمنکر میکشاند و ما بیان داشتیم که زیادی نیرو حتماً احتیاج بتصرفی دارد . اینجامال زیادی است وهمان نیرو است وآنجا نیروی حیاتی زیادی تن است ؛وآنهم نیرواست ، و جای دیگر وقت زیادی بدون کار وفکراست و آنهم نیرو است ، و جوانان ودختران عیاش که جوانی وبیکاری وپول دارند حتماً بایدبفسق وفجور گرایند وباید برای نیروی تن ومال ووقت خودمصارف دیگری

---

(۱)« واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميراً » ـ کلمه امرنا دراین آیه بمعنای زیادکنیم است(مؤلف)

پیدا کنند وغالباً مصارف پستی است که اصلش از مقتضیات زمان ومحیط گرفته شده لیکن همه در سرحد پستی وسستی و پلیدی حسی ومعنوی بهم میرسند

در طرف دیگر بهره برداران وسودخوران ومحتاجان به آنها از برده فروشان وبازیگران، ومطربها وخودفروشان ،وحاشیه نشینان توانگران ومنعمان ، فسق وسستی را رائج میکنند و از ارزشهای مهم زندگی که برای مردان وزنان عیاش اهمیتی ندارد میکاهند .

آنگاه این مرض بهمهٔ جوانب زندگی سرایت میکند. . .ودر نتیجه عاقبتی که حتماً باید بشود تحقق می یابد که همان شیوع زشتیها در ملت وانتشار « اباحیت » ، وسستی تنها وخردها وانحطاط معنویات ومسائل روحی است ودر این هنگام امر خدا تحقق یافته ومردم این اجتماع بنحو کاملی هلاك میشوند!.

این عقیده اسلام درباره جرم عیاشی است جرمیکه اولش فردی است ولی وقتی اجتماع از آن ساکت شد وبادست وزبان ودل آن را از بین نبرد این گناه نتائج خودرا میدهد واین وبادرتن اجتماع تخم میگذارد وآنرا بمعرض آخرین هلاکت میرساند اینها همه بحکم مرتب شدن نتائج بر مقدمات،ومعلولها بر علل است:« **ولن تجد لسنة الله تبديلا** »
(۱) (وهرگز تبدیلی برای سنت وروية خدا نخواهی یافت).

ولیکن حد عیاشی ، و محرومیت چیست ؟ و اعتدال بین آندو کدام است ؟ گمان میکنیم که حکم محیط و عرف صحیح ترین حکم ها است .

---

(۱) احزاب ٦٢

ما وقتی باول پیدایش اسلام مراجعه میکنیم محیط محرومی را مشاهده میکنیم که تنگدستی و بی چیزی در آن هویدا است و پیغمبر را می بینیم که ازپوشیدن حریر نهی می کند: «هر که در دنیا حریر بپوشد در آخرت نخواهد پوشید» ، و علی ﷷ روایت میکند که پیغمبر ﷺ نسبت بدخترش فاطمه دوست نداشت که طلا بپوشد ولی این خصوصیتی است که پیغمبر ( ص ) اهل بیت خود را بدان ملزم میکرد نه سائر مردم را .

ولی ما گمان میکنیم که اگر بگوئیم : این منطق محیط پیغمبر ﷺ بوده و گر نه در زمینه ایکه مقتضیات محیط واحوال اجتماع بتنگدستی دعوت نکند اسلام هم چنین دعوتی (۱) ندارد ، حرامی را حلال نکرده‌ایم . البته درست است که پوشیدن حریر و پارچه های رنگین والوان چه بسا ارزش مردان را کم میکند و آنها را بخوشگذرانی میکشاند خصوصاً هنگام جهاد ، و آن وقتی که مقام اقتصادی اجتماع این خوش گذرانی را تجویز نکند ، لیکن پیغمبر نمی‌توانست به‌بیند که اقتصاد زندگی بحد بی‌اهمیتی به‌ظاهر و اهمال لباس بکشد جابر روایت کرده که پیغمبر ﷺ برای دیدن ما آمد مردی غبار آلود را مشاهده کرد که موهایش بهم ریخته فرمود : « این چیزی ندارد که سر خودرا آرایش بخشد ؟ » ومردی رادید که لباسهای چر کینی‌داشت فرمود: «این‌چیزی ندارد که لباسهای خود را بشوید؟ » «**ابوالاحوص جشمی**» ازپدرش نقل‌نموده که او گفت : «پیغمبر ﷺ مرا دید و

(۱) البته در باره غیرطلا وحریر زیرا ایندو طبق دلیل های معتبری برای مردان درهیچوقت جائز نیست ـ گرامی

ومن لباس‌های کهنه ای داشتم فرمود: «آیا تو مالی داری ؟ » گفتم آری فرمود : « ازچه‌قسم‌مال ؟» گفتم خدا ازهمه چیز بمن داده از گوسفند و شتر ، فرمود :«وقتی‌خدا بتو مالی‌داد باید اثر نعمت وفضل خدا برتو دیده شود » وفرمود: « خداوند پاکیزه و نیکو است و پاکیزگی و نیکوئی را دوست دارد و نظیف است ونظافت رادوست‌دارد و کریم‌است و کرم را دوست‌دارد و بخشنده است‌وجود رادوست دارد؛ درخانه‌هاتان را نظیف کنید و شبیه یهودیان نشوید » در پیش . گذشت که خداوند فرزندان آدم را فرمود که زینتهای خود را بردارند وپاکیزه هائیکه برآنها حلال‌شده برخود حرام‌نکنندبنابراین چنین نتیجه‌میگیریم که: منطق‌محیط ، خود حسابی دارد ، و سطح زندگی عمومی اجتماع معین حد عیاشی ومحرومیت است هنگامیکه خداوند شهرها را برمسلمانان گشود و ثروت اجتماع زیاد شد وسطح زندگی بالاآمد ، لباسهایشان تغییر کرد وازآنچه که قبلا بدان لذت‌نمی‌بردند استفاده بردندو کسی هم بر آنان خورده نگرفت مگر در صورتیکه از حد معمول تجاوز می‌نمودند؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «هرچه‌خواهی‌بپوش وهرچه‌خواهی بخور تادوچیز ازتو دوراست : اسراف وآرزوهای خیالی » .

پارهٔ از مثالها که در عصر حاضر خود مشاهده می نمائیم ذکر می کنیم که معنای اسراف روشن شود : هنگامیکه کارگر آمریکائی خانه‌ای مجهز بوسائل روشنائی و آب گرم واجاق‌های برقی‌و گازی و رادیو وتلویزیون وماشین شخصی دارد و درآمد ودخلش بحدی است که باو وخانواده‌اش اجازه همه‌نوع تفریح هفتگی ویارفتن‌سینماو . . . میدهد ، اسراف نیست که رئیس جمهور آنجا هم « کاخ سفید » داشته

باشد و آن خانه‌ای عادی است که بسیاری ازاهالی آمریکا بهتر از آنرا دارند ولی هنگامی که ملیونها مردم یك جرعه آب نظیف آشامیدنی ندارند ، این بدون شبهه اسراف است که دسته ای مردم از مشروبات عالی خارجی که ازماوراء بحار وارد می کنند بیاشامند ووقتیکه ملیونها مردم منزل ساده ای برای خود ندارند ودر قرن بیستم ازتخته پاره‌ها وحصیر برای خود خانه میسازند وبرای پوشاندن تن خود پارچه خشنی هم ندارند این اسراف وحرام است که برای مسجدی (۱) صد

---

(۱) تزیین وزیبا جلوه دادن مساجد چه بسا بعزت دین تمام میشود ـ گرچه پایهٔ دین برمعنویات است نه مادیات تا بزرگیش بسته ببزرگی عمارت مسجدش باشد ـ لیکن دربرابر کسانیکه ازعالم چیزی جز همین ظواهر درك نمیکنند ظاهرآراسته بسیارمؤثراست وچه بسا جلب توجه آنها را نموده باعث تحقیق و بررسی آنها دربارهٔ حقیقت این دین و بالنتیجه هدایت آنها خواهد شد هم اکنون اگر فقیهی که مرجع مردم شناخته میشود با ظاهری زننده و کاملا بی قید دربرابر مردم رفت وآمد کند باعث نفرت عمومی خواهد گردید؛ حساب وضع درك مردم یك اصل روشنی است که در بسیاری از مسلمات دین جائی برای خود دارد مثلا : در مواردیکه باعث اتهام انسان میشود نباید درنگه نمود گرچه او خود میداند که قصد عمل بدی ندارد وچه بسا میخواهد آنجا توقف نموده سیر درحقایق عالم کند ! « اتقوا من مواضع التهم » (ازموارد تهمت پرهیز کنید ) . تمام دانشمندان اسلامی متفقند که پیغمبر نباید دارای مرض خوره ویا پیسی ونظائر آن باشد زیرا باعث نفرت عمومی میشود گرچه درمقام عرفان حق سرآمد جهان باشد این معنی هم باعث جذب قلوب میشود؛ وهم جلودهان مخالفین را گرفته و از باب « چونکه با کودك سروکارت فتاد ، پس زبان کودکی باید گشاد » آنهارا مرعوب میسازد.. . پیغمبر(ص) میفرمود:

هزار «جنیه» ـ پول مصری ـ خرج کنند چنانکه از اسراف حرام است که کعبه را با مخمل طلا دوزی شده بپوشانند ، گرچه اینکعبه است

---

*«خداوند تکبر در برابر دشمن را دوست میدارد» ـ ج۲ وسائل ابواب العشرة با اینکه ذاتاً تکبر از جز خداوند مذموم است . علی ( ع ) هنگام جنگ قادسیه بخلیفهٔ وقت ـ عمر ـ میفرمود : خودت حرکت نکن که اگر دشمن ترا در صحنهٔ پیکار ببیند یقین میکند که اسلام هرچه هست همان است که آنجاست.

پیغمبر اکرم (ص) در فتح مکه لشکریان خود را بطرز بسیار زیبائی دسته بندی نموده لباسهای مختلف و اسبهائی متناسب با رنگ لباس هر دسته تعیین فرمود ـ که قطعاً مخارج زائد گزافی برمیدارد ـ تا دشمن را بمجرد دیدن مرعوب سازد . .

بهرحال موارد بسیاری در احکام و تواریخ پیشوایان دین دیده میشود که تجویز تزیین مساجد در صورتیکه بعزت دین تمام شود بخوبی از آنها استفاده میشود .

علاوه اینکه از آیه شریفه ـ ۳۷ سوره نور ـ این معنی بدست میآید « مثل نور خداوند مانند چراغدانی است . . . . . که درخانه هائی است که خداوند اذن داده بعظمت بلند شوند و در آنها نام خدا برده شود.... » که همان طوریکه بسیاری از مفسرین گفته اند منظور مساجد است .

بنا بر آنچه ذکر شد میتوان گفت روایات چندی که دستور میدهد مساجد بدون سقف ویا باسقفی چوبین وبدون مناره ساخته شود ـ وافی جزء ۵ صفحه ۷۷ ـ راجع بوقتی استکه عقل بشر تکامل پیدا کند و نظری بظواهر بهیچ وجه نداشته باشد چنانکه طبق روایاتی چند زمان ظهور امام دوازدهم چنین میشود وشاید روی همین نظر در روایات ما وارد شده که : « مساجد سقف دار امروز برای شما مانع ندارد ... لیکن وقتیکه قائم ما (ع) ظهور کند آنها را خراب مینماید ، منارهها را از بین میبرد » وافی درهمان صفحه مستدرک ج ۱ ص ۲۳۰ گرامی

وآن مسجد، لیکن مردم باین اموالی که در این راه صرف می شود اولی‌هستند .

وبهمین قیاس می‌توان اسراف ومحرومیت را معرفی نمود ، پس حاکم وقاضی دراین‌مسئله منطق‌محیط‌است‌واین‌منطق کمتر بخطامیرود، بنابراین ثروت عمومی مردم وسطح‌زندگی عمومی درهرزمان‌ومحلی مظاهراسراف واعتدال را روشن میکنند وحس اجتماع‌درتقدیرو بیان امثال‌این اموربسیار کم بخطامیرود چنین است‌حدود اسلام‌در زمانها و اوضاع مختلف !.

## فریضه زکات

اکنون از زکات سخن گوئیم ، همان رکن بارز اجتماعـی از ارکان اسلام ، قضیه‌زکات‌اساسی ترین چیز در «سیستم مالی‌اسلام»است زکات حق مالی است که از جهتی عبادت‌وازجهت دیگر وظیفهٔ‌اجتماعی است واگر بخواهیم برطبق نظریه اسلام درعبادات واجتماعیات مشی کنیم . باید بگوئیم زکات وظیفه اجتماعی عبادی استوبدینجهت آنرا زکات نامیده است، زکات پاکی ونمواست هم پاکی باطن و عهـده ، بوسیله پرداخت‌حق واجب وهم‌پاکی جان ودل از فطرت‌بخل‌وغریزه خود خواهی . مال عزیز است و ملك مورد علاقهٔ انسان !ووقتی‌جان انسانی از آن گذشت و بدیگران داد پاك می‌شود و ترقی می‌نمایدو نورانی میشود.

زکات پاکی مال بوسیله پرداخت حقش وحلال شدنش پس از آن است، وچون درزکات معنای عبادت است اسلام از دقت احساسش

بحدی رسیده که پرداخت آنرا از اهل ذمه نخواسته و آنرا بجزیه تبدیل نموده تا آنها هم در مخارج دولت شریك باشند نه اینکه عبادتی مخصوص از عبادات اسلام را بر آنان تحمیل کند، مگر اینکه خود بخواهند.

زکات حقی از اجتماع در گردن فرد است تا گاهی کفیل مقدار کفایت دسته‌هائی از اجتماع و گاهی هم پس از مقدار کفاف کفیل مقداری لذت و استمتاع گردد، و بدینوسیله اسلام جزئی از قانون عمومی خود را تحقق می بخشد: **«کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم»** (تا بین توانگران شما دست بدست نگردد) چون اسلام برای مردم تنگدستی واحتیاج راخوش ندارد ولازم میکند که هرفردی تاتوانائی دارد بقدر کفایت اززحمت خودببرد، وچون بعلتی ناتوان شد از مال اجتماع بردارد.

اسلام تنگدستی واحتیاج را برای مردم کراهت دارد وبدمیداند زیرامیخواهد که آنانرا ازمشکلات زندگی مادی برهاند تا به مقصد بزرگتر وبه آنچه به انسانیت سزاوارتراست، وبه آن کرامتی که خدا مخصوص بنی آدم کرده برسند:

(پسران آدم را کرامت دادیم ودرخشکی ودریا حملشان کردیم وازچیزهای پاکیزه روزیشان دادیم وبربسیاری از مخلوقات خویش بنحو کاملی برتریشان دادیم) (۱).

آنان را به خرد وعاطفه وشوقهای روحی بسمت آنچه که بالاتر وبرتراز ضروریات تن است کرامت داد، وچون ازضروریات زندگی

(۱) ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا ـ اسراء ـ ۷۰

چیزی بدانها ندهد که مقداری از وقت و کوشش خود را صرف این هدفهای روحی واین میدانهای فکری نمایند ، این کرامت ازآنها سلب شده است . وبه مرتبه حیوانیت بر گشته اند ، بلکه پست تر !؟ زیرا حیوان غالباً خوردنی و آشامیدنی خود را می یابد و دسته ای حیوانات بخود می بالند وبشاشانه جست و خیزی میکنند ودسته ای ازپرندگان پس از اینکه بمقدار کفایت خوردند ـ وآشامیدند ازروی خوشحالی وسرور بهزندگی، آوازه ای‌میخوانند ، و چهچهی‌میزنند!

پس اونه‌انسان است ونه کرامتی‌از خدا دارد . این همانستکه ضرو ریات خوردن و آشامیدن آنرا از رسیدن‌به‌آنچه که‌پرنده ها و حیوانات بدان میرسند بازداشته تاچه‌رسد به آنچه که و ظیفهٔ انسانی است که ازخدا کرامت دارد وچون وقت ونیرویش تمام شد و بمقدار کفایت خود نرسید این خصلت وسجیه‌ایست که اوراازآنچه مطلوب خداست بمراتبی تنزل میدهد ، وآن‌خصلتی که وصلهٔهبوط وتنزل به اجتماع‌خود بزندمستحق تکریم خدانخواهد بود زیراازخواست‌خدا تخلف کرده است .

انسان در زمین جانشین خدا است وخداوند اورا به‌جانشینی‌بر گزیده تاحیات را درزمین ترقی ونمودهد و سپس آنرا زیبا و سرور آمیز کند وسپس اززیبائی وسرورش استفاده کند آنگاه خدا را بـر نعمتهائیکه باو داده شکر گذارد . و انسان وقتی حیاتش درراه لقمهٔ نـان گرچه بقدر کفایت باشد صرف شود باین مقامات و مـراحـل نرسیده ، تـاچه رسد بـآنجا که زندگی خود را صرف کند و بقدر کفایت هم نیابد ! .

اسلام اختلاف طبقاتی بین مردم را بدمیداند که‌عده ای‌درسطح عیاشی ومنعمیت بسر برند و دسته ای در سطح تنگدستی و سپس ایـن تنگدستی بحد محرومیت و گرسنگی و برهنگی برسد ، و ایـن قبیل مردم ملتی غیر مسلمان است. پیغمبر ﷺ میفرماید : « مردم هر جا که‌مرد گرسنه‌ای در میانشان بصبح آورد ذمه خدا از آنها بیزاراست» یا میفرماید : « از شما کسی ایمان ندارد تا آنچه برای خودش می خواهد برای برادر دینی خود نیز بخواهد» اسلام این اختلاف‌طبقاتی را بدمیدارد چون در پشت سر کینه ها وحسدهائی دارد که ارکان اجتماع را متزلزل میسازد و چون در آن ، خود خواهی و سنگدلی وحرصی است که جان و دل را فاسد میسازد و بینوایان را مجبور می کند که یا بطرف دزدی و غصب ویا بسوی ذلت و از دست دادن و فروش شرافت و عـزت . . بروند و همه اینها پستیهـائیست که اسلام اجتماع را از آنها دور میسازد .

اسلام بخاطر همه اینهاقانون زکات را آورده‌و آنرافریضه‌مالی وحقی برای مستحقین آن قرار داد تامنتی ازطرف زکات دهند گان نباشد ، وبرای آن‌در مال‌حدی معین کرد که‌همه‌مالداران‌در پرداخت آن شرکت کنند زیرا آخرین حدبرای دادن زکات‌بیست مثقال‌طلا است که بپول‌ما معادل ۱۲ «جنیه» میباشدآنهم بشرط اینکـه بیش از احتیاجات ضروری مالك وقرض اوباشد و یکسال بر او بگذرد زیرا بدیهی است که اگر انسان خود مستحق‌زکوة باشد ازاومطالبه‌زکوة نخواهد شد: درمحصولات کشاورزی ومیوه جات هم‌فصلی بوده‌ووقتش همان‌هنگام درو وچیدن‌میباشدودر کالاهای‌تجارتی‌منوط به‌طلاو نقره‌می

باشد .ودر حیوانات با نسبتهای معینی که تقریباً معادل باهمان نسبت مالی است که تقریبا $\frac{1}{4}$ میگردد .

اما مستحقین زکات ، آنها همانهاهستند که قرآن تصریح فرموده .

**فقراء** :وآنها کسانیند که کمتر از حد نصاب زکات مالکند یا اگر بقدر نصاب دارند وامی بهمان مقدار دارند ، پیداست که ایندسته ، مقداری مالدارند لیکن مقدار کمی ، واسلام میخواهد که مردم بقدر کفایت وچیزی هم بیش از آن داشته باشند تا بحد امکان ازمتاع دنیا استفاده برند .

**و مساکین** :وآنها کسانیند که هیچ ندارند وطبعاً اینها سزاوارتر به عطاء میباشند من چنین می فهمم که ذکر فقراء پیش از مساکین درآیه شریفه میرساند که داشتن فقراء مقدار کمی ازمال، کفایت نمیکند. گویا که آنها همچون مساکینند زیرا هدف اسلام محض کفایت بقدر ضرورت نیست بلکه چنانکه گذشت چیزی بیش از حد کفاف منظوراو است .

**و العاملین** (وکارکنان برزکات): وآنها جمع کنندگان زکاتند ایندسته گرچه غنی وبی نیاز باشند بپاداش عملشان چیزی داده میشوند بنابراین آن اجرتی است درمقابل کاری که انجام میدهند واین داخل در قانون کار و مزد است نه در قانون احتیاج وجلوگیری ازآن .

**والمؤلفة قلوبهم**(آنانکه بدست آوردن دلهایشان منظوراست):

واینها کسانیند که تازه داخل اسلام شده اند ، وبخاطر تقویت دلهاشان ، وجذب دیگران ، بدانها چیزی داده میشود. لیکن این مصرف پس ازاینکه خداوند اسلام را پس ازجنگهائی بامر تدین در دوران ابو بکر عزت داد بسته شده ودیگر اسلام محتاج به بدست آوردن دلها با مال نشد و بااینکه

این عده مورد تصریح قرآن شریفند عمر مانعی از تصرف کردن برای خود ندید ( و ما این مثل را حفظ میکنیم تا در محل خود از آن استفاده کنیم ) !

**وفی الرقاب** (در راه برده‌ها ) : وآنها برده هائی هستند که با صاحبان خود قرار داد می‌بندند که در برابر پرداخت مبلغ معینی آزادی خود را پس بگیرند . اززکات بدانها داده می‌شود تا کارشان آسان شده به‌حریت و آزادی خود برسند(واین مصرف بحکم مقتضیات زمان اکنون تمام شده) .

**و الغارمین** ( بدهکاران) : وآنها کسانیند که قرض همه ثروت آنان را گرفته . بشرط اینکه در راه معصیت قرض نکرده باشند پس عیاشی ونظیر آن مجوز گرفتن زکات نیست . دادن قسمتی از زکات بدانها از بین بردن قرضهای آنان و رهائی بخشیدن آنها از قرض می‌باشد ودر این کار کمکی بزندگی شرافتمندانهٔ آنهاست .

**وفی سبیل الله** (در راه خدا): واین یکمصرف عمومی است که حدش بسته بمقتضیات زمانست : تجهیز مجاهدین و درمان مریضان و تعلیم کسانیکه خود قدرت مالی بر تحصیل ندارند ، وسائر چیزها که مصالح مسلمانان بدان تحقق می‌یابد ، داخل دراین مصرف است ، تصرف دراین قسمت شامل هرعمل اجتماعی درهرمحیط وزمان ومکانی می‌باشد .

**وابن السبیل** (براه مانده) : وآنکسی استکه ازمال خود جدا شده و بقدر خرجی خود ندارد چون کسانیکه از جنگها وغارتها و فشارها بر گشته‌اند و اموال خود را پشت سر گذاشته‌اند وراهی بدان

اموال ندارند .

این قسمتهای خصوصی و عمومی شامل همه و جوه ضمانت و بیمهٔ اجتماعی در زندگی می باشد . اسلام برای این دسته ها (۱) در صورتی حق زکاة میگذارد که وسائل مخصوصه ارتزاق را نداشته باشند اسلام رغبت زیادی بر عزت انسان دارد و با اینکه زکوة را بخشش و تفضل قرار نداده بلکه آن را حقی فرض نموده از اینهم غفلت نورزیده که «دست بالا بهتر از دست پائین است» و اینکه دهنده هر که باشد فضیلتی برای خود می بیند و گیرنده مورد تفضل میباشد وبدین جهت بر بی نیازی از راه کار ترغیب نموده ووظیفهٔ اولیهٔ اجتماع را این قرار داده که برای همه افرادش کار مهیا نماید . سائلی نزد پیغمبر ﷺ آمد تا از آن حضرت چیزی بگیرد حضرتش درهمی بدو داده و امرش کرد که با آن ریسمانی بخرد وهیزم کنی کند واز دسترنج خود زندگی کند وفرمود : «اگر یکی ازشماها پشته‌ای هیزم بر پشت بکشد بهتر است که از کسی سؤال کند چه بدهد وچه ندهد». پس این کمك زکوتی آخرین حفاظت اجتماعی وضمانت برای ناتوانی می‌باشد که زحمت خودرا میکشد وچیزی پیدا نمیکند ویا کمتر از کفاف می‌یابد ویافقط بقدر کفاف پیدا میکند اسلام دراین روش خود دومنظور دارد که هردو راتأمین نموده : **اول** اینکه اوشدیداً میخواهد که هر کس باندازهٔ توانائی‌خودکار کند وبراعانهٔ اجتماعی تکیه نکندتا سر به‌تنبلی نیاورد. **ودوم** اینکه به کسانیکه محتاج شده‌اندبقدر رفع‌احتیاجشان کمك کندوبار سنگین احتیاجات راازدوششان بردارد وزندگی‌شریف وآبرومندانه‌ای برایشان تأمین نماید .

(۱) البته غیرازکارمندان ادارهٔ جمع‌زکات ـ گرامی

# حقوق مالی دیگر ...

ولی باید دانست که فقط زکات حق مالی نیست ...

ما در بین کسانیکه در این دوران از زکات سخن میگویند شبه توافق و تبانی براین می بینیم که زکاترا بالا ترین حدی میدانند که اسلام برای همیشه از سرمایه ها مطالبه می کند! بدین جهت میسزد که ما از این تبانی که دسته ای از « رجال دین » حرفه ای دارند پرده بر داریم زکات کمترین حدی است که در اموال در آن هنگام که اجتماع بغیراز فرآورده زکاتی محتاج نباشد فرض شده است. اماوقتی زکات وفانکرد و کافی نبود اسلام دست بسته نمی‌ایستد بلکه به پیشوا اختیارات وسیعی برای وظیفه معین نمودن در سرمایه ها - یعنی گرفتن مقداری معلوم از آنها - درحدودی که برای اصلاح لازم است میدهد و صریحاً می‌فرماید: « همانا درمال غیر اززکات حقی است » . ودائره « مصالح مرسله » و «سد ذرائع » دائره وسیعی استکه شامل همه مصالح اجتماع بوده وضامن رفع همه‌ضررها آنست .

ما دربیان حدود ایندو به آنچه که درکتاب « **الامام مالك** » تألیف استاد « **محمد ابوزهره** » استادفقه‌دانشکدهٔ حقوق‌دردانشگاه قاهره ذکرشده اکتفا می کنیم :

**مصالح‌مرسله** : « مصلحتهائی که نص خاصی براعتبار نوع آن وارد نشده مصالح مرسله نامیده میشود وآیا این يك اصل فقهی‌است؟ محل بحث بین فقهاء است ( **قرافی**) ادعا کرده که‌همه‌فقهاء آنرا گرفته وآن‌را درجزئیات دلیلی قرارداده‌اند گرچه بیشتر انکار کرده اند که

اصلی برای قوانین کلی بوده باشد . ودراین‌باره گفته : دیگران صریحاً مصالح مرسله را انکار می کنند ولی وقتی نوبت ذکر فروع می‌رسد می بینی که استدلال بمصلحت می کنند و هنگام بیان جهات افتراقی واشتراکی فروع ، خودرا موظف نمی‌دانند که برای اعتبار آن فروع شاهدی بیاورند بلکه فقط بر صرف مناسبت تکیه می کنند و مصلحت مرسله همین است .

این ادعا خواه درست باشد وخواه نا درست این مسلم استکه در اعتبار مصالحی که‌نص خاصی در آن‌باره واردنشده نظرعلماءمختلف است واگر دراصل اعتبارش خلافی‌نباشد چنانکه قرافی گفته ، لااقل در مقداراعتبار بحث دارند .

« گفته های علماء در این باره به چهار دسته تقسیم می شود :

« دستهٔ اول : شافعیه و هر که چون آنان مشی میکند و اینها مصالح مرسله ایرا که شاهدی از شرع در اعتبارش وارد نشده معتبر نمی‌دانند زیرا آنها جز به نصوص عمل نمی کنند وموارد دیگر رابا قیاس که اساسش وجودجامعیکه بین‌اصل وفرع یعنی‌بین منصوص‌وآن چیز الحاقی راجمع نماید میباشد ، حمل بر آن میکنند . و اگر با «قرافی» بکنار آئیم می گوئیم : کمترجائی استکه بدون‌قیاس بمصلحت مرسله ای عمل کنند .

« دسته دوم : حنفیه‌وهر که چون آنان‌علاوه برقیاس به‌استحسان نیز عمل‌میکند استحسان هرچه‌باشد ازتکیه برمصالح‌مرسله‌وبی‌دلیل ، خالی نیست ، واگر حقیقت را بخواهیم میگوئیم:در استنباطهای آنان بیشتر ازشافعیه (مصالح) پیدامی‌شود گرچه این‌مقدار درواقع کم‌است،

تا آنجا که بعلت عدم اعتماد آنها بمجرد آن این مصالح ، اصلی ازاصول آنان بشمار نیامده است .

«دسته سوم» : زیاده‌روها وافراطیون درعمل بمصالح ، بطوریکه درمعاملات مردم مصلحت را بر نص مقدم داشته و آنرا مخصص نص بلکه اجماع نیز دانسته اند باین معنی که اگر همه علماء برمسئلهٔ اتفاق کردند و نصی هم درمسئله بود وچیزی مخالف بامصلحت دربعض حالات آن پیداشد مصلحت را مقدم دانسته وآنرا تخصیص بنص شمرده اند و «طوفی» بدین گفته قائل شده است .

« دسته چهارم : اعتدالیها که اینها بیناترند واینها مصالح مرسله رادرغیر مواردیکه نص قطعی وارد شده‌معتبر دانسته‌اند واینها اکثریت فرقهٔ مالکیه را تشکیل میدهند .

مالك در عمل بمصالح مرسله بدعت گذار نبوده بلکه پایه ای مستقل است، که باید ازاومتابعت‌شود؟!

١ـ «دیده‌شده که اصحاب پیغمبر ﷺ پس ازاو کارهائی کردند که در زمان او ﷺ نبود، قرآن کریم را در دفتر و مصحف جمع کردند ـ واین در عهد پیغمبر ﷺ نبود.چون‌مصلحت اقتضای جمع کردن‌داشت ، آنان‌می ترسیدند که‌قرآن بمرگ حافظان‌قرآن فراموش شود.عمر دید که درجنگ بامرتدین آنهااز بین‌می روند.ابوبکر رامتوجه کرد که قرآن رادرمصحف جمع‌کندوهمه‌اصحاب‌هم این‌را پذیرفتند .

٢ـ «پس پیغمبر ﷺ وهمه‌صحابه متفق‌شدند که شرابخوران را هشتاد تازیانه بزنند ودراین باره بمصلحت ویا استدلالهای مرسل (١)

(١) دراین مسئله‌ازفریقین روایتی هست بنابراین جزو مواردمصلحت نباید شمرد ـ گرامی .

تمسك جستند، چون ملاحظه کردند که شرب خمر بواسطه هذیان زیادی که میآورد وسیله ای برای تهمت و نسبت ناروا به زنهای عفیف و پاکدامن شده است.

۳- «خلفای پس ازپیامبر برضمانت صنعتگران اتفاق کردند. در صورتیکه طبق قانون آنها باید امین شمرده شوند (وامین اگر کوتاهی در حفظ کند ضامن نیست) ولی دیدند اگر حکم ضمانت نکنند در حفظ متاع واموال مردم کوتاهی میکنند مردم هم شدیداً نیازمند آنها هستند پس مصلحت درضمانت بود تا بر آنچه زیر دستشان است نظت کنند، بدینجهت علی عليه السلام درباره ضمانت آنان فرمود: «مردم راجز این اصلاح نمیکند»(۱).

٤- «عمربن خطاب بافرمانداراني که مورد گمان بهم آمیزی اموال خصوصی خودباموال بیت المال واختلاس بودند «تنصیف» میکرد (سرسال نصف مالشان را میگرفت) واین ازباب مصلحت مرسله بود وادر اینکارصلاح فرمانداران وجلوگیری از جمع کردن مال وجلب غنیمتها راازراه حرام ملاحظه میکرد.

۵- «ونیز ازاونقل شده که شیری مخلوط به آب در دست فروشنده دید بجهت تأدیب آن شیر فروش خائن، شیر را به زمین ریخت واین از باب مصلحت مرسله بود که تا مردم تقلب وغش وحیله نکنند.

---

(۱) بنابراین ضامن دانستن صنعتگران نسبت باموال مردم یك حکم مصلحتی است که در زمان خلفا و علی (ع) جاری میشده لیکن عده ای از فقهای عامه چون: مالك، و ابن ابی لیلی، وابویوسف؛ ومحمد ابن ادریس شافعی فتوی بتضمین آنها بطور یك حکم قانونی اسلام داده اند بکتاب بدایة المجتهد ج۲ صفحه ۲۲۹ مراجعه شود

گرامی

۶-«و نیز از عمر نقل شده که اگر عده ای در قتل یك نفر شرکت میکردند همه‌را میکشت زیرا مقتضای مصلحت چنین بود با این که نصی در این موضوع نبود، مصلحت هم این بود، زیرا که مقتول بی‌گناه بود وعمداً هم کشته شده بود ، واز بین رفتن خونش بهدم اساس قصاص میکشد زیرا وقتی مردم فهمیدند که درصورت شرکت چند نفر قصاصی نیست با کمك وشریك بطرف کشتن دیگران میروند . اگر گفته‌شود : کشتن غیر قاتل بدعت در دین است و در اینجا هم هر یك یك قاتل نیست ، در جواب گفته میشود که این چند نفر مجتمعاً قاتلند وقتل همگی آنها همانند قتل یك نفراست زیرا چنانکه قتل بیك نفر نسبت داده میشود بجماعتی نیز منسوب میگردد پس اشخاصیکه برای قتل یکنفر ، اجتماع نموده اند همه بمنزله یك شخص میباشند و مصلحت (۱) مارا بدین سمت برده زیرا درآنست نگهبانی خونها و نگهداری اجتماع . .

«واز موارد ملاحظه مصلحت درمسائل عمومی اینکه وقتی بیت المال خالی شد ویا احتیاجات آرتش زیاد شدودر خزانه بقدر کفاف بودجه نیست حاکم‌وپیشوا می تواند بقدری که فعلا کفایت‌لشکریان است ، برتوانگران وظیفه‌ای معین کند تادربیت‌المال مالی پیدا شود ویابقدر کفایت یافت شود البته‌حاکم‌میتواند‌این وظیفه‌را در هنگام درو کردن غله وچیدن میوه هاقراردهد تاباعث و حشت و اضطراب توانگران نشود . و مصلحت در این مسئله اینستکه اگر آن حاکم

(۱) آیات عمومی قصاص شامل این مسئله خواهد بود بنابراین ، این مسئله‌ازمواردمصلحت نیست گرچه فقهاء برای تأیید دلیل ، تمسك‌بمصالح نیز کرده اند- گرامی .

عادل چنین کاری نکند شوکت وعزتش ازبین خواهد رفت وشهرهادر معرض فتنه واستیلای طمعکاران واقع میشود . بعضی میگویند حاکم وپیشوامیتواند بجای اینکار ، برای بیت المال قرض بگیرد «شاطبی» از این جواب داده که : «وام گرفتن دربحرانهای اقتصادی درصورتی استکه امید درآمدی برای بیت‌المال‌باشد واما وقتی که امید چیزی نباشد وراههای در آمد کم‌شود بطوریکه رفع احتیاج نکند حتماً باید وظیفه‌ای در اموال توانگران معین شود .

**ذرائع** : «ذریعه بمعنای وسیله بوده ومنظور از سد ذرائع» برداشتن وازبین بردن آنهاست ، وحاصل کلام اینکه مقدمات هر کار حرامی حرام ومقدمات هرکار واجبی واجب‌خواهدبود: زناحرام‌است ونظربه زن نا محرم نیزچون منجربه زنا میشودحرام است(۱) ، نماز جمعه واجب است ، رفتن بطرف محل نمازنیزواجب‌میشودوچون ترك معاملات و کارهای دیگر مقدمه رفتن برای نماز است آنها نیز لازم است ترك شوند ، حج بیت‌الله و اجب است ، طی راه هم مقدمه واجب میشود و . . .

---

(۱) درمسئله حرمت نگاه به زن اجنبیه روایاتی دردست است ـوافی جزء ۱۲ صفحه۱۲۱و سورهٔ نورآیه ۳۰ و۳۱ نیزدلالت برحکم مزبوردارد: « به اهل ایمان بگو چشمهای خودرا فروخوابانند وعورتهای خود را حفظ کنند این‌برایشان پاکیزه تراست . خداوندآگاه است بآنچه‌می‌کنند.به‌زنهای اهل ایمان بگو چشمهای خود را فرو خوابانند و عورتهای خود را حفظ کنند . و زینتهای خود را جزبمقداری‌که ( معمولا ) هویدا است . ظاهر . نسازند و روسریهای خود را بروی گریبان بزنند . »وبنابراین جزء موارد مصلحت نباید شمرده شود . «گرامی»

اساس اعتبار سد ذرائع دقت در نتائج اعمال هر کاریکه نتیجه های خوبی را که متضمن مصالح عمومی و خصوصی است در بر دارد مطلوب بوده وآنکاریکه نتیجه ای جز زیان عمومی ویاخصوصی ندارد مورد نهی میباشد

«دراین عواقب و نتائج به قصد و نیت عمل کننده نظر نمیشود بلکه نظر بنتیجه‌وثمره کاراست نیت وقصدخوب یابد باعث‌عذاب ویاثواب شخص در قیامت میشود ولی هر کاری‌روی‌نتیجه‌وثمرهٔ آن، حسن‌وقبح پیدامیکند وازطرف‌شارع امر ونهی بدان متوجه‌میشود. برای اینکه دنیا روی مصالح بندگان خدا و بر میزان عدالت بپاشده و چه بسا عدالت اقتضا دارد که نتیجهٔ کار منظور گردد نه نیت وقصد! . مثلا هر کس بتها را تنها بخاطر خداوند ناسزا بگوید روی همان خیال خود اجر وثواب میبرد لیکن در صورتیکه این ناسزا گفتن باعث دشمنی و بغض مشرکین وناسزا گفتن آنان بخداوندشود مورد نهی شارع است خداوندخود می‌فرماید: **« و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیرعلم»**(۱) (به آنچه غیر خدا که اینان پرستش میکنند ناسزا مگوئید که‌آنان هم‌خدا رااز روی‌دشمنی ونادانی دشنام دهند) . چیزی که‌در این‌نهی‌شریف ملاحظه شده‌همان نتیجه کار است نه‌نیت‌وقصدی که بخاطرخداوند انجام میگیرد ورروی این جهت می بینیم که در آنچه سر بگناه‌یا فساد در میآورد، نهی‌شارع فقط به آن نیت خالصانهٔ‌عامل متوجه‌نشده بلکه به‌نتیجه‌آن‌نیزمتوجه شده وبجهت همان نتیجه ممنوع میشود گرچه خداوندنیت‌خالصانه‌ای

(۱) انعام ۱۰۸

درعامل ببیند .

«گاهی انسان با کارمباحی قصدشر میکندو بدین جهت بین خود و خدا گناهکاراست ولی کسی را راهی بر آن نیست وبر تصرفاتش قلم بطلان نمیتوان کشید مانند کسیکه کالای خودرا بخاطر زیان تاجری که رقیب اوست ارزان کند ، این کار بدون شك کارمباح وجائزی است لیکن وسیلهٔ به گناه شده - که همان ضرر رساندن بدیگری باشد - که منظور او بوده است و بااینحال بطور کلی نمیتوان بر کارش قلم بطلان کشید واین کار تحت عنوان یك حرام ظاهری که حاکم بتواند در باره آن حکم کند داخل نمیشود . اینکارازنظر نیت وقصد ،وسیله شر است گر چه بحسب ظاهر گاهی وسیله منفعت عمومی وخصوصی می شود : فروشنده ازفروش متاع خود و رواج بازارش استفاده میبرد ومردم هم ازاین ارزانی قیمت جنس بهره میبرند وچه بسا منجر به پائین آوردن نرخ وسطح زندگی مردم میگردد .

« بنابر آنچه گذشت نتیجه میگیریم که قانون «سد ذرائع» فقط به نیات ومقاصد شخصی نظر نمیافکند بلکه به منفعت عمومی و یا جلوگیری ازمفاسد عمومی نیزتوجه می کند وروی این حساب قانون مذکور به نتیجهٔ باقصد ویاتنها به نتیجه توجه می کند .

«اصل «سدذرائع » باقرآن وروایات پیغمبر ﷺ ثابت شده ، ازقرآن : آیهٔ شریفه :«ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم»(به آنچه ازغیر خدا که اینان پرستش میکنند ناسزا مگوئید که آنان ازروی دشمنی ونادانی خداوندرادشنام گویند که روایت شده کفار می گفتند : یادست از دشنام خدایان ما بردار

ویاخدایت‌را ناسزا میگوئیم . وآیهٔ شریفه : « **یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا : راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا** » (۱) (شما که ایمان دارید (به پیغمبر) نگوئید «راعنا» و بگوئید : مارا بنگر ! و بشنوید ) قصد مسلمانان ازاین کلمه «راعنا» قصدخوبی بودلیکن یهود آنراوسیله‌ای برای دشنام پیغمبر ﷺ کرده بودند .

« واز روایات : گفته های آنحضرت وفتواهای اصحاب آنحضرت دراین‌باره بسیار است از جمله اینکه پیغمبر ﷺ از کشتن منافقین امتناع ورزید زیرا وسیله میشد که کفار بگویند : محمد ﷺ اصحاب خودرا می کشد .

« واز جمله اینکه پیغمبر ﷺ وام دهنده را ازقبول هدیه از بدهکار ممنوع ساخت ، مگر آنکه پای قرضش حساب کند تا این وسیله‌ای به تأخیر مدت قرض ، به‌طمع هدیه نشود تا ربا گردد چون هم‌مال خود راگرفته وهم بعنوان هدیه ، زیادی گرفته است .

« واز جمله اینکه پیغمبر ﷺ از بریدن دست (دزد) درجنگها نهی‌فرمود تا وسیله‌ای به توجه مجرم بطرف کفار نگردد و نزدآنان فرار ننماید ، بهمین جهت است که در جنگها حدود جاری نمیشود تا سوزش کتك باعث نشود که مجرم رابجانب ضلالتی که در برابر دارد راهنمائی کند !

« و ازجمله اینکه طبقهٔاول‌مهاجر وانصار پیغمبر ﷺ زنی‌را که شوهرش درمرض مرگ خود «طلاق بائن» دهد (۲) ارثمیدادند

---

(۱) بقره ۱۰٤

(۲) طلاق برچند نوع است : بائن ، رجعی ، خلع ، مبارات :

زیرا که در آنحال، شوهرش متهم بقصد محروم نمودن زن از ارث میباشد. گرچه این قصد او ثابت نشود ولی چون طلاق وسیله‌ای به آنست باطل و بی‌اثر خواهد بود.

« و از جمله اینکه پیغمبر ﷺ از احتکار ارزاق مردم نهی نمود و فرمود: « هر که احتکار کند گناهکار است »: زیرا احتکار وسیله‌ای بر فشار بر مردم و خوردن ضروریات زندگی آنانست. و بهمین جهت احتکار آنچه که از ضروریات زندگی مردم نیست چون زینت آلات و نظائر آن ممنوع نمیباشد.

« و از جمله اینکه او ﷺ صدقه دهنده را از خرید صدقهٔ خود ممنوع ساخت گرچه آنرا در بازار در معرض فروش ببیند تا از وسیلهٔ بر گشت آنچه برای خدا خارج شده، گرچه بخرید باشد جلو گیری

---

*۱ ـ طلاق بائن آنست که مرد، هرگز نمیتواند بدون عقد جدید، بزن خود رجوع کند و گـاهی با عقد جدید هم نمی تواند چون طـلاق در مرتبهٔ نهم.

۲ ـ طلاق رجعی آنست که پس از طلاق، تاهنگامیکه زن در «عده» است، مرد میتواند باو رجوع کند.

۳ ـ طلاق خلع آنست که زنی شوهرش را نخواهد و مهریا مال دیگر خود را باو ببخشد تااورا طلاق دهد.

٤ ـ واگرزن و شوهر همدیگر را نخواهند. و زن مالی بمرد بدهد که اورا طلاق گوید آنرا طلاق مبارات میگویند.

والبته هریك ازاین‌ها احکام وشرائطی داردکه درکتب فقهی استدلالی بتفصیل نقل وشرح داده شده است. ( خسروشاهی )

کند و از طرفی وقتی صدقه دهنده از گرفتن صدقه بوسیله خریدن ممنوع شد از گرفتن آن از فقیر، بدون عوض مسلماً ممنوع خواهد بود و نیز اگر خرید صدقه تجویز شود خود وسیله ای برای حیله نمودن بضرر فقرا خواهد شد که صدقه مال را بدو دهند و آنگاه به کمتر از ارزش واقعیش از او بخرند فقیر بیچاره هم که این وسیله را باعث رفع قدری از احتیاجات خود می بیند حاضر بچنین معامله می شود.

«واز این قبیل ...روایاتی که از پیغمبر ﷺ واصحابش دراین باره رسیده بسیار است « ابن القیم » در کتاب « اعلام الموقعین» برای سد ذرائع در حدود ۹۰ شاهد از روایات ذکر نموده است. عده‌ای «سدذرائع»رانیمی ازاحکام اسلام‌دانسته‌اند»(۱)

(۱) در خاتمه این بحث نا گزیراز اشاره باینمطلب هستیم که مسئله مصالح وذرائع دوجاپیش می‌آید یکی درباره قضایا وحوادثی که گاهگاه اتفاق میافتد از قبیل احتیاج مالی شدید دولت صالح اسلامی برای‌تأمین حال‌فقراء و اصلاحات مملکتی و . . . که باید بوسیله قراردادن مالیاتی زائدبرمقدار واجب شرعی تأمین‌شود ، دراین قسمت دانشمندان محقق فقه شیعه و اهل‌سنت این حق را برای حاکم شرعی و صالح اسلامی مسلم میدانند دراین قسمت ، گرچه حدود موضوع بستگی به تشخیص حاکم دارد لیکن در اصل مسئله که حاکم چنین حقی دارد دلیلهای محکمی دردست است که‌در بحث« ولایت‌فقیه » کتب فقهی شرح داده شده است.

دیگری درباره پاره ای ازاحکام وموضوعاتی که ازطرف شارع مقدس دلیلی درآن باره واردنشده مانند بعض مواردیکه مؤلف درگذشته ذکرنمود دراین باره هم باید بگوئیم از فقه شیعه‌نظر باینکه فرمایشات ائمه‌اطهار(ع)*



این دو قانون «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» را وقتی در محیط وسیعتری بگذاریم به پیشوا و حاکم یك نوع تسلط و اختیارات همه جانبه ای برای تدارك و جبران تمام ضررهای اجتماعی می دهد: و

---

*هم یکقسمت عمده ای از ادلهٔ میباشد ودر کلمات آن بزرگواران تمام احکام شرع هر چند بوسیله بیان قواعد عمومی و وسیع باشد بیان شده است موردی پیدا نمی کنیم که محتاج بمصالح وذرائع باشیم متأسفانه اهل سنت که مأخذ احکامشان تنها روایات پیغمبر(ص) می باشد وپس ازاو(ص) توجهی بگفته های ائمه ندارند در موارد بسیاری بدون دلیل مانده و ناچار دست بدامان صلاحدید حاکم میزنند پیغمبر گرامی اسلام این حال رامیدید که مکرر سفارش میفرمود: «... بدانید که من بجانشینی خودم درمیان شما کتاب خدای بزرگ وعترت واهلبیت خودم را میگذارم ایندو هرگز ازهم جدا نخواهند شد تادر آنسرای برمن وارد شوند... اگرمتمسك باین دوشوید هرگز گمراه نخواهیدشد. . بنگرید که چگونه با ایندو معامله می کنید ...» مضمون این روایت بطور تواتر در کتابهای حدیث عامه نقل شده . ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقه باب۹ فصل۲ حدود پنجاه روایت بدین مضمون جمع آوری نموده که طبق برخی روایات پیغمبر(ص) این سفارش را درهنگام مرگش و طبق برخی دیگر درغدیرخم وطبق پاره ای دیگر درایام حج فرموده است ، این دانشمند عامی می گوید : منافات ندارد پیغمبر (ص) درهمهٔ این موارد گفته باشد .

هم اکنون ما باعامه دربارهٔ مسائل جزئی وغیرلازم نزاعی نمی کنیم تنها ما با ارائه این روایات زیادآنها را به فقه شیعه دعوت می کنیم که لااقل در بیان احکام اسلام دست از نظریه های جامد فقهای پیشین خود برداشته نظر اجتهادی تکاملی شیعه راکه هیچگاه در یك حد توقف نمی کند بکار بندند .*

بمقتضای این تسلط واختیار همه جانبهٔ حاکم می تواند مالیاتی در اموال مردم قرار دهد ووصول نماید واین اختیار البته هیچ قیدوشرطی جز رعایت مصالح عمومی ملت و تحقق دادن یك عدالت کامل اجتماعی ندارد.

وبنا براین قانون مالکیت فردی اسلام بهیچوجه مانع این نیست که دولت عادل وحکومت صالح اسلامی مقداری ازسود یااصل سرمایهٔ سرمایه داران را بگیرد. ودراین باره - برخلاف زکوة - هیچ حدی هم معین نشده است.

*روی همین نظر بود که **حضرت آیة الله العظمی آقای بروجردی قدس سره** نوعاً روایت مذکورراکه معروف بحدیث ثقلین می باشد مورد توجه قرار می دادند وشکر خدارا که دراثر زحمات حضرت آیة الله العظمی آقای بروجردی (قده) و رفتار منصفانه مرحوم شیخ سلیم ، شیخ دانشگاه الازهر وپس ازاو علامه عالیقدر شیخ محمود شلتوت تا حدود معتنابهی فقه شیعه مورد توجه بزرگان عامه قرار گرفته است . این نکته هم ناگفته نماند که بحث در باره خلافت پیغمبراکرم (ص) هم یك بحث مذهبی خشك نبوده کاملا جنبه اجتماعی دارد که بحث دراین زمینه را برای فرصت دیگری میگذاریم ولی اینجا بطوراجمال میگوئیم : علما و دانشمندان سنی ، درمسئله « رئیس» و«حاکم » تقریباً بیك نوع جمهوری معتقدند و میگویند هر کسی را که مردم !! انتخاب کنند باید همانرا رئیس دانسته و ازاو اطاعت نمود مثلا فخر رازی در تفسیر آیه شریفه « یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » (۱) (شما که ایمان آوردید ازخداو پیغمبروصاحبان امراز شما اطاعت کنید) میگوید «منظورازصاحبان امر همان صاحبان قدرت وکسانیکه درحل و فصل امورمملکتی دخالت دارند میباشد» . در حالیکه عقیده شیعه اینستکه ازکسی باید اطاعت نمود که خدا و پیغمبر که بهمه مصالح اجتماعی آگاهند او را حاکم نموده باشند و اطاعت کسانیکه بزور خود ویا رأی عده ای روی کار آمده باشند بهیچوجه واجب نیست وآنان با افراد دیگر مملکت هیچگونه تفاوتی ندارند*

(۱) سورة نساء آیة ۶۳

بنظر لازم میرسد که اینمطلب گفته شودتاازاین تبانی وتوطئه ـ ای که‌ازلابلای کلمات بحث کنند گان دربارهٔ زکات پیداااست ـ که گویا تنهازکات را حق مالی اسلام میدانند ـ پرده برداشته شود وحقیقت این رجال حرفه ایکه، آیات خدا رادر برابر بهای کمی می فروشندروشن شود. آنان‌هم‌بااین‌روش خودبادست‌خویش آتشی افروخته‌ومی‌خورند!.

**(پایان جلد اول)**

*ومنظورازه‌اولی الامر» در آیه‌هم کسانی هستند که از طرف خداوپیامبر متولی امور مجتمع می‌باشند. بهمین‌جهت‌است که خودعلی (ع)وائمه‌واصحاب بزرگوارشان همیشه در باره خلافت علی بن ابیطالب (ع) بگفته‌های پیغمبر اکرم‌که صریح درخلافت آنحضرت است‌استناد مینمودند واگر گاهی درنامه خودبمعاویة‌بن‌ابی‌سفیان استنادباجتماع صحابهٔ پیغمبر (ص)وتعیین‌آنحضرت‌را برای‌خلافت پس‌ازعثمان‌مینماید صرفاً برای‌مقابله‌بااعتقادات معاویه استوگرنه در گفته‌های‌بیشماردیگر خودبهمان گفته‌های‌پیغمبر (ص) تکیه‌میکند (۱)
بحث خلافت پیغمبراین مطلب را ثابت میکندکه :

**مسلمان‌هیچگاه نبایدمحکوم‌رأی اکثریت یاعده‌مخصوص ویازور ودیکتاتوری‌شود!مسلمان بایدتنها ازکسی‌اطاعت‌کندکه ازناحیهٔ‌پیغمبر وائمه(یامجتهدین‌عادل‌وپرهیز کاروبی‌هواوبینای بامور که جنبهٔ نیابت امام را دارند) منصوب شده باشد! روی همین نظر بودکه‌بعضی‌حکومتهای سابق ـ ازنظراعتقادشخصی خود ویا از نظرجبر اجتماعی ـ از مرجع تقلید عادل‌و متوجه وبصیروقت اجازهٔ حکومت میگرفتند». . . (۲)** (گرامی)

(۱) برای توضیح بیشتر بکتابهای : بحارج ۹و۱۰طبع‌جدید ،والاستغاثه وکتاب‌المراجعات‌علامه‌بزرگوارسیدشرف‌الدین‌عاملی (قده)مراجعه نمائید.

(۲) برای‌توضیح بیشتر بکتاب «قانون اساسی اسلام» که ترجمهٔ گفتار استاد ابوالاعلی مودودی است مراجعه کنید.

# فهرست

| موضوع | صفحه |
| --- | --- |

تألیف :           سید قطب

# عدالت اجتماعی در اسلام

جلد دوم

ترجمه و پاورقی از :

**سید هادی خسروشاهی و محمد علی گرامی**

با اضافاتی در مقدمه و پاورقیها

# رویدادهای تاریخی

## در اسلام

... دراینجا مسئله‌ایست که ما با اطمینان کامل می‌توانیم آن را «روح اسلام» بنامیم :

این روح و واقعیت را هر کسی که طبیعت و تاریخ این دین را بموازات همدیگر بررسی کند ، کاملا درك می کند و آنرا در کمون قوانین وروشهای اسلامی چنان احساس می کند که گوئی با همدیگر بهم آمیختگی دارند . . وبااینکه‌این حقیقت‌بسیار روشن‌ونیرومنداست بطوریکه انسان نمی‌تواند خود رااز غور رسی وتعمق در آن واز تأثر بدان باز دارد ،ولی مشکل است که ازاین روح وازاین حقیقت-مانند هرادراك کلی عمیق و یا هرطرز فکر کلی عالی - بتوان در عبارات محدودی تعریف کرده واز آن‌تعبیر آورد زیرااین روح درتمامی‌روشها وهدفها ،حوادث واتفاقات ، رفتارو کردار ، بچشم میخوردو بسیاردشوار است که بتوان آنرا درقالب‌عبارات والفاظ محدودی‌ریخت وضبط کرد

این‌روح ، افق دوردست وبلندی را ترسیم می کند که اسلام از پیروان خود می‌خواهد بسوی‌آن بروند وخودرا بدان برسانند ، البته نه‌فقط بااجراء فریضه‌ها وشعائر، بلکه بامیل ورغبت ذاتی‌بآن‌چیزیکه برترو بالاتر از فرائض وشعائراست : ورسیدن باین‌مرتبه البته‌دشوار است ، ودشوار تراز آن ثبات واستقامت وبرقراری درآنست !، برای

اینکه انگیزه‌های زندگی بشری ،وفشار ضرورتهای انسانی به اکثریت مردم اجازه نمی دهد که باین نقطه عالی وبلند برسند ویا اگردر اثر جوشش شوق واحساس بدان رسیدند، بتوانند مدت زیادی در آن باقی بمانند

این مرتبه وافق عالی تکالیف دشواری دارد ، وآن تکالیفی است: درجان ومال ودر ادراك ورفتار ، وشاید مشکلترین این تکالیف بیداری دائمی وجدانی است که اسلام برضمیرو وجدان فرد آنرالازم وواجب نموده است ، وحساسیت فوق العاده مؤثریست که در شعور او ایجاد می کند . . والبته این درقبال حقوق وواجباتی که برای خوداوواجتماعی که‌در آن بسرمی برد بوده وهمچنین در قبال انسانیتی است که بآن منسوب است وخالق بزرگی است که در اعمال کوچك وبزرگ او را مراقب بوده ونهان ودرون وی‌را خوب می‌داند .

ولی دشواری این‌راه‌بلند ، ومشکل بودن استقامت درآن اینرا نمیرساند که اسلام یك طرز فکرشاعرانه و خیالی است ویك مسئله و نمونه اخلاقی وجدانی است که احساسات آنرا درك می کند ولی‌هرگز دست «عمل»واقدام بدان نمیرسد ! ،زیرا این افق عالی‌ومرتبه‌بلندی که ازآن سخن میگوئیم‌هرانسانی ودرهمه‌زمانها، بدان‌مکلف نیست‌بلکه هدف‌مشخص وثابتی است که بشریت امروز ، همانند بشریت دیروز و فردا سراغ‌آن رفته وگاهی بدان رسیده وگاهی نرسیده است

این‌هدف : نمونه وسمبلی است که درآن اعتمادواطمینان‌بانسان ووجدان ونیرو وقدرت آن ، باندازه کافی وجوددارد،وهمچنین‌درآن دلیل وروشنی است که انسانیت درآینده نزدیك یادور ، ازآن‌مأیوس نخواهد بود ، ودر غیراین مرحله هم‌مجال ومیدان وسیعی برای‌عمل‌و

حقیقت و واقعیت؛ وجود دارد که برای اکثریت مردم کاملا مقدور است :

**«ولا یکلف الله نفساً الا وسعها»** (۱) وخداوند هیچکس را جز باندازه توانائیش تکلیف نمی کند - و بزرگواری و گذشت اسلام ، از هر کسی آنچه را که در حدود و شرایط مخصوص بخود ، می تواند بجا بیاورد ، می پذیرد : **«ولکل درجات مما عملوا»** (۲) و برای هر یك درجاتی است ، در قبال اعمالی که کرده اند - وراه بر این افق عالی و مرتبه نهائی برای ابد باز است .

این روحی که ما بدان اشاره کردیم تأثیر بزرگی در رویدادها و واقعیت های تاریخی اسلام داشت و اسلام- که طرز فکر و حقیقتی است - بوسیله آن دگرگونیهائی در شخصیتها و وقایع تاریخی ایجاد کرده و بدین ترتیب نشان داده که اسلام یك سلسله نظریات و تئوریها یا مجموعه ارشادها و مواعظ یا نمونه های اخلاقی و تخیلات نیست بلکه نمونه های انسانیتی است که زندگی می کند و وقائع عملی است که تحقق می پذیرد و روشها وسلوکی است که باچشم دیده شده و باگوش شنیده میشود و آثار خود را در حقیقت زندگی و در ادوار تاریخ باقی می گذارد . . . گوئی که اسلام روح اسرار آمیزی دارد و آن روح باین اشخاص میرسد و آنها را دگرگون ساخته و به آنها رنك جدیدی داده و زندگی دیگری می بخشد .

این کاملترین و دقیق ترین تفسیریست که ما می توانیم در باره مجموع این همه شخصیتهای عجیبی بنمائیم که تاریخ اسلام از بدو پیدایش و در تمام اعصار و قرون خود تا بامروز ، بخاطر دارد و همچنین تفسیر

(۱) : سورهٔ بقره آیه ۲۸۶ .
(۲) : سوره انعام آیه ۱۳۲ .

صحیحی از همه این رویدادها وحوادثی است که نزدیك است انسان آنهارا افسانه ای بداند که داستانسرائی آنهاراساخته!وهرگزیك سلسله حقایق باواقعیتی که درسینه تاریخ ضبط شده، نبوده است !.

البته نمونه های پاکی روحی ، شجاعت ذاتی، فداکاری تکان - دهنده ، نابودی وجانبازی در راه عقیده و طرز فکر، درخشش های روحی وفکری فوق‌العاده ، قهرمانیهای زنده وارزنده‌ای که‌درسراسر نقاط زندگی به‌چشم میخورد ؛ باندازه ایست که شاید تاریخ نتواند آنهارا بشمارآورده وآماری ازآنها تهیه نماید .

ما بایست‌ارتباط مختصری بین این قهرمانیها و کارهای بـاور - نکردنی زیادی که در مدار تاریخ است ، وبین روح نیرومندوارزنده اسلام که منبع وسرچشمه این نیروی‌وسیع وهمه‌جانبه‌ای گشته‌است، بوجود بیاوریم .

تجزیه وتحلیل این قهرمانیها واعمال فوق‌العاده ، بطورمستقل وبدون‌آنکه ارتباطی میان آنها واین روح قائل شویم ، میترسم که ناقص بوده ودور از حقایق اساسی موجوده درهستی وزندگی باشد، واین اشکال وقتی پیش می‌آید که ما برگشت راز عظمت هرشخصیتی را به نبوغ خاص وی‌نسبت دهیم وروح وحقیقت نخستینی‌را که پر تو افکن ومؤثر درآن‌بوده؛ندیده‌بگیریم .(همان روحیکه باارواح این قهرمانان بزرگ تماس گرفته ، چنانکه با طبائع ووقایع و او ضاع روزگار نیز تماس یافته است ) ونتیجه این کار ، راندن این‌رازها در یك موج نیرومندوپرحرکتی است که درگرداب آن‌شخصیتها‌وعظمتها ووقایع وحوادث غرق ونابودمی شوند .

ولی هنگامیکه ما انگیزش این همه رادمردیها و بزرگیها و تمامی این قهرمانیها را به تأثیر این روح قوی نسبت داده و مربوط بدانیم، هرگز اشتباه نمیکنیم، زیرا این یك حرکت جامع هستی است که با این نیروها وقدرتهای بصورت ظاهر فردی ولی در واقع جهانی و مربوط بهستی، همبسته و پیوسته است و مقیاس عظمت هر شخصیتی بتنهائی بسته بمقدار استعداد وی برای قبول این فیض عالم هستی است. بنابر این هیچ شگفت نیست که از همه بزرگتر و بالاتر، نبوت محمد بن عبدالله باشد، زیرا نبوت او همه این فیض را درك کرده و تمامی آنرا دربر گرفته است وبدون شك وی دراین راه ازصبرزیاد و تحمل کامل برخوردار بوده است.

سپس این بزرگی وعظمت، درسایه نور نبوت، دریاران محمد و پیروان وی درطول تاریخ، جلوه گر شد والبته درهر کسی باندازه استعداد ولیاقتی که برای دریافت این روح وحقیقت موجود دراین دین بزرگ، دارشت، تجلی یافت.

این نگاه عمومی وجامع است که رابطه این روح باارواح بشری را برما کشف میکند وعلل پیدایش شخصیت‌های بزرگ وقهرمانهای باورنکردنی و آنچه که مجرای تاریخ انسانیت را بطورکلی تغییر داده است، بما نشان میدهد ومامیتوانیم آثار ونتایج روشنی را که تماس این روح در حوادث بزرگ تاریخ دارد، ببینیم، چنانکه در کارها ورفتارهای روزمره می بینیم. البته عظمت روحی بامقدار ومساحت ارزیابی نمیشود بلکه نوع و کیفیت آن بایستی مورد بررسی قرار گیرد، پس اگر ما عظمت پیروزی جمعیتی ازعرب جزیره بردوامپراطوری «کسری وقیصر» رادر مدت کوتاهی

که نظیر ندارد با عظمت صبر و بردباری «بلال» ـ برده حبشی ـ بر آزار و شکنجه قریش، مقایسه کنیم، ارزش آنرا کم نکرده ایم. آزار و شکنجه‌ای که تحمل آن مافوق نیروی بشری است آنهم فقط بخاطر دین و عقیده ایکه میخواهد در آن ثابت واستوار بماند، ودراین راه حرارت سنگ داغ شده را می چشد وسنگینی آنرا برسینه وشکم خود احساس میکند، بضمیمهٔ گرسنگی، شکنجه، تشنگی! .. وتازه در زیر این شکنجه طاقت‌فرسا بر گفتارخود که میگفت: «احد ـ احد» چیزی اضافه نمی کند.

این همان روحیست که در «مرد خیابان» مرد کوچه و بازار، مرد بدون مال وجاه ومقامی هم نفوذدارد واودر مقابل سلطان نیرومندوزورـ گوئی مردانه میایستد وبرروی او کلمه حق رامی گویدودر راه خدااز سرزنش ملامتگری نمی هراسد، چنانکه همین روح رادر خلیفه و جانشین راستکار می بینیم که کشورهائی تحت اختیارو قدرت اوست واودر همان وضع سابق خود، درهمان حال قناعت وبلندی روح وتواضع و فروتنی همیشگی خویش است .. آری هردو از یك چشمه آب میخورند وآن: همین روح نیرومند ومؤثر وعمیق است.

بایادآوری پیروزی عرب بردوامپراطوری کسری وقیصر (ایران وروم) لازم است که ماحساب این «روح» و غلبهٔ آنرا بر نیرو های هنگفت مادی که در جلوراه آن ذخیره شده ودر دوامپراطوری بزرگ جمع گشته بودند و بدون شك عرب را بدون این روح هرگز یارای برابری با آنها نبود، بررسی کرده وارزیابی کنیم. ودر واقع پیروزی اسلام در اینجا، همان پیروزی یك طرز فکری روحی و معنوی است

که باارواح بشری آمیخته است واین خود دلیل نیرومندی بر تفسیر معنوی وروحی بر تاریخ است که در قبال آن تفسیر های مادی نمی توانندعرض اندام کنند ،زیراتفسیر مادی تاریخ ، لااقل از تعلیل اینهمه پیروزیهای عجیب،وغریب،عاجز است .

وعلاوه براین : تحول بلند پایه‌ای که اسلام برای عرب جزیرة در شعور وسلوك ، هدفهاو نتیجه ها ، سیستم های اجتماعی و اقتصادی و . . . بارمغان آورد ، دلیل روشنتر ، قویتر و بهتری در این زمینه است و دلالت آن کمتر از دلالت فتوحات اسلامی نیست، **کدام تحول اقتصادی است که در تاریخ جزیرة العرب ، بین بعثت محمد ورحلت وی، بوجود آمد واینهمه انقلاب وتحول رادر همه زمینه‌های تفکر ، احساس وشعور ، سیستم اداری وغیره پدیدآورد؟** پس باید اعتراف کرد که عامل این نهضت‌وتحول، طرز فکر روحی-غیرمادی-اسلامی است که‌همه‌این کارهای غیرعادی‌وعجیب رابوجود آورد .

البته دراینجا بسیار مشکل‌است که مااین انقلاب و دگرگونی را مورد بحث وبررسی‌دقیق‌قراردهیم ، وفقط‌بنمونه ای از آن اکتفا می کنیم، نمونه ای که‌یکی ازافراد عرب آنرا در مقابل گروهی از منکرین‌ودشمنان این‌دین بیان‌داشت وآنان نتوانستندجوابی‌برای‌آن بیابند . واین درهنگامی بود که گروهی از مسلمانان‌دراوائل دعوت اسلامی ، برای فرار از آزاروشکنجه «قریش »وحفظ ونگهداری دین خود به«حبشه» مهاجرت کردند، «قریش» ترسیدند که‌این‌مهاجرتگاه گشایشی در آزادی عمل مسلمانان باشد، ازاین رو دو نفر بعنوان

سفیر از طرف خود بسوی پادشاه حبشه فرستادند که مهاجرین را به وطن! بر گردانند. این دوسفیر که «**عمرو بن عاص**» و «**عبدالله بن ابی ربیعة**» بودند به نجاشی گفتند: «شاهنشاها! ، گروهی ازجوانان نادان و نفهم میهن ما بمملکت شما رو آورده اند ، اینها ازدین وقوم وملت خود رو گردانیده ودردین شما هم داخل نشده اند، بلکه دین تازه ای آورده اند که نه ما و نه شما آنرا بر سمیت نمی شناسیم . . ما را اشراف قوم آنها از پدران وخویشانشان بسوی شما فرستاده اند که آنان راشما بر گردانید و آنها (اشراف) نگهبان بهتری بر آنها بوده و به عیب و سرزنش آنان بیناترند »...

وقتی نجاشی از مسلمانان پرسید: «این دینی که بخاطر آن از قوم وملت خود جداشده ودردین من وهیچ دین دیگری وارد نشده اید چیست ؟ » جواب « **جعفر بن ابی طالب**» چنین بود : « . . **ما ملتی جاهل و نادان بودیم که بتهارا پرستش کرده و گوشت مردار میخوردیم** واهل اعمال زشت و ننگینی بوده و باخویشان خویش قطع رابطه میکردیم و باهمسایه بدرفتاری مینمودیم **وزورمندما؛ ضعیف مارامیخورد** ؟ ... مادراین وضع بودیم که خداوند از میان ما پیامبری را مبعوث کرد که همهٔ ما نسب وراستگوئی وامانت وپاکدامنی وی را می‌دانیم ، اومارا بسوی «**خدا**» خواندتا او را یکتا بدانیم وفقط برای اوپرستش کنیم ودست ازسنگ و چوب وبت که ما و پدران مابآن عبادت میکردیم بر داریم ، **او مارا دستور داد که راستگوباشیم وبامانت خیانت نورزیم وبخویشان ونزدیکان خودبرسیم و** باهمسایه خوشرفتاری کنیم وازمحارم وخونها خود داری نمائیم . او مارا از اعمال زشت و

پست و یاوه سرائی و گفتار بیهوده و باطل و خوردن مال یتیمان و بدگوئی به زنان پاکدامن و . . نهی کرد . وباز دستور داد که فقط خدا را عبادت کنیم وبااو هیچ چیزیرا شریك ندانیم. او مارا به نماز ودادن زکات و گرفتن روزه و.. امر کرد .» (۱)

سفیران فوق العاده ! قریش در مجلس حاضر بودند ، درمیان آنها «عمرو بن عاص» هم بود که زبان وی گنگ نبودو درحقه بازی ید طولائی داشت واین دو سفیر نتوانستند «جعفر» رادر ترسیم و تشریح وضع جزیرة العرب ، پیش ازاسلام وترسیم حقیقت دین جدید ونمونه های اخلاقی آن تکذیب کنند ، زیرا این گفتار درواقع یك شکل صحیح و واقعی و درستی بود از آنچه که قبلا وجودداشت و از آنچه که بعداً بوجود آمد .



این شهادتی ازبطون تاریخ مربوط بجزیرة العرب است واینك شهادت دیگری راازیك مردغیر مسلمان ، درعصر جدید ، درباره وضع کلی جهان آنروز ، ملاحظه بفرمائید . «ج . ه . دینسون» در کتاب « **العواطف کاساس للحضارة** » (عواطف بمثابه اساس تمدن است) Emotions as the Basis fo Civilisation چنین میگوید :

« درقرن پنجم وششم ، جهـان متمدن دریك حالت بلبشوی نکبت بار و هرج و مـرج هلاکت آوری بود ، زیرا عقایدی که بـرای پایداری تمدن کمك می نمود ، ازبین رفته بود ودرواقع چیزی که قائم مقام آن باشد ، دربین نبود ، درآن هنگام بخوبی دیده میشد که تمدن

(۱) : سیرة ابن هشام ج۱ .

بزرگی که پی ریزی و بنای آن نتیجهٔ کوشش چهار هزار سال بود، رو بانحطاط وزوال وازهم گسیختگی است ، و نزدیك بود که بشریت نیز از نو بسوی بربریت ووحشی گری قبلی خود ، بر گردد ، برای آنکه قبیله‌ها و گروههای مختلف باهمدیگر بجنگ وجدال مشغول بودندهیچ قانون ورژیمی هم‌در کارنبود . . . **اما برنامه‌ای که مسیحیت بوجود آورد خود عملا بجای آنکه باتحاد ونظام دعوت کندبرای تفرقه و جدائی و پراکندگی بشریت کار میکرد** وتمدن نیز بمثابه درخت کهنسال وبزرگی بود که شاخه گسترده وسایه آن سراسر جهان رافرا گرفته باشدودرحال نیمه‌مستی! ایستاده وهلاکت وبدبختی تاداخل ومغز آن تأثیر نموده باشد . . . **درمیان مظاهرچنین فساد همه‌جانبه‌ای بود که مردی بدنیا آمد که همه گیتی را بوحدت خواند و یکی گردانید . . .»(۱)**



البته اگر بخواهیم این گفتار بطول‌میانجامد وموضوع این کتاب بحث درباره **«اسلام»** نیست، بلکه‌بررسی **عدالت اجتماعی‌دراسلام»** است وبرای ماکافی است که‌نمونه‌هائی ازرویدادهای تاریخی‌را دراین

(۱) ، از کتاب : « الاسلام و النظام العالمی الجدید » تألیف مولانا «محمدعلی» ترجمه استاد « احمد جودة السحار» . این کتاب توسط آقـای « بدرالدین نصیری » بفارسی درآمده و تحت عنوان «**نظم نوین جهان**» در سال هشتم مجله هفتگی « آئین اسلام » چاپ شده و یکبارهم بوسیله آقای احمدی ترجمه شده ودردوره جدید روزنامه « **وظیفه** » چاپ‌تهران درج شده است ( خسروشاهی)

موضوع بخصوص دراینجا بیاوریم .

## بیداری وجدان در اسلام

ولی مادر این میدان ، تشریح این نمونه های تاریخی را ، قبل از آنکه بعضی از آنهارا ازیك نقطه نظر دیگری که درباطن اسلام عمیقتر بوده وهمهٔ اساس و بنیان اسلام برپایه آن استوار است ارزیابی نمائیم ، شروع نمیکنیم ، قبلا ازاین بیداری دائمی که اسلام برای درون ووجدان فرد آنرا لازم میداند وحساسیت مؤثری که درادراك وشعور آن بجنبش در می‌آورد کمی سخن گفتیم و رویداد های تاریخی در اسلام نمونه های کاملی از این بیداری دائمی واین حساسیت مؤثر نگهداری کرده که بیشتر از آنست که مابتوانیم آنها را دراینجا بیاوریم . . وشاید نمونه ـ های کم وجامع آن مارا ازنمونه های زیاد بی‌نیاز سازد .

از «**بریده**» نقل میشود : «**ماعزبن مالك**» به خدمت پیامبر آمد و گفت : یارسول‌الله ! مرا پاك گردان پیامبر فرمود : وای برتو! بر گرد وتوبه کن وازخدا آمرزش بخواه ، ماعز قدری دورشد وسپس بر گشته و گفت : یارسول‌الله مرا پاك گردان ، پیامبر ازنو همان مطلب را فرمود تا در مرتبهٔ چهارم حضرت رسول سؤال کرد : از چه چیز تو را پاك کنم ، عرض کرد از « زنا » . پیامبر خدا پرسید : آیا او دیوانه است ؟ جواب دادند که : دیوانه نیست . پیامبر سؤال کرد : آیا مست شده است ؟ مردی بپا خواست و دهن او را بوئید و بوی شراب نیافت . حضرت سؤال کرد تو زنا کرده ای ؟ گفت آری ! پیامبر دستور داد تاسنگسارش کردند . دو سه روز گذشت و رسول الله که بجمع اصحاب پیوسته بود ، فرمود :

برای « **ما عزبن‌مالك**» طلب آمرزش کنید ، او طوری توبه کرده و بسوی خدا برگشت که اگر توبه اومیان همه مردم تقسیم‌میشد؛ شامل حال همه میگشت .

مدتی گذشت ،زنی ازقبیله «**غامد ازد** » آمدوبرسول‌الله گفت : مراپاك گردان ! حضرت‌فرمود : وای برتو ؟ برو از خدا آمرزش بخواه وبسوی او برگرد، زن گفت میخواهی مراهم مانند « ما عزبن مالك » رد کنی ، ومن از زنا حامله هستم رسول الله فرمود: تو ؟ زن گفت آری ! حضرت فرمود : باید نخست وضع حمل بنمائی وسپس .

بریده گوید : مردی از «**انصار**» متکفل آن زن شد تاوضع حمل کرد، آنوقت به پیش پیامبر آمده و عرض کرد که زن غامدی وضع حمل کرد ، حضرت فرمود : مااورا سنگسارنمی کنیم در حالی که‌برای بچه خرد سالش کسی نیست که‌شیربدهد . مردی‌ازانصاربپا خواسته گفت : سرپرستی وشیر آن بعهدهٔمن ! آنگاه زنرا سنگسار نمودند و نقل شده که پیامبر باو فرمود برو تاوضع حمل کنی، بعد که وضع‌حمل کرد ، حضرت‌فرمودبروواورا شیربده تا بزرك شود ، و هنگامیکه اورا بزرگ کرده‌بودودر دستوی‌تکه‌نانی بودآمد وعرض کرد : اینك یارسول الله‌بچه را بزرك کرده‌ام‌واوا کنون‌غذا میخورد پیامبر کودك را به مردی از مسلمانان سپرد وبعد امر کرد گودالی کندند واورا تا سینه درآن جای دادند وسپس مردم‌را دستور داد که وی راسنگسار کنند .

**خالدبن‌ولید** آمد وسنگی برداشت‌وبرسرزن گناهکار زدخون بصورت خالدپاشید ؛ وخالد زنرا فحش داد ، پیامبرخدا فرمود خالد

ساکت شو! سوگند بخداوندی که جان من در دست اوست ، این زن توبه ای نمود. که‌اگرستمگران‌دوره‌جاهلیت‌همانندا‌وتوبه میکردند خداوند آنهارا می بخشید . سپس‌نمازی بروی خواند و جنازه او را دفن کردند» (١) .

این «ماعزبن‌مالك» واین هم‌همکاراوست ! وهیچ‌یك ازاین دو نفرهرگز از درد وعذاب کیفری که در انتظار آنها بود وراه درد ناك وپرزحمتی که در آن راه قدم برمیداشتند ، بی اطلاع نبودند و کسی هم آنها را درحال ارتکاب جرم وگناه ندیده بود که بتواند جـرم را بر آنها ثابت کند ، ولی آنها درپیشگاه پیامبراصرارمیورزند. . . وهر چه که عاطفه ومهرپیامبرخدا واسلام‌ارجدار، میخواهند حدود کیفـر راباالقاء شبهه ، ازآنها دورسازند ، آنها اصرارمیکنند و بادست‌خود تمام راهها ودرها را بروی‌خود می بندند : تاآنجا که زن گناهکار برسول‌خدا میگوید: شما میخواهید مراهم مانندماعزبن مالك‌رد کنید گوئی که زن به پیامبرشریعتش رایادآوری می کند !! .

اینها همه برای چیست ؟ درآنجا که‌زن‌ومرد گناهکار هردو می گویند : «مارا‌پاك‌گردان» چیزیست که‌به‌عامل‌نیرومندی که بر حب بقاء و ادامه زندگی غلبه می یابد اشاره میکند . این همان بیداری وجدان‌وحساسیت‌ادراك‌است . این‌رغبت‌ومیل‌به‌پاکی‌ازگناهی‌است که کسی جز خداوند ازآن مطلع نگشته است . این شرم وحیاءازآنست که‌فردا به‌پیشگاه خداوندبروند وازگناهی که مرتکب شده‌اند ،پاك نشده باشند .

---

(١) : صحیح مسلم ونسائی .

**چنین است اسلام** : هم‌در حساسیت دقیق‌وعمیق ومؤثری که‌در وجدان مجرم و گناهکار آشکار میشود وهم‌در مهرو عطوفت عمیق و ریشه داری که در جواب نمودن پیامبر به مجرمان ، پیدا میشود وهم دراحتیاط ودقت پیامبردر اجراء کیفر- پس ازثبوت جرم - . . ونشان داده میشود که حسن‌اعتراف وبزرگی توبه جلوی اجرای حکم‌آنرا نمی‌گیرد ، زیرا که جانی و مجرم وشارع وحاکم اسلامی : هـر دو دوست دارند که این دین برپایه‌واساس‌محکم‌واستوارخود، پابرجابماند.

البته این نمونه ای در «**حدود**» است پس چگونه خواهد بود اگرامثال این‌امور درمسائل اجتماعی رخ‌دهد که گاهی موجب‌قربانی زندگی می‌گردد ؟ .

## خالد عزل میشود

داستان‌بر کناری وعزل «**خالد بن ولید**» ازسرپرستی ارتش‌در «**شام**» وجانشینی «**ابوعبیده**» درجای وی ، ازاین قبیل‌است .خالد آرتشبدی که تاآنروز در جنگهائی که شرکت‌کرده شکست نخورده وعربی که بخود ونسب و پیروزیهای خود همیشه افتخار میکرد ! . . این چنین خالدی ! ازریاست وسرپرستی ارتش بر کنار میشود ولی‌او کینه وحسدی دردل نمی گیرد ومقام سابق او باعث کناره گیری کامل آرتش ومیدان جنك نمی شود ـ البته نمی گوئیم که برضد حکومت توطئه نمی‌چیند !ـ بلکه همچنان با اراده کامل در معرکه می‌ماند تا دین خدا پیروز گردد (۱) .

---

(۱) : برادران اهل سنت‌ما بخاطرمبارزاتی‌که خالددرمیدانهای‌جنك کرده احترام خاصی‌برای وی قائل‌هستند . . . ولی شیعه « خالدبن ولید»*

و اصولا خواستن شهادت در راه خدا . دیگر مجالی برای همهٔ این افسانه‌ها و امور اعتباری باقی نمی گذارد ، زیرا بیداری دائمی که اسلام در وجدان فرد بوجود می‌آورد و حساسیت بارزی که در وجدان وی بحرکت وا میدارد ، برتر و بالاتر از همهٔ اعتبارات موهوم و فوق همهٔ عناوین ظاهری است .

---

*را ـ با صرف نظر از شرکت وی در جنگهای اسلامی ـ هرگز تقدیس نمیکنند . نقل یکداستان ثابت میکند که « خالد بن ولید» باسوء استفاده از قدرت چه جرم بزرگی را مرتکب شده که مسلماً مجازات آن از نظر اسلامی بسیار سنگین بود : خالد در زمان خلافت ابوبکر؛ **« مالك بن نویره »** را که مسلمان بود کشت وزنش رادرهمان شب تصرف نمود ! . . موضوع را بابوبکر خبر دادند **« ابوقتاده »** و **«عمر»** سخت اعتراض کردند و«عمر» خواستار مجازات خالد گردید ، ولی ابوبکر اهمیت نداد ! چون خالد بقول آنهـا « **سیف الله المسلول**»، ( شمشیر برهنه خدا ) بود ! ! . ولی در منطق اسلام ، اگر « **شمشیر برهنه خدا**» ! مرتکب گناهی شد باید کیفر خود را به بیبند و سید قطب نمونه هائی از این قبیل را در کتاب نقل کرده که اهمیت مقام وموقعیت ، موجب تخفیف مجازات نشده است . و قطب که «**عثمان**» راشدیداً تقبیح میکند ( درصفحات آینده کتاب) معلوم نیست که چرا خالد را تبرئه میکند ؟ ، . شرح داستان جنایت خالدبن ولید را درتاریخ یعقوبی ج ۲ صفحه ۱۱۰ و تاریخ طبری ج۲ صفحه ۵۰۳ والبدایة والنهایة ج ٦ ص ۳۲۲ و الغدیرج۷ ص ۱۵۸ میتوانید مطالعه بفرمائید

(خسروشاهی)

درهمین داستان ، از نقطه نظر دیگری هم برموضوع ما دلالتی وجود دارد، وآن درجانب «عمر بن خطاب» است که خالد را عزل و بر کنار ساخته است. یعنی بر کناری خالد بوسیله عمر نیز نتیجه همین حساسیت و بیداری وجدان است(۱) .

خالددر زمان خلافت ابوبکر ! بعلت ناراحتی وجدانی ( ! ) «مالك بن نويره» رابقتل رسانید وبلافاصله بازن وی ازدواج کرد(۲) چنانکه حادثهٔ دیگری نظیر همین داستان بوقوع پیوست وآن ازدواج وی با دختر «مجاعه» درجنك «مسیلمه کذاب» بود . آن هم درست در فردای آنروزی که هزارو دویست نفراز جنگاوران اسلامی کشته شده بود(۳)

خالد با اینکه از سران بزرگ ارتش آنروز بود وپیروزیهائی هم بدست آورده بود ومردم مسلمان هم که درابتدای جنگهای مهمی در

(۱) : بحث درباره «عمر» وکارهای وی دراسلام ، چه دردوران خلافت وچه قبل ازآن ، نیازمند کتاب مستقلی است ولابد خوانندگان محترم باپاره ای از اعمال و بدعتهائی که ازخود عمر بیادگار مانده است ، آشنائی دارند (خسروشاهی)

(۲) : بسیار جای تعجب است که قتل مالك را استاد قطب ناشی از ناراحتی وجدانی ! خالدمیدانند ! . . ولی ازدواج وی بازن مالك ، درهمانشب روشن میکندکه استاد قطب دراین استنباط ، اشتباه کرده اند (خ)

(۳) : و این ازدواج آنهم پس ازکشتار مسلمانان ، خود دلیل دیگری است که « شمشیر برهنه خدا» بچه منظورهائی میجنگیده و دردل چه سوداهائی داشته و متأسفانه ماسك اسلام بخود زده بود . . . (خ)

«شام و عراق» بودند و به سرپرستی خالد که فنون جنگی را آزموده بود احتیاج داشتند، از کار بر کنار گردید، زیرا هیچیك از اینها بنظر «عمر» جبران خطاهای وی را نمی کرد. و هیچ یکی از این امور نتوانست که حساسیت عمر را دربارهٔ این اشتباه بزرك خالد ساکت کند و نگذارد که وی را نخست از ریاست ستاد ارتش اسلامی بر کنار وسپس بکلی از ارتش طرد نماید.

علاوه بر اینها روش خالد در استقلال واختیاراتی که برای خود در امور موکول براو، قائل میشد، بابر نامه عمر که می خواست تمام جزئیات امور را برای جوابگوئی بحساسیت باطنی، تحت نظر داشته باشد وفق نمیداد(۱).

در اینجا شاید کسی بپرسد: چرا ابوبکر خالد را که مرتکب این خطاها شده بود، بر کنار نساخت؟

در جواب باید گفت: ابوبکر بآن حدی که عمر به خالد سوء ظن داشت، ازوی بدگمان نبود وفکر می کرد که او اشتباه کرده و قصد ارتکاب گناه و معصیتی را نداشته است و لذا بخشش وی شامل حال او گردید، و لو اینکه از عمل او عصبانی شد. و بالخصوص از کار دوم وی شدیداً ناراحت گشته و نامه ای که از آن خون میچکید بوی نوشت ولی چون معتقد بود که کار خالد دردائره اشتباهات قابل بخشش است، ازوی گذشت واورا درسرجای خود نگهداشت(۲).

---

(۱): ازکتاب: «خالد بن الولید» تألیف صادق عرجون.

(۲): این تأویلات ازنظرما قابل قبول نیست و تعجب از استاد قطب است که علاوه براین تأویلات، تازه جنایت خالد را «اشتباه» مینامد و این اشتباهی است که «ابوبکر» نیزدچارآن گردیده وخالد را مجازات نکرد(خ)

## دکتر هیکل چه میگوید ؟

بسیار جای تعجب است که مردی مانند «دکتر هیکل» در تحلیل و بررسی موقف «ابوبکر و عمر» درباره «خالد بن ولید» چیزی میگوید که باروح اسلام سازگار نیست ، اگرچه با بازیهای سیاسی عصر ما مناسب بوده و توافق دارد .دکتر هیکل در کتاب خود «**الصدیق ابوبکر**» ص ۱۵۰- ۱۵۲ می گوید :

« اختلاف نظر ابوبکر وعمر در جریان مالك بن نویره بآنجا رسید که دیدید ، والبته هردو نفر قصدی جز خدمت باسلام و مسلمین نداشتند ولی بایددید که اختلاف نظر اینها در این مسئله مربوط به چگونگی ارزیابی کار خالد است یا مربوط به سیاستی است که لازم بود در این موقعیت مهم زندگی مسلمانان ، مراعات شود و آن مسئله ارتداد گروهی و برپاشدن انقلاب ـ بخاطر این امر ـ درسراسر شبه جزیره بود ؟ !

«نظر من در این مسئله آنستکه آن اختلاف ناشی از سیاستی بود که می بایست در آن موقعیت از آن پیروی شود، واین اختلافی است که امکان دارد با طبیعت هر دومرد سازگار باشد . اما عمر که عدالتخواه بود می بیند که خالد برمرد مسلمانی تجاوز وظلم کرده و قبل ازپایان یافتن دوران عدهٔ زن وی! اورا بهمسری برگزیده است و **بنابراین صحیح نیست که اودر آرتش بماندتاتولید مثل کند و دربین مسلمانان فسادایجاد کند** وارزش مسلمانان رادرمیان عرب کم نماید وصحیح نیست که او را در قبال گناهی که انجام داده بدون کیفر ومجازات ترك کنند و اگر هم درست باشد که خالد در کار

مالك اجتهاد کرد و در اجتهاد خود باشتباه افتاد - عمر آنرا نیز قبول نداردو برای اقامه حددر حق خالد همین کاری که با زن مالك انجام داده، از نظر عمر کافیست (۱) وهر گزاین عذر پذیرفته نیست که خالد «سیف الله» بوده وقائدی بوده که همیشه با پیروزی همراه بوده است واگر این قبیل بهانه‌ها وعذرها پذیرفته میشد، خالدوامثال او محارم را مباح میساختند واین خود ناگوار ترین مثلها میشد که در باره مسلمانان در موضوع احترام به کتاب خدا، زده میشدوروی همین اصل بود که «عمر» بر «ابوبکر» فشار میاورد که خالد را تعقیب نموده وبراوسختگیری کرده وعمل اوراتقبیح کند.

«اما ابوبکر» اومی دید که موقعیت خطر ناکتر از آنست که این قبیل اموراهمیتی داشته باشد، قتل یك مرد یا گروهی از مردم در اثر اشتباه دراجتهاد یاعدم اشتباه، در حالیکه خطر متوجه دولت وحکومت است و انقلاب درسراسر جهان عرب زبانه می کشد واین قائدی، که متهم بارتکاب عملی است از بزرگترین نیروهائی است که بوسیله آن میتوان بلارادورساخت وخطر رارفع نمود. مهم نیست(!)

«وازدواج بازنی برخلاف رسوم عرب نیست، و بلکه دخول بروی نیز قبل از آنکه دوران «عده» وی تمام شود اگر از فاتحی که جنگ

---

(۱) : اگراین صحیح بود، درایام خلافت خود حدرا درحق اوجاری میساخت (مؤلف) ولی باید گفت که عدم اجرای حد در زمان خلافت عمر دلیل آن نتواند باشد که خالد مرتکب گناهی نشده، درصورتیکه همه تواریخ آنرا ثبت کرده اند. بلکه باید به عمر که حدرادرحق خالد جاری نساخته اعتراض نمود ... (خ)

میکرد سرزند، مانعی ندارد (!) وحتی طبق قانون جنگ حق وی آنست که زنها اسیروی باشند وملك یمین وکنیزوی گردند (۱) و در مسئله تطبیق واجراء قانون هم باید گفت: لازم نیست که این حکم شامل نابغه‌ها وبزرگانی مانند خالد گردد، بالخصوص اگر این امر برضرر دولت تمام شود یا آنرا در معرض خطرقرار دهد. زیرا مسلمانان به شمشیر خالد نیاز مند بودند و این احتیاج در روزیکه ابو بکروی را احضار کرده وتوبیخ نمود، بیشتراز پیش احساس‌میشد؛ زیرا **مسیلمه** در آنروز در «**یمامه**» در نزد یکی ریگستانی بـا چهل هزار نفر از «**بنی حنیفه**» آماده کار زار بودوشورش وی برضد اسلام ومسلمانان‌از خطرناکترین شورشها بود و بر«**عکرمة بن ابو جهل**» که از سران مسلمانان بود غلبه کرده بود وبرای پیروزی، بزرگترین امیدها به شمشیرخالد تعلق داشت !.

«آیا بخاطرقتل مالك بن‌نویره» یا بخاطر «**لیلی**» زیبا کـه دل خالدرا ربوده بود، باید خالدعزل وطردشود ؟ و آرتش مسلمانان رابحال خودبگذارند که «**مسیلمه**» بر آن‌غلبه‌یابد؟ ودین‌خدادرمعرض تجاوز قرار گیرد. درحالیکه خالد «آیةالله» و«سیف‌الله» است ( ! ! ) پس‌باید سیاست «ابوبکر» روزیکه وی‌را خواست فقط توبیخ باشدودر

---

(۱) : این گفتارکسی استکه ازبدیهات شریعت اسلامی آگاهی‌ندارد اگرخالدبرمرد مسلمانی‌ظلم‌کرده بایدبراو حد اقامه شود به‌علاوه اگرطرف مرد مسلمانی باشد زن‌وی درجنك ! ! اسیر گرفته نمیشود ( مؤلف) این جمله مؤلف نشان میدهدکه وی‌معتقد نیست‌که خالدمرتکب گناهی شده است،وگرنه میگوید میبایست‌که حد براو جاری گردد . . (خ) .

همان حال بوی دستور دهد که بسوی «یمامه» برود و با «مسیلمه» دست وپنجه نرم کند !.

«بنظرمن این تنها تفسیر صحیحی است که ما میتوانیم براختلاف بین عمل ابو بکرو عمردر این حادثه، بیاوریم.

وشایدهم ابوبکراین دستور راآنروز برای عزیمت به «یمامه» و مبارزه با «مسیلمه» پس ازغلبه پیامبر قلابی «بنی حنیفه» بر «عکرمه» برای این داده باشد که مردم مدینه وبالخصوص آنهائیکه همفکرعمر بوده وخواستار مجازات خالد بودند، بدانند که خالد، مرددشواریها است وتازه ابوبکر که این دستورراداد، درواقع خالد رابه «جهنم» انداخت! زیرایاوی در این جنگ کشته میشدواین بهترین پاداش عمل وی نسبت بام تمیم وزن او بودویا باپیروزی هم آغوش میگشت واین امر وی را پاك میساخت، واو با پیروزی از این امرفارغ شد وناراحتی مسلمانان را تسکین داد واصولا کار قبلی وی با آن کاری که درجنگ ریگستان کرد، قابل مقایسه نیست!» (۱)

---

(۱): هیچیك ازتأویلات دکترهیکل قانع کننده نیست. جنك دراسلام برای خدا و بخاطرهمکانی شدن عدالت اجتماعی است وهرگزمعقول نیست که قائد جنك خود ظالم و ستمگروتجاوز کارباشد و برای یاری دین خدا شمشیر بزند.. وعلاوه ارتش اسلامی افرادی مانند «علی» (ع) داشت که خالد درنزد وی اصولا بحساب نمیآمدند و اگر واقعاً خطری متوجه اساس اسلام میگشت، علی باشمشیرخود مسیلمه‌ها را با چهل هزارنیروو افرادش برسر جای خود مینشاند وهرگز نیازی به «شمشیر برهنهٔ خدا» نبود، شمشیری که مرد مسلمانی راکشته وبرزن وی تجاوزکرده است! .*

این بنظر دکتر هیکل تنها تفسیر و تنها تصویر صحیح داستان است، ولی بسیار جای تعجب است که مردی بخواهد درباره دورانی از تاریخ اسلامی ودر باره وجدانهای بیدار وحساس رجال آن دوره ؛ کاوش و تحقیق کند ولی وجدان ودرك خوداو در باره تفسیر آن وقائع وحوادث ازاین مرتبه وازاین سطح پست بالاتر نرود . . مرتبه‌ای که مستقیماً از بازیهای سیاسی عصرمادی ما کمك می گیرد ، نه از روح اسلام و تاریخ وحقیقت آن درآن دوران !

آری ! **این سیاست روزگار ما است که هدف هر وسیله‌ای را مشروع میسازد ! ووجدان انسان راتا مرتبه احتیاجات زودگذر، پائین میآورد وتازه آنرا بینش در سیاست وکاردانی در اداره امور میشمارد و** چقدر این تصویر دکتر هیکل ـ که آنرا تصویر صحیح میداند ! ـ ابو بکر را کوچك میکند ؟.

دوربینی که مورد استفاده دکتر هیکل در عصر انحطاط است .

*دکتر هیکل میگوید بخاطر مصالح روز ابو بکراورا ازکاربر کنار نساخت ولی باید توجه داشت که منطق اسلام ، منطق سازش وساخت وپاخت نیست. اسلام درسیاست خود هوا دار اپورتونیسم و محافظه کاری نیست و نمیتواند باشد ، بنا براین اگر قائدی تجاوز کرد ، باید بلا فاصله مجازات شود تا ریشه فساد قطع گردد چنانکه علی ( ع ) بمحض آنکه بخلافت ، حق منصوب خود ؛ رسید ، ایادی خائن بنی امیه و درراس آنان «معاویه» را بلافاصله از کار بر کنار ساخت و حاضر نشد که یك دقیقه هم یکفرد خائن و متجاوزی برسر کار بماند ، چنین است منطق اسلام ... امامنطق روز ا همانست که دکتر هیکل میگوید . (خسروشاهی)

قدرت آنرا ندارد که حقیقت بلند پایه آن افق دور دست را درك کند. البته باصرف نظراز نادانی رسوائی که از ابتدا ئیترین مسائل شریعت اسلامی دارد ! .



دکتر هیکل یکبار دیگر در کتاب «**الفاروق عمر**» (۱) بر - میگردد تا افکار عمر را که میخواهد خالد را عزل کند . تصویر کند و در واقع آنرا به سطح پست وپائین عصری که در آن بسر میبرد برساند و آنرا بجای رئیس حزبی که فقط مصالح زودگذر واحتیاجات محلی را در نظر میگیرد ، بنشاند و البته هیچوقت نمیتواند که روح اسلام را در مرتبه بلند و افق دور دست آن در یابد واین در آنجاست که میگوید :

«عمر چگونه بعزل خالد دست میزند در حالیکه خالد دررأس نیروهای مسلمانان درشام بود ؟ واین نیروها موقعیت حساسی داشتند در آنجا مسلمانان در مقابل «روم» بودند که باآنها هنوز روبرو نشده بودند وچیزی ازکار و نقشه آنها را نمیدانستند ، چنانکه «روم» نیز ازکار مسلمانان خبری نداشت وشاید هیچکدام از این دولشکر قدرتی برتر از دیگری نداشت . این موقعیت آنها بود قبل ازآنکه «خالدبن ولید» از «عراق» بسوی آنان برود . وحتی بعد که خالد بمیان آنان رفت . وضع بهمین قراربود ، وهردو گروهمنتظر فرصتی بودند که پیش بیاید وازاین سکوت خارج شده و بدشمن بتازند ؟ آیا خلیفه نمیترسید که عزل خالد موجب سستی سربازان مسلمان گردد

(۱) : ج ۱ صفحه ۹۹ - ۱۰۰ .

وبر حساسیت موقعیت بیافزاید ؟ وآیا بهتر نبود که موضوع را تـا هنگامیکه مسلمانان‌ازاین مرحله خارج شوند؛ مسکوت عنه‌بگذاردو بعدهرچه‌خواست‌دستوردهد؟

«اینها مسائلی است که مسلماً در چگونگی وتحول‌جنك‌تأثیر بسزا داشت وبزودی خواهیم دید که «ابوعبیده» بدون آنکه بنظـر خلیفه ویاغضب وی‌براو ، وقعی نهد واز آن بترسد ، قدروارزش‌این موقعیتهارا درك وارزیابی کرده بود . ولی عمر بر این قضیه‌باصرف نظر ازاین جهات ، مینگریست واواگر می‌خواست بر کناری‌خالدرا به‌پس از خاتمه جنگ واگذار کند ، بر سیاست وی‌لطمه می خوردو روش وی‌دابهم‌میزد زیرا جنگ بیش‌ازدوراه نداشت :شکست‌یاپیروزی مسلمانان . اگر مسلمانان شکست بخورند که عزل و بر کنـاری خالد از شکست آنها جلوگیری نمی کرد ، واگر پیروزشوند وخالد قائد آنها باشد، عمر دیگر نمي تواند رهبری را در اوج قـدرت و پیروزی بر کنار سازد و اگر بر کنار می ساخت دچار اشکالاتی میشد عمر اصولا میخواست که خالد نه درپست ریاست‌ارتش‌درشام ونه‌درغیر «شام» باقی نماند وروی همین اصل بلافاصله دستور بر کناری را صادر کرد وعذر وی‌نیز آن بود که خالد آنچه‌راکه «ابوبکر» خواسته‌بود بجای نیاورده است واگر مسلمانان پیروز می‌شدند عمردچاراشکالی نمیشد ،بلکه اوکاری را انجام داده بود که حق می‌دانست،واین‌کاررا در موقعیتی انجام داده بود که بر خالد هیچگونـه ظلم و ستمی روا نشده‌بود».

هیکل پاشا! در قرن بیستم این چنین فکر میکند، و بعد طرز

فکر خودرا به‌عمر درصدر اسلام، نسبت‌می‌دهد! چنانکه قبلا نیز طرز فکر خودرا به ابوبکر نسبت میداد. این گفتار کسی استکه باروح صدر اسلام آشنا نیست وزندگی وی در محیط اسلامی نتوانسته که اورا ولو برای مدت کمی از نقشه‌ها و بازیهای قرن بیستم و آنچه که در آنست: ازحقه‌ها و پیچیدگی‌ها و فرصت طلبی‌ها وسیاست‌بازی‌ها که بحساب وجدان یاحق و حقیقت ویابحساب دین گذاشته میشود، دورسازد.

هیکل در باره‌عمر چه‌فکر می کند؟ آیا اگر اوضاع وشرایط غیراز آن بود، عمر خالدرا برسر کار نگه‌میداشت؟ درحالیکه عمر- بنا به‌عقیدهٔ هیکل پاشا- بین خود ووجدان‌خود معتقد استکه خالددرحق مالك بن نویره ودرحق خداودین‌خدا، مجرم و گناهکاراست.

**البته این چنین کارهائی‌را پادشاهان بنی‌امیه وشاهان‌بنی عباس انجام میدادند ومردم‌هم آنرا نبوغ‌ودوراندیشی‌میدانستند**

امارجال صدراسلام‌این‌چنین نبودند و کسی که اینطور فکر کنداز عدم درك‌روح زمان وازپستی مقیاس ومعیار اوست

من برای این در بررسی این طرز فکر ونمایاندن ضعف آن بتفصیل پرداختم که اشتباه عمیقی را تصحیح کنم که گروهی در آن واقع‌شده‌اند ومیخواهند راه‌تفکر وادراك‌رادرعصر ارتفاع‌وبلندی‌روح اسلامی، درپرتو تفکر وادراك‌درعصرمادی‌ما که ازاین‌روح‌دقیق‌وحساس بدوراست، تصویر وبررسی کنند. وهمچنین‌خواستم بدینترتیب این‌اشتباه وخطاء درسوء فهم‌حقایق‌وجدان بشری ونیروی‌وی‌در برتری‌وحساسیت رااصلاح کنم...

من‌نمیخواهم برعمر وابوبکر وخالدلباس مرصع‌ازنقره بپوشانم

ویا آنهارا معصوم ودوراز ضعف بشری بدانم ، بلکه میخواهم اعتماد به وجدان بشری را درجان مردم وارد سازم ، چنانکه می خواهم صورت صحیح این دوره اززندگی مسلمانان را تصویر کنم ، صورت وشکلی که هروجدانی که در آن لیاقت درك این افق دوردست باشد ، میتواند آنرا دریابد .

چند نمونه دیگر . . .

اکنون همچنان نمونه‌هائی ازاین حساسیت رادرنواحی مختلف بررسی کنیم . خلیفه‌ای مشك آب رابردوش میگیرد ، پسر اوبااعتراض می‌پرسد این چه کاریست که میکنید؟ درجواب می‌شنود : «نفس من برخود بالید و من خواستم که او را تنبیه کرده وبکوبم» واقعاً که حساسیت عجیبی است ! نفس مرد در اعماق خود از خلافت و فتوحات و عظمت آینده ، احساس برتری و بلندی میکند و اودوست ندارد که در این بلندپروازی وبخودبالیدن باقی بماند ، ازاینرو میخواهد که در انظار مردم نفس خودرا بکوبدو فکر نمیکند که او خلیفه‌ایست وبر سرزمینی حکومت میکند که قسمت اعظم امپراطوری کسری و قیصررا برخود ضمیمه کرده است ! .

**واین علی بن ابی‌طالب : خلیفه ایست که درزمستان باهمان لباس تابستانی بسر میبردو ازسرما اورانگهبانی نیست؛ درصورتیکه تمام دارائی بیت‌المال دردست اوست** ولی این بیداری وجدان واین دقت ادراك وشعور است که اورا از تصرف دراین دارائی دور میسازد .

سپس ، این «ابوعبیده» با سربازان خود در « عمواس » بـه طاعون خطرناکی گرفتار شده وعمر می‌ترسد که «امین الامة» از بین

برود . اورا درنامه ای میخواند تا فکری برای نجات وی بشود و در نامه می‌نویسد : « اما بعد ، برای من‌حاجتی پیش آمده که میخواهم باتو درباره‌آن صحبت کنم وخواستم اطلاع دهم که بمحض اینکه‌بنامه من نگاه کردی ؛ قبل ازآنکه‌آنرا بزمین بگذاری بسوی من‌بشتاب،» ابوعبیده نامه رامیخواند ونظر وی‌را می‌فهمد ومیداند که اوراخواسته تا ازاین‌وبای خطرناك نجات‌دهد می گوید : «خدا امیررا بیامرزد»، وسپس درجواب وی می‌نویسد : «من حاجت شما را فهمیدم که چیست ولی من‌درمیان لشگری ازمسلمانان هستم و دلم نمیخواهد ازآنها دور شوم تاخداآنچه راکه درحق من وآنها میخواهد اجرا کند ، مرا از آمدن بسوی شما معاف‌دار وبگذار درمیان سربازان‌خود بمانم»خلیفه نامه‌را میخواندو گریه‌میکند ازاو می پرسند: آیا ابوعبیده مرده‌است ؟ و او در حال گریه میگوید :« نه، گویا نزدیك‌است » و اومرده‌بود .

آیا این همان‌ایمان‌عمیق‌به‌تقدیر الهی است که « ابوعبیده » را در خواست خودنگه میدارد ، آری‌این همانست ، وبضمیمه‌آن‌حساسیت وجدانی وبیداری درونی است که او راو ادار میکندکه فقط خود را نجات ندهد ولشکرخود را ترك ننماید ، زیرا اووهمهٔ سربازان او ، همه درراه خدا هستند .

واین هم « بلال‌بن رباح» مؤذن‌پیامبراست . برادراسلامی او «ابورویحه» است که میخواهد درامر ازدواج وی باخانواده ای از مردم «یمن» وساطت کند واوبآنها میگوید : «من بلال بن‌رباح و این برادر من ابورویحه است . واین مرد تندخو ودردین سخت گیر است . اگرمیخواهید باوزن بدهیدواگر نمیخواهید خود دانید . .

بلال میخواهدکه بر آنها تدلیس ونقشه کشی نکند و وضع

برادر دینی خودرا آنطور که هست باز گومیکند و با خود نمی گوید که او «واسطه» است ، تا مسئولیتی را-در آنچه‌می گوید - ودر پیشگاه خـدا دارد ـ فراموش کند . ومردم **یمن** هم با اتکا و اعتماد باین راستگوئی دختر خواستگاری شده را باومی‌دهند و برای آنها کافیست که رفیق و برادر وی ، بین دختر آنها و کسی که باودختر میدهند، واسطه باشند .

واین‌یکی‌دیگراست که:« کالائی‌به« **حفص‌بن‌عبد الرحمن** » شریك بازرگانی خود میفرستد وباوخبر می‌دهد که درلباس اوعیب‌و نقصی است تاموقع‌فروش بمردم‌بگوید ..«حفص»آنرافراموش کرده وهمان طورفروخت وقیمت کامل‌لباس غیر کامل را گرفت ـ میگویند قیمت آن‌سی هزاریا سی‌وپنج هزاربود - ولی‌آنمرد این پول را قبول نکرد وپیش شریك خود فرستاد تا مشتری را پیدا کند . . ولی او مشتری را نیافت و آنمرد هم راهی جز جدائی از شریك فراموشکار نیافت ! وپول آن را هم بمال وثروت خود نیافزود ، بلکه‌همهٔ‌آنرا صدقه‌داد »(۱).

«ونقل‌می کنند که در نزد «**یونس‌بن‌عبید**» لباسهای مختلف - القیمه ای بود . قیمت یك‌نوع چهار صد وارزش‌نوع دیگری دویست بود ، خود وی بنماز رفت وپسر برادر خود رادرمغازه گذاشت ،عربی بیابانی‌آمد ولباسی به چهار صد خواست ، برادر زاده وی لباسی را که بدویست میارزید ، باو نشان داد ، مردعرب آنراپسندید وخود

(۱) : ازکتاب : « ابوحنیفة‌بطل الحریةو التسامح فی الاسلام»تألیف استاد عبد الحلیم جندی .

راضی شد و آنرا خرید ودر حالیکه آنرا در دست داشت براه افتاد ، ناگهان بایونس بر خورد کرد ، یونس کالای خودرا شناخت و از اعرابی پرسید : چند خریدی ؟ گفت به‌چهارصد ! یونس گفت ارزش آن‌دویست است ، بر گردتا آنرا پس بدهی ! مرد خریدار گفت این درشهرما به‌پانصد میارزد ومن آنرا خودانتخاب کرده‌ام، یونس گفت بر گرد ، خیر خواهی ونیکی دردین ودنیا و آنچه که‌در آنست بهتر است ، سپس وی را بدکان خود برد و دویست درهم بوی پس‌داد و به‌برادر زاده خود پرخاش کرده و گفت : آیا شرم نکردی ؟ آیا از خدا نترسیدی؟سود دو مقابل می گیری و خیر خواهی دینی را برای مسلمانان کنار میگذاری؟ گفت : بخدا سوگند که خوداوباین‌قیمت راضی‌بودو گرفت . ولی یونس اعتراض نمود . چرا تو آنچه را که برای‌خودمیخواهی ـ برای اونخواستی ؟

« واز«محمد بن منکدر» نقل‌شده که پسروی آنچه را که پنج قیمت‌داشت به یك‌عرب بیابانی بده فروخت ، ولی‌اووقتی این‌رافهمید همه روز را،درجستجوی او گذرانید تااو را پیدا کرد وباو گفت : این پسر اشتباه کرده وآنچه راکه به‌پنج میارزید، به‌ده‌فروخته‌است اعرابی گفت من‌خود راضی شده ام ، یونس گفت اگرتوراضی‌شده‌ای ماهم برای‌شما جز بآنچه که برای خودمیخواهیم ، راضی‌نخواهیم شد وپنج اضافی‌رابوی‌پس‌داد» (۱).



کلیداین‌سه‌داستانی که نقل‌شد ، همانست که « یونس‌بن‌عبید »

---

(۱) : ازکتاب « الرسالة الخالدة » از استاد عبدالرحمن عزام .

به‌برادرزاده‌خود گفت : «آیا شرم نکردی ؟ آیا ازخدا نترسیدی»؟!

آری این‌همان‌شرم ازوجدان وهمان پرهیزکاری وترس ازخدا است وهمان چیزیست که‌اسلام بانیرومندی تمام آنرا در روح وجان انسانیت برمی‌انگیزد ودر آنوقتی که روح انسانیت بیداراست. ها او می‌آمیزدوبهم مخلوط می‌سازد.

البته علاوه بر این نمونه‌ها که ما نقل کردیم ، دهها و صدهـا امثال آن‌نیز در هر ناحیه ونقطه ومیدانی وجوددارد وما ازهمهٔ آنها فقط باین چندمثال اکتفا کردیم تابه آفاق وسطح بلندی که‌اسلام آن را درتهذیب وتطهیر وجدان بشری‌هدف قرارداده‌ـ که‌بآنجا برساند‌ـ اشاره ای شده‌باشد.

آری روح‌انسان تاآنجا بالابرود که برهمهٔ عناوین‌واحتیاجات برحب نفس وحب زندگی ، بر حب مال وجاه ، برتری جوید وبر تکالیف‌بیداری دائمی که آنرا بروجدان فرد،لازم‌می کندوحساسیت دقیقی که درشعوروادراك،وی برمی‌انگیزد ،صبر بورزد وبدین ترتیب ضامن‌وصول باین‌سطح بلند وعالی گردد.

ما پس ازاین ، با اطمینان خاطر ، همچنان قسمت‌های‌دیگری از روی دادهای تاریخی اسلام را در عدالت اجتماعی ، در سـایه‌این افق‌های روشنی بخش و عالی که در حقیقت اسلام است ، بر رسـی می کنیم.

✿ ✿ ✿

# مساوات



# برابری همگانی

ایجادمساوات مطلق وبرابری همگانی میان همهٔ انسانها و آزادی وجدانی مطلق ازهمهٔ ارزشها وتمامی اعتباراتی که این مساوت را مخدوش می‌سازد، رسالت اسلام بود.

ما نظریه اسلام را درباره مساوات و آزادی بیان کردیم و نصوصی را که هیچگونه مجال برای شك در عمق این نظریه وریشه و پایه بودن آن درپی ریزی طرزفکر اسلامی درباره مجتمع انسانی، باقی نمیگذارد نقل نمودیم، اکنون به‌ببینیم که این نظریه چگونه با واقعیت زندگی تطبیق کرده‌است:

در سراسر روی زمین وازجمله در جزیرةالعرب طبقه بردگان غیر از طبقهٔ احرار و آزادگان بودند، ولی «**محمدبن عبدالله**» دختر عمه خود «**زینب بنت جحش**» را که ازخاندان هاشمی بود، با غلام خود «زید» تزویج کرد و البته مسئله ازدواج، مسئله حساس ومهمی است که در آن مسئله مساوات به نهائی ترین مراحل خود می‌رسد، و هیچ کسی جز این‌پیامبر وهیچ‌نیروئی‌غیر از نیروی این‌دین، نمی توانستند که این **معجزه** را که تا امروز هم درغیر کشور های

اسلامی عملی نشده، عملی سازد.

ما درولایات‌متحده آمریکا که بحکم قانون ،بردگی در آن لغو شده می بینیم که سیاهپوست نه تنها حق ازدواج با سفید پوست را- هر گونه سفیدی که‌باشد-ندارد، بلکه تا امروزهم حق -دارد در کافه ها وتفریح گاههای سفیدان‌وارد شود ودر اتوبوسها ووسائل‌نقلیه عمومی باآنان دریك‌صندلی بنشیند. چنانکه ورودآنان‌به مهمانخانه ها ومجامع عمومی سفیدان، ممنوع است (۱).

درآنروزیکه «محمد» ﷺ بین مهاجران‌وانصار، در ابتدای هجرت، برادری ایجاد کرد، عموی او «حمزه»و غلام وی«زید» دو برادر بودند و«ابوبکر»و«خارجة بن‌زید» هم دو برادر و«خالدبن رویحه خثعمی» و«بلال‌بن رباح»هم‌دو برادر.. والبته این برادری فقطدرلفظ و گفتارنبود، بلکه‌رابطه‌وپیوندزندگی‌بود که‌معادل پیوند باخون است‌همانند پیوند خویشان ،درجان ومال‌وهمهٔ مظاهرزندگي

...سپس‌پیامبرغلام‌خود« زید » رارئیس‌سپاه درجنگ«مؤته»می کند وبعداًفرزنداو «اسامة» را دررأس سپاهی‌قرارمیدهد که بسیاری

(۱) : اخبارمربوط بجنایات‌سفید پوستان وظلم وستم‌آنان برسیاهان، چه درآمریکا و چه در افریقای جنوبی وجاهای دیگر،همه روزه درروزنامه هامنعکس میشود وفکرمیکنیم که‌خوانندگان‌محترم رانیازی‌نباشد که‌ماشواهدی برای آنها نقل‌کنیم . . . این اخبار پس از قتل «کندی» رئیس جمهوری آمریکا که میگویندازطرف همان نژاد پرستان صورت گرفت، درجرائدبیشتر منتشر گردید. . برای مزید استفاده برسالهٔ مادرباره « نهضت اسلام‌درمیان سیاهان آمریکا » رجوع شود (خسروشاهی)

ازمهاجران وانصار که درمیان آنها ابوبکر وعمرهم ـ که بعدها خلیفه شدند وجودداشتند (۱) درمیان آنان «سعدبن ابی وقاص» هم بود. که از خویشان پیامبر ﷺ بود ـ چون بنی زهره از دائی های او بودند ـ واز سابقین در اسلام بود !واوهنگامی اسلام آورد که ۱۷ سال داشت وصاحب مال ونعمت ، وقدرت برای جنگ بود .

هنگامیکه پیامبر رحلت نمود ، وابوبکر اصرار ورزید که لشکر اسامه بسوی مقصد برود ،قائد ورهبر لشکر همان بود که پیامبر انتخاب کرده بود. ابوبکر برای بدرقه اسامه تادروازه «مدینه» آمد اسامه

---

(۱) : مسئله انتخاب « اسامة بن زید » را از طرف رسول الله برای ریاست ارتش اسلامی دراین جنك همهٔ مورخان سنی وشیعه نوشته اند وبازهمه نوشته اند که پیامبر اکرم لعنت فرمود کسی را که ازشرکت دراین جنك خودداری کند . . . تاریخ بما نشان میدهد که پیامبر بزرگوار اصرار داشت که همه در این جنك ، تحت سرپرستی « اسامه» شرکت کنند وبرای همین منظور ،خیلی تأکید وپافشاری نمود تاهمه به میدان بروند . .

ولی متأسفانه تاریخ بازبما میگوید که ابوبکر وعمر، ازشرکت دراین جنك خود داری نمودند با اینکه میدانستند پیامبر سه بارفرموده :«جهزوا جیش اسامة . لعن الله من تخلف عنها » سپاه اسامه را آماده بحرکت کنید خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه سرباززند» ! . (شرح مفصل داستان را در تواریخ معتبر وهمچنین درج ۲ صفحه ۲۰ نهج البلاغه ابن ابی الحدید مطالعه بفرمائید ) ـ

ولی مثل اینکه مؤلف محترم دراینجا این موضوع را فراموش کرده وگرنه بسیار بجا بود که ازاین تخلف غیر قانونی عمرو ابوبکر! سخت انتقاد کند چنانکه از اعمال « عثمان » انتقاد میکند . (خسروشاهی)

سوار بر اسب، وابوبکر که خلیفه شده بود: پیاده بوده اسامه ازاینکه جوان کم سالی است وسوار براسب میرود وابوبکر که پیرمردی است ، پیاده می آید ، شرمنده گشته وبابوبکر میگوید : «شماهم سوارشوید ویا منهم پیاده میشوم» ولی ابوبکراو راقسم میدهد که : «نه بخدا سوگند ، نه شما پیاده شوید ونه من سوار میشوم ، مگرچه میشود که منهم ساعتی قدمهای خودرا درراه خدابخاك آلوده کنم ؟» .

سپس ابوبکرمیبیند : **به عمر که بارخلافترا برگرده او گذاشته است** ، احتیاج دارد واو سربازی در لشکراسامه است ، و اسامه هم رئیس لشگراست باید از وی کسب اجازه کند ،از اینجاست که باسامه میگوید : «اگرصلاح بدانی مرابا ماندن عمر کمك کن».

خدایا ! . . این چه جمله ایست ؟ . . «اگرصلاح بدانی مرابا ماندن عمر کمك کن ؟» براستی که مرحله بلند پایه ایست وهیچ شرح و گفته ای بپایه آن نمیرسد .

**برده ها وحکومت!**

روزگار همچنان میگذرد .. . می بینیم که عمربن خطاب خلیفه شده است واو «**عمار بن یاسر**» راکه یکی از بردگان است حاکم فرماندار «**کوفه**» میکند وروزی افرادی مانند «**سهیل بن عمرو بن الحارث بن هشام**» و «**ابوسفیان بن حرب**» وگروهی ازبزرگان قریش» در درگـاه عمر میا یستند ، وعمر قبل از همهٔ آنهـا به صهیب» و «بلال» که دوبرده تنگدست بودند ، اجازه ورودمیدهد رااین دوازیاران پیامبروازرزمندگان «بدر» بودندوهمین مقدم داشتن ابوسفیان سخت گران میآید ، و بعادت دوران جاهلیت میگوید :

«من هرگز این چنین روزی را ندیده بودم ، باین برده‌ها اجازه ورود میدهد و ما را در اینجا منتظر میگذارد» !. .

روزیکه خلیفه به «مکه» میرود و می بیند که خدمتگذاران ایستاده‌اند و با اربابان خود غذا نمی‌خورند ، بشدت عصبانی شده و با لحن اعتراض آمیزی میگوید : « چرا این گروه خود را بر خدمتگذاران مقدم میدارند» ؟ سپس به آنان می گوید که با اربابان خود در سر یك سفره غذا بخورند .

بازوی «نافع بن حارث» را که فرماندار «مکه» نموده بود در «عسفان» ملاقات کرد وازاو پرسید: چه کسی را برای مردم وادی جانشین کرده‌ای؟ او گفت: برای آنها «ابن ابزی» راجانشین کرده‌ام، پرسید ابن ابزی کیست ؟ جواب شنید : مردی از بردگان ما است عمر پرسید برای آنها برده‌ای راجانشین تعیین کرده‌ای ؟ جواب داد ، اوخواننده کتاب خدا ،عالم بفرائض وقاضی است ..سپس عمر گفت : آری پیامبر شما فرمود : «خداوند بوسیله این کتاب گروهی را بالا برده و گروهی را پائین میآورد» .

البته سؤال عمر بصورت استنکار واعتراض نبود، بلکه پرسشی بود برای آنکه «ابن ابزی» را بشناسد ومزیت اورا بداند وگرنه همین عمر بود که به شش نفر «اهل شوری» می گوید : « اگر سالم ، برده ابوحذیفه زنده بود، اورا خلیفه می کردم» پس برده‌ای ، از نظر وی مقدم بر شش نفر اهل شوری است درحالیکه درمیان آنان مردی مانند علی وجود داشت(۱).

(۱) چنانکه قبلا گذشت، عمر همانکسی بود که «بار خلافت را بر گرده»



یکی از موالی به خواستگاری خواهر یکی ازقریشیهارفت‌وبه آن مال زیادی بخشید ، ولی‌مرد قرشی بااین ازدواج موافقت نکرد وقتی این خبر بخلیفه رسید ، بمرد قرشی گفت : چرا با این ازدواج موافقت نکردی!! اومرد صالحی‌است وعطیه‌خواهر‌تورانیز نیکوداده؟ مرد قرشی گفت : یاامیرالمؤمنین ؟ مادارای حسب ونسبی هستیم‌واوبا ما برابر نبوده و کفوما نیست . ولی در جواب شنید ، او حسب‌دنیاو آخرت‌را آورده‌است، اماحسب دنیامال‌ودارائی‌او، واماحسب‌آخرت تقوی وپرهیزکاری اوست، اگر دختر راضی‌باشد حتماً توهم‌موافقت کن! .. به‌دختر رجوع می‌شود واوهم حاضر می گرددوازدواج‌عملی میشود. قبلا نیزدیدیم که چگونه «بلال» برده ، درنزد مردم «یمن» واسطهٔ ازدواج «ابورویحه» می گردد وآنهاهم بخاطربلال‌وی‌را مورد احترام‌قرار داده وموضوع راپذیرفتند.

**بدینترتیب معلوم میشودکه میدان برای پیشرفت بردگان ـتاآنجاکه میتوانند ودر هر زمینه‌ای که بخواهند ـتا چه حد باز بوده است** : «هنگامی که اسم «عبد الله بن عباس» برده می شود، نام غلام وی «عکرمه» نیز ذکر می شود و وقتی از « عبدالله بن عمر»

---

*ابوبکر گذاشت ،وسپس‌هم‌طی‌توطئه ای ، شش نفررا بنام «شوری»بدورهم جمع‌کرد تا حق مسلم علی‌همچنان از بین برود ،وتازه معتقد است‌که«سالم» برعلی مقدم است و اگر اوزنده بود او را خلیفه میکرد ! و معلوم نیست او که برای خود چنین اختیاراتی را قائل بود ، چرا برای پس ازخودیك‌نفر ازمیان شش نفررا انتخاب ننمود . . . !؟ (خ) .

اسمی بمیان می‌آید بنده وی «نافع» هم نام برده می شود و همچنین «انس بن مالك» وغلامش «ابن سیرین» و«ابوهریره» وغلامش «عبد الرحمن بن هرمز»...

«ودر «بصره» حسن بصری، ودر «مکه» «مجاهد بن جبر» و«عطاء بن ابی رباح» و«طاوس بن کیسان» همه ازفقها وعلما بودند .. و در «مصر» هم در ایام «عمر بن عبدالعزیز» مقام فتوی را «یزید بن ابوحبیب» بعهده داشت واوغلام سیاهی از «د نقله» بود ...»(۱)

**اما کارگران..**

باهمین روح عالی . مسلمانان به کارگران می‌نگریستند، کارگر بخاطر کار خود . محترم ومورد سپاس است ؛ البته نه در عالم خیال و نظریه! بلکه در واقعیت های زندگی ، وبرای کارگر ، از نظر اسلام، چگونگی کار و هنر و صنعت مایه ننگ وپستی نیست ، کار هر نوع که باشد ، ارجدار بوده ومورد سپاس است والبته صنعت وحرفه وی هم هرگز مانع ازتحصیل و برتری درعلم واعتراف باستادی واحترام وی ، نخواهد بود

مثلا «ابوحنیفه» خزفروش بود؛ چنانکه بسیاری ازمردان فقه پس از دوران وی ، تاجر یاصنعتگر بودند . این امام خصاف «احمد بن عمر بن مهیر» است که پدرش شاگرد محمد و حسن- یاران ابوحنیفه - بود وخصاف هنگامی که کتابش را برای «مهتدی بالله» در باره خراج تألیف ویاکتابهای بزرگ فقهی خود رامی‌نویسد :دربین کفش های

---

(۱) : ازکتاب : «ابوحنیفة بطل الحریة والتسامح فی الاسلام» تألیف استادعبد الحلیم جندی.

پینه دوزی زندگی میکند. واین «کرابیسی» است که کرباس و کتان می‌فروشد واین «قفّال» است که هنگامیکه دست خودرا بیرون می‌آورد، آثار کار برروی دستهای وی پیدااست ، وخودمی گوید : این اثر کار من ـ قفل‌سازی ـ است . واین «ابن قطلوبغا »است که درخیاطی کارمی کند و«جصاص» شیخ‌دوران خود ، درکار وپیشه به گچ پزی منسوب است واینهم «صفار» است (که‌ظرفهای مسی می‌فروشد )وهمچنین افراد دیگری ازقبیل: صیدلانی (عطر فروش) وحلوانی (پدر وی شیرینی فروش بود ) ودقاق(آرد فروش )و(صابونی)و(نعالی)و(بقالی)و . . وجوددارند که امثال آنها فراوان‌است . . .

اینها ازخلال دورانها ورویدادهای تاریخ ، شهادت و گواهی میدهند که بمجرد آنکه فجر تمدن اسلامی دمید ونورآن‌پرتوافکند این ملت در همان قرون اولیه ، بآنچه که جهان‌غرب دهها‌قرن است در راه تحقق آن می کوشد وهنوز هم بدان نرسیده ، تحقق بخشید وثابت کرد که دراسلام طبقات بالا وپائین وجود ندارد ، بلکه رجال عالی‌مقامی‌وجود دارند و گروهی بدان مقام‌عالی‌نمیرسند ..» (۱)

## روش‌عملی اسلام چیست ؟

ولی ارزیابی این مرتبه عالی مساوات انسانی ، تـا ندانیم که مجتمع اسلامی باآنانکه مقامشان بالاتر بود چگونه معامله و رفتار می کرد ، جامع وکامل نیست ، زیرا اینکه اسلام فقط دون پایه را احترام گذاشته وبمقام بلند برساند ، مادامیکه بلند پایه‌هارا به سطح واحدی باآنها درنیاورد ، کافی‌نخواهد بود و برتری‌فقط بایددرسایه

(۱) مدرك سابق .

عمل ، وتنها عمل باشد نه باحسب و نسب وجاه ومال!

ابویوسف در کتاب « الخراج » می گوید : « عبد الملك بن ابوسفیان ازعطاء بمن نقل کرد که : عمر بکارمندان خود نوشت که همه در وقت معینی به نزد وی بروند . . همه آمدند . و وی برخواست و گفت : مردم ! من این کارمندان را بسوی شما می فرستم که والیان وفرمانداران با حق ، بین شما باشند . ومن این ها را کارمند نکرده ام که از اموال ومزارع وخونهای شما سهمی ببرند ، هر کسی از شما شکایتی دارد، بگوید ، ازمیان آن جمعیت فقط يك مرد بلند شد و گفت نماینده وفرماندار شماصد تازیانه بمن زده است !عمر گفت آیامیخواهی که صدتازیانه بوی بزنی؟ برخیز و تلافی بنما !«عمروبن عاص »برخواست و گفت : شمااگر این باب رادرباره عمال وکار مندان خود باز کنید بر آنها گران خواهدآمد ! واین عمل سنتی خواهدشد که بعد از تو بدان عمل کنند ، عمر گفت : آیا باو نگویم که قصاص خودرابگیرد؟ من پیامبر خدا ﷺ رادیدم که میگفت اگر کسی بعهدۀ من حقی دارد حق خودرا بگیرد . عمروعاص گفت : پس اجازه بدهیدمااورا راضی کنیم ، گفت : مختارید ! وسپس اورا راضی ساختند یعنی صد تازیانه را به دویست دینار خریدند ؛هر تازیانه ای بدودینار ! .

عمروبن عاص توانست يك شخصی را از تازیانه ای برهاند ولی از پسر خود که يك نفر مصری را سیلی زده بود ، نتوانست دفاع کند وعمر ازوی قصاص گرفت وبمرد مصری گفت : پسر دو بزر گوار را بزن ! (۱) واگرمرد مصری عفو نمیکرد ، نزدیك بود که خود عمرو

(۱) پسرعمروبن عاص هنگام سیلی زدن بمرد مصری گفته بود: ازپسر دوبزرك زاده ، سیلی بخور!

ابن عاص سیلی را بخورد !

خلیفه روزی نشسته ومالی را بین مسلمانان تقسیم می کرد مردم بر او ازدحام آورده وشلوغ کردند ، سعدبن ابی وقاص- که درباره او قبلا سخن گفتیم - آمدومزاحم مردم شدو آنهارا کنارزدتاخودبخلیفه رسید ! ولی خلیفه تازیانه ای بالای سراو برده و گفت : « تواز قدرت خداونددر روی زمین نترسیدی ومن خواستم بتو بفهمانم که قدرت خدا هم برتر وبالاتر ازهمه است » .

شاید کسی بگوید که اینها کار خلیفه وحاکم است !

ولی ماهم اکنون نظری به آزادی در گفتار وادراك مردم ، در قبال خلفاء و پادشاهان میافکنیم . . . و بدون شك منشأ آن ، همین آزادی وجدانی است که اسلام در درون فرد بو جود آورده و همین مساوات مطلق وهمه جانبه ای است که درقول وعمل ، گفتار و کردار عملی ومحقق ساخته است .

مثلا عمر هنگامیکه خلیفه شده بود و برای آنها سخن میگفت درضمن سخن خود چنین گفت : « اگر در روش من کجی دیدیدمرا اصلاح کنید » و مردی از میان تودهٔ مسلمانان بوی گوشزد میکند: **«مااگردرتو واعمال تو کجی یافتیم باشمشیر خود آنرا اصلاح میکنیم»** وعمر در جواب وی چیزی جز این نمیگوید که : «خدا را شکر که در میان ملت ما کسانی هستند که کجی عمررا باشمشیر اصلاح میکنند..» مسلمانان مقداری «بردیمانی» ( لباس مخصوصی است ) بغنیمت میبرند که به عمر و پسراو عبدالله هم ، هر کدام ، یك بردمیرسد -مانند همهٔ مسلمانان دیگر - ولی چون عمر نیاز مند لباس بلندی است ، عبدالله

سهم خود را بوی میدهد تا بضمیمه سهم خود ، از هردو یك لباس بلندی بدو زد ! . . سپس روزی با همان لباس برای مردم سخنرانی میکرد ومیگفت : مردم ! گوش فرادهید وا طاعت کنید ! سلمان بپا خواست وگفت : «**نه گوش میدهیم ونه از تو اطاعت میکنیم**» عمر پرسید چرا «**سلمان**» گفت : **تو این لباس بلند را از کجا آورده ای؟** در حالیکه بهرهٔ تو ازغنایم فقط یك برد بود وتومرد بلند قدی هستی؟ عمر گفت: عجله نکنید . . . سپس عبدالله را صدا زد کسی جواب نداد ، سپس گفت : ای عبدالله بن عمر ، جواب شنید : بلی ، عمر گفت : تورا به خدا سوگند میدهم ، آیا این بردی که من پوشیده ام مال تو نیست؟ درجواب گفت : آری مال من است . . و «**سلمان**» اعتراض خودرا پس گرفت . .



نمونه های دیگری نیز در این زمینه داریم :

این «**ابوجعفر منصور**» است که حکومتی درسایه آنچه که ما امروز آنرا احکام و قوانین عرفی مینامیم تشکیل میدهدو «**سفیان ثوری**» براو وارد شده ومی گوید : یاامیرالمؤمنین ، نظر شمادر باره آنچه که ازمال خدا ومال مردم مسلمان، وبدون اجازه آنان ، خرج وانفاق کرده ای چیست ؟ یکی ازخلفا پیش ازشما در یکی از سفرهای حج خود که اووهمراهانش مجموعاً ۱۶دینار خرج کرده بودند گفت: ما به بیت المال تجاوز کرده ودر خرج آن اجحاف نموده ایم وتو آنچه راکه «**منصور بن عمار**» بما گفت میدانی و حاضر قضیه بودی ونخستین فردی بودی که آنرا در مجلس نوشتی که از ابراهیم . . .ازابن مسعود

روایت شده که رسول خدا فرمود: «**چه بسا افرادی که در مال خدا و مال پیامبر خدا، آنچه را که دلشان میخواهد میکنند، و آنها فردا در آتشند**»

ابو عبید کاتب که یکی از چاپلوسان درباری بود - می گوید: «امیرالمؤمنین باین کارها اجازه می‌دهد! ولی سفیان باو پرخاش کرده ومی گوید: «خفه شو! فرعون هامان را وهامان هم فرعون را به هلاکت انداخت» (۱) او سپس بیرون می آید در حالیکه کلمه نیرومند حق را آشکار کرده بود، زیرا که حتی جباران و دیکتاتورها - هم هرچقدر که قوی باشند - نمی‌توانند بر کسیکه قلب او زنده است و نظر وی از خواستهای مادی بالاتر بوده و خود را وقف راه خدا نموده است، جسارت کنند.

واین «واثق» - یکی دیگر از پادشاهان مستبد - است که پیرمردی براو وارد میشود وبروی سلام می کند، ولی «واثق» جواب او را نداده وبلکه میگوید: سلام خدا برتو نباد! ناگهان پیرمرد بمقابله بر می خیزد ومی گوید: «استاد تو چقدر تو را بد تربیت کرده است؟ خداوند میفرماید: «**فاذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها او ردوها**» (۲) و تو نه با بهتر از آن بمن تحیت گفتی ونه همان را بمن رد کردی! (۳).

---

(۱): ازکتاب، ابو حنیفه.. از استاد جندی،

(۲): هرگاه شما را بدرودی تحیت گفتند. درجواب بهتر از آنرا بگوئید ویا همان را ردکنید.

(۳): ازکتاب المسند ج۱ چاپ استاد احمد محمد شاکر.

**ابو یوسف** در مسند قضاوت می نشیند ، مردی باهادی پادشاه عباسی بر سر بستانی بمخاصمه برمیخیزد ، ابو یوسف می‌بیند که حق با مرد ناشناس است ، ولی سلطان هم‌شهودی دارد !از اینرو میگوید: «شاکی وطرف نزاع میخواهد که« **هادی** » برای اثبات راستگوئی گواهان سوگند یاد کند ! » هادی ازقسم‌خوردن خودداری‌می کند و آنرا توهینی بخود می‌داند . . وقاضی بستان را به مردناشناش ! پس می‌دهد .

همچنین «**رشید**» را در ماجرائی می بینید که باید سوگند یاد کندو«**فضل بن ربیع**»، بنفع‌وی شهادت می‌دهد . ولی قاضی شهادت وی رانمی‌پذیرد ، خلیفه عصبانی شده ومیگوید : چراشهادت وی‌را قبول نکردی ؟ قاضی‌می گوید : من شنیدم که او بتو ، بگوید : من بنده و غلام توهستم ؛ **اگر راست میگوید که شهادت بنده بنفع مولای خود پذیرفته نیست و اگر دروغ میگوید ، شهادت دروغگورا نمی پذیریم**»(۱):



آری این‌شعله فروزانی که اسلام آنرا در وجدان ودرون فرد روشن ساخته، حتی درتاریکترین‌روزگارهای تاریخ هم‌خاموش‌نگشته ودرپرتو آن، نمونه‌های‌بسیار زیادی-برای چگونگی آزادی‌وجدان وبرتری‌روحی‌برهمهٔ ارزشهای مادی وتمام نیروها وهمه زرق‌وبرقها- درخلال تاریخ پراکنده است .

«**احمدبن طولون**»درمصر«**بکار بن‌قتیبه**»قاضی‌حنفی‌را بزرک

---

(۱) ازکتاب سابق .

میداشت روزی بمجلس وی میآید و« بکار » ورود وی‌را ـ تارسیدن به نزدیکی خود ـ نادیده می گیرد . . و هنگامی که از وی میخواهد که «الموفق» (ولیعهد خلیفه عباسی) را لعن کند، تأملی کرده ومی گوید: **لعنت‌خدابرستمگران** . . به ابن طولون گفته شد که مراد وی از این گفتار تو بودی ، و او همهٔ جوائزی را که تاکنون به « بکار » داده بود مطالبه کرد و تا آخرین قسمت آنها را از وی پس گرفت و سپس او را در خـانه ای که برای این منظور کرایـه شده بود ، محبوس و تحت نظر ساخت . ولی او در قسمت فوقانی منزل مینشست و برای مردم که‌با اصرار از ابن طولون اجازه خواسته‌بودند صحبت می کرد ، .

وقتیکه ابن طولون مبتلا بمرضی شد که با آن نیز در گذشت کسی را بنزد وی فرستاد تا ازاو طلب عفو کند ولی «بکار» به‌نماینده ابن‌طولون چنین گفت : « باو بگومن‌پیرمردی هستم وتوهم‌مردبیماری وبرخورد ما بهمدیگر نزدیك است وخداوند بین من وتو هست » ابن طولون در گذشت و«بکار» وقتی مرك اوراشنید باخود گفت : بیچاره ! در گذشت(۱)

چرا «بیچاره » برای آنکه « بکار » در سایه برتری درونی، خود را بالاتراز‌ابن‌طولون که‌دارای قدرت و ثروت بود، میدانست :

در روزگار دولت ایوبیان هنگامی که « **اسمعیل** »فرماندار فرنگ گردید ـ در زمان جنگهای صلیبی ـ «**صیداء**» و چند قلعه دیگر را بنا بعللی بآنها پس داد ولی « **عزالدین بن عبدالسلام** »

---

(۱) مدرك سابق .

این عمل را تقبیح نمود ، و او را از کار بر کنار نموده و دستگیر ساخت .. وسپس نماینده‌وسفیری بنزدوی فرستاده ووعده‌امیدواری‌داد نماینده مخصوص بوی گفت : **تمام منصبها ومقامات قبلی وبیشتر از آنرا بتو میدهند بشرط آنکه برای سلطان کوچکی کنی ! . .**

ولی جواب آن‌مرد چنین بود: «بخدا سو گند که من راضی‌**نمی شوم** که‌او حتی‌دست‌مرا ببوسد. مردم‌بدانند که‌اودریك‌وادی‌**ومن در وادی** دیگری‌هستم» (۱)

## اما درقرن‌ما

تاریخ معاصر ما نیز نمونه هائی از این کرامت وعزت را دارد که ما دو حادثه از آنرا نقل می کنیم ومن آنها را از زبان مـردم شنیده ام و نمیدانم که در جائی نوشته اند یانه

بسیاری ازمردم، بعلت‌نزدیکی آن به‌دوران‌زندگی «خدیوتوفیق» نقل‌میکنند:

**۳** - : داستان دوم‌در « **دارالعلوم**» میان «**خدیوتوفیق پاشا**» و«**شیخ‌حسن‌طویل**»رخ‌داد :این‌مرد که‌استاد دارالعلوم بودلباسی که جلوآن باز نبود می پوشید ،روزی بازرس وناظردار العلوم فهمید که «خدیو» میخواهد ازمدرسه بازدیدکند وبلافاصله تدارك خودرا دیدو مدرسه‌خودرا تمیزکرده وآراست وازجمله تدارکاتی که بنظروی‌لازم آمد این بود که «شیخ حسن طویل» لباس خود را عوض کند وبرای وی‌لباس نوین وجلوبازی بیاورند ،تابا لباسی که لازمست باآن‌رجال حکومتی ملاقات شوند ! بیرون بیاید .

شیخ موضوع را شنید وبا اشاره موافقت کرد ، ولی فردا شیخ مانند هرروزآمد وباوی‌دستمال بزرگی بودکه بسته لباسهای وی در آن بود ، وقتی‌ناظرمدرسه شیخ‌را بالباس هرروزی‌دید ، ناراحت‌شد و درحالیکه‌آثار ناراحتی‌ازسرورویش‌میبارید‌بشیخ گفت جناب‌شیخ! لباس نو چطور شد ؟ شیخ‌بدستمال بزرك اشاره کرد و گفت : اینجا است!، ناظربخیال آنکه شیخ موقع آمدن«خدیو»زائر بزرك ! لباس‌هاراتغییر خواهدداد ، مشغول کارخودشد وازموضوع اطمینان یافت ! . . ساعت

موعود فرارسید وارکان‌دارالعلوم‌ازقدوم زائری که درانتظار بودبارزه درآمد ! ودراینجا بود که‌داستان ناگوار و بزرگی‌برای‌ناظرواساتید وهمه پیش آمد ، شیخ پیش خدیو آمدودردستش بسته‌ای‌بود،درحالیکه باسادگی واطمینان واعتماد میگفت :

بمن گفته‌اند که باید بالباس مخصوصی حاضرشوی ! ومن‌باآن لباسها آمده‌ام ! اگرشما این‌لباس‌نو وتشریفاتی رامیخواهید بفرمائید در این‌دستمال است ! واگر «حسن‌طویل» را میخواهیدمن‌هستم‌والبته خدیو هم گفت که : من حسن‌طویل را میخواهم ؟ .

**اینها مردم باایمانی هستندکه با هیچ‌عزتی‌جزعزت‌اسلام برای خود افتخاری نمیجویند و در واقع وجدان ودرون آنها از تمامی ارزشهای مادی زود گذر و اعتبارات موهوم آزاد گشته است اینها حقیقت اسلام‌را فهمیده و با واقعیت آن آشنا شده وازروح قوی و عالی‌آن الهام‌گرفته اند واز اینجاست که نیازی به جلب رضایت انسانی ندارند . و این همان روح اسلام است (۱) .**

## جنك در اسلام برای چیست ؟

شاید ازجمله‌چیزهائی که بامساوات انسانی و آزادی وجدانی و

---

...ی است که نمونه‌های تجلی این روح اسلامی در میان علما... شیعه نیز فراوان است و درقرن ماهم ، شواهدبسیاری براین‌موضوعات‌میتوانیم بشنویم و یاخود به بینیم وچون دریك‌پاورقی‌نمیشود حق مطلب را اداکرد لذا از نقل هرگونه‌ماجرائی در این‌زمینه خودداری میکنیم (خ) .

عدالت مطلق وهمه‌جانبه‌ای تماس دارد ، آنست که از رویدادهای تاریخی دررفتار با کشورهائی که بدست اسلام فتح‌شده ویاطوائف و گروههای غیر اسلامی درسرزمینهای اسلامی ، گفتگو کنیم .. واین یك نوع مخصوصی از مساوات وعدالتاست که ازافراد ، بالاتر رفته وبه اجتماعات میرسد واز حدود اسلام گذشته وبه‌حدود انسانیت میرسد .

گفتگو درباره کشورهای فتح شده ، مارا قهراً به‌بحث درباره طبیعت فتوحات اسلامی ، واسباب وهدفهای آن میکشاند ، وآن مبحث بسیار مفصلی است ومافقط بقسمت کوچکی از آن که‌چاره‌ای از آن نیست وپیوند محکمی باعدالت اجتماعی درمحیط ومیدان انسانی آن‌دارد ، اکتفا میکنیم .

دعوت اسلامی برپایه‌خطاب به‌عقل ودرون ووجدان استوار بوده واز وسایل زور وجبر ، حتی‌زور معنوی که همیشه با کارهای‌غیرعادی ومعجزه‌ها ـ همانندادیان قبلی ـ همراه‌باشد، بدور استودرواقع‌اسلام همان‌نخستین دینی است که نیروهای مدرك واحساس کننده درانسان رااحترام گذاشته است وتنها بخطاب‌خودبدون زور وتوسل به‌اعجاز و کارهای غیرعادی‌درطبیعت‌اکتفا کرده ودر اینصورت بهتراست که‌زور مادی باشمشیرراهم وسیله‌ای ازوسایل‌پیشرفت قرار ندهد **«لااكراه فی الدین»** ـ اکراهی در دین نیست ـ (۱) . . و **«ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن»** ـ براه پروردگارت‌باحکمت وموعظه‌نیکو دعوت کن وباآنها بوجهی که بهتر است، بحث کن ـ (۲) .

---

(۱) : سوره بقره‌آیه۲۵۶ . (۲) : سوره نحل آیه ۱۲۵ .

ولی «قریش» در ابتدای کار، درراه پیشرفت دین‌جدیدمانع شده وبا نیروی مادی مقاومت کردند و کسانی را که اسلام‌میآوردند، اذیت کرده وشکنجه می‌دادند. و آن مسلمانان کم را از سر زمینها و دیار خود واولادخوددورساختندوتوطئه‌چیدند که آنهارادر «شعب» (۱) بگذارند وبا آنان قطع‌رابطه کنند تاازگرسنگی بمیرند وهیچ‌وسیله‌ای از وسائل نیروی مادی نبود که «قریش» آنرا برای جلو گیری از پیشرفت این دین‌جدید، بکار نبردودرنتیجه چاره‌ای جزاین نبود که اسلام ازخود دفاع کند واز پیروان خود این ظلم و ستم را دور سازد: **«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان‌الله علی‌نصرهم‌لقدیر»**- کسانیکه چون ستم دیده اند کارزار می کنند، اجازه دارندوخداوند بنصرت‌دادنشان‌تواناست.(۲)و**«وقاتلوافی‌سبیل‌الله‌الذین یقاتلونکم ولاتعتدوا ان‌الله‌لایحب‌المعتدین»** -: باکسانیکه بکارزارشمامی - پردازند، در راه خدا کارزار کنید وتعدی مکنید که خداوند متعدیان را دوست ندارد - (۳).

ودر واقع این‌نبرد برای ضمانت آزادی عقیده و دفع آزار از مسلمانان است نه برای اجبار کسی براینکه اسلام‌آورد.

البته بعدها «جزیرة العرب»: بکلی‌نجات‌یافت‌ونبردوفتوحات به ماوراء جزیره عربی کشیده شد. . و باید دید که این فتوحات برای چه بود؟

چنان‌ سلام یك مکتب و طرز فکر جهانی و یك

(۱): دره ای بود دراطراف مکه. (۲): سوره حج آیه ۳۹.
(۳): سوره بقره‌آیه۱۹۰.

دین همگانی است و نمیتواند خودرا درحدود ومرزهای جزیرةالعرب محصور سازد ، بلکه میخواهد که برهمهٔ انسانیت ؛ در سراسر اقطار آن ، فیض و نیکی برساند ، ولی اسلام در مقابل خود نیروی دو امپراطوری کسری وقیصر را می بیند که در نزدیکی وی در کمین ایستاده اند ! وبه مبلغین وپیروان آن اجازه نمیدهند که در روی زمین پراکنده شده و تبلیغ کنند و حقیقت این دین را برای همه توده ها روشن سازند .

بنابراین ، فتوحات اسلامی ، جنك نظامی برضد ملتها نبوده و همانند روش استعمار در قرون اخیر ـ برای استثمار اقتصادی هم نیست بلکه فقط ازبین بردن نیروهای مادی است که میان ملتها وطرز فکرجدیدی که اسلام آنرا دربردارد ، مانع است... ودر واقع جنگ فکری بود برای ملتها وجنك مادی بود برضد حکومتهائی که بر این ملل مسلط بودند وآنان را با نیروی مادی وقلدری و زور گوئی از دین جدید دور میساختند . وازآنجا که اسلام دینی برای همه بشریت است وبه هیچگونه جبرمادی ومعنوی تکیه ندارد . مردم کشور هائی را که باآنها جنگ دارد ، در مقابل سه راه قرارداده است . هر کدام هریکی را که خواست انتخاب کند : اسلام ، یاجزیه ، یاجنگ !.

**اما اسلام** : برای آنکه اسلام هدایت است. اسلام طرز فکر کامل وجهان بینی جامع الاطرافی است در باره هستی و زندگی و انسان وراهیست که غیرمسلمان نیز ازهمان راه میرود و بنابراین او از همان لحظهٔ اول برادر همه مسلمانان است و برای اوست آنچه که برای مسلمانان است و آنان باحسب ونسب ، مال و جاه بروی برتری نمی جویند واو بواسطه نژاد ورنگ و ملت یاعشیره و قبیله ، از آنها جدا نخواهد بود (۱) .

**اما جزیه** : برای آنکه فرد مسلمان برای حمایت و پشتیبانی دولت وحکومت مالیات خون میدهد وسپس برای پشتیبانی ازاجتماع زکات را بدولت می‌پردازد وفرد غیرمسلمان در سایه حکومت اسلامی از امنیت و آسایش وحمایت داخلی وخارجی آن بسر میبرد و از همهٔ راحتی ها وتسهیلاتی که دولت اسلامی برای آحاد ملت فراهم میآورد، استفاده میکند . چنانکه از ضمانت و بیمه اجتماعی نیز هنگام عجز وبیچارگی وپیری استفاده مینماید ، بنابراین طبق اقتضای عدل و انصاف ، باید که فرد غیر مسلمان نیز در بودجه دولت اسلامی سهیم باشد ، و لی چون زکات ـ علاوه بر آنکه فریضه مالی است ـ یك فریضه عبادی اسلامی هم هست ، اسلام . بعلت کثرت حساسیتی که در قبال غیرمسلمانان دارد ـ نمیخواهد که آنهارا به انجام یك عبادت اسلامی وادارد ومجبور سازد لذا فریضه مالی ومالیات آنها را بصورت

(۱) : در کتاب «اسلام وصلح جهانی» تألیف استاد سید قطب که اخیراً از طرف ما ترجمه و منتشر گردید ، بحث جالبی در این زمینه دارد مراجعه شود (خ) .

«جزیه» میگیرد نه بعنوان «زکات» و البته در پرداخت مالیات خون- شرکت در جهاد- آنان سهیم نیستند و این خود قابل توجه است. و علاوه براینها پرداخت جزیه علامت تسلیم و عدم مقاومت با نیرو در قبال اسلام بوده و آزاد گذاشتن مردم واسلام است. واین همان چیزیست که اسلام آنرا میخواهد.

**اما جنگ**: برای آنکه قبول نکردن اسلام یا جزیه دلیل روشنی برای آنست که طرف اصرار دارد که بین اسلام و افکار مردم ایجاد مانع بنماید و در اینصورت لازمست که این اصرار مادی با نیروی مادی ازبین برود زیرا این تنها و آخرین راه است.

اسلام هدفهای انسانی خودرا در کشورهای که با آنها جنگ داشت کاملا تحقق بخشید و برای همین منظور، برای همهٔ مردم آنها مساوات مطلقه‌ای را که باهل جزیرة العرب- دردوران اسلام- بعهده گرفته بود آورد و بآنها نیز همان حقوق انسانی رادرصورت پرداخت جزیه، ضامن شد، و تازه درصورت جنگ هم رفتار عادلانه انسانیت رادرپیش گرفت.

اسلام حکومت بعضی ازفرمانداران کشورهای فتح شده‌را وقتی که اسلام آوردند برسمیت شناخت. مثلا این «**بازان**» فارسی است که ابوبکر برسرجای خود در «**یمن**» باقی می گذارد و این هم «**فیروز**» است که همچنان مقام فرمانداری «**صنعاء**» رابعهده می گیرد وهنگامی که «**قیس بن عبد یغوث**» عرب اورا ازآنجا بیرون می کند، ابوبکر او را بر سر کار خود باز می گرداند و در واقع مسلمان فارس را برمسلمان عرب ترجیح می‌دهد وهمچنین فرمانداران مسلمان، در کشورهای فتح شده، کارمندانی راکه اسلام نیاوردند ولی

در عمل برای مصلحت عمومی کار کردند. همچنان برسر کارنگهداشتند والبته پست آنها کمتراز پست فرمانداری بود.

وبااینکه نصوص اسلامی برای فاتحین اجازه می دهد که تمام دارائی جنگجویانیرا که اسلام وجزیه را قبول نکرده و با مسلمانان میجنگند ببرند ومصادره کنند. ولی هنگامیکه «فارس» درزمان عمر فتح‌شد. از چیزیکه موافق باروح اسلام بود پیروی کرد وزمین را برای خود مردم باقی گذاشت وبرآنها خراج ومالیاتی رامقررساخت و در این امردو مصلحت را رعایت نمود: ۱- مصلحت مردم شهرهای فتح شده-ولواینکه آنها با مسلمانان جنگیده بودند- تاوسیله ارتزاق وکار آنها باقی بماند. ۲- ومصلحت نسلهای مسلمان آینده. یعنی زمین را برای فاتحین ونسل واحدی، با صرف نظراز نسلهای آینده، نمی گیرد، بلکه برآن مالیاتی وضع می کند تادر آینده هم نسلهای مسلمان برای مصالح عمومی آنرا خرج کنند ومستمندان وآنهائی که استحقاق دارند؛ درروزگارطولانی وتااندازه ایکه استحقاق و نیازمندی دارند، ازآن استفاده ببرند.

## آزادی ملتها وآزادی دینی

در تاریخ یك نمونه روشنی از چگونگی رفتار اسلام با کشور های فتح شده وجود دارد، که بر اساس انسانی بزرگ منشانه ای پایه گزاری شده وآن اینکه: اسلام بر آنها هرچیزی را که نفع و سودی دارد مباح ساخته واجازه داده که بدون هر گونه قیدوشرطی، از تمام مزایای آن بهره مند شوند؛ بلکه از آنها با تمام وسائل و امکانات خواسته که از این خیر وسود، فایده برده و از اینهمه مزایا

استفاده کنند . وهیچ مانعی از رنگ ونژاد ودین ولغت و زبان ، جلو پیشرفت احدی را نمی گیرد و بدینترتیب همه می توانند فعالیتها و کوششهای طبیعی خود را بنفع همه بکار ببرند وما در گذشته گفتیم که چگونه بردگان وفرزندان کشورهای فتح شده در مسائل خاص اسلامی ، در فقه وقانون وفتوی نابغه شدند وهیچ پله ومرحله ای ازپله ها ومرحله های زندگی عمومی ، منحصر و مخصوص بفرزندان فاتح جزیرة العرب نگردید تا آنجا که مقام فرمانداری هم گاهی نصیب بعضی از آنان شد ،چنانکه ثروت ودارائی هر کشوری نخست درمصالح خود آن مصرف میشد و برای بیت المال عمومی ، جز باقیمانده آن ، چیز دیگری فرستاده نمی‌شد . پس کشورهای فتح شده مستعمره ای نبودند که فاتحین ازخون مردم ودارائی آنها زندگی کنند .

ازمسائلی که بااین نمونه روشن تاریخی تماس دارد ،این آزادی وحریتی است که اسلام برای مردم کشورهای فتح‌شده ،دربرگزاری شعائر دینی خود ، متکفل شده است . و این حمایتی است که اسلام از کنیسه ها و کلیساها ومعابد ورجال دینی نموده است. واین وفاداری به عهدها وپیمانهائیست که با آنها بسته بود ، وفا داری هائی که نمونه آن کمتر دیده شده و انسانیت در رفتارهای بین المللی خود ، نه در قدیم و نه در دنیای معاصر ؛ مشابه آنرا بخود ندیده است.والبته رسوم و قوانین اسلامی تا امروز هم در این میدان وسیع گام بر می دارد .

اسلام در رویدادهای تاریخی خود ، در تمام قرون واعصار ،سر بلند و بزرگ‌منش وباافتخار جلوه گر ونمودارمیشود. ولی هنگامی که

آنرا با تمدن غربی موجود و کارهائی که در کشورهائی ـ که از بخت بد! درچنگال استعمار گرفتار شده اند ـ انجام می دهنده مقایسه کنیم در اینصورت بخوبی روشن میشود که چگونه اینها بین این کشورها و مزایای حقیقی تمدن غربی در تربیت و تعلیم ، در اقتصاد و آبادانی ، موانعی ایجاد میکنند که این کشورها تا آخرین و طولانی ترین مدت ممکن، گاو شیردهی برای استعمار گران باشند! البته این علاوه بر وضع ذلت آور و نکبت باری است که برای هر گونه شخصیت و عزت انسانی، اعم از فردی واجتماعی، بوجود آورده اند وعلاوه برفساد اخلاقی استکه ازروی سوءقصد وغرض شوم بین مردم منتشر ساخته ومیسازند. وعلاوه بر فتنه ها و آشوبهای حزبی و قبیله ای و نژادی استکه تخم آنرا می پاشند و نهال درخت آنرا می نشانند! وعلاوه برسائر رنگهای دزدی وغارت و چپاول افراد و اجتماعات وملتهاست که...

اما کسانی که در زمان ما برای آزادی دینی دهان پر بـاز کرده و خواستار آنند ! باید افتضاحات محکمه های تفتیش عقاید در اندلس (۱) و جنایات جنگ های صلیبی در شرق را که فصلی از

(۱) :دراسپانیا ، پس از آنهمه خدماتی که مسلمانان انجام دادند پیشوایان دین و پدران روحانی بقتل پیروجوان ، مرد و زن مسلمانان فتوی دادند تا اینکه فیلیپ دوم بفرمان پاپ ، بوضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر کرد » ولی قبل از آنکه « مسلمین موفق بفرار شوند سه چهارم آنها بحکم کلیسا درخاك و خون غلطیدند. وکسانیکه نجات یافتند بعداً بدستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم باعدام شدند. درطول این مدت قریب ۳ **میلیون مسلمان** از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند » به تاریخ تحولات اجتماعی ج۲ تألیف مرتضی راوندی رجوع شود (خسروشاهی)

تاریخ گذشته است . در نظر آورند و تازه همین آزادی دینی ادعائی هم جنبهٔ ظاهری و صورت سازی دارد زیرا تا همین اواخــر در « **سودان جنوبی** » تمام نیرو های حکومت از مبشرین مسیحی و طرف داری و پشتی بانی می کردند ، آن هم درست در هنگــا می که ورود مسلمانان بآن سامان ، حتی برای تجارت و بازرگانی هم ممنوع بود ! .

این ژنرال «**اللنبی**» افسر انگلیسی در جنك بزرگ گذشته است که هنگام ورود به«**بیت المقدس**»به نمایندگی از هراروپائی دیگری میگوید:

«اکنون جنگهای صلیبی پایان یافت » و اینهم ژنرال«**کاترو**» فرانسوی است که در انقلاب اخیر «**دمشق**» در سال ۱۹٤۰ م می ایستد و میگوید : «مافرزندان جنگجویان صلیبی هستیم، هر کسی که مایل بحکومت ما نیست برود»! ورفیق وی نیز در «**الجزایر**»در سال ۱۹٤۵ م مثل همین گفتار را تکرار میکند .

اما در اردوگاه کمونیسم ، مسلمانان را یکسره نابود میکنند ! بطوریکه تعداد آنان درربع قرن از٤۲ میلیون نفر به ۲٦میلیون نفر(۱) در روسیه شوروی تقلیل پیدا میکند وحتی آنها ازکار تهاو کوپن هائی

---

(۱) : درکتاب«**ابنیه و آثار تاریخی در اتحاد شوروی**» که اخیراً ازطرف دولت شوروی به زبانهای عربی ، فارسی ، اردو ،چاپ ومنتشرشده است ازمجموع ۲۱٤ ملیون نفوس اتحاد جماهیرشوروی، فقط ۱۵ ملیون را مسلمان معرفی میکند و معلوممیشود که دردهسال گذشته چقدراز تعدادمسلمانان کاسته شده است ...(خ) .

که بدون آن کسی نمیتواند ضروریات زندگی خود را بدست آورد محروم هستند(۱) و به آنها گفته میشود که : شما هروقت که میخواهید، بخدا برسید ! ولی ازغذا وطعام دولتی خبری نیست ! وهمین خوراك راهم ازخدا بخواهید و بدون شك نظیراین جریانات در «یوگسلاوی» وهر کشور کمونیستی دیگری بهره مسلمانان است . .

اسلام تنها نمونه بلندی درعدل اجتماعی همه جانبه ای انسانی بود که هنوز هم تمدن اروپائی بدان نرسیده وهرگزهم نخواهد توانست که بپایهٔ آن برسد ، زیرا تمدن اروپا ، تمدن مادی جامدی است، تمدن قتل وغارت ، کشت و کشتار، غلبه و نزاع است ! (۲)

## تعاون و تکافل اجتماعی

بحث درباره نظریه اسلام درموضوع رحمت وعدل ونیکوکاری وتکافل اجتماعی همه جانبه ای، بین توانا وناتوان ، ثروتمندان وفقراء فردوجماعت، حاکم ومحکوم وبلکه بین همهٔ افراد بشری ، گذشت، اکنون نمونه هائی از رویداد های تاریخی را که تاریخ مفصل اسلام شامل آنست ، بررسی میکنیم :

---

(۱) : دردوران رژیم دیکتاتوری استالینی بدون شك وضع مسلمانان بدترازاین بود که مؤلف محترم توصیف میکند . ولی دردوران فعلی کمونیستها مدعی هستند که آزادیهائی برای مسلمانان قائل شده اند و البته حقیقت آن هنوز برما روشن نیست : (خ)

(۲) : برای مزید توضیح دراین زمینه بکتاب « اسلام وصلح جهانی» و فصل « طبیعة الفتح الاسلامی » در کتاب « دراسات اسلامیة » مراجعه شود (مؤلف)

این یکی ازمسلمانان صدراسلام است که روزیکه مسلمان شد چهل‌هزار درهم از سودتجارت خود ذخیره داشت وبعد ازاسلام‌آوردن نیز سودهای‌بسیاری ازراه بازرگانی برده بودولی هنگامیکه‌بارسول خدا به «مدینه» هجرت نمود، ازآنهمه ذخیره وثروت خود جز پنج هزار درهم چیزی باقی نمانده بود، وهمه‌آن ثروت را برای خرید بردگان مسلمان که از اربابان کافر خود همه گونه زجر وشکنجه را میدیدند، خرج کرده‌بود.

واین‌یکی‌دیگر- که مردبی‌چیزی است- وقطعه‌زمینی در «خیبر» نصیب وی میشود، نزد پیامبر خدا میآید ومیگوید: در خیبر زمینی بدست من رسیده که هیچ مالی گرانبها ترازآن به‌پیش من نیست در باره‌آن چه میگوئید؟ پیامبرخدا درجواب می‌فرماید: اگرخواستی آنرا وقف می کنی وعایدی آنرا به دیگران میدهی. واوهم آنرا برای مستمندان،ذوالقربی، درراه‌آزادی‌بردگان، درراه خدا،درراه ضعفاء، وقف میکند. و برای کسی که متولی آن بود، مانعی نبود که بقدر لازم از عایدی‌آن برای خود بردارد ویا دوست تنگدستی را درآن اطعام کند وبدینترتیب از بهترین مال خود صرف‌نظر میکند و خدا می‌فرماید:

**«لن‌تنالوا البر حتی تنفقوا مماتحبون»**- هرگز به‌نیکی‌نخواهید رسید مگرآنکه ازآنچه که دوست دارید انفاق کنید - (۱).

واین یکی دیگر است که برای وی‌کاروانی ازشام‌میرسد، آنهم دروقتی که مسلمانان گرفتار قحطی‌وشدت عجیبی شده‌اند. این‌کاروان

(۱) سوره آل عمران - آیه ۹۲

دارای هزار شتر بود که بار آنها از گندم‌و روغن ومویز تشکیل می‌شد تجارو بازرگانان به‌نزدوی‌میآیندومیگویند : مالی‌را که‌برای‌تو رسیده بفروش ، زیرا تواحتیاج مردم رامیدانی وی درجواب گفت: با کمال میل وافتخار ولی‌سود من چقدر خواهد بود ؟ .

می گویند : هردرهمی را بدو درهم میخریم واومیگوید : برای من بیش‌ازاین‌داده‌اند ! آنهامی گویند : درمدینه‌بازرگانی‌جزمانمانده وکسی جلوتر ازما پیش شما نیامده پس‌چه‌کسی بیشتر داده ؟ جواب می‌دهد : خداوند برای‌هردرهم‌آن ده‌درهم داده آیاشما بیشتر می‌دهید؟ البته جواب منفی می‌شنودوسپس اوخدارا بگواهی‌می‌طلبد که‌همهٔشترها وقافله وآنچه را که درآنهاست ، درراه‌خدا وبرای‌بیچارگان‌وفقراءو مستمندان مسلمان می‌بخشد ! .

**واین علی واهل‌بیت اواست که سه قرص نان جوینی راکه داشتند به‌درمانده ویتیم واسیر میدهند ، سپس خودگرسنه‌می‌-خوابند ؛ درحالیکه درمانده واسیر ویتیم ، سیرشده‌اند(۱) .**

واین حسین بن‌علی است که قرض ووام بروی سنگینی‌میکند و وی که مالك چشمه « ابونیزر » است ، آنرانمی‌فروشد ، زیرا فقراء مسلمان ازآن‌آب‌میبرند، پس‌آن مال‌آنها است وحسین‌همچنان‌سنگینی قرض‌را تحمل میکند ، زیراوی کریم‌وبزرگوار ، وپسربزرگواران‌از خانواده بلند مرتبه «هاشم» است .

واینها «انصار» هستند که در «مدینه» مهاجران رادر دارائی ومسکن شریك‌میسازند وباآنها پیمان برادری می‌بندند ودرمشکلات با

(۱) این ماجرارا خداونددرقرآن مجید درسوره دهرشرح میدهد .

آنها همکاری کرده و شریك می‌شوند و ناراحتی آنها را بر خود می‌پذیرند وخودرا با آنان یکی می دانند: **«ولایجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة»** دردلهای خود احتیاجی نمی‌بینند واگرچه خود محتاج باشند دیگران را بر خود مقدم میدارند ـ (۱) ، چنانکه قرآن مجید آنانرا معرفی نموده است .

وهنوزهم روح اسلام درمحیط هائیکه ازتأثیر مفاسد تمدن مادی غربی دور است ، بخوبی کار گر است ، چنانکه استاد « **عبدالرحمن عزام**» در کتاب : **«الرسالة الخالدة»** .رسالت جاودان۔ازقبیله**«طوارق»** سخن گفته ومیگوید : « من بعضی ازقبایل طوارق را در شمال آفریقا دیدم که این تکافل سعادتمندانه اجتماعی رازنده میکنند ودرسایه آن زندگی مینمایند، در میان آنان کسی که برای خودباشد و برای خود زندگی کند وجود ندارد، بلکه همه برای اجتماع خودزندگی میکنند وبزرگترین چیزیکه بدان افتخار کرده وآنرا عزت خود میدانند ، آنچیزیست که برای مردم و اجتماع انجام می‌دهند .

نخستین چیزیکه مرا متوجه اینموضوع ساخت آن بود که مردی شهرنشین؛ازفرانسویها دورشده ودر**«فزان»** بنزدآنها آمده و با آنها مجاور گشته ودرسایهٔ آنها زندگی میکرد سپس وی تصمیم گرفت که کار کند و میخواست که نیکی رابنیکی پاسخ دهد وخانواده خودرا در میان این جماعت اسلامی گذاشت ولی متأسفانه نحوست ! همراه وی بود ووی کاری را نتوانست انجام دهد ، آنوقت پیش ما آمد و کمك خواست و ماو را کمك ویاری کردیم که بسوی خانواده خودبر گردد .. تقریباً

---

(۱) : سوره حشر آیه ۹ .

پس ازیکسال او بنزدما بر گشت ،من خیال کردم که ازپیش خانواده خود میآید ولی او گفت : نه. و بلکه هم اکنون میتوانم بسوی خانواده خود بر گردم ، پرسیدم چطور ؟ او در جواب گفت : پس از ملاقات اخیر من باشما ، با آنچه که بدست من آمد تجارت کردم و اکنون چیزی بدست آورده‌ام و با آن بسوی مردم طوارق میروم ، من گفتم : بسوی اولاد وخانوادهٔ خود میروی یا به نزد مردم طوارق ؟ گفت: نخست بسوی طوارق ! چون آنها درغیاب من باولاد من پناه داده‌اند ومن بعد ازاین کفالت اولاد هریك از آنها را که بجائی برود بعهده خواهم گرفت و هرچه را که خداوند بمن عطا فرموده بین فرزندان خود وفرزندان همسایه های خود تقسیم میکنم.

من پرسیدم : همه جماعت شما اینطور که تو با همسایه هایت رفتار میکنی با همدیگر رفتار می کنند ؟ گفت : همه مادر خیر وشر یکی هستیم وبرتری از آن کسی است که دراین مرحله جلوتر باشد ویك فرد از جماعت ما از اینکه دست خالی به محیط خود بر گردد ،شرم میکند البته نه شرم ازاهل خانه خود ، بلکه شرم از همسایه‌های خود که همانند اهل خانه وی منتظر بر گشت وی هستند » .

وی در دنباله این مشاهده ، گفتار صادقانه‌ای دارد که حقیقت بوقوع پیوسته‌ای را جلوه گر میسازد : «این فقط مردم طوارق یاامثال آن- ازمردم صحرا و بیابان نشین- نیستند که دراین روح اجتماعی منحصر بفرد باشند . واین امراز لوازم تعصب آنها هم نیست ؛ بلکه این روح اسلامی است که درمیان این مردمی که هنوز اززندگی مادی امروز بدورند ، بیشتر تجلی میکند ومن این روح را بخوبی در بخش‌ها و

دهکده‌های اسلامی که هنوز رنگ اسلامی خودرا حفظ کرده‌اند، دیدم، خواه که مردم آن عرب باشند یاعجم ، سفید باشند یاسیاه ؛ درمشرق زندگی کنندیادر مغرب !.

من دربسیاری ازآنها ، مردم مسلمان‌را دیدم که هنوز زندگی آنها برپایهٔ خیرو تضامن وتکافل وتعاون برنیکی ونیکو کاری است، وآنها هم اکنون به اجتماع صالحی که پیامبر بزرگ میخواست ،از دهها میلیون نفری که به‌تمدن مادی‌غرب مبتلا شده‌اند ، نزدیکترند، زیرا اینها اگرچه اجتماعشان هم منقرض و نابودگردد ، فقط برای خود کارمیکنندوخود را میخواهند . و شهوات و هوسهای خود را بر نیکی‌به اهل خانه وخانواده خود مقدم میدارند ، تا چه رسدبه همسایگانشان ! . . ».



این تکافل که روح اسلام‌آنرا الهام داده وآموخته است ، فقط برای وجدان فردی یادسته جمعی حواله نشده ، بلکه حاکم ورئیس حکومت‌آنرا الزام کرده و عملی میسازد . این یکی از خلفاء است که برای کودکان خرد سال وپیرمردهاوپیرزنها ومریض، فریضه‌ای از بیت المال‌را - این غیرازمصارف زکات است -قرار میدهد که‌خود شکلی از اشکال ضمانت وبیمه اجتماعی است والبته بحسب حال‌زمان خودمیباشد.واین‌همان خلیفه است که حد دزدی رادر «عام الرمادة» هنگامیکه‌مردم‌همه گرسنه بودند، جاری نمیسازدبرای اینکه‌در گرسنگی شبههٔ اضطرار برای دزدی هست وحدودهم باشبهه هابرطرف میشود .

وشاید داستان زیر، معنی قاطعی در تطبیق عملی برای تکافل و

حق مالکیت فردی و حدود آن در میان مردم ، باشد ! : « میگویند غلامان « ابن حاطب بن بلتعه » شتر مردی از «مزینه» را دزدیدند ، آنان را پیش خلیفه آوردند و آنها اعتراف کردند وخلیفه « کثیر بن صلت » را مأمور اجرای حد نمود ، ولی وقتی وی برای اجرای حد برخواست ؛ خلیفه وی را بازداشت و گفت : بخدا اگر نمیدانستم که شما اینهارا بکار وامیدارید و گرسنه نگاه میدارید ـ تا آنجا که اگر مال حرام رابخورند بر آنها حلال است ـ بطور حتم دست آنهارا می بریدم . وسپس روی سخن را به « عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعه » نموده و گفت : اگرچه من این کاررا نکردم ولی از تو غرامتی بگیرم که تورا ناراحت کند ! سپس ازمرد مزنی پرسید که : شتر تورا بچندمی خریدند ؟ گفت : بچهار صد . . خلیفه بابن حاطب گفت : برو وهشتصد بوی بپرداز ، وغلامان دزدرا عفو وآزاد کرد ؛ زیرا که ارباب آنان بعلت گرسنه نگهداشتن آنان ، باعث دزدی کردن آنها شده بود .

این چنین ، این سابقه عجیب و جالب ، دریك رویداد تاریخی ، نشان میدهد که اسلام حق حیات و کفایت را برحق مالکیت فردی ترجیح داده ومقدم میدارد واصول تکافل اجتماعی را ، میان داراها و محرومین اجتماع ، بطورروشن وصریحی بیان میکند .

واز چیزهائیکه جلال وبزرگی این تکافل اجتماعی رادر تاریخ اسلام بیشتر میکند آنست که این امراز دائره دینی گذشته و بدائرهٔ انسانیت میرسد : خلیفه‌ای درصدراسلام پیرمردبیچاره‌ای رادید که بر درخانه ای ایستاده و گدائی میکند ، خلیفه ازاحوال وی پرسید ، معلوم شد که یك نفر یهودی است ، بوی گفت : چرا این کاررا میکنی ؟ پیر

مرد یهودی گفت : جزیه و احتیاج و پیری مرا وادار باین کار ساخته است.

خلیفه دست وی را گرفت و بمنزل خود برد و باو چیزی داد که تا مدتی برای وی کافی باشد وسپس به نزد پیشکار دارائی-خازن بیت المال-فرستاد که: باین پیرمرد وامثال او نگاه کن ! بخدا انصاف نیست که ما ایام جوانی وی از اواستفاده کنیم و بعد زمان پیری او را فراموش کنیم. صدقات مال فقراء ومساکین، بیچاره ها و درمانده ها است(۱) واین هم در مانده ای از اهل کتاب است ، سپس جزیه را ازوی وامثال وی برداشت که دیگر نپردازند .

هنگامی که این خلیفه به «دمشق» رفت و به سر زمین جذامیهای نصاری گذری کرد ، دستور داد که از صدقات بآنها بدهند و بمقدار کافی واحتیاج بآنها غذا برسانند ..

**چنین است روح اسلامی که خلیفه مسلمانان را باین مرحله عالی انسانی -در قبل از ۱۳ قرن پیش- میرساند که ضمانت اجتماعی راحقی انسانی بداند که مخصوص یك دین ؛ یك ملت نباشد و هیچ عقیده وشریعتی در اینکار مانع نگردد؛ آری این یك افق دور و بلند- پایه ایست که امروز دست بشریت از آن کوتاه است**



(۱) : زکوة بفقراء اهل کتاب نمیرسد ، وآنان را ازراههای دیگری باید اداره نمود ...(خ)

# سیر تاریخی حکومت

## دراسلام (۱)

رویدادهای تا ریخی در باره رژیم حکومت و سیستم اقتصادی اسلام ، از نقطه نظر رسمی ودولتی آن ، یك دوران«نمونه‌ای »در حیات اسلام را بما نشان میدهد که با کمال تأسف دوران آن خیلی زیاد نبود وما در آینده علت آنرا خواهیم‌دید تاروشن‌شود که :این علت‌دردرون طبیعت نظام وجهان بینی اسلامی‌دراین‌دوموضوع حساس وجود داشت؟ یا آنکه پیش آمدهای ناگواری بود که هر گز پیوندی باحقیقت این جهان بینی،ونظام‌ندارد ؟ . . .

نخست درباره سیستم حکومت سخن میگوئیم ، زیرا که سیستم مالی واقتصادی در رویدادهای تاریخی ؛ در پیر و آن بوده وفرع بر تصور آنست .

هنگامیکه وفات پیامبر (ص) نزدیك شد ، ابوبکر را خواست

---

(۱) با استاد سید قطب در این فصل ازکتاب،خیلی زیاد.است ... مؤلف دراین زمینه نوشته استموافق نیستیم.ولی برای اطلاع از معتقدات برادران سنی ما در مسئله خلافت بترجمه‌کامل‌این فصل میپردازیم و برای احتراز از تفصیل ، فقط به اشاره‌اجمالی به بعضی‌از موارد اختلاف اکتفا میکنیم(خ) :

که برای مردم نماز بخواند ولی و قتیکه «عائشه» وی را که مردی محزون بود وصدایش دربین مردم شنیده نمیشد ، بر گرداند ، پیامبر ناراحت شدو زنان مجلس یوسف را بیاد آورد واصرار کرد که ابوبکر بامردم نماز بخواند (۱) آیا این امر از پیامبر بمثابه جانشین نمودن یار غاراست ، و آیا مسلمانان بطور صریح و روشن ، از این امر مسئله جانشینی را فهمیدند ؟

ما هر دو فرض رابعید می دانیم . اگر محمد ﷺ میخواست جانشینی برای خود تعیین کند ، واگر این جانشینی از واجبات این دین بود ، برای جانشینی آشکاراسخن میگفت ،چنانکه برای هر فریضه دیگر دینی آشکاراسخن گفته بود(۲) .

---

(۱) این روایت بنظرما مجعول است و پیامبر علاوه برآنکه ابوبکر را بنماز نفرستاد ، بلکه تاشنید که ابوبکر بعنوان نیابت از پیامبر بمسجدرفته است خود باحال مرض بمسجد رفت ونماز گذارد.. . (خ) .

(۲) : ازبرادران سنی خودمیپرسیم : آیامسئله جانشینی وتعیین رئیس حکومت پس ازپیامبر، باندازهٔ واجبات عبادی یا فردی دینی ، از نظر پیامبر ارزش نداشت که حکم آنرا هم بیان کنند ؟ اگر پیامبر ( ص ) میخواست موضوع را بمردم حواله کند ، چرا بآن تصریح نفرمود ! و چرا ابو بکرو عمررا درسپاه « اسامه » قبلا خواست بمأموریتی بفرستد ؟ (وآنها تخلف کردند ) . . .

وعلاوه موضوع «غدیرخم» ونزول آیه اکمال دین دربارهٔ آنروز ، وتعیین رسمی علی(ع) بمقام ولایت ازطرف پیامبر؛ در میان همه مسلمانان ، برای چه بود ؟ واقعاً ازدانشمندی چون استاد قطب خیلی بعید است که این*

**واگر مسلمانان از این داستان چنین فهمیده بودند که پیامبر ابوبکر راجانشین خود کرده است ، دیگر بین مهاجرین و انصار ، در «سقیفه» نزاعی صورت نمی گرفت وانصار درامر پیامبر خدا جدل نمی کردند (۱)**

---

*موضوع مهم رابااین نحو ساده تلقی کند ومسئله تعیین علی (ع) را بمقام ولایت درغدیرخم ، ندیده بگیرد . . . ماطبق اسناد و مدارك تاریخی که در دست داریم ، ثابت میکنیم که پیامبر، درغدیرخم علی (ع) رارسماً بهجانشینی خود تعیین نمود ، حدیث غدیررا صدوده نفرازصحابه روایت کرده اندو بطرق مختلف درکتب برادران سنی ما هم ثبت شده وکسانیکه تفصیل آنرا بخواهند بکتاب « **عبقات الانوار** » و ج ۱ ـ « **الغدیر** » مراجعه کنند .

(خسروشاهی)

(۱) : مذاکرات و نتیجهٔ کارافرادی که در « **سقیفه بنی ساعده** » جمع شده بودند ، موردرضایت عموم مسلمانان نبود واکثریت آنان ، بالخصوص اهل بیت وامام علی (ع) که مشغول کفن و دفن پیامبر خدا بودند ( سیرهٔ ابن هشام ج٤ ص ۳۳٦ و الغدیر ج ۷ ) ودرمقابل عمل انجام شده ای قرار گرفته بودند ، بآن اعتراض نمودند .

وعلاوه « امرپیامبرخدا » که در غدیر خم بیان داشته بود ، عملا مورد قبول گروهی که خودرا صحابی رسول الله هم مینامیدند ! قرارنگرفت وعلی(ع) ازحق مسلم ومشروع خود محروم گشت و تازه جرم علی ! فقط این بود که: جوان است ! و این خود جناب عمر است که بنقل ابن ابی الحدید در ج ۲ ص ۱۸ شرح نهج البلاغه ، میگوید : « من بطورمسلم علي را مظلوم میدانم و مهاجرین از علی اعراض ننمودند مگر بجهت اینکه سنش را کم دیدند » ( الغدیر ج۷ ص ۷۹ و ۸۰) سخنان عمررا دراین زمینه نقل کرده است .

تازه کیفیت انتخاب ابوبکرهم تماشائي بود : گروهی باعجله به سقیفه بنی ساعده رو آوردند . . . هرکسی عقیده خود رامیگفت که ناگهان عمر*

بنابراین موضوع به شورای مسلمانان موکول شد تا همدیگر را قانع سازند که چه کسی سزاوار ترین مردم برای خلافت است و اگر مجادله روز «سقیفه» باینجا منتهی شد که خلافت در مهاجرین باشد ، این یك واجب اسلامی نبود ، بلکه فروتنی یك عده و وحدت و توافق میان مسلمانان بود و انصار اگر برای خلافت ابوبکر رضایت نمیدادند ، می‌توانستند که آنرا رد کرده و نپذیرند و هیچ مانعی هم برای آنها نبود (۱)

---

*بدون مشورت و انتخاب عموم ، دست ابوبکر را گرفت و باهم تعارف میکردند که کدام یك ، خلیفه شوند ! و بالاخره عمر با ابوبکر بیعت کرد . . (کامل ج ۲ ص ۱۲۶ وطبری ج ۲ ص ۴۵۸ و ۴۴۶ وحلبی ج ۳ ص ۳۹۵ و الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۶ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳ ).. چنین است معنی انتخاب مردم! آنطور که تاریخ بما نشان میدهد . ( خسروشاهی)

(۱) : خلافت ابوبکر را گروهی از پاکترین مردان راه خدا نپذیرفته و بر ماجرای سقیفه و انتخاب کذائی آن ، سخت اعتراض کردند ابن قتیبه در ج ۱ ـ « الامامة و السیاسة » صفحه ۱۲ اعتراض **علی (ع)** را نقل میکند وعلاوه برعلی ، حضرت **زهرا** ، دختر پیامبر ، ( در ضمن خطبهٔ مربوط به فدك ـ ابن ابی الحدید ج ۴ وتذکره سبط ابن الجوزی ص ۳۶۷ ) **وحسن بن علی** ( ینابیع المودة ص ۲۵۵ و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۹ و ۱۲ ) و **سلمان** ( ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۷ ) **وابوذرغفاری** ( ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۴۸ و . . ) **وعمار ومقداد** و . . همه به انتخاب سقیفه اعتراض کرده و اعلام داشتند که خلافت حق علی است و این انتخاب اصولا غیرقانونی است .

مؤلف محترم با اینکه شواهد زیادی از بیداری وجدان ابوبکر وعمر برای ما آورد ولی معلوم نیست که این بیداری وجدان در مورد پایمال شدن حق علی بکجا رفته بود؟... (خسروشاهی)

ولی علل و عوامل محلی موجود بین «اوس» و«خزرج» ودوست نداشتن یکی از این دو گروه که خلافت بهره دیگری شود و خواست هردو آنان بر آنکه خلافت درمهاجرین باشد، ابوبکر راانتخاب کرد!

و اگررضایت طرفین درآنروز بر این شد که خلافت درمیان مهاجرین باشد، آنجا چیزالزام آوری نبود که خلافت مخصوص قریش باشدواصولا اگرمسئله ازاین قرار بود عمر بن خطاب که «اهل شوری» رابرای بعد ازخود معین میکرد، نمیگفت که: «اگرسالم، برده ابوحذیفه زنده بودوی راخلیفه می کردم» زیراسالم یقیناً قریشی نبود(۱)

اصول اسلامی وروح آن اجازه نمی دهد که قریش رافقط بخاطر آنکه «قریش» هستند ویامنسوب به پیامبر می باشند، در مرتبه ای بالاترازهمهٔ مسلمانان بدانند واین پیامبر است که می گوید: «کسی را که عملش اوراعقب مانده کند، نسب او، آنرا بجلو نمیبرد» (۲).

... ابوبکر عمررا جانشین خودساخت. ولی این امرهم برای مسلمانان الزام آورنبود! آنها می توانستند این تعیین جانشین را طرد ورد کنند. وعمرهم بحکم تعیین ابوبکر خلیفه نشد، بلکه بیعت مردم

(۱): تعیین خلیفه اگربدست عمر بود، دیگر تعیین شوری چه معنی داشت؟ واگرتعیین آن بدست مردم وشوری است، چرا ابوبکرعمررا تعیین کرد؟ وبشوری محول نساخت؟ واگرامری مربوط به همهٔمسلمانان است، شورای شش نفری چه معنی دارد؟ ... تنها قضاتی است که در اعمال خلفاء میبینیم وجواب آنراهم درجائی نمی یابیم و نمیدانیم که برادران سنی ماچگونه بآنهاجواب میدهند (خسروشاهی)

(۲): مسلم وابوداود وترمذی.

اورا خلیفه ساخت ! (۱) .

همینطور عمر شش نفر را برای شورای بعد ازخود تعیین کرد که یکی از آنهارا انتخاب کنند ، ولی مسلمانان ملزم ومجبور نبودند که یکی از آنها را انتخاب کنند ، بلکه آنها خود ، آنرا پذیرفتند چون می‌دانستند که این شش نفر حقیقتاً برترند ! .

وتعیین عمر هم بااین واقعیت تطبیق کرد . . وازاینجا الزام آمد !

اما بیعت به علی (ع) ؟ . . وی را گروهی پذیرفتند و گروهی

(۱) : در تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵ و کامل ج۲ ص ۱۶۳ و طبری ج۲ ص ۶۱۸ والامامة و السیاسة ج۱ ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء ص ۵۵ وصیت ابوبکررا نقل کرده اند و مینویسند که : عده ای ازصحابه باخلافت عمر مخالفت کردند ولی ابوبکر بمخالفت آنها گوش نداد و بعثمان که منشی او بوددستور داد که عهدنامه خلافت عمررا بنویسد ! . . .

وازاینجا میتوان فهمید که چگونه «مردم» ! با ابوبکر بیعت کردندو چگونه همین « مردم » ! باخلیفه دوم بیعت نمودند ! . . . جائی که ابوبکر عمر را تعیین میکند وبرای او عهدنامه مینویسد ، بیعت و عدم بیعت مردم تأثیری ندارد ، چنانکه نداشت و اعتراضها هم همه بازور سرنیزه خاموش شد ! . . و درواقع باید گفت که : نقشه را ازاول طرح کرده بودند و خوب هم اجرا نمودند . . ! و این علی بن ابیطالب است که در روزیکه او را در مقابل ابوبکر، برای بیعت واداشته بودند ، رو بعمر کرده وصریحاً فرمود : « شیر رآ بدوش ! نصفش مال تو است ، امروز برای ابوبکر بیعت بگیر که فردا بتو برگرداند » ( الامامة و السیاسة و ابن ابی الحدید ج۲ ص ۵ ) چنانکه اینطورشد . . (خسروشاهی)

قبول نکردند (۱) و برای اولین بار جنگ بین مسلمانان رخ داد و پشت سر آن هم بدبختی هائی پیش آمد که روح اسلام و اصول آنرا در نظام حکومت و اقتصاد بهم ریخت و بلکه درغیراین دو نیز چنین شد ! . . .

این بررسی سریع ، نظریه اصیل اسلام را درمسئله حکومت برما روشن میکند و آن اینکه اختیار و انتخاب مطلق مسلمانان تنها عامل پی ریزی حکومت است ( ۲ ) و این مطلبی است که مسلمانان آنرا فهمیدند (!) درحالیکه آنان علی را که پسرعموی پیامبرخدا ودامادوی نیز بود ونزدیکترین مردم از نظرنسب بوی بود ، بعقب میزدند (۳)

( ۱ ) : کسانی علی را قبول نکردند که منافع پست مادی آنان با بروی کار آمدن علی (ع) بخطر میافتاد زیرا علی اجازه نمیداد که مانند دوران « عثمان » بیت المال حیف و میل شود و اشراف بنی امیه حکومت اسلامی را در دست خود قبضه کنند ، بحث درباره روش امام علی و علل مخالفت گروهی امثال « معاویه » با حکومت علی ، نیازمند کتاب مستقلی است ودریك پاورقی نمیتوان حق مطلب را ادا نمود ( خسروشاهی) .

(۲) : گفتیم که درزمان پیامبر ؛ تعیین رئیس حکومت ازجانب خدا بعهدهٔ پیامبر گذاشته شد و پیامبر « ص » هم علی را در « غدیرخم » بعنوان جانشین رسمی خود معرفی نمود . . . ولی درزمان ما اختیار حکومت و انتخاب آن بعهدهٔ عموم مسلمانان است ورئیس حکومت درعین آنکه موظف بحفظ قوانین اسلامی وعدم تغییر آنها است ، دراوضاع روز ومشکلات داخلی وخارجی بایستی «مشاوره» بنماید ( به تفسیر المیزان ج ٤ صفحه ۱۳۲ تألیف استاد علامه آقای طباطبائی مراجعه شود ) (خسروشاهی) .

(۳) : ابوبکرچرا بمقام خلافت رسید ؟ . چون یارغار پیامبر بود و باوی درجنگها شرکت داشت و ازاین رو برتر بود وسزاوارمقام خلافت! . . ولی*

والبته علی دراین تأخیروعقب افتادن مغبون شد ـ **مخصوصاً بعد از عمر ـ وبعقیده مابدترین و ناگوارترین حادثه در تاریخ اسلام اینست که علی بعد ازعمرهم عقب ماند** (۱) ولی این تأخیروعقب ماندگی لا اقل این فایده را داشت که عملا نظریهٔ اسلام را در باره حکومت روشن کرد تا شبههٔ **حق وراثت** درخلافت که دورترین چیزها

---

* باید پرسید . علی که در بستر پیامبر خوابید وجان رسول‌الله‌را نجات‌داد ؛ و طبق نوشته تواریخ در همهٔ جنگهای اسلام شرکت کرد و ضامن پیروزی اسلام گردید واز نظر تقوی وزهد هم یقیناً برتر وبالاتر ازهمه بود ؛ چرا انتخاب نشود ؟ . . وباز باید پرسید : اسلام که پیروجوان نمی شناسد وملاك برتری را فضیلت و تقوی قرار داده و « اسامه » بیست ساله را رئیس سپاه اسلامی مینماید ، چرا علی راکه بجرم جوانی کنار گذاشتند ، قابل اعتراض نباشد؟ واگرقابل اعتراض‌است، چرا استاد سید قطب سعی میکندکه مسئله راه‌حل، کند وعمل ابوبکروعمررا تقبیح نکند ؟ .. ( خسروشاهی)

(۱) : مفهوم کلام استاد سید قطب که میگوید علی بعدازعمرهم مغبون‌شد آنست که قبلانیزمغبون شده بود ، اکنون باید پرسیدکه‌باعث مغبونی‌علی کسی جزعمربود ؟که دست به بیعت با ابوبکردادوگفت علی جوان است ! این از سخنان جناب ! عمر است که به ابن عبـاس میگوید : « ابن عباس ! بخدا سوگندکه پسرعموی تو علی ، حقیقتاً سزاوارترین مردم است بخلافت ، ولی قریش نمی‌گوینند او را در این مقام به بیند » ( تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۷ کامل ابن اثیرج ۳ ص ۲٤ و ۲۵ و طبری ج۳ ص ۲۸۸ و ۲۸۹ )
(خسروشاهی)

ازروح واصول اسلام است ، ایجادنشود . (۱) .

پس با اینکه در حق علی جفا شد ، ولی نظریه اسلام در باره حکومت بیان شد و آن مهمتروبزرگتراست ؟ (۲)



هنگامیکه امویها ـ بنی‌امیه ـ بروی کار آمدند وخلافت اسلامی به حکومت موروثی دودمان بنی امیه تبدیل‌شد؛ این‌امر بهیچوجه‌خواست اسلام نبود . بلکه ازیادگارهای دوران جاهلیت بود که‌تجلی و پرتو افکنی اسلام نورآنرا خاموش ساخته بود . و برای شاهدکافیست که دراینجاشکل‌بیعت بیزیدراثبت کیم‌تابدانیم که جریان ازچه‌قراربود!

---

(۱) : انتخاب علی (ع) طبق دستور خدا ، وپس از نزول‌آیهٔ شریفه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل‌الیك . . » بود و این موضوع نشان میدهدکه انتخاب‌علی یك مسئله داخلی و مربوط به«وراثت»نیست ، بلکه خواست‌خدا بودکه پیامبر مأمور ابلاغ آن گردید . . در جلد اول کتاب « **الغدیر** » تألیف علامه امینی ص ۲۱٤ ببعد بحث جامعی در این زمینه بعمل آمـده و مدارك فراوانی ازبرادران سنی ما دراین باره نقل‌شده که هرگونه شبهه‌ای را برطرف میسازد ودرموردکیفیت دلالت « حدیث غدیر» هم بکتاب«معنی حدیث الغدیر » چاپ نجف تألیف مرحوم آیة الله سید مرتضی خسروشاهی ( والدماجد ) مراجعه نمائید . . (خسروشاهی)

(۲) : گفتیم که تعیین نظریه اسلام در باره حکومت ، بدین وضع و با تناقضات اعمال خلفاء راشدین در این زمینه ، درست نیست و بنا بر این بهیچ وجه نمیتوان این موضوعات را دلیل تعیین چگونگی مسئله حکومت از نظراسلام دانست . . . (خ) .

« **معاویه** » از وفود وهیئت‌های محلی دعوت بعمل آورد که در اجتماعی که بمنظور بیعت به« **یزید** » تشکیل داده بود، سخنرانی کنند!
«**ابن‌المقفع**» پیش آمد وچنین گفت:
امیرالمؤمنین اینست! (واشاره کرد بمعاویه).
سپس گفت: و اگر او بمیرد اینست! (اشاره به‌یزید نمود).
و بعد افزود: هر کس که ازاین سرباز زند اینست! (و اشاره به شمشیر کرد!).
**ومعاویه گفت**: **بنشین، تو «سیدالخطباء» هستی!!!**
معاویه‌پس‌از گرفتن‌بیعت کذائی برای«**یزید**»در«**شام**»، «**سعید بن‌عاص**» را مأمور ساخت که‌نقشه‌ای‌برای قانع‌ساختن‌مردم«**حجاز**» بکشد، ولی‌وی‌نتوانست.. ومعاویه خود باسپاه‌و ثروت بسوی « **مکه** » روان شد و سران و معتمدین مسلمانان را خواست و بآنها چنین گفت:
«شما روش مرا در میان خودتان وپیوند قوم‌وخویشی مرا با خودتان نیزمیدانید یزید برادر شما وپسر عموی شما است (!) من‌می خواهم که بعنوان خلافت به‌پیش یزید بیائید و خود همه کاره شوید، امر ونهی وعزل کنید. مالیات را جمع کرده و تقسیم نمائید!»
«**عبدالله‌بن‌زبیر**» درجواب گفت که‌وی مخیر است: کسی را مانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای این مقام‌انتخاب نکند (۱) ویا مانند ابوبکرمردی را که از بنی امیه نیستانتخاب کند ویامانندعمر که مسئله‌را بشورای

---

(۱): قبلا گفتیم که‌پیامبرعلی (ع) رابخاطرصلاحیت وجامعیتی که‌داشت بعنوان جانشین معین کرده بود: (خ)

شش نفری موکول کردودر میان آنان از فرزندان و برادران وی کسی نبود ، رفتار کند .

معاویه در حالیکه سخت عصبانی بود گفت : « آیا پیشنهاد دیگرهم داری ؟» جواب داد : نه ! .معاویه متوجـه دیگـران شد و پرسید : شماها چطور ؟ همه گفتند : همانطور که ابن زبیر گفت... ومعاویه در حالیکه آنان راتهدیدمیکرد گفت:« کسی را که بشمااخطار می کند معذور دارید!من در میان شما سخن میگویم ، کسی از میان شما بپا میخیزد ومرا در میان همهٔ مردم تکذیب میکند ، و من اینرا تحمل کرده واز آن در میگذرم ، (!) ولی اکنون که سخن میگویم؛ بخداوند سوگند یاد میکنم که اگر کسی از شما کلمه و گفتاری از مرا در اینجا تکذیب ویا رد کند ، بـه جملهٔ دومی خود نمیرسد که شمشـیر بر سر وی سبقت می گیرد و کسی هم جز خود را نمی‌تواند نجات دهد»!.

اما چیزیکه بعداز آن شد چنین بود که رئیس پلیس معاویه بر سر هر یك ازرجال مشخص «حجاز» که مخالف بودند ، دو مأمور گماشت و معاویه بوی دستور داده بود که : «اگر یکی ازاینها بخواهد کلمه ای در تصدیق یا تکذیب من بگوید جواب او را باشمشیرهای خود بدهند» وی سپس بالای منبر رفت و گفت :«اینجمعیت بزرگان و نیکان مسلمانان هستند وهیچ کاری بدون اینها ثابت و محکم نمیشود و جز بمشورت اینها کاری انجام نمیگیرد واینها خود از روی رضایت با یزید بیعت کردند ، پس شما هم بنام خدا (!) بایزید بیعت کنید»(۱) ومردم (!)

(۱) : تاریخ ابن اثیر ، حوادث سال ٥٦ هجری .

بیعت کردند(!).

حکومت یزید بر این اساسی که هرگز اسلام آنرا برسمیت نمیشناسد، برپا شد... اکنون باید دید که یزید کیست؟ یزید همان کسی است که «عبدالله بن حنظله» درباره او میگوید: «بخدا ما بر یزید خروج نکردیم مگر پس از آنکه ترسیدیم از آسمان برما سنگ ببارد این مردك با مادران و دختران وخواهران همبستر میشود مشروب میخورد و نماز نمی‌خواند، و بخدا سوگند اگر کسی هم با من نبود، شدت خود را بخوبی در باره او نشان داده وامتحان نیکوئی در پیشگاه خدا میدادم».

اگر گفتار دشمن یزید چنین است، کارهائی که بعداً از یزید سر زده ـ از کشتن امام حسین بآن نحو فجیع و ضد انسانی، تا محاصره خانهٔ خدا و سنگ باران نمودن آن و .... ـ همه گواه صادقی هستند که دشمنان یزید در گفتارهای خود درباره وی، مبالغه نکرده‌اند(۱).

---

(۱): اعمال یزید وعمال وی، لکه ننگی در تاریخ بشریت است؛ یزید علاوه بر آنکه یك فرد مسلمانی نبود، از کوچکترین عواطف و احساسات انسانی نیز بهره مند نبود و مسلماً درزمرهٔ جنایتکاران رذل و فرومایه تاریخ است.

«یزید اهل طرب وعیاشی، سك باز و میمون باز بود، مجلس شراب تشکیل میداد، روزی پس از قتل امام حسین (ع) درمجلس شراب بساقی گفت که برای «ابن زیاد» هم قدحی را پر کند و بعد دستور داد که خوانندگان بخوانند!.. اصحاب ومأمورین یزید نیز، مانند خود او اهل فسق وفجور بودند ودر ایام او درمکه ومدینه خوانندگی واستعمال لهوولعب ظاهر شدوشرب



در هر صورت ، یقیناً کسی جرئت ندارد خیال کند که صلاحیت یزید از همه مسلمانان آنزمان- که در میان آنها اصحاب رسول الله و تابعین بودند- برای مقام خلافت بیشتر بود ، بلکه مسئله ؛ مسئله وراثت حکومت در دودمان بنی‌امیه بود واین اقدام ، ضربه کار کن و دردناکی درقلب اسلام، ونظام اسلام وبرنامه وروش اسلام بود. ومادر راه تبرئه روح واصول اسلام از این نظام وراثتی که در اسلام‌ببدعت گذاشته شد ، این حقایق را می‌نویسیم تا در حقیقت تئوری حکومت

---

*خمرعلنی گردید» (مروج الذهب مسعودی ج۳ ط ۳ ص ۷۷ و۸۱ و تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۶۵)

وقاحت‌وگستاخی یزید تا آنجا بوده که‌حتی مسیحیان نیز او را تقبیح میکنند. ژوزف ماك‌كاپ مینویسد : « یزید ازمخربین اسلام و ازکفار بشمار میرود ، مادراو مسیحی‌بود . .ابداً بادین اسلام موافقتی نداشت‌وهروقت‌فرصتی بدست میاورد ، تحقیر فراوان مینمود وبه‌آزادی شراب مینوشید ... یزیدکه اساساً دارای جمیع اخلاقهای پست حیوانی بود و بی اندازه بـا تقدیس و پرهیزکاری دشمنی میورزید ، میل داشت اسلام را مضمحل‌نماید ، لشکریان خود را بسوی‌شهرهای مقدس گسیل‌داشت‌وکارهای سربازان یزید برای‌قرنها دلهای اسلامیانرا جریحه دار ساخت .

سواران‌او باکمال وقاحت اسبهای خود را درنزدیکی قبر رسول‌خدا بستند و تاتوانستند مسلمانان را غارت کرده‌وکشتند . مدینه را ویران‌وغارت نمودند و درنه ماه ، نه هزار حرامزاده در مدینه بدنیا آمد . . . بعدکعبه راکه قدس الاقدس جهان اسلامی بود ، آتش زدند . . . » ( عظمت مسلمین در اسپانیا تألیف ماك کاپ ط اصفهان ص ٤٢و٤١ ) (خسروشاهی)

اسلامی، روشن گردد .

ازچیزهائی که بر بدبختی وشکست افزوداین بود که این انحراف ازمسیر اصلی ، روزی باسلام روی آورد که هنوز از سالهای بلند پایه حکومت اسلام بیش از سی سال نگذشته بود ودرواقع فرصت پایداری و ثبات و برقراری رسوم ریشه‌دار واوضاع سیستماتیك ، بطوریکه قیام بر ضدآن مشکل باشد، پیش نیامده بود، واین بدون شك تصادف ناگوار واتفاق سوئی بود.

ولی در واقع این نخستین تصادف بد و ناگوار نبود : **بلکه بدترین تصادفها همان تأخر وعقب ماندن علی ازخلافت وجلو افتادن عثمان (که پیر مرد ضعیفی بود** )وتصرف قدرت حکومت بوسیله «**مروان بن‌حکم**» اموی بود واگر بخت نیك یاری می کردو علی پس از شیخین مقدم میشد وبجلو می افتاد ، برای مدت‌دیگری نیز اصول واساس اسلامی اجرا و برقرار میشد وموج آن‌عهدثالث و دوران سومی پیش میآورد وکاری غیر از آنکه برای کوبیدن روح اسلام شد ، بوجود آمده وعملی میشد ، زیرا پایداری‌اصول ورسوم اسلامی ـبرای مدت‌دیگروبیشتری ـوبنیادگزاری‌وادامه‌سیستم‌صحیح معین‌شده ای، هرگونه اخلالگری وارتجاع رابرای هر کسیکه می خواست، مشکلتر مینمود .

## روش حکومت درصدراسلام

برای آنکه عمق این حقیقت را درك کنیم ، لازم است کـه نمونه هـائی از شکل و سیاست حکومت را در دوره های مختلف و بدست : ابوبکر وعمر ؛ عثمان و مروان ،امام علی ، و سپس بدست

سلاطین بنی امیه و بنی العباس ـ بعد از آنکه روح اسلام را از بین بردند ـ بررسی کنیم:

## ابوبکر . .

در آن هنگامی که مسلمانان از ابوبکر خواستند که خلیفه رسول الله باشد (۱) وظیفه او، در نظر وی، چیزی جز اینکه برای اجرای دین خدا و شریعت آن بین مسلمانان قیام کند، نیافزود و بفکر او نیامد که این وظیفه چیزی را که قبلا ـ هنگامی که از افراد عادی ملت بود ـ بر وی حلال نبود، مباح و حلال می کند و یا حق جدیدی را که قبلا نداشت بر وی می بخشد و یا یکی از تکالیفی را که در قبال: خود، خدا، و خانواده و .. داشت، از او ساقط میکند.

ابوبکر پس از آنکه بیعت براودر «**سقیفه**» پایان یافت، ایستاد و گفت: «اما بعد! مردم! من که رئیس شما شده ام بهتر از شما نیستم واگر من کار خوبی انجام دادم، مرا یاری کنید واگر کار ناشایستی از من رخ داد، مرا اصلاح کنید. راستگوئی امانت ودروغگوئی خیانت است ضعیف از شما، پیش من قوی است تا آنکه حق اورا بخواست خدا باو باز گردانم ونیرومند شما پیش من ضعیف است تا حق را بیاری خدا ازاو بستانم هیچ ملتی جهاد در راه خدارا ترك نکرده مگر آنکه خداوند آنها را ذلیل ساخته و هیچ عمل زشت و ناشایستی در میان قومی شایع نشده مگر آنکه خداوند گرفتاری آنها را افزون ساخته.

---

(۱): قبلا اشاره کردیم که اکثریت مسلمانان از این انتخاب اطلاع نداشتند وابوبکر طی توطئه ای بوسیله گروهی، درسقیفه انتخاب شد ...(خ)

مادامیکه من از خدا و پیامبر او پیروی میکنم ازمن پیروی کنیدو اگر من خدا و پیامبر وی را عصیان کردم. اطاعت من از شما برداشته میشود. » (۱)

ابو بکر قبل از خلافت خانه کوچك و محقری در «سنح» در نزدیکی مدینه داشت وهنگامیکه بخلافت رسید نه آنرا عوض کرد و نه تغییری در آن داد وهرروزصبح پیاده از منزلش بمدینه میرفت و بعضی اوقات سوار اسبی که ازبیت المال نبود، میشد تا آنکه بارکارش زیاد و سنگین شد و بمدینه نقل مکان کرد.

او از عایدی خود از تجارت، زندگی میکردووقتیکه خلیفه شد خواست که باز بتجارت بپردازد ولی مسلمانان ازاین کاراورا بازداشته وگفتند: خلافت باتجارت نمیسازد، واو که گوئی راه دیگری برای امرار معاش نمیداند پرسید: پس ازچه راهی زندگی کنم؟.. فکری برای این کار کردند وسپس حقوقی ازبیت المال برای او معین نمودند که برای خرج زندگی وی واهل وعیالش کافی بود واین درقبال بازنشستگی! از تجارت واشتغال بکارخلافت بود.

هنگامیکه مرض وفات وی فرارسید، وصیت کرد که آنچه را که از بیت المال گرفته حساب کنند و برای خود داری از خرج مال مسلمانان در راههای شخصی، ازمال و زمینش پس بدهند وی خود را

(۱) با اینکه برادران سنی ما همچو دستوری را ازخلیفه اول خود دارند با صرف نظر ازآیات و روایات فراوان در این زمینه معلوم نیست که چرا عصیان کارانی مانند پادشاهان بنی امیه و بنی العباس و سلاطین عثمانی و . . . را «اولی الامر» وواجب الاطاعه میدانستند! (خ).

در کار واحتیاج هر فردی‌ازافراد ملت‌مسئول‌میدانست ومحرك اودر این‌امر آن بیداری دائمی‌است که اسلام برباطن‌ودرون‌حاکم‌ومحکوم لازم میدارد وحساسیت دقیقی است که دروجدان همه انگیزش‌میدهد وی در این مسئله بجائی رسیده بود که‌شیر گوسفندان‌مردم ضعیف را۔ آنهائیکه در «سنح» در اطراف وی بودند ـ برای آنها می دوشید و هنگامیکه بخلافت رسیـد صدای زنی را شنید که میگوید: دیگر از امروزچهار پایان خانه ما دوشیده نمیشوند ! و لی او گفت : بجـان خود سوگندآنهارا برای شما میدوشم . .

وهمچنان آنهارا می دوشید و گاهی اززنان می‌پرسید : ای‌زن! آیا دوست داری که برای توسرشیرهم بگیرم؟ گاهی زن سر شیرمی خواست وگاهی‌نمی‌خواست واوبآنچه که می‌شنیدعمل‌می کرد.

عمربن خطاب۔ درزمان خلافت ابوبکر۔ سرپرستی زن کوری را در «مدینه» بعهده گرفته بود ، ولی وقتی‌برای‌بررسی‌کارهای وی وسرکشی میآمد ،می‌دید که کارهای‌اورا انجام‌داده اند ، روزی عمر جستجو کرد ، دید که ابوبکر بکارهای اومیرسد و خرج او را میدهد وخلافت وکارهای مربوط‌بآن اورا ازاین کارباز نمی‌دارد ، عمروقتی که اورا دیدفریادزد : جان من ! توئی ؟.این گوشه ای از تصور و دریافت چگونگی حکومت بوسیله ابوبکر است . . .

## رفتار عمر

وهنگامی که اوعمرراجانشین خود ساخت ، این تصور و روش عوض‌نشد وعمرهرگز فکرنکرد که‌مقام جدیداوحقوق‌جدیدی ـاز هرنوعی که باشد ـ باخود برای وی‌آورده‌باشد ، جزآنکه وظائفو

مشکلات اورا درقیام باجرای احکام الهی زیاد کند !!

وی پس از پایان بیعت درضمن خطبه‌ای گفت : « مردم! من کسی جزیکی ازشما نیستم ، واگر عدم‌قبول امرخلیفه‌را بدنمیدانستم کار شما رادردست نمی گرفتم»(۱).

ودرضمن خطبه دوم خود گفت :«مردم!شما را بعهدهٔ من خصلت هائی است که آنهارا می گویم ، مرا باآنها مؤاخذه کنید!: حق شما درگردن من آنست که چیزی ازمالیات‌شما را ونه‌آنچه راکه‌خداوند برشما ارزانی داشته ، جز ازراه‌صحیح وعادلانه‌آن‌جمع‌نکنم. همچنین اگرچیزی ازآن دردست من‌قرار گرفت ، جزدر راه‌صحیح‌ولازم‌آن مصرف‌نشود . وهمچنین شما رادرمهلکه‌ها نیاندازم وهمگی شما را در سرحدات گرد نیاورم ، واگر بمأموریتی رفتیدمن‌پدرخانواده‌خواهم بود» وهمچنین‌میگفت:«مال خداونددر نزد من بمثابهٔ مال یتیم است . اگردارا باشم‌ازآن‌چشم‌می‌پوشم واگراحتیاج پیدا کردم جز باندازه احتیاج‌بر ندارم» .

روزی از آنچه‌که از مال خدا برای او حلال است ، سؤال شد واو گفت : « از چیزیکه برمن حلال است بشما خبر می‌دهم : برای من دولباس مباح است : یکی در تابستان ودیگری‌در زمستان وپوششی که با آن حج وعمره بجا بیاورم وخرج من واهل‌وعیال‌من، همانند خرج مرد متوسط الحالی‌از قریش است. من ازجملهٔ‌مسلمانان هستم و بهره ام همانند بهرهٔ آنهاست » وی این چنین زندگی کرد وحتی گاهی در اینها هم برخود سخت می گرفت . . روزی مریض شد ! مردم برای او عسل را تعریف کردند و در بیت المال‌هم مشکی

از آن موجود بود ، ولی او هنگامی که در منبر بود گفت : « اگر بمن اجازه دهید مانعی نداردو گرنه آن برمن حرام است »ومردم باو اجازه‌دادند !.

مسلمانان مشکلات و سختی خلیفه را دیدند ، بعضی از آنها بسوی دخترش«**حفصه**»رفتند وباو گفتند : « عمر برخودخیلی سخت میگیرد ، در صورتیکه خداوند روزی را فراوان کرده واو هرچقدر که میخواهد ازاین دارائی خدائی استفاده کند و همهٔ مسلمانان باین امر اجازه میدهند وحلال میدانند » ولی وقتی که‌حفصه در این باره باوی‌صحبت کرد،جواب عمر چنین بود :« حفصه ! . . . توخیرخواهی قوم خود رامیکنی وباپدرت به‌غش وحیله می‌پردازی؟ حق‌اهل‌من در جان‌ومال‌منست نه‌در دین وامانتداری» .

خلیفه احساس عمیقی برلزوم مساوات بین اوو همهٔ افراد ملت داشت ، و هنگامیکه در «**عام‌الرماده**» همهٔ مردم گرسنه شدند ، با خودعهد بست که : روغنی نچشدو گوشتی نخوردمگر آنکه‌مردم‌زنده شوند و باین تصمیم عمل نمود تاآنکه رنگ‌پوست وی تیره گشت‌واز خوردن روغن زیتون رنك وی تغییر نمود . . . سپس ظرفی‌از روغن ومشکی از شیر ببازار آمد ، یکی از غلامان وی‌آنها رابه‌چهل درهم خریده وپیش‌وی رفت و باو خبرداد که خداوند اینها را از دسترنج اوروزی کرده واو ظرفی ازروغن ومشکی از شیر راکه ببازار آورده بودند خریده‌است . وی‌وقتیکه قیمت را دانست ، باو گفت: « گران خریدی ! آنهارا بمردم بده، من‌دوست‌ندارم که اسراف بخورم »سپس سرخودرا کمی بزیر انداخت و گفت : « اگر من‌وضع مردم را درك

نکنم ومثل آنان نباشم چگونه می‌توانم حال آنهارا بفهمم وبکار آنها برسم؟».

او میخواست که خودرا همانندمردم، محروم سازدتادردآنهارا بفهمد ودرك کند - چنانکه خود گفت - وعلاوه او دراعماق جان‌ودل خود بخاطر آنکه‌بکارهای حکومت میرسد، حقوق وامتیازاتی که‌برای دیگران نیست، برای خود نمی‌دید. ومعتقد بود که‌اواگردراین‌امر عدل رامراعات نکنددیگرسزاواراطاعت‌مردم نیست‌وداستان«بردیمانی» واعتراف وی باینکه طاعت‌وی تاقبل ازثبوت عدالت‌وی ساقطاست-ما قبلاآنهارا گفتیم - همه‌اصلی ازاصول‌حکومت دراسلام رابیان می کند که: **اطاعت پیشوای غیرعادل لازم‌نیست.**

این ادراك اسلامی درجان‌وی ریشه داشت ودرتمام کارهاواوضاع باوی همراه‌بود. اوبامردی سراسبی مذاکره کرد، سپس آنرا برای آزمایش سوارشد، استخوان اسب شکست!، خواست آنرا بصاحبش پس‌بدهد، مرد قبول‌نکرد، مسئله را پیش **«شریح قاضی»** مطرح ساختند وی‌دلیل‌هر کدام راگوش‌داد.. وقاضی گفت: «یاامیرالمؤمنین! آنچه راکه خریدی بگیر ویا چنانکه گرفته‌ای پس‌بده» عمر گفت: آیا قضاوت غیراز اینست؟ سپس شریح رابخاطر قضاوت توأم‌باحق و عدالتی که کرده بود، قاضی **«کوفه»** نمود.



وقتیکه مسئله حکومت برپایهٔ این‌تفکر باشد، معنی‌ندارد که نزدیکان حاکم برسائر افراد ملت‌امتیاز وتفوقی داشته باشند، واگر پسر خلیفه **«عبدالرحمن»** مشروب می‌خورد، باید حدبخوردو کیفر

به بیند و داستان آن معروف است ـ و اگر پسر «**عمرو بن عاص**» بر مرد مصری تجاوز کرده، چاره‌ای جز «**قصاص**» نیست .

**امادر مسئله مال** : فرماندارانوی از آن اموالی که پس از تصدی این مقام بدست آورده وجمع کرده اند ، مسئول هستند ، از ترس آنکه ازدیاد وافزایش آن بحساب اموال مسلمانان باشد ، یا بعلت جاه و جلال فرمانداری ! .

قانون از «**کجا آورده‌ای**» برای وی قانونی بود که با آن یکایك فرمانداران خود را ، هر کجا که مجوزی برای رفتار با آن میدید ، پای حساب می کشید . اموال «**عمرو بن عاص**» فرماندار وی در «**مصر**» و «**سعد بن ابی وقاص**» فرماندار وی در «**کوفه**» را تقسیم کرد ، چنانکه مال «**ابوهریره**» فرماندار خود را در «**بحرین**» ، مصادره کرد ! .

پس پایه واساس حکومت اسلامی بطور خلاصه چنین بود : پیروی از پند وراهنمائی ملت درحدود دین ، عدالت و نیکوکاری ـ همینطور ـ از پیشوا . . . وعمر ازمردی ازافراد ملت خود پذیرفت که باو بگوید: « مااگر درتو کجی دیدیم آنرا باشمشیر خود اصلاح می کنیم» و بدین ـ ترتیب به حق ملت دراصلاح حاکم، اعتراف کرد . چنانکه دریك سخنرانی بمردم گفت : «من فرمانداران خودرا برای این استخدام نکرده‌ام که شمارا بزنند و بعرض و ناموس شما بدبگویند واموال ودارائی شمارا بگیرند بلکه من آنها را استخدام کرده ام که برای شما کتاب خدای شما و سنت پیامبر شما را تعلیم دهند ، اگر کسی را فرمانداری درجائی ظلم و ستم کرد ، باید از او قصاص گرفته شود » و بدینترتیب حدود

حاکم را نسبت بمردم بیان نمود که از آن تجاوز نکنند.

و بعلت درك عمیق کار های حاکم و پیشوا ، نخواست که آنرا بعهده خانواده خطّاب بگذارد واز اینجا بود که مانع نامزدی پسرش «عبدالله» برای این مقام؛ گردید ولو اینکه اورا از اعضاء شوری قرارداد. و گفتار مشهور خود را گفت که حاکی ازحقیقت تفکروی درباره خلافت، بود: «ما نیازی بأمور شما نداریم ومن آنرا نستوده‌ام تابخواهم که ازخاندان خود کسی را نامزد آنمقام کنم ، اگردر این کار خیری باشد ما از آن بهره ای بردیم واگرشر باشد ، برای آل عمر کافیست که مردی از آنها بحساب کشیده شود ».

## دوران عثمان!

این تصور نسبت بحقیقت حکومت ، بدون تردیددردوران عثمان تاحدی دگر گون شد . وازبدبختی این بود که خلافت به عثمان رسیدو او پیرمردی بود که تصمیمش ازتصمیم‌های اسلامی سست و اراده وی از اعتماد به حیله «مروان» وپشت سر آن حقه‌بازی های بنی امیه ، ضعیف گشته بود .

عثمان خیال کرد که « پیشوا » شدن وی ، باو آزادی تصرف در دارائی مسلمانان رامیدهد که طبق دلخواه خود «هبه» کندو «بخشش» بنماید ! واو بسیاری ازاوقات به انتقاد کنندگان ازاین روش ، جواب میداد : « پس برای چه من پیشواشده ام ؟ » اوخیال کرد که خلافت باو اجازه و آزادی میدهد که «بنی معیط» و «بنی امیه » را ـ که ازخویشان و نزدیکان او بودند ـ به بهانه اینکه وظیفه اواحترام بخانواده خودو نیکوـ کاری بر آنهاست بر گرده مردم سوار کند در حالیکه در میان آنان

«حکم بن عاص» مطرود رسول الله بود .

عثمان به‌شوهر دخترش «حارث بن حکم» درشب عروسی ۲۰۰٫۰۰۰ درهم ازبیت المال بخشید ! ووقتیکه صبح طلوع کرد « زیدبن ارقم » خزانه داربیت المال مسلمانان ، بنزدوی آمد درحالی که آثار حزن و ناراحتی ازسیمایش پیدا واشك ازچشمانش سرازیرشده بودوازعثمان میخواست که استعفای اورا بپذیرد عثمان وقتی که علت استعفارا شنید و فهمید که علت آن همان بخشش وی بداماد، ازدارائی مسلمانان است باحال تعجب گفت : « ابن ارقم ! ازاینکه من بخویشان خود نیکی کرده ام گریه‌میکنی ؟ » ولی این مرد که روح عالی اسلام را درك کرده بود گفت : نه یا امیرالمؤمنین ! ، من بر این گریه میکنم که فکر کردم تو این مال رادر قبال آنچه که در زمان پیامبر در راه خدا انفاق کرده بودی گرفته باشی . بخدا سوگند اگر توصد درهم بوی میدادی باز هم زیاد بود » عثمـان بر مرد یکه وجدان وی نمیتوانست این گشادبازی را درمال مسلمانان و بسود نزدیکان خلیفه ! تحمل کند، پرخاش کرد و گفت: «ابن ارقم! کلیدهای خزانه بیت المال رابگذار! ما کس دیگری‌را برای این کار پیدامیکنیم »!!

نمونه های این گشاد بازیها در دوران عثمان زیاد است عثمان روزی به «زبیر» ۶۰۰٫۰۰۰ وبه «طلحه» ۲۰۰٫۰۰۰ درهم دادویك پنجم مالیات «افریقا» رابه «مروان بن حکم» بخشید! و گروهی ازاصحاب پیامبر ودررأس آنان علی بن ابی طالب براین امر اعتراض کردندولی عثمان بآنها چنین جواب داد : «من قوم وخویش دارم» آنهاازنواعتراض کردند که «مگر برای ابوبکروعمر قوم وخویش نبود؟» عثمان گفت:

«ابوبکر وعمر راه را درندادن به‌قوم وخویش خود دیده‌بودند ومن‌در بخشیدن به‌نزدیکان خود ! »آنها همه باعصبانیت ازمجلس عثمان‌رفته وگفتند : « بخدا راه‌آنان درنزد ما نیکوتر وبهتر ازراه‌تو است»آری ونیکوتر وبهتر براسلام ونزدیکتر به‌حقیقت اسلام‌هم‌بود .

این ازنقطه نظر روش مالی‌عثمان،ودرمسئله حکومت‌نیزاوضاع بدین‌منوال‌بودوولایات‌بر فرماندارانی که ازنزدیکان‌عثمان‌بودند،داده میشد که در میان‌آنها **«معاویه»** هم بود . **عثمان قلمرو حکومت وی‌را توسعه‌داد و«فلسطین» و«حمص»راهم‌بدان‌افزودورهبری وقیادت سپاه‌های‌چهارگانه رابوی‌سپردومقدمه‌رابروی ـ که‌پول وسرباز جمع‌آوری‌کرده‌بود ـ آماده ساخت تادرزمان حکومت علی سلطنت خودرا بخواهد** ... ودر میان آنان **«حکم بن‌عاص»** طردشده رسول‌الله و**«عبدالله بن‌ابی‌السرح»** برادر رضاعی‌وی‌نیزدیده میشد وهمچنین . . .

صحابه رسول‌الله ؛ این‌انحراف ازحقیقت وروح‌اسلام‌رامیدیدند وبه **«مدینه»** می‌آمدند تا اسلام‌رانجات داده وخلیفه راازاین‌بدبختی رهائی بخشند ، ولی خلیفه درآن‌حال پیری‌وضعف درمقابل**«مروان»** اراده‌ای ازخود نداشت . والبته مشکل است که ماروح‌اسلام رادرنهاد عثمان بدبدانیم ! ولی مشکلتر ازآن اینست که وی‌را از این‌اشتباهات وخطاها دور دانسته و تبرئه کنیم . . . این خطا ناشی از این‌بود که از سوء اتفاق وی پیرمرد سستی بود و اطرافیان اورا بدکاران بنی امیه تشکیل میدادند .

تودۀمردم اجتماع کرده واز« **علی بن ابی طالب** » خواستند

که بنزد عثمان برود و باوی سخن گوید ، علی پذیرفت و پیش عثمان رفته و گفت : «مردم پشت سرمن هستند ودرباره توبامن سخنها گفتند، بخدا نمیدانم که بتو چه‌بگویم و چیزی را نمیدانم که توبر آن واقف نباشی ، ومن تو را بامری که ندانی نمی‌خوانم ! تو آنچه را که ما میدانیم ، میدانی ! وما مسئله خاصی نداریم که پیش تو نباشد ، تو پیامبرخدارا دیده وبااو همنشین وهم‌صحبت‌شده‌ای وبه پدرزنی پیامبر نائل گشته‌ای . نه پسر ابی‌قحافه (ابوبکر) و نه پسر خطاب (عمر) ، هیچکدام در عمل بحق وکار نیك ، مقدم بر تو نبودند و تو از ناحیه خانواده‌ای به‌پیامبرخدانزدیکتری وازاین‌نظر بجائی رسیدی که آندو بتو نرسیدند ودرچیزی برتو سبقت نداشتند .

« خدا را درباره خود درنظر بگیر ، بخدا سوگند راه ، بسیار روشن و آشکار است و نشانه های دین پا برجا است تو میدانی ای عثمان ! که **برترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند ؛ پیشوای عادلی است که‌هدایت شده‌باشد ومردم را هدایت‌کند** وسنت وروش معلوم رابرپادارد وبدعتها و رسوم کهنه‌وپوسیده را ازبین ببرد ، بخدا همهٔ این مطالب روشن است و سنتها و روشها هم نشانه هائی دارد . **وبدترین وشریرترین مردم درنزد خدا پیشوای ستمگری‌است که بضلالت افتد ومردم راهم‌گمراه سازد وسنت حق‌راازبین‌ببردو بدعتهای کهنه رازنده‌کند** ومن‌ازپیامبرخدا صلى الله عليه وآله شنیدم که‌فرمود: « در روزرستخیز، پیشوای ستمگررا میآورند ودر حالیکه هیچگونه معاون و کمکی نداشته‌باشد،اورابجهنم‌میاندازند »(۱) . عثمان گفت :

(۱) : تاریخ طبری قسمت مربوط بسال ۳٤هـ .

«بخدا قسم میدهم که آنچه را گفتی مردم می گویند بخدا اگر تو بجای من بودی از تو گله نمی کردم ! من اگر صله بارحام کردم وجای خالی را پر نمودم و بی پناهی راپناه دادم و کسی را که مانند فرمانداران عمر بود ؛ فرماندار کردم ، کار بدی نکرده ام . یاعلی ! تورا بخدا سوگند! آیا میدانی که «مغیرة بن شعبه» اینجا نیست ؟فرمود: آری، گفت آیامیدانی که عمر اورافرماندارساخته بود؟علی بازجواب مثبت داد؛ عثمان گفت پس چرامردم مراسرزنش وملامت میکنند که «ابن عامر» رافرماندارساخته‌ام؟ علی فرمود : علت آنرا بتو میگویم :**عمر هر کسی رافرماندارمیساخت مواظب اوبودواگردرباره اوسخنی میرسید، اوراجلب وبازپرسی میکرد** وسپس بآخرین مرحله آن رسید .. و تواین کارهارانمیکنی، تو ناتوانی وبر نزدیکان وخویشان خود سخت نمی گیری ،عثمان گفت: همچنین بر نزدیکان تو ! علی فرمود : بجان خودم که خویشی آنان بامن بیشترونزدیکتراست ولی حق وفضیلت در دیگران است .عثمان گفت : آیامیدانی که عمر « معاویه » را درتمام ایام خلافتش فرماندار ساخت؟ من‌هم اورا فرماندار کرده ام !علی فرمود : من تورا بخدا قسم میدهم !آیا میدانی که معاویه بیشتراز همه ، از عمرمیترسید که غلام عمر هم آنقدر از او نمیترسید ! ، عثمان گفت آری ! ، علی فرمود : اکنون معاویه کارها راخود انجام میدهد ، بدون آنکه بتواطلاع دهد وتوخبر نمیشوی واو بمردم میگوید که این دستور عثمان است وسپس این مسئله بگوش تومیرسد وتومعاویه راتغییر نمی دهی .» .



. . . بالاخره آتش انقلاب برضدعثمان روشن شد وحق وباطل ،

خیر و شر در این مسئله بهم آمیخت ، ولی کسانیکه در کارها با دید اسلام مینگرند واوضاع را با روح اسلامی ارزیابی میکنند ، باید اعتراف کنند که **این انقلاب از نظر کلی باروش وروح اسلام نزدیکتر بود (۱) تاموقف وروش عثمان، ویا بتعبیر دقیقتر وروشنتر : ازروش وموقف مروان وپشت سروی بنی امیه !**

عذرمادرحق عثمان (۲) آنست که : تصادفهای ناگوار خلافترا

---

(۱) همین مطلب را استاد محمد قطب - برادر سید قطب - در کتاب «الانسان بین المادیة و الاسلام » صفحه ۷۷ صریحاً تشریح کرده ومینویسد : « توده مردمیکه دارای عقیده بودند ، درزمان عثمان برضد فئودالیسم و اقطاع قیام کردند و علت آن فقط این بود که مسلمانان احساس کردندکه عثمان قانون الهی راآنطور که لازمست اجرا نمیکند و دشمن حق وعدالت است و درواقع اوضاعی پیش میآورد که باروح دین وتحول اوضاع اجتماع مخالف است واز اینجا بود که آنها برضد عثمان انقلابی بپاکردند ، درحالیکه بروح اسلام نزدیك بودند . » این کتاب استاد محمدقطب یکبار توسط یکی از دوستان آقای خلیلیان ترجمه و چاپ شده و از طرف ما نیز ترجمه شده که بشکل رساله های جیبی منتشرمیشود و تاکنون سه رساله ازآن منتشرشده است .

(خسروشاهی)

(۲) ماعذر استاد سید قطب را نمیپذیریم وبا دلایلی که دردستداریم، نمی‌توانیم کارهای عثمان را ناشی از اشتباه یا ازاجتهاد بدانیم :

عثمان ازدودمان بنی‌امیه بود وروزیکه بخلافت رسید ، دوران زمامداری امویها شروع شدواین حقیقتی است که استاد عبدالفتاح عبد المقصود نیز بآن اعتراف دارد ( امام علی بن ابیطالب ج۲ ترجمه آیة الله طالقانی ص۲۵۰ )*

در مرتبه آخر باو رسانید و در حالیکه گروه امویها دور او را گرفته بودند واو هشتاد ساله بود ، نیروی کمی داشت و پیرمرد سستی بود و موقعیت اوچنان بود که **علی بن ابیطالب** تعریف میکند : من وقتی در خانه ام می نشستم میگفت : تومراوخویشی وحق مرا فراموش کردی واگر با او سخن میگفتم وتذکر میدادم ، بآنچه که خود میخواست عمل میکرد . مروان او را ببازی گرفته بود و هر کجا که میخواست میکشید ، آنهم پس از پیری ومصاحبت باپیامبر خدا ﷺ »

این واقعاً پیش آمد بدی بود که دین نوظهور بوسیله خلیفه سوم پیر، بدست گروه اموی بیافتد در حالیکه اصول و رسوم عملی آن در

---

*ابوسفیان پس ازانتخاب عثمان خیلی خوشحال بود و در خطاب بعثمان و بنی امیه گفت : خلافت را مانند توپ بازی بچنگ گیرید و برای اولادخود موروثی کنید وارکان آنرا بنی امیه قراردهید ( الاغانی ج ٦ ط مصر ص۹۹، النزاع والتخاصم مقریزی ص ۲۰ امام علی تألیف عبد الفتاح عبد المقصود ج۲ ص ۲٤۹ ) .

عمر بعثمان سفارش کرده بود که « وقتیکه خلیفه شدی هیچیك ازبنی امیه را برمردم تحمیل مکن » (الامامة و السیاسة ط ۲ ج ۱ ـ ص ۲۵) و عثمان هنگام بیعت با او این شرط را پذیرفت ولی بدان عمل نکرد ( الامامةص۲٦) طبق نوشته تاریخ یعقوبی ، عثمان بستگان خود رامقرب ساخت اموال المسلمین را اتلاف نمود «ابوذر ـ صحابی رسول الله ـ و عبد الرحمن بن حنبل را تبعید نمود ، خون هرمزان راهدر ساخت و قاتل اورا نکشت و .. » ( تاریخ یعقوبی وعصر المأمون تألیف دکتر احمدفرید رفاعی ط٤مصر ج۱ـص۸) فدك راکه فاطمه (ع) بعنوان ارث پدری مطالبه میکردباضافه ۱۰۰/۰۰۰ درهم از*

محیط عرب ، هنوز بطور کامل و براساس تعالیم نظاری آن ـ که مدت بیشتری لازم داشت ـ ریشه نگرفته بود . اگر زمان برعثمان جلوتر ـ که هنوز قوای خود را از دست نداده بود ـ فرصت میداد ویاعلی بعد از دوخلیفه بخلافت میرسید ، یعنی قبل‌از آنکه تخم اموی رشد بیابد و موقعیت آن در شام وغیر شام مستحکم گردد و قبل از آنکه ثروتها در اثر سیاست و روش عثمان متمرکز شود ( چنانکه خواهد آمد) وپیش از آنکه شورش برضد عثمان بنای ملت اسلامی و ارتباط آنرا باروح دین خود ، متزلزل سازد . . اگر این کار عملی میشد تاریخ اسلامی بکلی تغییر می یافت ودرراه دیگری غیر ازآنکه در آن رفت پیش میرفت ؛

البته در این گفتار ، مبالغه و بزرك نشان دادن تأثیر فرد در حوادث عمومی ومهم ، نیست . برای آنکه بسیار روشن‌است که روش

---

*بیت‌المال بمروان داد و تمام‌مسلمانان را ازچراگاههای اطراف مدینه ـ که ملی‌بود ـ ممنوع ساخت وآنها را تیول بنی امیه قرار داد(ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ـ ص ٦٦ و ٦٧) .

اعمال ضد اسلامی عثمان‌یکی‌دوتا نیست وما شمه ای از آنهارابامدارك واسناد تاریخی درسالنامه دوم « **مکتب تشیع** »دربحث «دودمان بنی‌امیه» ضبط کرده ایم و امیدواریم که بطور مشروحتری جداگانه آنرا منتشرسازیم وبامراجعه بآن دلایل و مدارك زنده هرگز نمیتوان اعمال عثمان را توجیه کرد یا آنها راناشی از اجتهاد دانست . اجتهادیکه برضد اصول مسلم‌اسلامی باشد ، موردقبول‌خدانیست وآنراباصاحبش‌بایدبدیوارکوبیدواودورانداخت. . .

(خسروشاهی)

خلیفه سوم در توزیع و تقسیم اموال و دارائی و برنامه مستشاروی «مروان» و تفویض قسمت اعظم مقامات بوسیله او بر بنی امیه ، همه اینها اوضاع واحوال کلی خاصی بوجود آورد که اثر خودرا درخط سیر تاریخ بخشید ودرواقع نقش فرد منجر به پیدایش اوضاعی گردید که رتق وفتق امور رابدست گرفت .

واین همان معنائیست که من میخواستم در اینجا آنرا بیان کنم

## حکومت علی!

. . . عثمان از دنیا رفت و دولت اموی راقائم بالفعل از خود بیادگار گذاشت البته این در سایه آن مقدماتی بود که برای آن در شام وغیر آن بوجود آورده بود ودر اثر پی‌ریزی مبادی واصول اموی ضد اسلامی ازقبیل برپاداشتن حکومت استبدادی و بغارت بردن غنیمت‌ها واموال و منافع و بی اعتنائی بـروح برادری و بخشش و گذشت و تکافل وچیزهای دیگری که درروح دینی ملت اسلامی خلل وتزلزل ایجاد کرد دردوران عثمان بود . .

**هرگز این کم نیست که درذهن مردم ـ بحق یا بباطل ـ فرورود که خلیفه قوم و خویش خود را مقدم میدارد و بآنها صد ها هزار می‌بخشد واصحاب پیامبر را ازکار برکنار میسازد تادشمنان پیامبر بروی کار بیایند . . . و یا مردی مانند «ابوذر»(۱) راتبعید**

---

(۱) علة العلل اختلاف « **ابوذر** » باعثمان ، چنانکه «محمدغزالی» نویسنده معاصرمصری وعالم الازهر؛ مینویسد ، از بین رفتن عدالت اجتماعی و اقتصادی اسلام در زمـان خلافت عثمـان بود ( الاسلام المفتری علیه بین الشیوعیین والرأسمالیین ط ٤ قاهره ص ٧٦)ابوذرطرفدارمساوات وعدالت*

**میکند چون او مخالف تمرکز ثروت وذخیره اموال بود وعیاشی وخوشگذرانیهای سرمایه‌داران را تقبیح میکرد و با آنچه که رسول الله دعوت میکرد از احسان وانفاق و بخشش و پاکدامنی مردم را میخواند**

زیرا نتیجه طبیعی شیوع این چنین افکاری آنست که عده‌ای منقلب شوند و گروهی شکست بخورند و شخصیت خود را از دست بدهند و گروه دیگری که جان ودل آنها باروح دین آغشته شده برای انکار وتقبیح آن دگرگون گردند وعده ای که اسلام را بمثابه لباسی پوشیده اند ولی دلهای آنان بااصل اسلام آمیزشی ندارد و مطامع دنیا آنهارا بهرسو میکشاند وسقوط را در بحران می‌بینند درخود احساس شکست بکنند وهمهٔ این اوضاع دراواخر حکومت عثمان وجودداشت .

هنگامیکه علی روی کار آمد ، آسان نبود که کار را رو براه

---

*بوذر باتمرکز ثروت و مفتخوری عمال عثمان مخالفت میورزید و خرج هزاران دینار برای ساختن «کاخ سبز» برای معاویه را تقبیح میکرد .

ابوذرمیدانست که علاوه براطرافیان عثمان ،خود جناب خلیفه املاکی در« وادی القری» و « حنین » و . . . دارد که بهای آن ۲۰۰/۰۰۰ دینار بوذ و گردن بند زنش ، بقدر ثلث مالیات آفریقا قیمت داشت و تازه وقتی جناب خلیفه بدست انقلابیون کشته شدمعلوم شدکه در نزد خزانه دارا ویکصد و پنجاه هزار دینار ویك میلیون درهم موجود بود ! . . . . مروج الذهب مسعودی آمارجالبی ازارقام ثروت اطرافیان و دوستان عثمانرا جمع کرده که مطالعه آن بسیارلازمست . جرم و گناه ابوذرمخالفت با این رژیم سرمایه‌داری اموی بود و بهمین جرم هم به « ربذه» تبعیدشدودرآنجا بتنهائی درگذشت!

(خسروشاهی)

کند ودر مسیر خود آورد ، زیرا سود پرستان دوران عثمان، بالخصوص بنی‌امیه فهمیده بودند که علی کسی نیست که در قبال آنان ساکت بماند واز اینجا بود که بخاطر طبیعت ومصالح خود بسوی معاویه روی آوردند و اگر علی پس از عمر روی کار میآمد آنها ، راهی براین گرایش و انحراف نداشتند زیرا قدرت و نیروی معاویه در آنروز هرگز نمیتوانست باقدرت خلافت وروح دینی مردم مقابله کند ومعاویه نمیتوانست فکر قیام برضد خلیفه را درسر بپروراند چنانکه بعد کرد **زیرا دوران سیزده ساله حکومت عثمان بود که از معاویه ، معاویه ساخت ،** وبرای وی نیروی مال و سربازو نیروی حکومتی در چهار گوشه شام گردآورد .

**واقعاً این درد اسف انگیزی است که علی سومین خلیفه نشد(۱)** ودرهرصورت **علی آمد که نظریه اسلام رادربارهٔ حکومت ازنو دردل فرمانداران وتودهٔ ملت واردوعملی سازداو آمدنان جوینی رابخورد که آردآنرا همسرش بادست خود تهیه میکرد** وتازه اوسرخورجین جو رامهر میزدومیگفت : «دوست ندارم جزچیزی راکه میدانم ، بخورم » و گاهی میشد که اوشمشیر خودرا میفروخت تالباس وغذائی ازپول آن تهیه کند وحاضر نشد که در «**کاخ سفید**» کوفه سکونت کنداو آمد

(۱) : درد ناکتر از هرچیزی آن بود که حق مسلم علی ( ع ) در «**سقیفه**» بوسیله عمرپایمال شد . . . و خلافت عثمان هم مرهون نقشه های عمربود و نقشه برای شورای بعد ازعمرطوری طرح شده بودکه انتخاب کسی غیر از عثمان اصولا مقدور نبود . . . ( بتاریخ مفصل اسلام تألیف عماد زاده ج۱ــص۱۴۳ رجوع شود ) (خ) .

تا آن طور زندگی کند که «نضر بن منصور» از «عقبة بن علقمه» نقل می کند او گوید: روزی پیش علی ﷺ رفتم. درجلو او شیر ترش شده ای بود که مرا ناراحت ساخت و نان خشکی هم بود. گفتم یا امیرالمؤمنین! این غذا رامی خورید؟ بمن فرمود:

ای ابوالجنوب! پیامبر خدا نان خشکتر از این میخورد و خشن تر از این لباس - اشاره بلباس خود کرد - می پوشید و من اگر راه او را نروم می ترسم که باو ملحق نشوم». او آمد تا آنطور زندگی کند که «هارون ابن عنتره» از پدرش نقل کرد که: در «خورنق» درحالیکه زمستان بود بر علی وارد شدم و پوشاک وی یك قطیفه کهنه بود که در آن میلرزید! گفتم یا امیرالمؤمنین، خداوند برای تو واهل وعیال تو در این مال سهمی قرار داده و تو باخود این چنین میکنی؟ فرمود: بخدا بچیزی از شما نیاز ندارم و این همان قطیفه ای است که ازمدینه آورده ام».

علی این را در حق خود واهل وعیال خود از این نظر روا نمیدارد که نمی داند دین بر او اجازه داده که بیشتر از این برای خود بر دارد و زهد و محرومیت و سختی را بر او حتمی وواجب نساخته و سهم او از بیت المال در اینوقت هم - مانند همه مسلمانان - بیشتر از آن بود که میگرفت، وحقوق وی بعنوان رئیس حکومتی که درراه عموم کار می کند از این بیشتر بود اگر میخواست آنرا برمیداشت چنانکه عمر به بعضی از فرمانداران استانها؛ حقوق خاصی را قائل شد ومثلا برای «عمار بن یاسر» درزمان فرمانداری «کوفه» ماهانه برای وی ومعاونینش -۶۰۰ درهم معین ساخت والبته عطیه و بخششهائی هم که باو ونگهبانانش توزیع می گشت بر آن افزوده می شد و همچنین نصف گوشت یك گوسفند و مقداری آرد. ..! چنانکه

برای «عبدالله بن مسعود» بخاطر تعلیم و آموزش مردم در «کوفه» ورسیدگی باموربیت المال . ماهانه ۱۰۰ درهم و یك چهارم گوسفند می‌دادو به «عثمان بن حنیف» ۱۵۰ درهم و یك چهارم گوسفند در روز می پرداخت . باضافه بخشش سالانهٔ که ۵ هزار درهم بود !

آری علی آنچه را که برخود رواداشت نه‌ازاین نظر بود که اینها را نمی‌دانست ، بلکه‌اومیدانست که حاکم درمعرض اتهام بوده وراهبر مردم‌است : درمعرض اتهام تصرف دراموال عمومی که‌در اختیار دارد . وراهبر فرمانداران وتودهٔ‌مردم در تحمل وبردباری وپاکدامنی‌است . اومانند شیخین برخودسخت گرفت وراه عثمان بن‌عفان‌را رها کرد ، برای‌اینکه دین‌نو ونظام‌جدید نیازمندروشهائی بودند که‌مردم بآن‌راغب شوندواحتیاجی بآزادیهائی که خوددین اجازه داده ،نداشتند .وبنا بر این افق‌های عالیتر برای خلفاءپیامبر خدالایقتروسزاوارتر بودو آزادی های مشروع ، نیازمند عمل خود قانونگذار نیست،واین‌فقط روشهای عالی و نمونه است که نیازمندراهبری‌وبلندمقامی‌است ؛چون‌صاحبان آن بایدمتحمل کوشش‌ومبارزه‌وجهادباشند .

علی درراه‌خود ، برای برقراری واعاده صورت‌حقیقی‌حکومت آنطور که پیامبر خواسته‌بود ، پیش‌رفت . «زره‌جنگی‌خود راپیش‌یك مردمسیحی یافت ، اورا به‌نزد «شریح» که‌قاضی خوداو بود؛ آورد تابا یکی‌ازافرادعادی تودهٔ‌مردم بمحاکمه بپردازد،و گفت :این زره مال‌منست ومن‌نه آنرا فروخته‌ام ونه‌هبه کرده‌ام ، شریح‌ازمردمسیحی پرسید : درآنچه که امیرالمؤمنین می گوید چه‌نظرداری؟ مردمسیحی گفت : این‌لباس‌مال‌منست والبته امیرالمؤمنین ، هم پیش من‌دروغگو

نیست ، شریح از علی پرسید : یاامیرالمؤمنین! شما بینه و دلیلی دارید؟ علی خندید وفرمود : من بینه‌ای ندارم! . بدینترتیب قاضی بنفع مرد نصرانی رأی داد واوزره‌را برداشت و براه افتاد :و« **پیشوای مؤمنان** » او را می نگریست . . ولی مـرد مسیحی چند قدمی بیش نرفت که بر گشت و گفت : تصدیق می کنم که این احکام ، احکام پیمبـران است .. امیرالمؤمنین مراپیش قاضی خود می‌برد تا محاکمه شویم و قاضی هم علیه وی حکم میدهد : من شهادت میدهم که خدائی جز پروردگار جهان نیست ومحمد ﷺ پیامبر وبندهٔ اوست . این زره ، بخدامال تواست یاامیر المؤمنین ، ومن موقعی که‌شما ازجنگ«**صفین**» برمیگشتید پشت سر سپاه شما آمدم وآنرا از روی شترشما برداشتم علی هم فرمود :

**اکنون که تواسلام آوردی من آنرابتومی‌بخشم» (۱)**



برنامه‌ای که علی داشت، آن بود که در خطبه‌ای پس از بیعت طرح کرد : «مردم ! من مردی ازشما هستم ،وهرچه‌برای شما است برمن نیزهست ، ومن شمارا براهی که پیامبر رفت می برم ودر میان شما آنچه را که وظیفه دارم اجرامی کنم : آگاه باشید ؟ هر زمینـی که عثمان بکسی داده،هرمالی که از مال خدا بخشیده ،به‌بیت‌المال **عمومی باز خواهدگشت زیراکه حق را چیزی باطل نمیسازد بخداسوگندا گر بخشیده‌های عثمان رابیابم بمالك آن بازگردانم اگرچه‌بوسیله آن زنانی شوهر کرده و کنیزانی خریده شده و**

---

(۱) ازکتاب «عبقرية الامام» ازاستادعباس‌محمود العقاد .

**در شهر ها پراکنده شده باشد** زیرادر عدل و داد گشایشی‌است وبر کسی که‌عدل وداد تنك گردد ، جوروستم‌تنگترشود .

« مردم ! . فردا کسانی از شما که دنیا آنان را فـرا گرفته وصاحب ملك وزمین شده ونهرها کشیده‌وسوار اسبها شده وبرای خود چیزها انتخاب کرده اند ، هنگامیکه من آنان را از آنچه که در آن فرورفته اند بازداشتم وحقوقی را که خود میدانندبآنان دادم نگویند علی‌بن ابی طالب مارا از حقوق خود محروم ساخت ! . هر کسی از مهاجران و انصار، از یاران پیامبر، بخاطر یاری با پیامبر، خود را برتراز دیگران میداند ، ولی فضیلت وبرتری فردا درنزد خدااست و پاداش‌آن بعهدهٔ خدا است .

آری ! هر کسی که بندای خدا و پیامبر جواب مثبت داد وراه مارا تصدیق کرد ودردین‌ماداخل شدوبسوی قبله ما ایستاد اومستوجب حقوق وحدود اسلامی میگردد **شما همه بندگان خدائید و مال مال‌خدا است‌ودر بین‌همه شمایکسان‌تقسیم میگردد (۱)وکسی‌را بردیگری فضل و برتری نیست وبرای پرهیزکاران درنزد خدا بهترین پاداشها است »**

بنا بر این بسیار طبیعی بود که‌سودجویان بحکومت‌علی راضی‌نشوند وکسانیکه به‌برتری طلبی وامتیازات طبقاتی عادت نموده اند ، براه مساوات وبرابری تن درندهندودرنتیجه‌همهٔ اینان‌به اردوگاه دیگری گرایش‌یافتند : اردوگاه اموی! : چه‌درآنجا آزوطمع آنان برآورده میشد وآنان بر عدل وحق و وجدان ، در روش و حکم ، بموازات

(۱)فانتم عبادالله والمال مال‌الله یقسم بینکم بالسویة

همدیگر، تاختند.

کسانی که درمعاویه ذکاوت وزرنگی وسیاست می‌بینندو آنهارا درعلی نمی‌بینندوغلبه نهائی‌معاویه‌را ناشی‌ازآن می دانند، در بررسی وارزیابی شرائط واوضاع اشتباه میکنند: چنانکه وظیفه وراه علی را درك نمیکنند. وظیفه‌نخستین وآخرین علی‌آن بود که نیروی‌روشهاو سنتهای اسلامی را از نوزنده کند وباز گرداند وروح دین رابآن پس بدهد وپرده ای راکه این‌روح رادرزمان پیری وسستی عثمان بدست بنی‌امیه پوشانیده بود، کنار بزند.

اگرعلی‌مانندمعاویه‌وظیفه‌اخلاقی‌ووجدانی‌خودرااز‌حساب خود دور میساخت‌وظیفه‌مهم‌و حساس‌اواز بین میرفت، و پیروزی او فقط بر خلافت. ارزشی در زندگی این دین نداشت(۱) تبدیل معاویه‌بمعاویه دیگری‌چه‌سودی‌دارد؛ **علی میخواهد یا «علی» بماند و یاخلافت را ازدست بدهد وبلکه زندگی خودرا نیزازدست‌بدهد.**

این همان درك‌وفهم صحیح ودرستی‌است که‌ازعلی ﷺ پنهان‌نشد واوخود فرمود: «بخداسوگند که معاویه سیاستمدارتر ودانا ترازمن نیست، ولی‌**اوحیله وحقه بکارمیبرد وخیانت‌میکند، واگرحقه ـ بازی زشت وناپسند نبود من زرنگترین و سیاستمدار تـرین مردم‌میشدم»!**

---

(۱): استاد عباس محمد العقادنویسنده معروف مصری درکتاب «بین السدود و القیود» جمله ای داردکه ترجمه آن در اینجا بی مناسبت‌نیست، او میگوید: «اگرامام علی دنیا طلب وخواستارزندگی مادی بود؛ وبآن هم میرسید، در روزمرگش پایان میبافت و اگرفرزند او حسین دهسال‌عمر باقیمانده خود را درراه حق نمیفروخت؛ نه او ونه پدرش این زندگی‌ونام جاودانی راکه بدست آورده اند، کسب نمیکردند...» (خسروشاهی).

# حکومت

## بنی امیه و بنی عباس

. . علی برحمت خدا پیوست و بنی امیه بروی کار آمد .

اگر وجود عثمان قبلا مانعی در برابر امویها بود ، اکنون آن مانع هم برطرف شده بود . . واین بدبختی بزرگی بود که کمر اسلام را شکست .

قلمرو حکومت اسلامی در آنوقت زیادشده بود ولی بدون شك روح آن ضعیف گشته بود . و کثرت قلمرو با ضعف روح چه ارزشی دارد ؟ اگر نیروی باطنی در حقیقت این دین و فیض و روح نجات بخش در قدرت معنوی آن نبود ، دوران حکومت بنی امیه کافی بود که آنرا از بین برده و نابودسازد ، ولی روح آن همچنان مقاومت ورزیدو مبارزه کرد و هنوز هم نیروی پرقدرتی برای پیروزی در کمون خوددارد .

متأسفانه از روزیکه حدود بیت المال بوسیله امویها ازمیان بر داشته شد و بیت المال مورد غارت آزاد پادشاهان و چاپلوسان امیه قرار گرفت و اصول عدالت اسلامی شکست خورد، طبقه حاکمه برای خود امتیازاتی قائل شدو برای اطرافیان خودمنافع و رسوم خاصی بوجود آورد وشکل خلافت وسیستم حکومتی اسلام تغییر یافت چنانچه پیامبر در یك نورانیت عمیق روحی آنرا خبرداده بود .

به بینید ! هبه‌ها و بخشش هائی که‌به عیاشان و چاپلوسـان و مطربان پرداخته میشد از چه قرار بود . یکی از ملوك‌اموی ۱۲هزار دینار به‌چاپلوسی‌میدهدو «هارون الرشید»-ازپادشاهان‌عباسی -- برای یك آواز«اسماعیل‌بن جامع»(خواننده)٤هزاردینارویك منزل عالی و آماده هدیه‌داد . . . واین روش همیشه ادامه داشت و فقط گاه بگاه تعطیل می‌شد !

## روش عمربن عبدالعزیز

لازمست که در اینجا دوران عمربن عبدالعزیزرا متذکرشویم: زیرادوران‌وی‌نمونه‌ای ازبقیهٔ عهد خلافت بوده واشعه‌ای نورانی دارد که‌راه‌راروشن‌می‌سازد.اودوران‌خود را بابر گرداندن حکومت غصبی به صاحب‌حق‌یعنی امت اسلامی که بایدباختیار خودنه بزور سر نیزه وسرباز وقدرت وراثت ، پیشوائی انتخاب کند شروع کرد ... (۱)

اوبمنبر رفت و گفت : «ای‌مردم ! من بدون تصمیم وتکا پـوی خود وبدون‌مشورت مات باین امر-خلافت- گرفتارشده‌ام‌من‌بیعت‌خود رااز گردن شما برداشتم‌شماخودهر کسی‌را که خواهید انتخاب کنید » مردم‌فریاد کشیدند : ماتورا- یا امیرالمؤمنین ( ۲ ) - انتخاب نموده و

---

(۱): بحث‌در باره‌سیستم‌حکومتی اسلام‌خود نیازمندکتاب مستقلی است بررسی عقاید شیعه وسنی در اینموضوع واعلام حقیقت آن را درکتاب‌مفصلی باید انجام داد . . (خ)

(۲) : عنوان امیرالمؤمنین مخصوص‌علی(ع) است واوتنها کسیست که‌از جانب خدا وپیامبر باخذچنین عنوان مفتخرشده است . ولی برادران‌سنی ما به همهٔ خلفا امیرالمؤمنین ! گویند .

بتو رضا می‌دهیم و شما هم با میمنت و مبارکی متصدی امور شوید .

بدین ترتیب او کار ولایت و حکومت را به‌راه و روش خود بر گرداند زیرا ولایتی بدون مشورت مسلمانان و بدون رضایت و قبول مردم از نظر اسلام معنی ندارد .

آنگاه برای مردم خطابه‌ای ایراد کرده و گفت: «مردم! پیش از من زمامدارانی بودند که شما فقط بخاطر دفع ظلم و ستم آنان با آنها دوستی می کردید . بدانید که با معصیت خدا نباید مخلوقی را اطاعت کرد : کسی که خدارا اطاعت کند اطاعتش واجب و کسی که عصیان خدا کند اطاعت ندارد ازمنهم تا خدا را اطاعت می کنم اطاعت کنید وهنگامی که خدارا عصیان نمودم اطاعتم برشما لازم نیست»

هنگامی که او متصدی امور شد نخست به‌رد مظالم پرداخت و اول هم از خود شروع کرده و گفت :

« شایسته است که بکسی قبل ازخود شروع نکنم دراموال خود هر چه از منقول وغیر منقول داشت توجه نموده وخود را از گرفتاری آنها رهائی داد حتی به‌نگین انگشتر خود توجه کرد و گفت : اینرا ولید از غنائم مغرب بدون حق بمن دادو آنرا رد کرد همچنین از املاکی که داشت خود را راحت ساخت او املاکی در «**یمامه**» و «**مکیدس**» و «**جبل الورس**» در «**یمن**» و «**فدك**» (۱) داشت از همه بیرون آمد و آنها را بمسلمانان رد

---

(۱) فدك که درحوالی خیبر است ملکی است که پس ازجنگ خیبر بطور صلح بدست پیغمبر آمد و آنحضرت آنرا در حیات خود بیگانه دختر عزیزش زهرا (ع) همان دختر که فوق العاده باو علاقه داشت بخشید ولی جانشینان! پیغمبر(ص) همانها که خود را خلیفه پیغمبر معرفی میکردند روی عللی سیاسی*

کردتنها چشمه‌ای‌در «سویداء» که باپول خود آنرا ساخته بود باقی گذاشت که عایدی آن که هرسال در حدود ۱۵۰ دینار بود بدست او می‌رسید .

وقتی که تصمیم گرفت اینهارا رد کند دستور داد تااعلان نماز عمومی کنند وسپس به‌منبررفت وحمدوثنای‌خدا رابجا آوردو گفت:این مردم‌بما عطایائی‌داده بودند که سزاوارنبود مابگیریم وسزاوار نبود که آنها بدهندواینها بی‌حساب‌به‌ن رسیده که کسی جزخدا حساب کش‌اینها نیست بدانید که من‌اینهارارد کردم وازخودوخانوادهٔخودشروع کردم به «مزاحم» که بسته‌ای ازاسناد قباله‌های آنهارا داشت گفت : بخوان مزاحم یك یك میخواند و عمر ویکرفت‌وبامقراضی که در دست داشت پاره میکرد تاتمام شد :

آنگاه همسرش فاطمه دخترعبد الملك بن‌مروان را خواست و اوجواهراتی بیمانند داشت که پدرش باوداده‌بودباو گفت :اختیارباتو است یااین زروزیورا به‌بیت‌المال رد کن ویا اجازه بده که از تو جدا شوم من نمیخواهم با اینها در یکمنزل جمع شوم او گفت : هرگز ! بلکه تورا یا امیرالمؤمنین انتخاب میکنم واگرداشتم چند برابراینها را می‌دادم دستور دادجواهرات رابردند ودر بیت‌المال مسلمانان‌قرار دادند وقتیکه‌عمرمرد «یزیدبن **عبدالملك**»بجای‌او نشست بخواهرش فاطمه گفت : میخواهی آنها رابتو بر گردانم ؛ گفت: نه! درزمان‌عمر بارضایت داده‌ام‌چگونه پس‌ازمرگش‌دوباره‌پس‌بگیرم ؟نه، بخداهرگز

---

*از زهرا(ع)بزور ! و مزورانه گرفتند ( تا علی (ع) را در امور اقتصادی لطمه بزنند ) و این بود تا عمربن عبدالعزیزردکرد (گرامی)

چنین نخواهم کرد. یزید هم آنها را بین خانواده خود تقسیم کرد.

«عمر نه تنها مظالمی که دردست داشت رد کرد بلکه نوشته‌اند که چیزی از بیت المال نمیگرفت وازغنائم درهمی بر نمیداشت درحالی که «عمر بن الخطاب» هر روز دو درهم برای خود می گذاشت بعمر بن عبدالعزیز گفتند: خوبست بهمانقدرعمر بن الخطاب برای خودبرداری گفت: عمر بن الخطاب مالی نداشت ومن بقدر کفایت دارم.

«همیطور بنی مروان راملزم کرد که ازاموالی که بدون استحقاق گرفته بودند دست بردارند وآنهارا بصاحبانش رد کرد نقل شده مردی یهودی یا نصرانی ازاهل «حمص» پیش او آمده گفت: یا امیرالمؤمنین ازتو قانون خدارامیخواهم! عمر گفت: کدام قانون؟ ـ مگرچه شده؟ گفت: «عباس بن ولیدبن عبدالملك» زمین مراغصب کرده ـ عباس هم نشسته بود ـ عمر روبعباس کردو گفت: چه میگوئی؟ گفت: یاامیر-المؤمنین اینرا «ولیدبن عبدالملك» بمن داده وقباله ای هم برایم نوشته عمر گفت: ای مرد توچه می گوئی؟ گفت: از تو قانون خدای را خواهانم!

عمر گفت: آری نوشتهٔ خدابه متابعت شایسته تراز نوشتهٔ «ولید ابن عبدالملك» است عباس! زمینش رابدورد کن او هم آنرا پس داد.

«ولیدبن عبدالملك» پسری بنام «روح» داشت که در ده بزرگ شده بود گوئی که عرب بیابانیست عده ای ازمسلمانها پیش عمر آمده از «روح» درباره چند دکانی در «حمص» شکایت کردند ـ این دکانها مال آنها بودوولیدبه پسر خودداده بود. عمر بروح گفت: دکانهایشان را رد کن او گفت: طبق سندولید اینها مال منست عمر گفت: قبالهٔ

ولید بچکارت می‌آید؟ دکانها مال اینها است وشهود شهادت داده اند، دکا نها را خالی کن ، «روح» و مرد حمصی برخاسته و بر گشتند در راه روح آنشخص راتهدید کرد واو بر گشت و گفت : یا امیرالمؤمنین این مرا تهدید میکند . عمر به «کعب بن حامد» ـ رئیس گارد محافظ خود ـ گفت : کعب ! برو پیش روح ، اگر دکانها را تسلیم کرد که هیچ و گر نه گردنش را بزن ! یکی ازدو ستان روح فهمید ومطلب را باوزسانید اوهم‌دل از آنها کند ، کعب درحالیکه بقدر یکوجب شمشیر خود را کشیده بود رسید وبروح گفت : پاشوو دکا نهای او را خالی کن روح گفت : بچشم ! بچشم ! ، ودکانها راخالی کرد .

«مردم دسته بدسته شکایات خود را پیش عمر بردند واوهم هر «مظلمه‌ای »(۱) که در دست خود یا دیگری بود بصاحبش رد کرد تا اینکه اموال بنی مروان وغیر آنهارا، از کسانی که اموال مردم‌پیش آنها بود گرفت ولی دررد مظالم دنبال شهود قطعی نبود و بمختصر تحقیقی‌اکتفامیکرد ، همینکه خودجریان مظلمه رامی‌فهمید ردمیکرد و اصراری بآوردن شهود نداشت زیرا از ستمزمامداران قبلی چیزها میدانست، گویند که :عمر بیت المال عراق را دررد مظالم صرف کرد بطوری که از«شام» بآنجاحمل کرد .

«سلیمان بن عبدالملک‌دستوری برای پرداخت بمقدار ۲۰/۰۰۰ دینار برای «**عنبسة بن سعیدبن عاص**» ـ از خاندان اموی ـ صادر کرده بوداین فرمان دردفاتردولتی گشت تابه آخرین مرحله‌دفتری خود رسیدوچیزی‌نبود که تحویل‌بگیرددر این‌میان‌سلیمان در گذشت

---

(۱) مال غیرراکه بطور ناحق پیش شخصی باشد مظلمه گویند (گ)

عنبسه باعمر بن عبدالعزیز رفاقتی‌داشت رفت که باعمر در باره فرمان سلیمان صحبت کند ملاحظه کرد که‌عده‌ای‌از بنی امیه بردرعمرحاضر شده منتظر اجازه هستند تابااو دربارهٔامورخود صحبت کنند همینکه عنبسه را دیدند گفتند : قبلا باید ببینیم بااوچگونه رفتار می کندعنبسه واردشد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! خلیفه سلیمان برای من فرمانـی بمقدار ۲۰/۰۰۰ دینارصادر کرده بود واین‌فرمان مراحل‌حسابداری خود را پیموده بودوفقط گرفتنش مانده بود که سلیمان مرد و امیر- المؤ منین بتمام کردن کار من شایسته تراست و رفاقت من با امیر-- المؤمنین بیش از رفاقتم با سلیمان است عمر گفت:چه‌مقدار ؟ گفت : ۲۰/۰۰۰ دینار .

عمر گفت : ۲۰/۰۰۰ دینار چهار هزار خانوادهٔ مسلمـان را مستغنی میسازد من همه را بیکنفر بدهم ؟! بخدا سوگند مرا بهمچو کاری ، راهی نیست .

عنبسه میگوید : نوشته ای که در آن‌فرمان‌بوددورانداختم‌عمر گفت : مانعی‌ندارد که باخود داشته باشی شاید شخص دیگری کـه بیش از من جرئت دارد پیدا شود وبتوپرداخت کند !منهم فرمان‌را برداشته‌بیرون آمدم‌وپیش بنی‌امیه‌جریان‌را گفتم، آنها گفتند :پس‌ازاین چیزی‌نمانده ، توبر گردپیش‌عمروازاوبخواه که‌بمااجازه‌بدهدبشهرها بگردیم‌ومعاش کنیم ! منهم بر گشتم:و گفتم: امیرالمؤمنین ! خویشان شما بردرایستاده‌ازتومیخواهند که کماکان مستمری آنها را بپردازی عمر گفت : بخدا قسم‌این‌ثروت‌ازآن‌من‌نیست ومن هر گز نمیتوانـم اینکار رابکنم. گفتم : پس‌اجازه میخواهند که بشهرها مسافرت کنند

گفت هرچه خواهند اختیاردارند وازطرف من مانعی نیست. گفتم: منهم؟ گفت: توهم نیز مجازی ولیکن عقیده دارم که تو بمانی زیرا تو پول نقد زیادداری ومن می‌خواهم ترکه ودارائی سلیمان را بفروشم شاید چیزی که درخریدنش سودی باشد بجای آنچه ازدست تورفته بدست آوری عنبسه میگوید: منهم ماندم و بمقدار صدهزاردینار از ترکهٔ سلیمان خریدم و آن هارا به عراق برده به ۲۰۰/۰۰۰ دینار فروختم و فرمان سلیمان راهم چنان نگه‌داشتم وقتیکه عمر مرد و یزید بن عبدالملك متولی امور شد نوشتهٔ سلیمان را نزدش بردم او هم همه‌را پرداخت نمود.

«عمر خاندان بنی مروان را جمع نموده گفت: بشماها بهره‌ها و مقامها و اموالی داده‌شده ومن خیال میکنم نیمی از اموال ملت یادو ثلث آن دردست شما باشد شما باید حقوق ملت را بپردازید ومرا بچیزی که دلم نمیخواهد مجبور نکنید تاشما رادر مضیقه بیاندازم، هیچکس باو جواب نداد گفت: جواب مرا بدهید! مردی از آنها گفت: بخدا تا سر در بدن داریم دست از اموالی که از پدرانمان بما رسیده برنمیداریم که فرزندانمان فقیر شوند! عمر گفت بخدا اگر نبود که شما مردم را ـ همانها که این حق را برای آنها میخواهم ـ باخود همراه می کنید فوراً شما را ذلیل میکردم لیکن می‌ترسم فتنه‌ای واقع شود و اگر خدا مرا باقی بگذارد بخواست او هر حقی را بصاحبش برمیگردانم»(۱)

ولی او زنده نماند تا آنطور که می خواهد هر حقی را بصاحبش برگرداند، و کسانی که پس از او آمدند در راه وروش «امیه» رفتند نه‌در راه اسلام. وقتی بنی عباس روی کار آمدند در حالی بپادشاهی

(۱) ازکتاب «عمر بن عبدالعزیز» بقلم استاد احمد زکی صفوت.

رسیدند که زمین پر از فساد شده و مردم در اثر آنمدت طولانی خلافت بنی امیه از محافظت بر دستورات دین کاملا دور شده‌بودند اما سلاطین بنی عباس هم‌از سلاطین‌بنی امیه بهتر نبودند زیرا استبداد چنین‌است .

**یک‌مقایسه**

نظر باینکه ما تاریخ دولت اسلامی را نمی نویسیم بلکه تاریخ روح اسلامی را از نظر حکومت بر رسی می کنیم کافی است که‌برای نشاندادن تحولات این روح سه خطبه از عهد این سلاطین ، نقل کنیم بامقایسهٔ آنها با آن سه خطبهٔ پیشین که از عهد خلفا بودتافرق‌عمیق آنهـا روشن‌شود .

معاویه پس از صلح - با امام مجتبی سلام الله‌علیه - برای اهل کوفه خطبه ای خواندو گفت :«مردم کوفه ! شما خیال‌میکنیدجنگ من‌با شما برسر نماز وزکات وحج بود ؟ من خودمیدانستم که شما نماز می‌خوانید وزکات می‌دهید و حج بجا میآورید . جنگ من‌برای این بود که امیر شما شوم‌و بر گردن‌شماسوار شوم ! وخداوندایزا باانیکه شما نمی‌خواستید بمن‌داد . بدانید که‌هر **مال و خونیکه در این فتنه صدمه خورده بهدر رفته وهرشرطی که‌من بسته‌ام همه‌زیراین دوپای‌من** » . او بهمین صراحت « هر شرطی که من بسته‌ام‌همه زیر این دو پای‌من» می گوید درحالی که خدامیفرماید :

«**واوفوا بالعهدان‌العهد کان‌مسئولا**» بعهد وفا کنید که‌ازعهد مؤال‌می‌شود . و نیزمیفرماید:«وان‌استنصرو کم‌فی‌الدین‌فعلیکم‌النصرالا علی‌قوم‌بینکم‌و بینهم میثاق»:«واگر - مؤمنین که «هجرت» نکرده اند-

در دین ازشما یاری خواستند برشماست که یاری کنید مگر بر دسته‌ایکه میان شما و آنان پیمانی است » وفا به پیمانرا بنفع مشرکین هم پیمان ، بریاری مسلمانان که برادران دینی هستند ترجیح می دهد .و همینطور درمیان اهل مدینه خطبه‌ای خواندو گفت :

« . . . بخدامن که والی شما شدم نه بجهت محبتی است که از شما بدانم وشما رضایتی بحکومت من داشته باشید بلکه این نتیجهٔ پیکارسختی بود که بااین شمشیر باشما کردم .

همانادل من برای شما راضی شد که بروش ابوبکر و عمر عمل کندولی بشدت خودرا کنار کشیدم وخواستم بروش عثمان عمل کنم علی نخواست منهم با او بروشی رفتم که منفعت من وشما بود با هم بخوبی میخوریم و میآشامیم اگر شمامرا بهترین خود نمیدانید من ازجهت حکومت برای شما خوبم...»

ومنصور عباسی ـ درآنزمان که قبلا حکومت بنی امیه کارخود رادرطرز حکومت کرده بود و درروزگار عباسیها بصورت امر مقدس الهی درآمده بود ـ هم خطبه‌ای ایراد کرد و گفت:

«ای مردم ! همانامن سلطان وقدرت خدا درزمینم که بتوفیق و تأیید اوشمارا سیاست می کنم ونگهبان مال خدایم ودرآن بخواست و اراده او کارمی کنم وباذن اوعطا می کنم خدا مراقفلی برآن اموال قرار داده اگر بخواهد بازم کند بازمی کندتاعطایاوبهره‌ارزاق شما را بدهم واگر بخواهد قفلم کند می بندد» .

و بدینترتیب سیاست وروش حکومتی بطور کامل از دائره اسلام وتعالیم آن خارج گشت . . .

**اما روش مالی ...**

روش وسیاست مالی هم تابع سیاست حکومت وفرع تصور زمامداران در بارهٔ حکومت وروش آن وچگونگی حق حاکم وملت بود، درزندگانی محمد ﷺ وابوبکر وعمر ودر خلافت علی بن ابیطالب ؑ نظریه پیش رفته و عملی همان نظریه اسلامی بود که. **مال مال تودهٔ ملت است نه حاکم و نه خویشان او وحق گرفتن چیزی از آنرا جز بمقدار حق خود ندارد** و نمیتواند بکسی جز بمقدار استحقاقش بدهد، **او ودیگران مساوی بودند**. اما همینکه این طرز فکر درزمان **عثمان** کمی منحرف شد حقوق مردم بهمان مقدار سابق ماند وخلیفه که اموال راخیلی بیش از مقرراتی مردم میدید چنین فهمید که حق دارد دست خود را آزاد گذاشته بهر که از خویشان خود ویا کسان دیگر که بخواهد بدهد. ولی وقتیکه حکومت بدست سلطنتهای استبدادی افتاد تمام حدودوقیود پاره شد، حاکم درمنع و بخشش خود مطلق العنان گردید البته گاهی بحق وبیشتر بباطل واموال مسلمین وسیله ای برای خوشگذرانی بیحد حکام وفرزندان وحاشیه نشینان وچاپلوسان آنان شد وباینطریق حکام بالاخره ازتمام حدود مالی اسلام خارج شدند.

این صورت مجملی است ونمونه‌هائی ازواقعیتهای تاریخی، آنرا روشن میکند.

واردات **«بیت المال»** درایام پیامبر عبارت بوداز:

**زکات** که فریضه‌ای مالی برمسلمین است بهمان نصابهای معروف درطلاو نقره وغلات **ورمه ومنافع تجارت ومعادن (۱)**. ومقدارمتوسط

(۱) در فقه شیعه برای منافع تجارت ومعادن زکات ـ بمقدارمذکور- نیست بلکه مانند غنائم جنگ خمس دارد» (گ)

عمومی آن نصف‌عشر است ودرمصارف هشتگانه معروف مصرف میشود .

**جزیه** که از کفار ذمی که صلح می کنند بتعداد نفرات گرفته میشود ، درمقابل آنمنافعی که ازحکومت اسلامی میبرند چنانکه مسلمین هم ، خون خود ومال خودرا ـ بعنوان زکات ـ میدهند .

**فییء** که برسم پیشکش و بدون جنگ ، از مشرکین دریافت میشود و اینقسم بنص قرآن شریف همه اش مربوط بخدا و رسول و خویشان ویتیمان وبیچارگان وبراه‌ماندگانست .

**غنیمت** که بوسیلهٔ جنك با مشرکین بدست مسلمانان میرسد و $\frac{4}{5}$ آن مربوط بجنگجویان و $\frac{1}{5}$ آن مانند «**فییء**» بمصرف میرسد .

**یاخراج**ـ که قسمتی ازغنیمت است ـ مالیاتیست که برزمینهائی که دست مشرکین بوده وباجنگ بتصرف مسلمانان درآمده ویاطبق قرار-دادی دردست مشرکین باقیمانده ، مانندقانونیکه عمر دراراضی «**فارس**» بکار برد .

درزمان پیغمبر واردات بیت‌المال زیاد نبود زیرا مهاجرین دست ازمنازل واموال خودبرداشته بودندوانصارهم آنهارا بخودپذیرفته باآنها شرکت وبرادری نمودند وعدهٔ مسلمانان هم هنوز کم بود.وپیش ازدستور جنك هم بیت المال فقط واردات زکاتی داشت که خود اساساً چیزی نیست خصوصاً باآن عدهٔ محدود ، وآنهم در مورد ۸ دسته ای که در قرآن ذکرشده «انماالصدقات . . . . » مصرف میشد (۱)

هنگامیکه جنگهاشروع شدمورددیگری هم برآنهااضافه شدوآن غنیمت بود که جنگجویان به‌چهارپنجم آن‌دست‌مییافتند و پیغمبر ﷺ

(۱) : درفصول قبلی دراین باره بحث شده است . رجوع شود .

طبق اصل «**هر کس باندازه کارش**» به پیاده یکسهم و به سواره دوسهم ــ و بقولی سه سهم ــ میداد چنانکه بنا باصل «هر کس بمقدار احتیاجش» بعز بها یکسهم و بزن دارها دو سهم واما یك پنجم آنرا هم بحسب مصارفی که نام بردیم به مصرف میرسانید.

سپس در جنگ «**بنی النضیر**» اولین «فییء» بدست آمد که پیغمبر ﷺ آنرا بمهاجرین اختصاص داد واز انصار تنها بدو مرد فقیر چیزی داد آنگاه آیه نازل شد و اصل عام اسلامی «**کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم**» (تامیان توانگران شما دست بدست نگردد) را مقرر داشت.

پس از اینها واردات مسلمانان باوسعت سیطرهٔ اسلام وفتحهای پی در پی رو بتزاید گذاشت واین گشایش تدریجی شامل تمام مسلمانها بطور مساوی بود، زیرا همه طبق حدودی که اسلام معین کرده بود شریك در واردات بیت المال بودند.

وقتیکه پیامبر اکرم بلقاء حقتعالی شتافت وعده‌ای مرتد شده از دادن زکات خودداری نمودند ابوبکر بآن روش معروف خود ایستاده و سخن خودرا ایراد کرد که: بخدا اگر حقوقی را که به پیامبر خدا میدادند از من باز گیرند با آنها به پیکار خواهم پرداخت» و در این عقیدهٔ خود باعمر که معتقد به آسانگیری و مسامحه بود مخالفت کرد، عمر میگفت اسلام اکنون نوزادی است که دشمنانش در اکناف جزیرة العرب در کمین نشسته‌اند و مرتدین هم مقتدرند، عمر در این مخالفت بجائی رسید که با کمی تندی به ابوبکر گفت: ماچگونه بااینمردم جنگ کنیم با اینکه پیغمبر (ص) فرموده: من مأمورم با مردم جنك کنم تا اقرار بیگانگی خدا و پیامبر او محمد (ص) کنند و کسی که اقرار کند مال و خونش ازجانب من محفوظ

است‌مگر بحقی‌اسلامی، وحساب آنها باخداست» ابوبکر هم با تصمیمی قوی بعمر گفت : بخدا با آنها که‌بین‌نماز وزکات فرق میگذارند جنگ میکنم زیرا زکات حقی مالیست » ( ۱) اینجاست که عمر میگوید : بخدا چیزی جزاین نیست که خداوند دل ابو بکر را بجانب جنگ داشته ومن هم فهمیدم که او راست میگوید» این روش بطور نهائی اصلی ازاصول سیستم مالی‌اسلام را مقـرر میدارد که آن : تجویـز جنگ و کشتار برای تثبیت‌حق تودهٔ مردم درمال است .

ابوبکردر تقسیم اموال زکات بر مصارف نامبردهٔ پیشین همان روش‌پیغمبر(ص) را تعقیب‌نمود وهمچنین درخمس‌غنائم‌وسائر‌واردات ، برای خودش آن مقدار کمی را که مسلمانان معین کرده بودند ـ بقولی روزی دودرهم ـ برمیداشت وآنگاه سهم سهمداران راپرداخته بقیه را در بیت الما ل ذخیره میکرد تا هنگام جهاد صرف تجهیزا ت لشکری کند .

درزمان ابوبکر قضیه‌ای اتفاق افتاد که‌باعمر اختلاف عقیده‌پیدا کرد عقیده‌ابوبکر این بود که‌بین مسلمانان اولیه‌وآنها که بعدمسلمان شده بودند ،وهمچنین بین‌برده‌ها وآزادگان ، وبالاخره مردان‌وزنان بطور مساوی تقسیم کند . وعقیده عمروعده‌ای ازصحابه براین بود که مسلمانان اولیه‌را بمقدار مراتبشان‌مقدم بدارد، دراینجا ابوبکر گفت:

---

(۱) : البته دراینجا مغالطه ای شده ، طائفه مالك‌بن‌نویره‌نمی گفتند ما زکات نمیدهیم ! میگفتند : زکات باید بخلیفه و جانشین پیغمبربرسد وشما بچه مدرکی عنوان خلافت بخودگرفته اید ولی خالد بن ولید روی سوابق عداوت قبیلگی که با مالك داشت وانمود کردکه اینان با فریضهٔ الهی زکات مخالفت‌کرده اند .(گرامی) .

این حساب سابقه وفضیلتی که شما میگوئید منهم خوب میدانم‌ولی این چیزیستکه پاداشش بر خدای تعالی است و ایـن امر معاشی است که مساواتش بهتر از تفاوت‌است».

این‌مساوات همچنان مراعات میشد و آسایش هم بدنبال کثرت واردات برمسلمانان میبارید تا زمانی که عمرخود متولی خلافت شد وعقیدهٔ خود را گرفت که: «من هرگز کسی را که‌با پیامبرخداجنگ کرده و برویش شمشیر کشیده با کسانیکه بهمراهی او باکفار پیکار کرده‌اند‌مساوی نخواهم گرفت».

بحسب اتفاق روزی فرماندار او در بحرین «ابوهریره» بامال بسیاری پیش عمر آمد وخودقصه‌اش راچنین نقل‌میکند: ازبحرین پانصد هزاردرهم آورده‌شبانگاه‌بحضور عمررفتم‌و گفتم: یاامیرالمؤمنین‌اینمال را بگیر گفت چقدر است ؟ گفتم پانصد هزار درهم گفت هیچ میدانی پانصد هزار درهم چقدراست ؟ ! گفتم : آری صدهزار وصدهزار - تا پنجمرتبه - گفت توفعلا خسته‌ای بروبخواب تاصبح !، صبح نزدش‌رفته گفتم این‌مال را از من بگیر گفت : چقدر است ؟ گفتم پانصد هزار درهم گفت : با رضایت خاطر بوده ؟ ! گفتم البته جزاین نیست . عمر گفت ای‌مردم مال زیادی برایمان‌آمده اگرمیخواهید به‌پیمانه بدهم یابشماره ویابوزن ، مردی گفت : برای مردم دفترهائی متعددترتیب بده که روی‌آن دفاتر بگیرند ،عمرهم‌پسندید و برای‌مهاجرین‌پنجهزار پنجهزار وبرای انصار سه‌هزار سه‌هزار وبرای زنهای‌پیغمبرهم ۱۲۰۰۰ درهم معین داشت» .مااین روایت راکه اینجا آوردیم باینجهت استکه بخوبی عقیده‌عمررا درتفاوت‌دراعطاء روشن‌ساخته ضمناً نشان میدهد که

عمراین مقدار ثروت - نیم‌ملیون-راخوابی می‌پنداشت ! ولی‌همهٔ اینها پس از فتحهای بزرك اسلامی عوض شد وتغییر یافت .



ابویوسف در کتاب خراج گوید: «پیرمردی ازاهل مدینه‌ازقول اسمعیل بن‌محمد سائب اززید ازپدرش برایم نقل کرد که گفت:عمررا شنیدم میگفت : قسم‌بخدای یگانه کسی نیست جزاینکه دراینمال‌حقی دارد چه‌بدهم یاندهم و کسی سزاوارتراز دیگری نیست مگر بردگان مملوك- که آنهادردرجهٔ دوم بودند چون خرج آنها باموالیشان‌بود- منهم همانند فردی‌از شماهایم . البته بحسب مراتب ما باکتاب خداو بهره‌ایکه‌ازپیغمبر ﷺ داریم هر کس‌باندازه مصیبتی که‌دراسلام‌دیده، هر کس باندازه گامهایش درراه اسلام، هر کس‌بمقدار بی‌نیازی‌ونیاز اودر اسلام ! ...

«بخدا اگر زنده‌ماندم حتی بچوپانهای‌سر کوه «صنعاء»-پایتخت یمن - هم پیش‌از اینکه اوزحمت ویاخجالتی در گرفتن‌اینمال بکشد خواهم‌داد».

«آنگاه برای هر کسیکه در جنگ بدر بوده سالیانه پنجهزار درهم و برای آنها که سابقه اسلامی مانند حاضرین دربدر داشتند - مانند آنهائیکه بحبشه مهاجرت کرده بودند - وهمچنین حاضریـن در جنگ احد چهار هزار درهم وبرای فرزندان آنها که در بدر بوده اند دو هزار دوهزار مقرر داشت مگر حسن وحسین - سلام‌الله علیهما که آنها را باندازهٔ سهم‌پدرشان- بخاطر خویشاوندی باپیغمبر ﷺ؛ یعنی پنجهزار داد ، برای هر کس که قبل از فتح مکه بمدینه هجرت

کرده بود سه هزار درهم و آنها که در فتح مکه مسلمان شده بودند دو هزار درهم و اطفال کوچك مهاجرین و انصار را بمقدار سهم مسلمان شده های فتح مکه سهم داد . و برای مردم دیگر بمقدار مقام وقاری قرآن بودن وجهادشان سهمی معین کرد آنگاه بقیهٔ مردم را یکسان ملاحظه نموده برای مسلمانانیکه از اکناف بمدینه آمده مجاورشده بودند ۲۵ دینار و برای اهل یمن و «قیس» که در شام و عراق بودند ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ و ۹۰۰ و ۵۰۰ تا ۳۰۰ معین کرد ، وکمتر از ۳۰۰ نداد او گفت : اگر مال زیادشد به هر مردی ۴۰۰۰ درهم خواهم داد ۱۰۰۰ درهم برای سفروی وهزار درهم برای اسلحه وی و ۱۰۰۰ درهم که برای خانواده اش بگذارد وهزار درهم برای اسب واسترش» (۱) ولی عمر از قاعده ایکه برای عطاء تنظیم کرده بود در بارهٔ عده ای از مردان وزنان خارج شده برای عمر بن ابی سلمه - پسر ام السلمه زن پیغمبر ﷺ - چهار هزار درهم سهم داده بود محمد بن عبد الله جحش باو اعتراض کرده گفت : «چرا عمر را برما برتری میدهی پدران ما بودند که هجرت کرده ودر راه اسلام بشهادت رسیدند» پسر خطاب باو گفت : « بخاطر قرابتش با پیغمبر ﷺ آنها که مرا در این باره ملامت می کنند مادری چون ام السلمه بیاورند ! » اسامة بن زید را هم ۴۰۰۰ درهم میداد عبدالله عمر باو گفت : « بمن ۳۰۰۰ درهم میدهی و به اسامه ۴۰۰۰ درهم با اینکه من جنگهائیکه اسامه ندیده دیده ام » عمر گفت : اگر باو زیادتر دادم بخاطر اینستکه بیش از تو مورد علاقهٔ پیغمبر بود و پدرش هم از پدر تو - یعنی خودش - بیشتر مورد

(۱) : از کتاب « الفاروق عمر» جلد ۲ بقلم دکتر هیکل

محبت پیغمبر بود»(۱) اسماء دختر عمیس عیال ابی بکر را ۱۰۰۰ درهم وام کلثوم دختر عقبه را ۱۰۰۰ درهم ومادر عبدالله مسعود راهم ۱۰۰۰ درهم دادو بدینترتیب آنهارا بخاطر اینکه زنهاومادرهای مردان بزرگی بودند زیادتی داد »(۲) .

بنا براین دوعقیده درپخش اموال داریم عقیده ابو بکر وعقیده عمر ، دلیل عمر برعقیده‌اش این بود که : «من هرگز کسیرا که بجنگ پیامبر آمده - و سپس مسلمان شده- مانند کسیکه بهمراهی پیغمبر جهاد کرده قرار نخواهم داد» و....«هر کس بمقدار زحمتش در اسلام. .» این عقیده دراسلام یك مدرك قانونی هم دارد وآن تعادل کار وپاداش است . و دلیل ابوبکر بر عقیده اش این بود که : اینها برای خدا اسلام آورده اند واجرشان با خدا است که درقیامت بآنها خواهد داد ولی ما تردیدی دراختیار وانتخاب عقیده ابوبکر نداریم ، زیرا این راه بروح اسلامی نزدیکتر وبه تحقق بخشیدن مساوات بین مسلمانان- که اصل بزرگی ازاصول دین است- سزاوارتراست . وبهترین راهیست که این نتایج بدونا گوار راکه درسایه این اختلاف بوجود آمد، ازبین ببرد اختلافی که ناشی ازتمرکز وازدیاد ثروت گروهی ،وافزایش سالانه آن بااستثمار بود ( ودرعلم اقتصاد معروف است که زیادت ربح وسود

(۱) جای بسی تعجب است که این علاقه هـای پیغمبر چرا در مورد زهرا سلام الله علیها مراعات نشد و فدك را که حق مسلم او بود از دستش گرفتند و عمرهم پس نداد و زهرا (ع ) غضبناك برعمر و ابی بکر دنیا را وداع فرمود - گ - .

(۲) : الفاروق عمر.. دکترهیکل

- باسرمایه - بطور هندسی بالا میرود نه بطور عددی). اینها نتایج سوئی بود که عمر دراواخر عمرش فهمید وقسم یاد کرد که اگر سال بعد زنده ماند عطایا را بطور مساوی قسمت کند و آن گفتار معروفش را گفت: «اگر در مقابل گذشته، زمان دیگری رادرك کردم زیادی ثروت اغنیاء را گرفته بفقراء رد خواهم کرد»!.

ولی متأسفانه فرصت گذشت وروزگار عمر بپایان رسید و آن نتائج دردآوریکه توازن اجتماع اسلامی را از بین بردواقع شدو بعداًهم با اضافه شدن تصرفات بنی امیه و کارهای عثمان بفتنه کشید !.

عمر آنگاه که نتائج سوءتفاوت درعطاء رادید از عقیده خود بسوی عقیده ابوبکر گرائید . وهمچنین علی هم عقیدهٔ ابوبکر راتأیید میکرد. ماميل داریم که خلافت علی را درامتدادطبیعی خلافت شیخین قرارداده و عهد عثمان رافترتی دراین بین بنامیم وروی این زمینه جریانات عهدعلی را دنبال کرده وسپس بقضایاوحالات زمان عثمان خواهیم پرداخت .

علی علیه‌السلام قانون مساوات را در عطاء خویش مقرر داشت و اینموضوع رادراولین خطبهٔ خویش صریحاً اعلام داشت: «مردم! هر کس از مهاجرین وانصاراصحاب پیامبر خدا که برای خود فضلی بر دیگران می بیند - بداند که - حساب برتری فردا نزد خدا وثواب واجرش بر خداست . بدانید که هرمردیکه دعوت خداورسول را پذیرفته ملت مارا تصدیق و وارد دین ماشده بقبلهٔ ما نماز خواند مستحق حقوق و حدود اسلام میگردد بنابر این شماهمه بندگان خدائید ومال ،مال خدا است که بطور مساوی میان شما قسمت میشود و کسی بر کسی برتری ندارد البته مردم باتقوا نزد خدا بهترین اجررا دارند».

این همان قانون اسلامی است که باروح مساوات اسلامی سازش داشته ضامن تعادل اجتماع اسلامی است انبوه شدن ثروت را جز بمقدار زحمت و کار تجویز نمیکند و فرصت نمیدهد که مال زیادی در دست عده ای خاص بچرخد.

عمر هم در اواخر عمرش میخواست باین قانون بر گردد لیکن زمانه فرصت نداد واین وضع بدوناگوار برای اسلام باقی ماند وعمر نتوانست تصمیم خودرا عملی سازد وهمچنین تصمیم دیگرش را که زیادی اموال اغنیاء را گرفته بفقراء بر گرداند، زیرا نوعاً این زیادیها در اثر تفاوت درعطاحاصل شده بود واو تصمیم داشت که مساوات را برقرار سازد تا این تفاوتها مانند اول بوجود نیاید و اجتماع اسلامی مختل نگردد.

عثمان آمد و نفهمید که بایدهردو تصمیم را ویا لااقل یکیرا بگیرد زیادیها را نزد صاحبانش واگذاشت وپس نگرفت وعطایا وسهام را هم بهمان تفاوت واگذارد. البته فقط همین نبود؟ اولا در سهام مردم توسعه داد ودر نتیجه ثروت ثروتمندان زیادتر شد (البته کمی هم حال فقرا بهترشد) آنگاه به بذل و بخششهای زیاد بکسانیکه ازثروت چیزی کم نداشتند پرداخت وسپس اجازه داد که قریش به مسافرت پرداخته اموال انباشته خود را بتجارت اندازند ودر نتیجه چندین برابر شود. و نیز اجازه داد تاتوانگران املاك وخانه دردهات وشهرها برای خود ذخیره کنند، ودرنتیجه اواخر دوران عثمان سیادت وقدرت اجتماع اسلامی بدست مالکان افتاد.

ابوبکر وعمر در بارهٔ مسافرتهای رؤسای قریش بهزمینهای فتح شده خیلی سختگیری میکردند و با کمال جدیت آنها را در مدینه

نگه میداشتند تا هنگامیکه انصار بحکم خویشاوندی پیغمبر ﷺ و یا زحمات آنها دراسلام وسابقه جهادیشان دورشان جمع میشوند چشم های این رؤسای قریش بمال ومقام خود نباشد. البته دراین روش ضرری به آزادی شخصی که دراسلام مقرر است نمیرساند زیرا این آزادی دراسلام محدود بمصالح اجتماع است. عثمان که آمد نه تنها اجازه داد آنها هر کجا بخواهند مسافرت کنند بلکه پس ازاینکه بعده‌ای از آنها صدهزارها درهم ودینار - بذل نمود آنها را بر بکار انداختن ثروتهای خود در املاك وخانه‌های استانهای مختلف ترغیب کرد و تسهیلات فراوانی برای آنها فراهم ساخت شاید اینها همه نیکیهائی بود در حق مسلمانان وخصوصاً بزرگان آنها ولی باعث انگیزش شر بزرگی شد که پیدایش آن بر ابوبکر وسپس عمر مخفی نبود . فرقها و امتیازات زیاد مالی واجتماعی درمجتمع اسلامی پدید آورد چنانکه یك طبقهٔ آریستوکرات واشراف بیکاره‌ای درست کرد که خرج آنها بدون زحمت و کار ازهر گوشه میرسید ودر نتیجه همان خوشگذرانی ها که اسلام باقوانین وعبادات خود با آن جنگیده وسپس دو خلیفه قبل از عثمان هم با آن مبارزه نموده وخیلی مواظب بودند که زنده نشود از نو احیاء شد. دراینهنگام روح اسلامی دروجدان ودرون عده‌ای ازمردم بجنبش در آمد که نماینده سخت ترین وشدیدترین آنها از نظر حرارت و انقلاب **«ابوذر»** همان صحابی جلیل القدر بود که هیئت فتوائی **«مصر»** در این زمانهای اخیر راهی جز تخطئه او وروشش واینکه خودرا بمبادی دینی آشنا تراز ابوذر بداند، نیافته است!.

ابوذر قیام کرد و حملهٔ سختی به خوشگذرانی‌های ضداسلامی عیاشان زمان و به سیاست معاویه و بنی امیه عموماً که این روش را

تثبیت بلکه زیاد تر کرده و خود در آن غوطه می خوردند ، نمود و نیز در مقابل خود عثمان که صدها و هزار ها از بیت المال را مـی بخشید و بدین وسیله بر ثروت توان گران و عیش عیاشان می‌افزود، قیام نمود.

قیام کرد که چرا عثمان به «مروان بن الحکم» یك پنجم خراجات **«افریقا» و «به حارث بن حکم»** ۲۰۰ هزار درهم و به **«زید بن ثابت»** ۱۰۰ هزار... می‌دهد، دل ابوذر طاقت دیدن این چیزها را نداشت او براه افتاده در میان مردم خطبه میخواند: «**کارهائی پیدا شده که من نمیتوانم آنهارا تفسیر کنم و بخدا سوگند در کتاب الهی وسنت پیغمبر هم نیست سوگند بخدا، من حق را درخاموشی و باطل را زنده وراستگوهارا تکذیب شده و تمدنی بدون تقوی میبینم ..ای جماعت توانگران و گروه فقرا: آنهائیرا که طلا و نقره را گنج نموده درراه خدا انفاق نمیکنند به آهنی از آتش بشارت ده که بوسیله آن پیشانی و پهلو و پشت آنان داغ میشود..**.: ای که مال را گنج میکنی بدان که در مال سه شریك است: مقدرات که در بردن خیر و شر مال از هلاك و مرگ از تو دستوری نمی گیرد ، وارث که منتظر است تو سر بر لحد گذاری واو خود بردارد و تو نفر سوم هستی، اگر میتوانی که عاجز ترین این سه نباشی ، حتماً نباش ! ... خدای تعالی میفرماید : به نیکی نمیرسید مگر آنکه از چیزی که دوست دارید انفاق کنید»

«شما پرده‌ها و روپوشهای ابریشمی و بالشهای دیباج تهیه کرده واز خوابیدن بر پشم «اذربی» هم ناراحت می‌شوید بااینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله روی حصیر می‌خوابید ،انواع غذاها پیش شما میآید بااینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله

از نان جو هم سیر نمی‌شد». (۱)

«مالك بن عبدالله زیادی» از «ابو ذر» نقل میکند: «ابوذر به نزد عثمان آمد در دست وی عصائی بود عثمان از «کعب» پرسید عبدالرحمن در گذشته و ثروتی از خود باقی گذاشته، بنظر تو چه باید کرد؟ گفت اگر حق خدارا داده باشد، مانعی ندارد. ابوذر عصارا بلند کرد و کعب را زد و گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «اگر این کوه طلای ناب شود و من آنرا در راه خدا انفاق کنم و مورد قبول هم واقع شود، دوست ندارم که مقدار بسیار کمی از آن بعد از من باقی بماند» خدا انصافت دهد ای عثمان! ـ سه بار تکرار کرد ـ آیا این را نشنیدی؟ گفت آری!»(۲)

بدیهی است که اینچنین راهی برای «معاویه» قابل تحمل نبود «مروان بن حکم» نیز نمیتوانست آنرا بپذیرد و این دو همیشه در نزد عثمان بر ضد وی تحریکاتی کردند تا آنکه «ابو ذر» به «ربذه» تبعید شد.

(۱): ابوذر صحابی جلیل القدر پیامبر، بخاطر مبارزه در راه برقراری و بسط عدالت اجتماعی در سایه تحریکات معاویه ها، بدست خلیفه سوم به «ربذه» تبعید شد. جرم او فقط قیام بر ضد سیستم سرمایه داری جنایت بار ضد اسلامی بود و میخواست که مفتخواری، رباخواری، کنز مال، تمرکز ثروت و.. از بین برود و از همینجاست که گروهی از نویسندگان عرب، اورا نخستین سوسیالیست نامیده اند. راجع بابوذر و مبارزات اجتماعی وی به کتاب الغدیر ج ۸ تألیف علامه امینی ص ۲۸۶ تا ۲۹۲ و کتاب «ابوذر غفاری» تألیف «عبد الحمید جودة السحار» نویسنده بزرك مصری، ترجمه دکتر علی شریعتی، مراجعه شود.
(خسروشاهی)

(۲) حدیث شماره ٤٥٣ از مسند جزء اول چاپ استاد احمد محمد شاکر.

بدون آنکه باخدای ورسول او جنگ کرده باشد و یا در روی زمین ایجاد اخلال و فساد نموده باشد ، آنچنانکه شریعت اسلام میگوید :

**این فریاد، بداری وجدان ودرون بود که آز وطمع نتوانسته بود آنرا خاموش سازد .فریادی در برابر تمرکز ثروت، که موجب ایجادطبقات درمیان توده مسلمانان میشدو بنیادی را که این دین پی‌ریزی آنرادر میان مردم بعهده داشت ، ویران ساخت .**

برای ماکافیست که دراینجا نمونه‌ای ازثروتهای هنگفتی را که جمع شده بود و «**مسعودی**» آنرا نقل میکند ، نشان دهیم :«در دوران عثمان اصحاب دارای ملك ومال شدند. خود عثمان درروزیکه کشته شد در نزدخزانه دارش ۱۵۰هزاردینار وهزارهزاردرهم داشت وارزش ملك اودر «وادی القری» و«حنین» وجاهای دیگر صد هزار دینار بود و از خود اسب وشتر بسیاری بیادگار گذاشت وفقط یك رقم ازماترك «زبیر» پس از مرگش ، ۵۰ هزار دینار بودواوهزاراسب وهزاربرده و کنیز داشت عایدی «طلحه» از «عراق» هرروزهزار دینار بودو از ناحیه «سراة» بیشترازاین بودودر طویله «عبدالرحمن بن عوف» هزار اسب، بود واو هزار شتروده هزار گوسفندهم داشت یك چهارم ماترك او پس از مرگ ۸۴هزار بود. «زیدبن ثابت» باندازه‌ای طلاونقره داشت که با تبر شکسته میشد ، البته علاوه براموال واملاکی که داشت .

«زبیر» خانه‌ای در «بصره» ساختمانی درمصرخانه ای در کوفه و«اسکندریه» ساخت و«طلحه» خانه‌ای در «کوفه» وکاخی در «مدینه» ساخت که با گچ وآجر وآهك درست شده بود .سعدبن ابی وقاص قصری در «عقیق» بنانمود که فضای آنراوسیع نموده و بام آنرا بالا برده بود و

در بالای آن زینتکاری کرده بود. «مقداد» خانه‌ای در«مدینه»بنا نمود و ظاهر و باطن آنرا سفیدکاری نمود و«یعلی بن منبه» پنجاه هزار دینار و املاك از خود باقی گذاشت وغیر از آن ثروتی که ارزش آن سیصدهزار درهم میشد» (۱).

این همان ازدیاد ثروتی است که نخست بصورت کوچکی، ازراه تقدیم داشتن گروهی بردیگران - درروزگار عمر - شروع شد ( واگر کشته نمیشد قصدداشت که بمساوات مطلق عمل کند) و سپس بواسطهٔ عثمان رشد پیدا کرد ووسعت یافت و بر آن بخشش‌ها وهبه‌ها وزمین‌هائی که داد! اضافه شد و بعدازآن در نتیجه شل گرفتن عثمان در خرید زمین‌هاوازدیاداملاك در گوشه و کنار قلمرو اسلامی وتجمع املاك وثروت وموارد بهره برداری، حساب آن ازدست خارج شد.

این محصول مقاومت در برابر فریاد خالص وعمیقی بود که ازته دل ابوذر برمیخواست که اگر بهدف می رسید و پیشوا به آن گوش میداد، می توانست اوضاع را معتدل وعادی کند و آنچه را که عمر برای پس گرفتن زیادی ثروتها بخاطر فقراء و بینوایان؛ میخواست در آخر زندگی خود بکند محقق میساخت واصولا این کار را قدرت و اختیارات پیشوائی برای دفع ضرر از توده بلکه برای تحقق مصالح اجتماعی مردم، میتوانست انجام دهد.

بموازات همان مقدار ثروتی که در یك طرف تمرکزمی یافت، در جانب دیگر فقر و بدبختی ومحرومیت وغضب، بهمان اندازه حتمی بود و همه این عوامل دست بدست هم داده وموجب پیدایش فتنهٔ بزرگی شد که

(۱) ازکتاب «عثمان» تألیف صادق ابراهیم عرجون.

دشمنان اسلام میخواستند وسر انجام به قتل عثمان منجر شد وبموازات آن در امنیت و آسایش ملت اسلامی رخنه ایجاد کرد و آنرا دست خوش اضطراب واغتشاش نمود وشعله آن خاموش نگشت و دود آن روح اسلامی را پوشید و مردم رادست بسته به یك حکومت استبدادی دیکتاتوری تحویل داد .

**از اینجاست که هیچ بعید نبوده وجای تعجب نیست که سرمایه داران وسودبرانیکه از بخشش‌ها بهره میبردند، برضدسیستم مساوات وعدالتیکه علی پس از عثمان اجرامیکرد ، قیام کنند وتازه بگویند** که مامیخواهیم ازاین روش برای این عدول نشود که ازاخلالگری و خونریزی جلوگیری شود ، ولی پاسخ **علی** چیزی جزالهام گرفتن از روح اسلام دروجدان نیرومند ،نبود:

**«آیا بمن میگویند که پیروزی رابظلم وستم برکسانیکه پیشوای ایشان شده‌ام بدست آورم ؟اگر این مال وثروت مال من باشد بطوریکسان درمیان آنان تقسیم میکنم،وچگونه این کاررا نکنم، درحالیکه مال،مال خدااست . بخشش مال در غیرحق ومورد خود، اسراف وگشادبازی است واین،صاحب آنرا دردنیا بلندمیکندولی درآخرت اورا سرکوب مینماید» .**

## بخشش به‌مداح !

بنی‌ا... ...اه مالی واقتصادی روش خاصی را پیمود؛تاآنکه «عمر ... وی کارآمد ودررد"مظالم وجلوگیری ازنقله - شدن مال ... الی انجام‌داد که قبلا گفتیم . وکسی ازبنی‌امیه حق ومزیتی بیشتراز دیگران نداشت وهرگز جاپلوسان ومیلشان را سهمی ازاین مال نبود وحقوق شاعران ثنا خوان قطع شد وچیزی از

بیت المال بآنان نرسید .

داستان او با «جریر» شنیدنی است . جریر او را مدح کرد و عمر باو گفت : «تو از فرزندان مهاجران هستی که حق آنان را ادا کنیم؟ یا از اولاد انصار هستی که همانند آنان با تو رفتار کنیم ؟ یا از فقراء مسلمانانی که دستور بدهیم درمیان قوم خود آنچه که بآنها میرسد بتو برسد ؟ » جریر گفت : یاامیرالمؤمنین ! من هیچ یك ازاینها نیستم من ثروتمندترین افراد قوم خود هستم و حالم نیز بسیار خوبست. من ازتو آنرا میخواهم که خلفاء مرا بآن عادت دادند : چهارهزاردرهم ولباس و مرکبی! عمر باو گفت : هر کسی مسئول کار خودش میباشد ، اما من، برای تو در مال خدا حقی نمی‌بینم ولی منتظر میشوم تا به بینم که چه چیزی بمن میرسد تا از آن مخارج اهل وعیال خودرا تأمین سازم واز مابقی به تو چیزی بدهم . جریر گفت : نه ! ازامیرالمؤمنین سپاسگذارم و خودم بارضایت ازاینجا میروم ، عمر گفت این برای من بهتر است جریر براه افتاد و رفت ، ولی عمر گفت : باید خود را شر این راحت سازیم ، اورا پیش من خوانید ، او آمد و عمر گفت : من چهل دینار و دولباس دارم که یکی را میشویم ودیگری را می‌پوشم ، واکنون آنها را با تو تقسیم میکنم و خداوند گواه است که عمر بیش از تو بآنها نیازمند است » ....

پس اگر اموال مسلمانان محفوظ مانده و به نیازمندان داده شود ، جای تعجب نیست که مخبرین خبر دهند که درزمان «**عمر بن عبدالعزیز**» وضع مردم بقدری بهبودی یافته بود که در بعضی از ولایات کسی پیدا نمیشد که صدقات را بگیرد ، زیرا تودهٔ ملت بعلت

عدم نیازمندی ، اعتنائی باموال صدقات نداشتند ، و در این باره «یحیی ابن سعد» چنین مینویسد«عمر بن‌عبدالعزیز مرا برای جمع آوری صدقات آفریقا فرستاد . من بسوی مأموریت رفتم و پس ازجمع آوری آن درپی فقرا و بیچارگانی گشتم که آنرا تقسیم کنم ولی کسی پیدا نشد، زیرا روش عمر بن عبدالعزیز آنان را بی‌نیازساخته بودومن باپول جمع‌شده بردگانی خریده‌وآنهارا آزادساختم».

**فقر و بدبختی و نیازمندی میوهٔ حتمی تمرکز ثروت‌وافزایش آنست فقرا و بیچارگان هم‌در همه‌وقت، قربانیهای ثروتمندانند . وثروتمندان هم‌نوعاً محصول : بخشش‌ها وزمینخواریها وظلم و ستم‌ها واستثمارهستند .**

## بیت المال‌خصوصی !

در روزگار بنی امیه وسپس در دوران بنی عباس «**بیت‌المال**» برای پادشاهان مباح بود ، گوئی که ملك‌خاص آنها استو تازه این امر با وجود دو اداره ای بود که مربوط بمسائل مالی بود : بیت المال عمومی و بیت المال خصوصی ! ؛ که اولی برای مصارف عامه مردم و دومی برای مخارج مخصوص حاکم و سلطان بود . ولی با اینحال می بینیم که گاهی اموال عمومی به بیت المال خصوصی منتقل می شود و یا مصارف خصوصی از بیت المال عمومی برداشته می‌شود ! .

در کتاب «**الحضارة الاسلامیة فی‌القرن الرابع الهجری**» تألیف استاد«**آدم‌میتز**» وتعریب استاد«**محمدعبدالهادی‌ابوریدة**» چنین‌آمده است : «بخشش‌ها وهمه‌مخارجی که‌مربوط به دار الخلافه! بود ، از بیت المال عمومی برداشته میشد . ونزد ما اسنادی مربوط

با بتدای قرن چهارم است ودر آن سوادوصورت اموالی که به بیت المال خصوصی نقل میشود . ضبط شده است .

(۱) : اموال مختلفی که پدران برای فرزندان خود در بیت ـ المال میگذارندو گفته میشود که «رشید» بزرگترین رقم را که ۴۸ هزار هزار دینار بود، از خود باقی گذاشت و « معتضد » ( ۲۷۹ ـ ۲۸۹ ـ ه )هرسال ازدوران خلافتش . بعد ازهمهٔ مخارج ، آنچه که به بیت المال خصوصی بعنوان پس انداز میگذاشت هزار هزار دینار بودتا آنکه در بیت المال ۹ هزار هزار دینار جمع شدومیخواست که آنرا به ده هزارهزار دینار برساند و «نذر »! کرد که هروقت بآنمقدار رسید ، در آن سال ثلث مالیات را ازمردم نگیرد و میخواست که همهٔ آنها را ذوب کرده و در قالبی بریزد و آنرا در جلو درب عمومی بگذارد تا همه مردم بدانند که او ده هزارهزار دینار دارد که نیازی هم بدان ندارد ولی مرگ او قبل از آنکه او بآرزوی خودبرسد فرارسید بعد از «معتضد» «مکتفی»- ۲۸۹-۲۹۵- آمد و پس انداز را به ۱۴ هزارهزار دینار رسانید!

(۲) : مال خراج وزمینهای عمومی که از استان فارس و کرمان (پس از کسر مخارج) میرسید ومقدار آن درهر سال -ازسال ۲۹۹ تاسال ۳۲۰ ه - ( ۹۱۱-۹۳۲م ) به ۲۳ هزار هزاردرهم بالغ شد واز آن چهار هزارهزاردرهم به بیت المال عمومی حمل میشد و باقیمانده که ۱۹ هزار هزار درهم است به بیت المال خصوصی! . البته باید ازاین رقم ، بخشش های پیش آمدهای را که ایز سرزمینها میخواست ! کسر کنیم. درسال ۳۰۳ ه(۹۱۵م) خلیفه برای فتح آن متجاوز از ۷ هزارهزاردرهم خرج نموده!

(٣) : اموال «مصر» و «شام»، و جزیه اهل ذمه مثلا، به بیت المال خلیفه . بحساب اینکه امیرالمؤمنین است ، حمل میشد نه به بیت المال عمومی و این بنظر خلیفه یك امر واجبی بود ! .

(٤) : مالیکه از مصادره اموال و دارائی وزراء معزول و نویسندگان و فرمانداران و کارمندان و آنچه که از بالا رفتن زمینهای آنان بدست می آمد و مالیکه از ترکه ها گرفته میشد (١) .

(٥) : چیزیکه به بیت المال خصوصی حمل میشد ! ازقبیل اموال زمینهای بدست آمده و مالیات و خراج عراق و اهواز و مشرق و مغرب .

(٦) : چیزیکه خلفا آنرا پس انداز میکردند ؛ هردوخلیفهٔ قرن سوم هجری ـ معتضد و مکتفی ـ درهرسال هزارهزار دینار پس انداز میکردند وراه «مقتدر» نیز آن بود که بهمانمقدار اضافه کند، و بدین ترتیب مقدار آن درعرض ٢٥ سال ، ٢٥ هزار هزاردینار، یعنی درحدود نصف پس انداز « رشید » بود » ! .

ازاین سند روشن میشود پادشاهانی که خلفا نامیده میشوند، تاچه اندازه به دارائی عمومی مسلمانان تجاوز کرده اند و تاچه حد سیستم مالی ازاصول اسلامی دورشده و کنار رفته و تاچه میزان درطرفی اسراف و عیاشی وجمع ثروت بالارفت ودرطرف دیگری محرومیت وبدبختی و نکبت ببار آمده و تاچه اندازه درنتیجه دوری ازاصول و برنامهٔ اسلامی و طرد وعدم

---

(١) : خلیفه وارث اموال خدمتگذاران وکسانیکه از خانوادهٔ خلافت اولاد نداشتند بشمار میرفت و چون اغلب این حضرات صاحب مقام بزرگ و قهراً دارائی فراوان بودند ، پس از مرگ همه آنهـا به خزانه خلیفه سرازیر میشد ! .

شناسائی مبادی و اصول اسلامی اوضاع اجتماع اسلامی مختل و مغشوش گردید .

## مسائل اساسی روش مالی

ولی واقعیت ورویداد تاریخی دراسلام ـ علیرغم همه‌این کارها ـ توانست که یك‌سلسله مبادی‌وقوانین اساسی برای «**سیستم‌مالی**»وضع کند و بسیاری از نظریات ومبادی اسلام را علیرغم مصیبتی که برضدبشریت ، در صدر اسلام ، بدست بنی‌امیه وارد شدمحقق و عملی سازد .

حقیقت تاریخی توانست که ثابت کند :

۱ ـ **فقراء وبینوایان**، برای بهره‌برداری ازبیت‌المال عمومی حتی از کسانیکه سابقه اسلام دارند ، مقدم ترند در مسند « احمد بن حنبل»آمده که : « . . . ازعدی بن‌حاتم نقل شده که : باگروهی از مردم قوم خود به نزد عمر بن خطاب آمدم بمردی از «طی» دو هزار داد و ازمن دورشد ، ازطرف دیگر به‌جلو اورفتم باز ازمن کنار کشید بازهم بمقابل اورفتم بازاعراض کرد.... گفتم : یا امیر المؤمنین ! مرا می‌شناسی ؟ بشدت خندید و گفت : آری بخدا تورا می‌شناسم ... ولی نخستین مالیاتی که‌بدست پیامبررسید از «طی» بود که برسول‌الله آوردم . . . سپس عذر خواهی کرد و گفت : من این حقوق‌رابرای‌مردمی مقرر ساختم که‌نیازمندی آنهارا ازپا در آورده و آنان نماینده حقوق عشائر خودهستند » .

این‌اقدام ، یعنی ترجیح دادن گروهی ازمسلمانان برپیشقدمان در اسلام ، ارزش و دلالت خاصی دارد : در واقع می رساند که

نیازمندی واحتیاج نخستین مجوز برای کمك ،در مجتمع اسلامی است واز طرفی اصل عمیق الدلاله‌ای است در آنکه اسلام نیازمندی واحتیاج را دوست ندارد وسعی می کند که قبل از رعایت هرچیز دیگری آنرا ازبین ببرد .

۲ـ **اسلام تمرکز ثروت در گوشه ای ، ومحرومیت گروهی در گوشه دیگر را نمی پسندد** ودر راه بر طرف ساختن این چنین وضعی به رئیس حکومت ـ حکومت شرعی واسلامی ـ برطبق خواست شرائط روز، اجازه آزادی تصرف میدهد(۱) واین اصل رایك واقعیت تاریخی از رسول خدا، درتوزیع فیء«بنی نضیر» فقط دربین بینوایان مهاجران ـ مگردومرد فقیر از انصار ـ برای ما نگهداشته ، واین برای آن بوده که شمه ای از توازن لازم را در اولین فرصتی که پیش آمده.درمجتمع

(۱) : بعبارت صریحتر؛ روشنتر ، از نظراسلام ، **حکومت صالح اسلامی** برای ادارهٔ اجتماع اسلامی ورفع ضروریات تودهٔ مسلمان ، **اختیارات تامه** دارد و درصورت لزوم از این اختیـارات استفاده میکند . البته این اختیارات هیچگونه حد وقید ومرزوشرطی ندارد و بسته به شرائط و اوضاع روز است .

نویسنده این مسئله را درپیش یکی از مراجع بزرك عصرحاضرمطرح ساخت ومعظم له (مدظله) فرمودند :**حکومت اسلامی تاآنجا اختیارات دارد که اگر لازم شد میتواند لباس ماراهم ازما بگیرد .**

( البته حکومت صالح اسلامی را نباید با حکومتهای باصطلاح اسلامی! عصرما اشتباه کرد . . )

آری اسلام چنین مکتب اجتماعی است که میتواند ابدی وجاوید بماند و باشرائط و مقتضیات هرزمان ومکانی تطبیق یابد . ( خسروشاهی) .

اسلامی بوجود آورد ، قرآن مجید هم این مسئله تاریخی را تصدیق کرد وفرمود: «کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم» تادر بین ثروتمندان شمادست بدست نگردد!

این سابقه تاریخی باز دلالت و ارزش نیرومندی دارد ، درواقع میگوید که ولی امر ورئیس حکومت می‌تواند که فقط بفقراء از مال عمومی چیزی بدهد که توازن‌را درمیان تودهٔ مسلمان بوجود آوردودر واقع خواست اسلام‌را دراینکه امتیازات طبقاتی نبایدموجب اختلال این نظم وتوازن عمومی گردد ، محقق وعملی سازد.

۳ـ **اصل مالیات متفاوت** و برحسب قدرت وعدم قدرت.. هنگامی که بر ذمی‌ها «جزیه» رامقررساختند آن‌هارا، بچند گروه تقسیم کردند :

الف ـ ثروتمندان که از هر فردی سالانه ٤٨ درهم گرفته می‌شد.

ب ـ متوسط الحال‌ها که ٢٤ درهم گرفته میشد .

ج ـ واز کسانی که کاسبند وناتوان دوازده درهم.

واز فقیر و بینوا ، عاجزازکار، کور، افلیج ، دیوانه واز کسیکه براوصدمه ای رسیده بود، جزیه گرفته نمی‌شود، البته جزیه‌رافقط مردان عاقل و آزاد بایدبپردازند. زن و کودك نیز جزیه ندارند.

ووقتی که در «عام الرماده» در نتیجه قحطی، گرسنگی پیدا شد، عمر با مأمورین مالیات اجازه نداد که برای جمع زکات بروند، بلکه مردم را بحال خود گذاشت تا سختی بر طرف شود وهنگامیکه مردم آسایش یافتند ووضع بحال عادی برگشت ، مامورین خود رافرستاد واز کسانیکه توانائی داشتند ، دو قسمت خواستند : قسمتی بابت سال رماده وقسمتی بحساب سال جدید ، و از دیگران چیزی نخواستندو

سپس دستور داد که یك قسمت از این دو قسمت را با آنان بدهند .

٤ـ **اصل عدم مصادره مایحتاج زندگی** : بجای مالیات و همچنین عدم جمع آن بازور .. **علی بن ابیطالب** ؑ بیکی از فرماندارانش چنین میگوید : « ... اگر به پیش آنان رفتی ، لباس تابستانی یا زمستانی آنان را مگذار بفروشند و همچنین روزی را که میخورند ، و چهارپایانی را که به کار دارند . بخاطر درهمی ، بأحدی از آنان تازیانه مزن و برای دریافت درهم آنان را بروی دو پا نگه مدار ... زیرا راه ما آنست که با مردم بمدارا رفتار کنیم » (١)

٥ ـ **اصل « هر کس باندازهٔ نیازش »** بموازات « **هر کس باندازهٔ کارش** » و پیامبر ﷺ دستور داد که برای افراد مجرد یك سهم و برای افرادیکه ازدواج کرده اند ، دو سهم از غنیمت بپردازند و این دستور دلالت دارد که احتیاج و نیازمندی مجوزی مانند کوشش ، برای دریافت است . با اینکه کوشش مرد زن دار ، در جهاد مانند کوشش فرد مجرد است ولی نیازمندی او بیشتر است پس باید سهم او هم بیشتر باشد و در واقع احتیاج و نیازمندی ، بتنهائی **مجوز کامل برای تملك در اسلام** است و این ارزش بزرگی در ضمانت و بیمه اجتماعی دارد .

٦ـ **اصل ضمانت عام اجتماعی** نسبت به هر عاجز و نیازمند « عمر » برای هر مولود و نوزادی صد درهم و هنگامیکه رشد کرد و بزرگ شد ٢٠٠ درهم مقرر نمود و وقتیکه بالغ میشد آنرا بیشتر میکرد او برای کودکان سر راهی نیز صد درهم میداد و به ولی او نیز ماهانه چیزی میداد که به روزی و معاش او کمك کند ؛ نفقه شیر دادن او را نیز از بیت المال می پرداخت

(١) از کتاب « الخراج » تألیف ابو یوسف .

وهنگامیکه بزرگ میشد مانندهمهٔ کودکان بااورفتار میکرد واین حاکی از گذشت و بزرگواری اسلام است. برای آنکه کودک سرراهی ،وزر ووبال پدرومادر گناهکار خود را نباید متحمل شود وقبلاهم گذشت که چگونه به یهودی کور وجذامیهای نصاری حقوقی معین ساخت واین بزرگواری اسلامی برای همه مردم بوده ومنحصر بهمسلمانان نیست ودر واقع بیمه اجتماعی ازپیش آمدهای : نیازمندی ، عاجزی، محرومیت است .

۷ ـ **قانون ازکجاآورده ای ؟** زمامدار آن مقام واختیاررا ندارد که موردبازخواست تودهٔ مردم درموردمال وثروتی که دارد، قرار نگیرد تاروشن شود که مال اوواقعاً ازاوست یا نه؟ تثبیت این قانون خودکافیست که حاکم وزمامدار را وادار سازد که قبل ازحیف ومیل کردن اموال عمومی : در فکروخیال سوء استفاده ای که دارد ، تجدید نظر کند . عمر آنرا به همهٔ فرمانداران خود ابلاغ کرد ودرحق گروهی ازآنان عملی واجرا ساخت .

۸ ـ **قانون زکات عمومی** که حتی درتاریکترین ایام وبدترین شرائط ، ازروح این دین جدا نشدوهیچکس نتوانسته پس ازجنگ ابوبکر با آنهائیکه آنرا نمی پرداختند آنرا عملا یا ازلحاظ نظری ردوطرد کند تا آنکه تمدن ! غربی درعصرما ، برماغلبه کرد وآخرین قانون زندهٔ اسلامی راعملاازبین برد ! .

۹ ـ **قانون تکافل عمومی** ، که مردم هرشهری رابطور مستقیم مسئول کسی میداند که ازگرسنگی بمیرد. مسئولیت جنائی که باید دیه آنرا بپردازند، گوئی که آنان قاتل کسی هستند که در بین آنان

زندگی میکرد و گرسنگی اورا ازپای در آورده است ازمسائلی که این قانون را تأییدمیکند، حق یکفرد گرسنه وتشنه ـ هنگامی که بیم از بین رفتن میرود ـ درجنك با کسی است که دردست اوغذاوجوددارد بطوریکه اگر اورادراین جنك ازپای درآورد، نه دیه دارد و نه کیفر و نه مجازات !.

١٠ـ **اصل تحریم ربا** ،ومهلت دادن بر بدهکار هنگام تنگدستی ربا همچنان حرام بودتا آنکه تمدن مادی آنرا برما حلال کرد! وقانون فرانسه حامل آن بود ! و آنرا اصلی ازاصول زندگی اقتصادی عمومی قرارداد، بدون آنکه واقعاً ضرورتی بر نابود ساختن عنصر اخلاقی در زندگی وازبین بردن روح تعاون ونیکوکاری از دلهای مردم ، وجود داشته باشد. روح ازجداری که اسلام آنرا اساس وپایه اجتماع ورکن مهم تعاون درمیان مردم قرارمیدهد .

البته همه اینها، غیرازرسوم وعادات نیك مواسات واحسان وتکافل دراجتماع است ـ که ازراه غیرتشریع صورت میگیرفت ـ ودر گذشتهٔ نزدیك پدران ، نه اجداد ما ، در هر گوشه ای از محیط اسلامی ، شاهد آن بودند ، وهنوزهم پس ازآنکه تمدن مادی غربی برجهان اسلام حمله کرده نمونه هائی ازآن باقی مانده وشاهد زنده ای برتأثیر روح اسلامی در مجتمعات اسلامی است زیرا که فیض این روح: بی نیازازتشریع وقانون و الزام است،اینهمه اوقاف وموقوفات گوناگون که امروز از مصارف و راههای اصلی خود منحرف گشته وغارتگران باعناوین گوناگون آنرا به یغمامیبرند ، شاهد نیرومندی به عوامل رحمت واحسان و نیکی وتکافل وبیمه اجتماعی دردلهای نسلهای مسلمان دورونزدیك است ،البته پیش ازآنکه تمدن جامد وخشك مادی قسی القلب و بی احساس، آنرا فاسد

نموده و از بین ببرد !.

میل و رغبت در ضمانت اجتماعی در حق ضعیفان و فقراء بـه جائی رسید که از «انسان» تجاوز کرد و به «**حیوان**» رسید و بعضی از موقوفات برای حیوانات بی پناه اختصاص داده شد تا در قبال گرسنگی و در بدری حمایت شوند (۱)



چنین است اسلام ، علیرغم انحرافی که در سیستم حکومتی آن، در گامهای عملی و نخستین آن بوجود آمد و آثار نا گوار و بزرگی از خود بیادگار گذاشت .

چنین است اسلام ، در واقعیت و رویداد تاریخی خود که آنرا محقق و عملی ساخت و در اصول کلی و عام خود هم همیشه آماده است که وسیعترین و بزرگترین نظامهای قانون و عدالت را برپادارد .

درواقع : توزیع اموال عمومی ، براساس تحقق یافتن توازن و تعادل اجتماعی و امکان یافتن بهره برداری از وسائل تولید بر همه کسانی که قدرت دارند، و گرفتن از اموال ثروتمندان ، بعنوان بیت المال، بمقداری که در دفاع از ضروریات و امنیت مردم ، در دفاع از جنگ‌های خارجی ، یا در آماده ساختن آن برای جلوگیری ازپیش

---

(۱) در دنیای ما نیز « انجمن حمایت حیوانات » ! درست میکنند و برای فرستادن « سك» به فضا ! چون موجب ترس و وحشت سك میشود ! ! درخیابانهای شهر تظاهرات خیابانی براه میاندازند ! ، ولی همین حضرات، همین بزرگواران غربی ! انسان های آسیا و آفریقا را در مستعمرات خود جلو رگبار مسلسل درومیکنند . چنین است انسان دوستی انسان عصرما !(خ)

آمدها و حوادث، مورد نیاز باشد. وملی ساختن منابع عمومی ثروت و مالك ساختن تودهٔ مردم در آن، نه باز گذاشتن دست احتکار چیان و استثمار گران که در مصالح ملت. حق و پیمانی را مراعات نمیکنند و تعیین مزد لازم، برای تحقق عدالت و انصاف بین کوشش و پاداش، کار و مزد، که بدینوسیله تناسب بین کار وسرمایه نیز عملی می گردد و ضامن حد معقول سطح زندگی لایق به انسان می‌شود.

اینها و قوانینی امثال آن، بدون شك بوسیله اصول کلـی و سوابق تاریخی اسلام، پی ریزی و بنیاد گزاری می شود. اسلام بـا جامعیتی که دارد، همیشه آماده پذیرش و تطبیق هر تجربه انسانی بنفع توده بشری است، بطوریکه هیچگونه تضاد و بر خوردی با مبادی عمومی آن نداشته باشد و تعارضی با نصی از نصوص اسلام پیدا نکند ودرعین حال باهدفهای عالی آن در راه پیشبرد وترقی زندگی، توافق پیدا کند.

بحث ما در این کتاب بر رسی در زمینه برنامه های اجتماعی خاصی درپرتو این مبادی واصول کلی نیست، هدف ما فقط بیان اساس و پایهٔ عمومی عدالت اجتماعی دراسلام است. (مؤلف امیدوار استکه برای خوانندگان عزیز در کتاب «نحو مجتمع اسلامی» ـ **بسوی یك اجتماع اسلامی**ـ قسمتی از این برنامه هارا تقدیم دارد).

# امروز اسلام و آیندهٔ آن

## ماچه میگوئیم و چه میخواهیم ؟

ما خواستار تجدید آن زندگی اسلامی هستیم که روح و قانون اسلامی بر آن حکومت کند و بین آنچه که ما از اسلام میگوئیم و واقعیت صحیح اسلامی، توافق و تطابق کاملی باشد. ما پایه‌های نظری و تئوریك مربوط به اجتماع را آنطور که قرآن وسنت پیامبر تصویر میکند، بیان کردیم و سپس نمونه هائی از چگونگی مجتمع اسلامی را آن طور که تاریخ نشان میدهد، عرضه داشتیم. وفقط این سؤال باقی مانده که:

**آیا امکان دارد که ما امروز وفردا هم نمونه‌ای از این زندگی اسلامی را بوجود آوریم، یا نه؟.**

این صحیح نیست که اسلام فقط گذشته را خوب سپری کرده و اجتماعی عالی و کامل و محکم در عصر پیامبر و دوران خلافت به وجود آورده است. از آن عصر دور و گذشته تا امروز، تحولات بزرگی در زندگی. از نقطه‌نظر فکری، اقتصادی، سیاسی واجتماعی بوقوع پیوسته و بلکه تحولات مادی عجیبی در طبیعت زمین و نیروهای آن، نسبت بانسان روی داده. وهمه اینها را باید قبل از پاسخ باین سئوال، بررسی کرده ودر حساب آورد !.

در اینجا مسئله دیگری نیز وجود دارد که باید بآن نیز توجه

کرد : دریك بحثی که باواقعیت روبرو میشود فقط چگونگی نظریه‌ها کافی نیست ، باید بدانیم که چرا گسترش روح اسلامی ، در مسئله مخصوص به رژیم حکومتی وسیستم مالی ، پس از مدت کوتاهی ، از عصر نبوت ، متوقف گردید ؟ آیااین دوران کوتاه آخرین مرحله‌ای بود که‌زنده بودن واقعی اسلام وذخیره گرانبهای آن میتوانست بوجود آورد ؟ .

پیش از آنکه درباره این دومسئله بحث کنیم ، ضروری استکه دوحقیقت زیررا بدانیم :

۱ ـ مجتمع اسلامی عصرما ، بهیچوجه اسلامی نیست ما در گذشته (۱) نصی از قرآن مجید را که بدون نیرنگ نمیتوان آنرا تأویل کرد ، آوردیم‌وآن‌اینکه: **«ومن‌لم یحکم‌بما انزل‌الله‌فاولئك هم الکافرون»** ـ کسانیکه بآنچه که خدا فرستاده حکومت نکنند، آنان کافرانند ـ وما در اجتماع فعلی‌با آنچه‌که خدا نازل کرده حکومت‌نمیکنیم‌البته بگذریم ازمسئله‌اسراف‌وعیاشی‌وخوشگذرانیهائی که‌اسلام‌آنرا تحریم کرده وهمچنین ازموضوع گرسنگی ومحرومیت که پیامبردر باره آن میفرماید : **«مردم هرآبادی‌که انسانی‌درآن گرسنه‌صبح‌کند خداوند تبارك وتعالی ازآنها بری وبیزاراست** ویا **«امام ابن‌حزم»** در باره آن فتوی میدهد که اگر مردی در یك‌شهری ازگرسنگی بمیرد مردم‌آن قاتلین‌اوهستند وازآنها «دیه»او گرفته میشود .. آری اینها ومسائلی ازاین قبیل راکه بعضی ازجدل کنندگان بباطل ، درباره آنهابجدل میپردازند کنار بگذاریم ! ولی

(۱) به قسمتهای اول اینکتاب مراجعه شود .

نص صریح قرآن ؛ بدون احتیاج باین حرفها باوضع ما منطبق است و باحکومت قوانین موجود دراجتماع فعلی نیز تطبیق میکند .

۲- اجتماع اسلامی تا روزیکه باسلام تمسك کرده بود ضعیف نگردید واز کاروان بشریت عقب نماند ، بلکه هنگامی ناتوان گشته و عقب ماند که ازاین اسلام دورشد ، روشن شدن این حقیقت، درازبین بردن تهمت های غلطی که غربیها درباره این دین القاء کرده وبرای اثبات آن خرابی اوضاع مسلمانان راشاهد میآورند وبعضی ازفریب خوردگان و گروهی ازمزدوران هم آنرا گرفته وداد و قال راه میاندازند و بنام آزادی فکر وعمیق بودن بحث !صدها صفحه را سیاه میکنند ، بما کمك نموده و نشان میدهد که همه آنها غلط واشتباه بوده ودستاویزیست که فریب-خوردگان وریاکاران ومزدوران بدان توسل جسته اند !

سپس به بررسی درمسئله ای که جواب آنهارا بعدازاین سطور حواله دادیم ؛ برمیگردیم ونخست از پاسخ به سؤال دوم شروع میکنیم که: چرا گسترش روح اسلامی بعداز دوران کوتاهی ازعصر نبوت ،متوقف شد؟

دراینجا بازحقایق تاریخی زیررا بیان میکنیم :

(۱) : این توقف ، يك توقف جزئی بود وهرگزيك توقف کاملی بشمار نمیرود وفقط دردائره رسمی، یعنی دائره حکومت توقف نمود وخلافت را به حکومت استبدادملوك تبدیل کرد واموال عمومی را بهزمامداران ونزدیکان واطرافیان وچاپلوسان مباح ساخت وآنان مستحقان واقعی وشرعی را محروم ساختند . ولی بقیه تعلیمات اسلامی دراجتماع هم-چنان برقرار بود : نیکوکاری ، احسان ، تعاون ، تکافل ، گذشت، بزرگواری ، آزادی وجدان ، مساوات انسانی ، اداءزکات وصدقات

وهمچنین بسیاری ازفضائل منفی ومثبتی که اسلام آنرا محقق ساخته استوهنوز هماین تعلیمات، تاحد زیاد یا کمی؛ در بسیاری‌ازاجتماعات اسلامی مورد اجرا وعمل است وبلکه چنانکه میدانیم‌شریعت‌اسلامی بمثابه یك‌قانون تاقرن گذشته قبل از آنکه از قانون فرانسه کمك بگیریم وپیش ازآنکه آخرین پیوند خود راکه ما را با طرز فکر اسلامی مربوط میساخت‌قطع کنیم موردعمل بود .

(۲) : دگر گونی وتحولی که به سیستم حکومتی اسلام رو آورد چنانچه قبلا نیز گفتیم مولود تصادف سوئی بود ، تصادفی که درنتیجه آن نخست حکومت راامویین زیر ماسك و پرده ، دردوران عثمان اداره کردند وسپس ازدوران معاویه ، بطورصریح وآشکار در دست گرفتند .

من‌ایمان دارم که اگر دوران حکومت عمر چند سال بیشتر طول میکشید ویا علی پس ازشیخین سومین خلیفه میشد ، ویا لا اقل عثمان درموقع خلافت ۲۰ سال کوچکتر بود ، شکل تاریخ اسلامی بطور واضح وقابل توجهی تغییر می یافت .سیاست آینده عمر آن بود که اولا زیادی اموال ثروتمندان‌را بگیرد وبه‌فقراء وبینوایان‌بدهد وثانیاً عطاء حقوق‌را مانند دوران ابوبکر ، بین همه یکسان سازد و اگر عمر باین برنامه عمل کرده بود کسی نمی توانست بعنوان مخالفت سیستم اسلام سر بلند کند . وجدان عمر ورغبت او براحیاء دین جای تردید نیست و اگر او توانسته بود این کار را انجام دهد توازن اقتصادی واجتماعی به جهان اسلامی برمیگشت وفتنه دردوران‌او ریشه کن‌می‌شد ،یالا اقل‌بمدت‌طولانی‌تری، بتأخیرمیافتاد.

اگر علی پس از عمر روی کار آمده بود؛ با مردم همانند عمر رفتار میکرد، وموقف قریش هرطور که می‌شد و بهر نحوی که با اورفتار میکرد، مسلماً درآنزمان کار به حد عصیان و طغیان وفتنه نمی کشید.

و بعد درواقع بنی امیه نمی‌توانست سر بلند کند، در حالی که رهبران آن سابقه ای در اسلام نداشتند و هیچگونه برتری در هیچ جهادی نداشتند، بلکه آنان همه آزاد شدگانی بودند که درروزگار «فتح» هنگامی که پیروزی اسلام مسلم‌شد، اسلام آوردند وسپس هم بمثابه کارمندانی همانند دیگران، درآرتش و استانها کار میکردند که‌هیچگونه سلطه‌وقدرتی‌نداشتند، **آنچنانکه در دوران حکومت سیزده‌ساله‌عثمان بدست‌آوردند**

**یك شبهه نیرومندوظالمانه!**

شاید کسی بگوید: چرا بنی‌امیه توانست این دگرگونی را دراوائل پیدایش حکومت اسلامی ایجاد کند؟ آیااین دلیل آن نیست که پایهٔ نظام اسلامی محکم نبود؟یا لااقل شایسته بقاءودوام‌نبود؟ویا در داخل‌خودقدرت کافی برای‌جلوگیری‌ازتحول‌ودگرگونی‌نداشت؟

این شبهه‌وایراد، شبهه‌ای است نیرومند ودر عین حال ظالمانه ما بایست نخست حساب دولت اسلامی را در این دو رأن برسیم و عوامل اضطراب کوچك رادر کنارعوامل‌نیروی‌ظاهری‌بررسی کنیم. درست است که اسلام دراین هنگام درابتدای پیدایش خود بودوبسیار جای تعجب است که بنی امیه توانست درباره آن‌این‌چنین بکند و لی این نیز حقیقتی است که‌سرعت برق‌آسای فتوحات‌اسلامی که‌درتاریخ

نظیر ندارد ، قلمرو وسیعی به اجتماع اسلامی افزود که دارای نژادها ، فرهنگ‌ها، فلسفه‌ها، زبانها، سیستمها ورسوم وعادات بخصوصی بودند ، وروح اسلامی به هر اندازه که نیرومند بوده و بهر مقدار که بتواند برضد این اوضاع قیام کند، عامل «زمان» برای تمکین این روح جدید و تبدیل احساس وجدانی به رسوم عملی و سیستم‌ها و اوضاع اجتماعی نو، یك عامل ضروری بود ومتأسفانه حمله بنی امیه در این شرائط برضد اسلام در یك وقت بسیار نا مناسبی صورت گرفت بطوریکه اگر یك مدت کوتاهی بتأخیر میافتاد هرگز نمیتوانست آنچه را که بسر اسلام آورد بوجود آورد . ما دیدیم که بسیاری از یاران معاویه درشام- اراضی مفتوحه- بود، نه در قلب شبه جزیره عربستان .



اما درباره اینکه اسلام درخود ضمانتهائی برای جلو گیری از دگرگونی ندارد ، باید گفت که : باوجود آنکه این دگرگونی و تحول قبل از ریشه‌دوانیدن اسلام بوجود آمد اصولا برای هیچ سیستمی ضمانتهای حقیقی پیدا نمیشود و گرنه بعنوان نمونه باید پرسید: ضمانتهای رژیم دمکراسی در اروپا کجا رفت؟ . رژیمی که استقرار یافت و بموازات آن هیئتهای رسمی- که زمان پیدایش آنرا اجازه‌داد، بوجود آورد و در سایه طول مدت درسراسر نواحی زندگی امتداد یافت .ضمانتهای آن هنگامی که انقلاب نازیستی و انقلاب فاشیستی دراسپانیا بوقوع پیوست کجا رفت ؟ .

ضمانتهای آزادی فکر وعقیده درایالات‌متحده- که مردم آن از اروپا مهاجرت کردند تا مجتمع آزادی برپادارند-در قبال ادارات رادیو

وانتشارات و تبلیغات که آراء را احتکار میکنند و اجازه نمیدهند که افکار مخالف راه خودرا در بین مردم پیدا کنند چطور شدو کجا رفت ؟.

. درواقع متهم ساختن نظام اسلامی باینکه دارای ضمانتهائی نیست از یاد بردن اوضاع قابل وقوع در هر سیستم و نظامی است چنانکه از یاد بردن یك سلسله حقائق تاریخ اسلامی است که انقلاب برضد عثمان، انقلاب امام حسین وحجاز برضد یزید انقلاب قرامطه ودیگران برضد استبداد واستثمار و قدرتهای جبارانه و امتیازات طبقاتی شاهد آنست وهنوز هم روح اسلامی علیرغم ضربت های شکننده‌ای که درعرض ۱۳۰۰ سال بر آن وارد شده برضد همهٔ این مفاهیم واعتبارات واوضاع مبارزه میکند .

بنابر این توقف گسترش روح اسلامی ازضعف این روح نیست و همچنین از کوتاهی آن درباره مجاری و نقاط زندگی نیست ـ وما بزودی خواهیم دید که این روح هنوز در بسیاری از نقاط زندگی و گوشه‌های اجتماع همچنان کارمیکند ـ وبلکه ناشی از یك تصادف بد ونا گوار دریك فرصت نامناسبی بود . ما می بینیم بمحض آنکه از حسن تصادف «عمر بن عبد العزیز» ـ که شمه ای از روح خلافت در وی بود ـ روی کار آمد ، گسترش روح اسلامی نیز بظهور رسیدوحکومت اسلامی ازنو شکل حقیقی خودرا بدست آورد ، ولی متأسفانه زمان به خلیفه مسلمانان اجازه نداد که آنچه رااز بین رفته بود باز گرداند وریشه‌های اصول ورسوم اسلامی رادر سیستم دولت ، تحکیم بخشد .

تجربه « عمر بن عبدالعزیز » دلیل نیرومندی بمامی بخشد که نیروی موجود در اسلام ، یك نیروی حقیقی است و برای بکار بردن

در هر موقعیت صلاحیت دارد ، و این تجربه پس ازدورانهای ظالمانه وجابرانه اموی‌ها بوجود آمد و بدینترتیب روشن شد که برگشت به حکومت اسلامی، امکان دارد و آنچه را که «عمر بن عبدالعزیز» دیروز توانست انجام‌دهد ، امروز توده‌های مسلمان میتوانند عملی سازند .

علاوه براین ، ضروری است ازنو تکرار کنیم که با اینکه گسترش روح اسلامی در چهارچوب حکومت ـ بلکه‌در گوشه‌هائی‌از آن ـ متوقف گشت ، هنوز در نقاط دیگر زندگی مجتمع و افراد ، ادامه یافته و نمونه‌های‌عالی زیادی بوجودمی آوردوبه‌بسیاری ازافقهامیرسد. آری! هنوزهم که هنوزاست در آن مراکزی که‌تحت تأثیر دولت‌رسمی‌قرار نگرفته‌اند، مکارخودادامه‌می‌دهد .

دانشمند فرانسوی « ژوئی در کتاب: «**الاسلام حیال الدول العظمی**»میگوید :« تعدادمسلمانان‌ماداگاسکار کمتر ازسه ربع یك میلیون‌نبوده وبسیاری ازمحققان‌اروپائی‌عامل‌اصلی‌انتشار اسلام را در قاره‌سیاه(۱)این‌دانسته‌اند که : دین توحید برای‌سیاه‌مساوات‌وعدالتی را که آرزو میکند تأمین‌میسازد واورا بطور نهائی از سیطره و نفوذ کاهنان وساحران ،ودر نتیجه‌ازکابوس‌ارواح شریر وخبیث، نجات می‌بخشد ».

---

(۱) : نه فقط سیاهان آفریقا راه نجات خود را در پیروی از اسلام تشخیص داده اند ، بلکه سیاهان آمریکائی‌نیزدر قلب ایالات متحده ، راه اساسی پیروزی مبارزات خود را در اجرای تعلیمات اسلامی دانسته اند . .

به دورساله حقیربنامهای « دومذهب» و« نهضت اسلام در میان سیاهان امریکا» مراجعه‌کنید تا شواهد جالبی به بینید . (خ)

«گب» نیز در کتاب : «**حیثما یکون الاسلام**» میگوید :
«اسلام هنوز قدرت دارد که برای انسان خدمت عالی و بزرگی را انجام دهد و اصولا هیچ سازمان و گروهی جز اسلام وجود ندارد که بتواند در جمع بین نژادهای گوناگون بشری در جبههٔ واحدی که پایه آن بر مساوات استوار است ، پیروزی درخشانی بدست آورد جامعه بزرگ اسلامی در آفریقا و هند و اندونزی و بلکه همین جامعه کوچك در چین ، و اینجامعه ناچیز در ژاپن ؛ همه و همه نشان میدهد که اسلام همچنان قدرتی را دارد که در همه این نژادها و طبقات و عناصر گوناگون نفوذ کند .

**هنگامیکه اختلافات دول بزرگ شرق وغرب در ترازوی سنجش قرار گیرد ، برای ریشه کن کردن اختلافات چاره ای جز پناه بردن باسلام نخواهد بود».**

## درجنگهای صلیبی

رفتار مسلمانان درجنگهای صلیبی کاملا تحت تأثیر روح نیرومند اسلامی که مافوق حیله ، پستی ؛ قساوت بود و به وحدت انسانیت و به پیوندهای بزرگ بشری درماوراء اختلاف ادیان و ماوراء دشمنی های زودگذر ایمان داشت قرار گرفت و فقط «**صلاح الدین**» نبود که در تاریخ این جنگها روح عالی اسلامی او ضبط شده باشد بلکه همه سربازان و ارتشیان اسلامی که در اینجنگهای دردناك وطولانی شرکت داشتند این چنین بودند و این درست علیرغم فجایعی بود که صلیبی‌ها مرتکب آن شدند .

ما نمونه ای از آنرا ذکر میکنیم که در واقعه «**بیت المقدس**» در ١٥ یولیو سال ١٠٩٩م (٤٩٢هـ) در جنگهای نخستین صلیبی رخ داد: مسلمانان

به مسجد مقدس پناه برده ودر آنجا ماندند و لی صلیبی ها آنان‌را در داخل مسجدتعقیب کردندوشمشیرهارا بکارانداختند وخون‌در آن‌حرم مقدس براه افتاد تا آنکه‌استخری از خون‌بوجود آمدو پیمان‌وامان‌نامه ای را که رهبر آنها به گروهی‌ازاعراب‌داده‌بودشکستند (۱) واین‌تازه نمونه ای از وضع وحشیانه وبربرمنشانه صلیبی‌هااست‌وهتك‌ناموس‌ها مثله کردن زنده‌ها شکنجه کودکان و در ماندگان نیزبر آن اضافه می‌شود.

وپس از همه‌اینها ، هنگامیکه دائره بربربرها !تنگ شدروش

---

(۱) ، ازکتاب «**الحروب الصليبية الاولى**» تألیف استاد حسن حبشی . جنگهای صلیبی ۸ جنك بود که در تاریخهای مختلفی بوقوع پیوست وهزاران نفرمسلمان بدست مسیحیان کشته شدند . یکی از مبلغین جنگ‌اول صلیبی درضمن نامه ای بپاپ مینویسد : « اگرمیخواهید بدانید بادشمنانی که دربیت المقدس بدست ما افتادند چه معامله ای شد ، همینقدربدانید که کسان ما دررواق سلیمان و در معبد ، در گردابی ازخون مسلمانان میتاختندوخون تازانوی مرکب میرسید .. ازکفار(!!)هیچکس جان سالم نبردوحتی‌زنان و اطفال را هم معاف ننمودند» (تاریخ تحولات اجتماعی تألیف مرتضی راوندی ج۲ فصل ۲۱) این البته نمونه ای از چگونگی رفتار مسیحیان بامسلمانان‌در یك‌جنگ‌بود ودر۷جنك دیگرتاسال۶۶۱ه ۱۲۷۰م‌چه جنایاتی بوقوع‌پیوست وچه خونهائی ریخته شد ، خدا میداند. کتاب «**جنگهای صلیبی**»تالیف آقای « محمد رشاد » ج۱و۲ دیده شود .

البته درمورد سلوك وروش‌کنونی مسیحیان درکشورهای اسلامی،اشاره به‌دونمونه «**فلسطین**» ( بایك ملیون آواره) و«**الجزایر**» ( بایك میلیون کشته درچند سال اخیر) شاید‌کافی باشد !؟ . (خسروشاهی)

مسلمانان با آنان رنگ اسلامی خود را حفظ کرد و روح اسلامی توانست شهوت انتقام را در دل مسلمانان بکشد و آنانرا به مراعات حدود انسانیت و دین وادار کند.

ما هنگامیکه از خصلت ذاتی زنده بودن در اسلام بحث می کنیم، ضروری است که این حمله‌ها و هجومهای ناجوانمردانه - داخلی و خارجی - راازیاد نبریم. حمله‌هائی که درسراسر طول این تاریخ با آن روبروشده و توانسته مقاومت کند، بطوریکه تاامروز هم در تاریخ بشریت بشکل یك عامل موجهی باقی مانده که خود غربیها نیز برای نجات بشریت از آنچه که میخواهند؛ چشم بدان میدوزند - چنانکه دو گفتار از آنان راقبلا نقل کردیم - و تازه این درحالی است که آنان حتماً از درك روح اسلام عاجزند و نظر آنان فقط منحصر به سودومنفعت در این نظام است نه به عامل عمیق روحی آن، زیرا برای غربیهائی که در سایه تمدن مادی ریشه داری بدنیا آمده و زندگی کرده اند بسیار مشکل است که این عامل درخشان و عالی را درك کنند - چنانکه بتفصیل خواهیم گفت -.

ما قبلا به نخستین مصیبت اسلام که بدست بنی امیه وارد آمد، اشاره کردیم مصیبتی که باسلام روآورد، در حالیکه هنوز رسوم عملی آن ریشه نگرفته بود وروشهای روحی و قانونهای آن بصورت قواعد ثابت اجتماعی و مسائل واقع شدهٔ ریشه‌دار، درنیامده بود.

## نظری به صدمه ها

اکنون ما اشارهٔ مختصری بمهمترین صدمه ها و ضربه هائی که باین دین روآورده ودرطی این قرون رخ داده می کنیم:

قیام دولت عباسی وتکیه آن به عناصری که تازه بااسلام سر و کار

پیدا کرده بودند و نیت آنان، هنوز خالص نگشته بود و تعصب‌های ملی‌را که‌هنوز ریشه‌داشت ، بکار میبردند . از نخستین ضربه‌ها بود هنگامی ـ که حکومت به‌عباسی‌ها رسید، افرادی‌را که قبلادر دولت‌دحالت داشتند و کم کم دراسلام مندمج میگشتند ، کنار گذاشته وافرادی ازترك و دیلم ودیگران را بروی کار آوردند که آشنائی بااسلام نداشتند .

البته دولت عباسی همچنان به‌عناصر ضداسلامی تکیه‌داشت ودر سایه اعتماد و اطمینان بآن‌تحت تأثیر آنان قرار میگرفت وفقط روح اسلامی بود که درسایه نیروی باطنی وخصلت زنده‌بودن بزرگ‌خود ، بااین عناصر و بموازات آن باقدرت دولت ، مبارزه میکرد .

سپس جنگهای‌ویران کننده‌مغول‌پیش آمدو با بربریت‌ووحشیگری تمام‌جهان اسلام‌راموردتجاوزقرارداد . ولی‌هنگامی که‌این‌روح اسلامی به‌حرکت درآمد، اسلام توانست آنرا درموج‌خودبهم‌بپیچدوازبین‌ببرد وبااینکه این‌حمله تأثیری درمحیط های اسلامی گذاشت و دولت در برابرحمله مغول متزلزل گردید ، ولی مردم مسلمان همچنان‌نیرومند ماندندو باپیوند ناگسستنی برپایه‌اصول‌دین ایستادند،ولو آنکه گوشه‌هائی ازآن اصول دربعضی ازنقاط رسمی مخصوصی ، ازبین‌رفته بود .

باید دراینجابگوئیم که : امپراطوری روم که پی‌ریزی‌ورشدآن درحدود ۱۰۰۰سال طول کشیده بود ، درنتیجه جنگ گوت‌هاوهون‌ها شکست خورد ودرعرض یکقرن بکلی منقرض و نابودشدوازآن ، جز پاره‌ای آثار وامارات چیزی باقی‌نماند . درحالی که دولت‌اسلامی در سرزمین وسیعی باقی‌ماند و از تاریخ پیدایش آن‌نیز بیش ازنیم قرن واندی نگذشته بود . آنهم علیرغم اینهمه نزاعهای داخلی‌درمیان‌طبقات

حاکمه وضربتهای خارجی ازتتار ومغول ودیگران ، کـه همگی شاهد خوبی برخصلت زنده بودن ذاتی اسلام دربرابری با این پیش آمد ها واوضاع است .

ما اگر درزمینه تحقیق ویافتن صدمه ها وضربه ها جلوبرویم، صدمه «اندلس» رادر«مغرب» پس ازضربه «**جنگهای صلیبی**» در«**شرق**» می یابیم اسلام دراولی شکست خورد ودر دومی پیروز گردید ، و متأسفانه روح دشمنی وحشیانـه صلیبی از آن زمان تابـامروز بطور آشکار یا مخفی ادامه یافت .

ولی مهمترین مصیبتی که باسلام روی آورد، درعصرما بود، هنگامی که اروپا برجهان غلبه یافت واستعمارسیاه سایه خودرا گسترش داد وشرق وغرب جهان اسلامی رافرا گرفت وهمه نیروهای خودرا برای کشتن روح اسلامی بکار برد و در این انگیزه از دشمنی موروثی صلیبی و نیروی مادی و فرهنگی که حامل آن بود، کمك ویاری گرفت ، و البتـه تزلزل داخلی نیروی ملت اسلامی و دوری تدریجی آن دراین مدت طولانی ، از تعالیم و دستورات دین خود ، نیز بر آن اضافه گردید و کمك نمود .

درمسئله دشمنی ذاتی صلیبی موجوددرجان ودل اروپا نسبت باسلام ضروری است که ماراظواهر گول نزند وتظاهر به احترام به آزادیهای دینی مارا فریب ندهد واین سخن راباور نکنیم که: چون اروپای امروز آن دلبستگی رابه مسیحیت ندارد که درایام جنگهای صلیبی داشت، اکنون عاملی وجود ندارد که آنرا برضداسلام برانگیزاند. چنانکه درآن ایام همچوعاملی وجودداشت؟.

همه اینها حیله و نیرنگ است ، « ژنرال لرد اللنبی » نماینده افکار همهٔ اروپا است و او وقتی که درجنگ دوم جهانی به « بیت المقدس » وارد می‌شود می گوید : « امروز جنگهای صلیبی پایان یافت » وحاکم « سودان » نیز نماینده این افکار است که همه نیروهای دولتی را در تحت اختیار مبشرین مسیحی ـ در جنوب سودان ـ قرار میدهد وحتی از عبور یك بازرگان مسلمان ، از آن ناحیه جلوگیری می کند . ومی گویند که یك کارمند مدتهای طولانی در جنوب سودان باقی‌ماند و هرچه تقاضای انتقال داد مورد قبول واقع نشد ، تا آنکه چاره‌ای بنظرش آمد وبا صدای بلند شروع باذان گفتن نمود ، و همین امـر باعث شد که او را فردا منتقل ساختند . و البته می دانیم که : تـازه انگلستان درمسئله مربوط به‌ادیان و گذشت وبردباری در این زمینه نسبت به‌دول اروپائی دیگر ؛ ازهمه‌نرم تر است !.

**دو حقیقت**

شاید بعضی‌ها تعجب کنند که پس از شکست مسیحیت‌در اروپا هنوز هم روح تعصب آمیز ضد اسلامی تا این حد در دل اروپائیـان باقی بماند ؟ در حالی که اکنون دیگر فریادهای گوشخراش‌پدران روحانی گوش ها را کر نمی کند ، چنانکه در دوران جنگ های صلیبی می کرد ! . ولی این تعجب با مراجعه به دوحقیقت زیر کاملا ازبین میرود:

(١). «فسادی که صلیبی‌ها بوجود آوردند ، منحصر به طنین و آوای وحشتناك سلاح نبود . بلکه قبل از هرچیز ودرمقدمهٔ‌هرچیزی فساد فرهنگی بود.عامل اصلی مسموم شدن افکاراروپائیان،رهبرانی

هستند که در بارہ تعلیمات اسلامی و نمونه های عالی اخلاقی آن در میان توده مردم غرب سمپاشی کرده اند و از اینجا بود که درمیان اروپائیان این عقیده مضحك پیدا شد که اسلام یك دین شهوانی وزور حیوانی بوده و به یك سلسله فرضیه‌های خیالی تکیه کرده وهیچگونه تزکیه و پاکی قلب ، در آن وجود ندارد. و این فکر همچنان باقی ماند و ازهمین جا بود که به پیامبر اکرم لقب های زشت و ناروائی دادند(۱)

---

(۱) مؤلف در اینجا لفظ بسیار زشتی راکه اروپائیان گفته اند نقل کرده که ما از ترجمه آن شرم کردیم ولی بطور اجمال بنقل از کتاب «الاسلام على مفترق الطرق» تألیف لئوپولد فایس (محمد اسد) ترجمه دکتر عمر فروخ بآن اشاره میکنیم . بعضی ازاروپائیان بین شکل Mahomed وشکل Mahound هموزنی قایل شده ، و Ma راضمیر ملکی متکلم گرفته و Hound را ازهوند Hund ـ کلمه آلمانی ـ گرفته‌اند وبابازی باالفاظ وشباهت ماهومد و ماهوند خواسته اند به پیامبر اکرم دشنام دهند .

**«لردهدلی»** درفصل سوم ازکتاب خودبنام : « ندای اسلام درغرب» صفحه ۳۳ تحت عنوان «**تحریف حقیقت**» نمونه های زیادی دراین‌زمینه بما نشان‌میدهد : «.. درمجموعه نورافشان که میسیونرها درشهر «لودیان» واقع درهندوستان‌منتشرمیکنند چنین نوشته شده است : رسول‌خدا ؛ آنچیزیراکه وحی‌سبحانی تلقی کرد ، عبارت از القاء شیطان بود . طنابهای شیطان دور گردن مسلمین پیچیده شده است . مسلمین همه گناهکارند» هوول Howell کشیش انگلیسی درکتاب خود بنام «اثبات‌کفاره »که درلاهور منتشر ساخته می‌نویسد : « مسلمین کاملا جانی وکاملا شیطان‌هستند». کشیش دیگری بنام‌راوس Rous می‌نویسد: «محمدیك جانی جهنمی‌است» راوکلین Rauklin مینویسد : *

«تخم دشمنی وعداوت پاشیده شد . . تعصب جاهلانه صلیبی ها در بسیاری از نقاط اروپا دامنه پیدا کرد و همین تعصب ، مسیحیان «اندلس » را تشجیع کرد که برای نجات میهنشان از «آتش پرستان» بجنگ برخیزند والبته نابودی اسپانیای مسلمان ( اندلس ) چند قرن طول کشید تا پایان یافت . (۱) . وچون مدت این کشتار طول کشید: احساسات ضد اسلامی دراروپا ریشه دوانید ومحکم گشت وبه ریشه کن ـ ساختن دوران درخشان اسلامی دراسپانیا منجر شد ، آنهم پس از فشارها وتضییقات ضد انسانی ووحشیانه وجنایتکارانه ای که هرگز جهان نظیر آنرا ندیده است وبا اینکه میدانستند نتیجه حتمی این امر نابودی علوم و فرهنگ وبزگشت به نادانی وخشونت دورانهای قرون وسطی است ، در اروپا بخاطر این امر جشن وسرور بپاداشتند ! ـ

«ولی قبل از آنکه آوازهٔ این حوادث دراسپانیا ، خاموش شود، حادثهٔ مهم و بزرگ سومی رخ داد که درقطع روابط جهان غرب واسلام بیشتر تأثیر کرد وآن سقوط قسطنطنیه بدست ترکها بود ، اروپا باقی ـ

---

*محمد پس از مرگ به جهنم رفت . یك مبشر آمریکائی بنام تاکارداس Takar Dass می نویسد: محمد گناهکار بود او کشیشی بنام ویلیام روارت Reuart . W میگوید محمد : پیامبر اشقیا است وکشیش دیگری موسوم به روچرس Rochers درکتاب خود نوشته است : « محمد پیامبر ساختگی بود . . » .

برای مزید اطلاع دراین زمینه بکتاب « ندای اسلام درغرب » تألیف لردهدلی وکتاب «مسئله وحی» نوشته آقای مهندس بازرگان ص۱۸ مراجعه شود

(خسروشاهی)

(۱) به پاورقی صفحه ۳۳۷ این کتاب رجوع شود . سندزنده ای رادر این زمینه خواهید خواند .

مانده پیشرفت و قدرت یونان وروم قدیم رادر بیزانس (قسطنطنیه) میدید و آنرا بمثابه قلعهٔ اروپا در مقابل بربرهای آسیا بشمار می آورد ، و باسقوط قسطنطنیه درهای اروپا بطور کامل بروی اسلام بازشد درقرون بعدی آکنده از جنگ ، دیگر مسئله دشمنی اروپا با اسلام فقط از نقطه نظر اهمیت فرهنگی آن نبود ، بلکه دارای اهمیت سیاسی نیز گردید واین خود برشدت این دشمنی افزود

«و باهمه اینها ، اروپا ازاین کشمکش استفادهٔ شایانی برد ، رنسانس یا احیاء فنون وعلوم اروپائی بااستمداد وسیع ازمصادر ومنابع اسلامی وعربی ، بیشتر به روابط مادی بین شرق وغرب ، منسوب میشود اروپا بیشتر ازجهان اسلام از آن بهره برداری کرد ولی هرگز از آن تقدیر ننموده وحق شناسی بجا نیاورد ، وعلاوه بر آنکه از دشمنی خود با اسلام نکاست ، بلکه مسئله بر عکس شد واین دشمنی با وجود گذشت زمان بیشتر گردید ، تا آنجا که کلمه « مسلمان » احساسات توده مردم را برمی انگیزاند ! وجزء ضرب المثل های آنان شده ودردل هر زن ومرد غربی نفوذ کرده است که «مسلمان» یعنی دشمن اروپا !..

تعجب انگیزتر ازهمه اینها آنستکه پس ازهمه تحولات فرهنگی هنوزهم این روح درنزد آنان زنده است سپس دوران اصلاح دینی آمدواروپا به فرق و گروههای گوناگونی تقسیم شد و هر فرقه و گروهی با اسلحه خود برضد دیگری قیام کرد ، ولی دشمنی بااسلام درمیان همه آنان رواج داشت . پس ازاین ، دوران غروب احساسات دینی فـرا رسید ولی دشمنی بااسلام همچنان ادامه یافت . وروشنترین دلیل ما بر آن «ولتر» شاعروفیلسوف فرانسوی است ، او که سرسخت ترین دشمن

مسیحیت و کلیسا در قرن ۱۸م است ، بموازات دشمنی با کلسیا با اسلام و پیامبر اسلام نیز دشمنی سرسختانه ای داشت (۱) : دهها سال گذشت تا آنکه دورانی پیش آمد که دانشمندان غرب در آن با کمال دقت فرهنگهای بیگانگان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند ، اما متأسفانه در مسائل مربوط با سلام ، کوچك شمردن کـور کـورانه بشکل تحزب غیر معقولانه‌ای به مباحث علمی آنان نفوذ کردو بدین ترتیب کانالی را که‌تاریخ بین اروپا و جهان اسلام کنده بود ، بدون پل باقی ماند وسپس کوچك شمردن اسلام بصورت جزء اساسی تفکر اروپائی در آمد ودرواقع مستشرقین نخستین درقرون جدید ، مبشرین مسیحی در کشورهای اسلامی بودند وشکل وارونه ای‌را که‌ازتعلیمات وتاریخ اسلامی ساخته اند ، بخاطر طرحی‌است که‌برای تأثیردر روش اروپائیها نسبت‌به «**بت پرستان**» ! ! ریخته اند . ولی اکنون بااینکه **علوم شرق شناسی** از نفوذ تبشیر آزاد شده وبرای وی عذری نمانده که تعصب جـاهلانه دینی را در مسائل شرق شناسی د خالت دهد ، باز هم این طرز فکر ادامه دارد . حمله و هجوم مستشرقین براسلام یك غریزه موروثی وخصلت طبیعی است که با همه خصائص موجوددر نزد اروپائیان قبلی، برپایه‌آثار وجودی پیدا شده از جنگهای صلیبی استوار گشته است .

---

(۱) : ولتر باکمال وقاحت واز روی‌کمال نادانی از تاریخ اسلامی . دریکی ازنمایشنامه‌های خود حکایت زن‌زید را با پیغمبر اسلام ، پیش‌کشیده ونشان میدهد !که پیغمبراسلام بزن زید نظرداشته است ! ! ..( مقدمه‌کتاب زندگی عمرتألیف الکساندر مازاس . چاپ تبریزص ۱۰) (خ)

«ممکن است کسی بگوید : یك نفرت قدیمی مانند این ـ که دراساس خود دینی بوده وبعلت نفوذ وسیطره روحی کلیسای نصرانی امکان پذیرشده بود ـ چگونه درروزگاریکه احساسات دینی دراروپا یکی ازحوادث گذشته بشمارمی آید،ادامه می‌یابد ؟

«این قبیل مشکلات هرگز جای تعجب نیست ، برای آنکه در روانشاسی معروف است که انسان ممکن است همه معتقدات دینی خودرا که در کودکی یاد گرفته،از دست بدهد ولی‌بعضی ازخرافات همچنان‌درذهن‌او بقوت‌خود باقی‌بماندودرهمه دورانهای زندگی او،در طرزفکر اومؤثر باشد . وضع‌اروپائیان‌نیزبا اسلام چنین است : علیرغم ازبین‌رفتن احساسات دینی که باعث دشمنی بااسلام بود ، این نفرت قدیمی همچنان بشکل عنصری در ضمیر ناخود آگاه اروپائیان‌باقی مانده است. البته میزان و اندازه این نفرت و دشمنی ، در بین افراد مختلف و گوناگون است ، ولی در وجود آن شکی نمی توان داشت . روح جنگهای صلیبی-ولو بشکل کوچکتر ـ هنوزهم براروپا سایه افکنده است . وروش تمدن آنان‌نیز نسبت بجهان اسلام همین حال رادارد . .»(١)

## حقیقت دوم

(٢) :استعمار غربی نمیتواند فراموش کند که‌روح‌اسلامی‌بمثابه سد مقاومت دربرابر گسترش‌استعماراست‌وچاره‌ای‌جز نابودی‌این‌سد‌ـ یا لااقل تکان دادن آن ـ وجودندارد . البته هرگز گفتار بعضی از

(١) ازکتاب«الاسلام علی مفترق الطرق» تألیف لئوپولد فایس تعریف دکترعمرفروخ

مزدوران یافریب، خوردگان که میگویند غرب‌را بادین کاری نیست.
و آنرا منبع قدرت نمیدانند وفقط از نیروی مادی جهان اسلام‌میترسد،
مورد قبول نیست اصولا حقیقت دین همان نیروی معنوی و روحانی
است که در تجدید قوای مادی نیز نقش بسزائی دارد . وعلاوه بر آن
اساس اسلام غیر از مسیحیت است ، اسلام به تجهیز قوا دستورمیدهد
و به مقاومت ومبارزه ترغیب می کند و کسانی را که تسلیم میشوند یا
حقوقشانرا می گیرند و آنان ساکت می‌نشینند ، به‌عاقبت‌بد و نکبت
در دنیا و آخرت ، تهدید میکند :**« و اعدوا لهم ماستطعتم من
قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدوالله و عدوکم »** هر چه
توانستید نیرو واسبان بسته برای ( مبارزه با )ایشان آماده کنید که
با آن‌دشمن‌خدا و دشمن خودتانرا بترسانید(١) **« فليقاتل فى سبيل
الله الذين يشرون الحياة الدنيا بالاخرة»** ـ آنها که زندگی دنیا
را بآخرت میفروشند ، باید در راه خدا پیکار کنند ـ (٢)**«ولاتهنوا
ولا تحزنوا وانتم الا علون‌ان‌كنتم مؤمنين ان يمسسكم‌قرح‌فقد
مس القوم قرح مثله»** ـ سست مشوید وغمگین نگردید که‌شمااگر
واقعاً ایمان‌دارید‌برترید،اگر بشمازخمی‌رسیده آنگروه را نیز زخمی
مانندآن‌رسیده(٣) **ياايها الذين آمنوا لاتتخذوا الكافرين اولياء من
دون المؤمنين**ـ شما که ایمان دارید ! سوای مؤمنان ، کافران را
بدوستی‌مگیرید (٤) .

---

(١) : سورهٔ انفال‌آیه ٦٠.
(٢) : سوره نساء آیه ٧٤ .
(٣) : سورهٔ آل عمران آیه ١٣٩ .
(٤) : سوره نساء آیه ١٤٤ .

در واقع دین نیروی روحی ودعوت به نیروی مادي است دین صخرهٔ مقاومت ودعوت به مقاومت شدید است پس استعمار غربی چاره ای جز دشمن بودن بااین دین ندارد ... البته مظاهر دشمنی بحسب اسلوب وروش هردولتی در استعمار ، و به حسب شرائط و اوضاع زمان فرق میکند . فرانسه مثلا در سراسر مغرب عربی بنام **ظهیر بربری** یا مراسم دیگری ، اعلان جنگ رسمی با اسلام می دهد و نمایندگان آن در «**دمشق**» صریحاً و آشکارا اعلام میدارند که اولاد صلیبی‌ها هستند!

انگلستان زیر پرده کارمیکندوراه خودرادر آموزشگاهها ومراکز تعلیم در « مصر » پیش میگیرد تابطور کلی طرزفکری بوجود آورد که هرگونه پی‌ریزی‌های زندگی اسلامی -بلکه‌شرقی- را کوچك شمارد و برای اواین کافیست که نسلی از آموزگاران را بااین طرز فکر تربیت کند و آنانرا در مدارس و ادارات فرهنگ آزاد بگذارد تاطرز فکر همه نسلها را بااین رنك درآورند وبرنامه‌ها وروشهائی پی‌ریزی کنند که به‌پیدایش این‌فکر منجر گردد . البته دقت کاملی هم در طرد افراد و عناصری که نماینده فرهنگ اسلامی هستند ، از مراکـز ارشادی وزارت فرهنگ ، دارد واجرا میکند وبدینترتیب از مقابله و دشمنی علنی بااحساس دینی بی‌نیاز میشود و این وظیفه را به گروه بسیاری که دارای تأثیر عمیقی در تکوین طرز فکر عمومی مصریها هستند ، واگذار میکند .

امادر«**سودان جنوبی**» کاربا اینجاها نمیکشد بلکه‌روشی‌رااجراء میکند که‌در مورد مبشران مسیحی و بازرگانان مسلمان، تعریف کردیم.

بدینترتیب هردولت استعمار گری از یك قرن پیش-وهمچنین قبل از آن-روش خاصی را در مبارزه وخاموش ساختن این دین بکاربرده وهمین امروز هم با کمال صمیمیت همه با هم در این راه گام بر می دارند ، صمیمیتی که عکس العمل وروش دول غربی درمسئله «کشمیر» بین هند وپاکستان وسپس در مسئله « **فلسطین** » آنرا نشان می دهد.

کسانی که خیال می کنند قدرت مالی و اقتصادی یهود در ایالات متحده و کشورهای دیگر ، عامل اصلی اتخاذ این روش ازطرف غربی-ها است ، و کسانی که فکر میکنند منافع انگلیس وحیله آنگلوساکسونی این راه را پیش پای آنها گذاشته است ، وافرادی که گمان می برند مبارزه و کشمکش بین دو بلوك شرق وغرب ، باعث این رفتار شده است .. همهٔ آنها اشتباه کرده عامل اساسی و حقیقی را که علاوه بر آن عوامل در این مسئله وجود دارد ، فراموش می کنند، و آن: **روح صلیبی است که در خون غربیها جریان ودرضمیر ناخود آگاه آنان جولان دارد .**

علاوه براینها ؛ ترس استعمار از روح اسلامی و کوشش برای نابودی وشکست نیروی اسلام ، عاملی است کـه همهٔ غـربیها را در احساس واحد وبخاطر مصلحت واحد ، در نابودی آن ، باهمدیگر مرتبط ساخته است . این عامل ؛ بین روسیه شوروی کمونیست و امریکای کاپیتالیست ! را جمع میکند . البته ما نقش صهیونیسم بین المللی را در دشمنی وحیله برضد اسلام وجمع آوری نیروها بر ضد آن در جهان استعماری صلیبی وعالم مادی کمونیستی - بموازات-همدیگر- فراموش نمی کنیم . **و اصولا این یکنقش دائمی است**

**که یهود از روز هجرت پیامبر اکرم به « مدینه » و پیـدایش دولت اسلامی ، همیشه آنرا بعهده داشته واجرا کرده است .**



جای تعجب اینجاست که روح اسلام ، علیرغم همهٔ این ضربه‌ها وصدمه‌هائی که از روز اول زندگی خود تا بامروز دیده‌است، وعلیرغم تأثیرهای ناگوار این ضربه‌ها در استقلال نوزاد آن ، و سپس علیرغم پیروزی، تمدن غربی با نیروی مادی، وفرهنگی خود ، وعلیرغم آماده شدن وسائل نابودی اسلام در دست استعمار گران ، در حالی که مسلمانان در استراحتند !..

آری علیرغم همه اینها ،روح اسلامی همچنان سالم مانده، و نیروی ذاتی آن درمجرای زندگی انسانی؛ بطور کلی، تأثیر میکند ودر سیاست‌های جهانی وروش آنها ، از چهارده قرن پیش تا بامروز ، نقشی را بعهده می گیرد ، بطوریکه هیچ نهضت سیاسی یا جنگی درجهان بوقوع نپیوسته مگر آنکه نقش اسلام را بررسی کرده اند.. حتی در دورانهای ضعف و تفرقه وتزلزل زندگی روحی واجتماعی واقتصادی درجهان اسلامی .

... دوران سکوت وسقوط بپایان آمد و گسترش اسلامی از نو بظهور رسید وجهان عرب ، چه شرقی وچه غربی ؛ بهمدیگر پیوستند ودوار دو گاه اسلامی بزرگ در «پاکستان» و«اندونزی» بوجود آمد واین ازمظاهریست که نمیتوان آنرا ازخصلت ذاتی زنده بودن اسلام دور دانست ونمیتوان منکر شد که ذخیرهٔ آن برای برپاداشتن یك زندگی اسلامی نوین ، همچنان قدرت دارد وباندازه کافی نیز هست و برپایه تمایل وخیال استوار نیست بلکه بطور روشن برپایه‌های عملی وواقعی

استوار است . واین پایه‌ها علیرغم عواملی که برای شکست ومقاومت پیدا میشوند ، نقش سازنده ای درتجمع و تشکل دارند و همهٔ موانع بمثابه ابرهای بهاریست که خواهی نخواهی ازبین خواهد رفت .

**راه دشوار**

البته من علیرغم ایمان کاملی که بامکان پی ریزی یك زندگی اسلامی درجهان اسلامی دارم . وعلیرغم عقیده ای که بصلاحیت اسلام در مورد جهانی شدن نظام آن در آینده ،دارم . . . دوست ندارم که دنبال یك خیال و اهی بگردم و بگویم که این کار ، کار ساده وآسانی است !.

هرگز ! ، بلکه در این راه مشکلات فراوان وبزرگی وجود دارد. چنانکه یك سلسله اعمال بزرگی لازم است که قبل ازآنکه تجدید زندگی صحیح اسلامی امکان پذیر باشد ، در خود مجتمع اسلامی بایست عملی گردد . ارزیابی این موانع ومشکلات بزرگ واشاره به این کار های لازم ، مسئله ایست که درك حقیقی عظمت هدفی که ما درپیش داریم، وسنگینی مسئولیت وعواقبی که دراین راه متوجه افراد میگردد ، آنرا ایجاد میکند . این کافی نیست که کسی با احساسات جوشان فریاد پرشوری بکشدتا آرزو وامیداوجامه عمل بپوشدوتحقق یابد .بدون ارزیابی همهٔ مشکلات وهمه عواقب ،وروشن ساختن افراد بر مقدار کوشش بزرگی که بایست در این راه بکار ببرند ، این کار امکان پذیر نخواهد بود .

البته طبیعی است که دوری مسافت بین سیستم حکومت وروح اسلامی ، دریك فترت طولانی ، برگشت بسیستمی را که ازاین روح

ناشی باشد ، مشکلتر میسازد ، برای آنکه تشکیلات دولت واجتماع ، وپایه‌های زندگی باهمهٔ زیر بناهایش وهمه روشهای روانی وعقلی . . . همه وهمه برپایه معینی استوار است که بدون کوشش طولانی وفراوان تغییر آن مشکل است وهرچه هم که برزمان آن بگذرد براین مشکل بودن اضافه میشود و به کوشش بیشتر وطولانی تری نیازمندمیگردد.

سپس بر عامل زمان طولانی ،عامل موجود دیگری افزوده میشود وآن اینکه : **مادراین دنیا بتنهائی زندگی نمی کنیم** ، وهمچنین در کناره گیری ازآن نیز بسر نمیبریم وارتباط مصالح واوضاع ما با این عالم ، که تمدن مخصوصی برآن مسلط است ودارای طرزفکری کاملا متناقض باطرز فکراسلام است ـ چنانکه خواهیم گفت ـ گامهای ما رادر راه تجدید یك زندگی صحیح اسلامی ، ازجهتی بطیء و کند واز جهت دیگر دارای تکالیف و وظائفی برما ،میکند .

از چیزهائیکه براهمیت این عامل اخیر میافزاید آنستکه جهان غرب که امروز باما اشتراك منافع دارد ، دروضع حاضر ازما نیرومندتر است ومارا نیروئی نیست که بر آن چیره شویم یا با نیروی او برابر گردیم ـ چنانکه درصدر اسلام بودیم ـ وازطرفی غرب دشمن ما و بالخصوص دشمن دین ما است وازاینرو هرگز اجازه نخواهد داد که یك سیستم اسلامی ازنو بوجود آورده ویك زندگی اسلامی صحیحی را تجدید کنیم. البته اگرما برجهان غرب مسلط بودیم یا نیروئی برابر آن داشتیم یا غرب دوست ماودوست دینی بود که میخواهیم بسوی آن بر گردیم ممکن بود که کوشش کمتری بکار بریم ولی اکنون باید کوششهای فراوانی بکار ببریم .

ولی باید توجه داشت که اینها بدان معنی نیست که بر گشت به سیستم اسلامی محال است ، بلکه میخواهیم بگوئیم که این امر، امر بزرك وامر مشکلی بوده و نیازمند کوششهای فوق العاده‌ایست وقبل از هر چیزی نیازمند بچند امر است : شور وجذبه درایمان به‌هدف وجرأت در رو بروشدن باعواقبی که دراین راه‌در کمین او نشسته است وبردباری در کوشش سختی که لازمه آنست ، و اطمینان به‌ضرورت وجـود آن بر مجتمع اسلامی و برهمه جهان انسانی ، یك تفکر ابتکاری ونو ، بنا براین وظیفه تنها اصلاح وضع نیست ، بلکه بوجود آوردن وضع کامل وجامع و نوینی است .

برما ـ،که چگونگی پایه‌های‌این نظام راروشن‌ساختیم. لازمست که بین مزایائی که از بر گشت بآن بدست میآوریم و کوششها و قربانیهائی که بایددرراه تحقق آن فدا کنیم.موازنه‌ای‌بعمل‌آوریم‌اگر ایمان ما باینجا رسید که این‌مزایا آنقدر ارزش دارد که این‌فداکاریها درقبال آن کوچك است ، بایدتصمیم خودرا بگیریم وبا توکل بخدا در راه جدید گام برداریم .



شایداز تصادفهای پرارزش ، دراین فرصت‌آن باشد که : تمدن فریبندهٔ غربی‌درطی‌ربع‌قرن ، جهان‌را بسوی‌دو جنگ‌جهانی رهبری! کرده ، چنانکه پس ازجنگ دوم هم آنرابه تقسیم‌کامل بین‌دو بلوك شرقی و غربی ، ســوق داده است . و تهدید دائمی بجنگ سوم و به اغتشاشات داخلی در همه جا ، وبه گرسنگی و بدبختی و برهنگی در سه‌چهارم جهان‌نیز رهبری نموده است . . واکنون همهٔ جهان‌درحالت

تزلزل و اضطراب بوده و در پی روشهای نو و در جستجوی توشهٔ روحی می باشد که بتواند اعتماد و اطمینان انسان را بـه مبادی و اصول انسانی بر گرداند .

البته با همه اینها نباید در زیاد در آماده بودن جهان غرب به قبول اصول تمدن اسلامی ما ، مبالغه کنیم ،و این خود موضوع دیگری است . . آری مردی چون **«برنارد شاو»** میگوید جهان غرب این روش را می پذیرد و پیش بینی میکند که غرب در این راه گام برمیدارد او می گوید : **من همیشه نسبت به دین محمد بواسطهٔ خصلت عجیب زنده بودنش نهایت احترام را داشته ام** . بنظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون وصور متغیر زندگی ومواجهه باقرون مختلف را دارد . من پیش بینی میکنم که ازهم اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. **روحانیون قرون وسطی در نتیجهٔ جهالت یا تعصب شمائل تاریکی از آئین محمد رسم میکردند** . او بچشم آنها از روی کینه وعصبیت ،ضدمسیح جلوه کرده بود . من در بارهٔ اینمرد فوق العاده مطالعه کردم و باین نتیجه رسیدم که نه تنها ضدمسیح نبوده بلکه باید اورا ناجی بشریت نامید **بعقیدهٔ من اگر مردی مثل او رهبری جهان نو را بعهده بگیرد .در حل مشکلات آن پیروز خواهد گشت وصلح وسعادت را که آرزوی بشر است،عملی وتأمین مینماید** . (۱) ،

---

(۱) : برنارد شاو Bernard Shaw این عبارت را در مقدمهٔ کتاب : Mohammad Apostol OF Allah نوشته است .
(خسروشاهی)

« متفکرین با انصافی در قرن ۱۹ ارزش ذاتی دین محمد را دریافته اند واز اینجمله است : کارلایل ، گوته ، گیبون و . . وبدینوسیله تحول صحیحی نسبت باسلام در اروپا پیداشد واروپا در این قرن پیشرفت زیادی بدست آورده و کم کم عقیده محمد را دوست دارد وشاید درقرن آینده بمرحله بالاتری برسد واقرار کند که این عقیده راه حل مشکلات است . . اکنون بسیاری از نزدیکان من و مردم اروپا بدین محمد نزدیك شده اند واین بما امکان میدهد که بگوئیم : **تحول اروپا بسوی اسلام شروع شده است (۱)** .

ولی ما می بینیم که پیش بینی « **برنارد شاو** » همچنان صرفاً پیش - بینی است ـ اگر نگوئیم که برای تخدیر مسلمانان است که با کمال اطمینان بنشینند ومنتظر پیروی اروپائیان ازدین خودشان بشوند! - و درهرصورت انتظار تحقق آن بدوعلت اساسی هنوز زود است :

(۱) : دشمنی موروثی نسبت باسلام ، دراعماق طبیعت اروپائی . که آنرا درعصر حاضر بخطر افتادن منافع استعمار غربی وشرقی- باادامهٔ وجود این مانع درسرراه ـ تقویت میکند .

(۲) : طرز فکر غربی براساس پایه‌های مادی تکیه کرده وتأثیر تفکر معنوی در آن ـ اززمان تمدن روم تاعصر جدید ـ بسیار کم است. این سخن نیازمند شرح وتفصیلی است وفائده توضیح آن فقط دراینمورد نیست بلکه برجواب بسؤال زیر نیز گسترش می یابد : آیا تمدن اسلامی وتمدن غربی میتوانند باهمدیگر تعاون وهمکاری داشته باشند؟ وحدود

---

(۱) : ازکتاب «حیاة محمد» از دکتر هیکل ، بنقل از شماره ۴۰ مجله « نورالاسلام » صفحه ۵۷۲۰ سال ۱۳۵۲ ﻫ .

این تعاون چیست ؟ :

ما دراوائل کتاب(جلد اول) گفتیم که: اروپاهیچوقت«مسیحی» نبوده واین بدوجهت بود : طبیعت کشمکش در آن ، در قطعه کوچکی از زمین اصول بزرگ منشانه مسیحیت را اجازه نداد که ریشه های خود را در این خاك سخت محکم کند . واز طرفی خود مسیحیت نیز خواستارزهد وفراموشی دنیابود . . . اکنون عامل سومی را که در آنجا بآن اشاره اجمالی کردیم . بر آن دو عامل اضافه می کنیم . و این عامل وجود امپراطوری بزرگ روم در سر راه مسیحیت وبقاء تعلیمات امپراطوری بمثابه پایه واساس تمدن جدید اروپا بود. البته بااینکه مسیحیت بآن منتقل شد ولی همیشه درحاشیه زندگی قرار داشت . در کتاب: **«الاسلام علی مفترق الطرق»** مطالبی هست که نقل آن دراینجا برای ماکافی خواهد بود: «**طرز فکر وراه امپراطوری روم توسل به زور و استثمار دیگران فقط بسود مام وطن بود !** رومی ها در راه رفاه وآسایش طبقه ممتاز ، زور را بد وظلم را انحطاط نمی دانستند و «عدالت» مشهور رومی فقط در حق خود رومی ها بود . وبدیهی است که یك چنین روشی فقط بر اساس ادراك مادی خالص در باره زندگی و تمدن امکان پذیر است . ادراك مادی وا بسته به یك طرز فکری که در هر صورت از هر گونه ارزشهای روحی و معنوی بدور است . ودر واقع رومیها دین را نشناختند و خدایان تقلیدی آنان هم فقط پیروی از خرافات داستانهای یونانی بود . اشباحی بود که در باره وجود آنان، بخاطر عرف اجتماعی بسکوت بر گزار شد وهر گزهم بآنها اجازه دخالت در امور زندگی حقیقی داده نشد ! بلکه فقط

کارشناسان هنگامیکه دراین باره مورد سؤال واقع میشدند، درباره آنها رجزخوانی میکردند وهرگز هم از آنها انتظار نمیرفت که برای بشر قوانین اخلاقی بیاورند!.

«این خاکی است که تمدن غربی در آن بوجود آمد. و بدون شك عوامل دیگری در خلال تطورات آن تأثیر گذاشته و سپس طبعاً در گوشه‌هائی از این میراث فرهنگی که از روم بارث برده بود، تغییر و تبدیل هائی بوجود آورده ولی یك حقیقت هیچ وقت از بین نرفته و آن اینکه هر چیزی که امروز بر زندگی و اخلاق غرب حکومت می کند مربوط به تمدن رومی است. چنانکه محیط فکری واجتماعی در روم قدیم بشکل سود پرستانه محض ولادینی بود - نه بصورت فرضیه بلکه بطورواقعی- محیط فعلی غرب جدید! نیز همینطور است.

بدون آنکه اروپا دلیلی بر بطلان دین- بطور کلی - داشته باشد وبدون آنکه به همچو برهانی خود را نیازمند ببیند.. امروز تفکر اروپای جدیدرا چنین می بینی که همه‌را درمسائل اخلاقی خارج ازحدودمفاهیم عملی، آزاد می گذارد!.

البته تمدن غربی منکر خدانیست، ولی درنظام فکری فعلی آن میدان وفایده‌ای برای وجود خدا نیست،

و بدینترتیب اروپای جدید می خواهد اهمیت وارزش عملی‌را فقط به افکاریکه در چهار چوب علوم تجربی قرار دارد، منحصر سازد. یالااقل به چیزهائی مربوط بداند که درروابط اجتماعی انسان؛ بطور آشکاری، تأثیر دارد. وچون مسئله وجود خدارا جزء هیچیك ازاین مسائل نمیداند تفکر اروپائی می خواهد«خدا»راازدائره مفاهیم عملی

کنار بگذارد!



«در اینجا سؤالی پیش می آید : این مسئله با طرز فکر مسیحی چگونه سازگار است ؟ آیا مسیحیگری ـ که کادر روحی ومعنوی تمدن غربی را تشکیل می‌دهد ـ همانند اسلام عقیدهٔ مبتنی و متکی بر اخلاق نیست؟... بدون شك این چنین است ولی دراینصورت اشتباهی بزرگتر از این نیست که ما تمدن غربی جدید را نتیجه و محصول نصرانیت بدانیم. پایه‌های اساسی فکر غرب را باید از درك چگونگی زندگی در میان رومیان قدیم جستجو کرد که زندگی سود خالص وخالی از هرگونه بازپرسی وسرپرستی است ! وبعبارت دیگر : ماچیز معینی درباره اصل زندگی انسانیت ومآل آن پس ازمردن را ـ ازراههای تحقیق علمی وارزیابی درحساب ـ بدست نیاورده‌ایم ونمی‌شناسیم .

وراه ما آنستکه همه نیروهای خودرا فقط درراه امکانات مادی و فکری بکار بیاندازیم ، بدون آنکه بخود اجازه بدهیم که پای بند اخلاق وادعاهائی بشویم که دلایل علمی رامحدودمیسازد ! . بدینترتیب شکی نیست که این روشی که تمدن جدید غربی با آن متمایز ومشخص میگردد ، چون دراساس خود لادینی است ، نه تفکر دینی مسیحی ونه اسلام ونه هیچ دین دیگری رانمی‌پذیرد . ودرواقع نسبت دادن پیدایش تمدن غربی جدید به مسیحیت ، یك خطا واشتباه تاریخی بزرگی است . مسیحیت در ترقی مادی علمی و تمدن جدیدی که غرب بدان رسیده است ، فقط سهم مختصر و کوچکی دارد وحتی باید گفت که این تمدن درنتیجه مبارزه پی گیر اروپا برضد کلیسای مسیحیت ودخالت آن در

زندگی، بدست آمد . . و علاوه مسیحیت امروز در نظر تودهٔ مردم فقط شکل ظاهری دارد، چنانکه خدایان روم چنین بودند. خدایانی که بآنها اجازه داده نشد وازآنها انتظاری هم نمیرفت، که نفوذحقیقی بر آنچه که در اجتماع میگذرد پیدا بکنند. البته شکی نیست که هنوز در غرب افرادی هستند که احساس وتفکر بر روش دینی دارند و کوششهای مذبوحانه ای بخرج میدهند تا بین معتقدات خود وروح تمدنشان توافقی بوجودآورند، ولی این‌افراد بسیارکم وناچیزند.

یك فرد عادی اروپائی - اعم از آنکه دمکرات، فاشیست، بلشویك، صنعتگر یا متفکر باشد- فقط یك دین مثبتی! رامی‌شناسد و آن پیشرفت مادی و بندگی آن است، یعنی اعتقاد باینکه در زندگی هدفی جز قرار دادن خود زندگی بمثابه هدف نهائی،چیز دیگری وجود ندارد یاآنطور که مصطلح شده: میخواهد «آزاد ازظلم طبیعت» باشد!.

معابد این دیانت کارخانه های بزرك و سینماها وآزمایشگاهها و کلوبهای‌رقص‌ومراکز تولید برق است. رجال ورهبران دینی آن بانکداران، ستارگان سینما، پیشوایان صنعت و قهرمانان پرواز است. نتیجه ایکه بالمآل بدست میآید کوشش برای رسیدن بهقدرت و خوشی است و این هم گروههای متضاد و طبقات متخاصمی بوجود می آورد که هر کدام بخاطر تصادم منافع و مصالحی که دارند برای نابودی دیگری تصمیم میگیرند اما ازنقطه نظر فرهنگی هم‌نتیجه آن پیدایش یك‌نوع اخلاق بشری است که فلسفه اخلاقی آن در مسائل و موارد سود وفایده عملی منحصر میشود که بالاترین و برترین مدرك

خیر وشر خوبی و بدی درنزد آن فقط تقدم مادی میگردد . . .»(۱) .



خلاصهٔ همه این مطالب آنکه وجدان اروپائی امروز ، آماده برای درك روح اسلامی و کمك گیری از آن برای رفع مشکلات انسانی نیست . البته این امر پس از پاره ای انقلابها وتحولات ، و پس از آنکه جهان اسلام خود به تجدیدزندگی اسلامی روش مستقلی شروع کند تاغرب حقایق عملی ومورد اجرای قابل حسی رادرآن پیدا کرده و طرز فکر خود را تعدیل بخشد ، امکان پذیر خواهد بود ، و من عقیده دارم که نسلهای پشت سرهمی بدنیا آمده وخواهند رفت و غرب نخواهد توانست به نحوی از انحاء روح اسلام را درك کند .

خلاصه دیگر آنکه : اسلوب تفکر اسلامی که برپایه هدفهای اخلاقی درکارها استوار است ، نمیتواند با اسلوب تفکر فعلی غربی که برپایه هدفهای سود پرستانه در کارها پایه گذاری شده سازگار باشد . این مسئله ایست که بایستی ما که بخاطر تحقق یافتن زندگی اسلامی صحیحی کار میکنیم ، حساب آنرا بر رسی کنیم و پی ریزی برنامه‌های این زندگی را به برنامه‌های عاریه‌ای که ازخارج واردمازیم حواله ندهیم ، زیرا این برنامه‌ها بااساس طرزفکر اصیل ماسازگار نیست **مسلمانان ازهمانروزیکه بخواهند تجدیدزندگی خودرا باعاریه گرفتن راهها وروشهای غربی درتفکر ورفتارزندگی اداره کنند**

---

(۱) : ازکتاب : «الاسلام علی مفترق الطرق» تألیف لئو پولد فایس تعریب دکترعمرفروخ

تسلیم‌شکست میشوند وبه سقوط و اضمحلال در زندگی - که میخواستند آنرا تجدید کنند- میرسند . برای آنکه آنان‌از نخستین گام‌ازتنهاراه اصیل وطبیعی‌خودمنحرف‌می گردند. راه اساسی ویگانه آنان ،آنست که برپایه‌های اسلامی‌فکر کنند که‌عامل‌اخلاقی راریشه وبنیاد بنای زندگی‌قرارداده وبه‌هدفهای اخلاقی‌در کارمی‌نگرد وسود ومنفعت‌راهدف‌نهائی‌اخلاقی‌نمی‌داند .

مادرفصول‌نخستین‌این کتاب‌دیدیم که: اسلام‌درعین‌تحقق‌بخشیدن به‌همه هدفهای صالح زندگی، عامل اخلاقی‌رانیزدر آن‌حفظ‌می کند، وارزش بزرگ‌آن در آن نکته خوابیده که زندگی را تجزیه پذیر نمی داند ومیان وسائل وهدفها فاصله ایجاد نمی کند وتعارض‌مادی و روحی‌دراساس زندگی‌وطبیعت‌هستی ومردم‌قائل‌نمیشودبلکه‌معتقداست که‌زندگی‌یک‌وحدت‌کلی‌است که‌باوحدت‌واتفاق‌کامل ،همه‌باهم بسوی این هدفها میروند .

## رشدوتکامل . .

بنابر این اسلام برای بشریت یک‌طرز فکر کاملی از زندگی راعرضه می کند واین طرز فکر همیشه درتطبیق وتفریع قابل رشدو تکامل است ولی هرگز قابل تعدیل و بهم آمیختگی در اصل و روش نیست .

وبرای‌آنکه این طرز فکر کامل نتایج طبیعی خود را ، بطور کمال وتمام ،بدهد بایست بطورکامل وجامع تطبیق واجرا گردد و گرنه کوچک‌ترین‌تعدیلی در اساس‌وروش آن ، موجب‌پیدایش‌اختلال می گردد که باآن شکل واقعی زندگی ، که اسلام ترسیم می کند ،

تحقق نمی‌پذیرد .

اما رشد وتکامل همیشگی در تفریع و تطبیق ، براساس طرز فکر کلی ، یك امر طبیعی است که حقیقت اسلام آنرا قبول دارد و بآن میخواند و وسائل آنرا آماده می سازد و آنرا برسمیت می شناسد . قیاس و **اجتهاد واختیارات وسیعی که به زمامدار وحاکم اسلامی داده شده همه وسایل زنده‌ای برای بقاوادامه رشدوتکامل در تفریع وتطبیق برای اداره چرخ زندگی بوده و جوابگوئی به نیاز مندیهای نوظهور است**: ولی فقط یك مسئله باید حتماً مراعات شود ، وآن اینکه : این تفریعات وتطبیقات نباید خارج ازچهار چوب اصول اساسی طرز فکر اسلامی باشد و نباید روشی غیراز روش آنرا پیش بگیرد وروح دیگری غیر ازروح قوی ومستقیم اسلامی را برخود بپذیرد .

ملاك قبول یارد هرگونه تفریعی آنست که آنرا برطرز فکر اساسی اسلامی وروح عمومی آن عرضه بداریم، هرچه که باروح وفکر آن موافق باشد بپذیریم ، وآنچه که باآن موافق نباشد ، طرد کنیم و بدینترتیب میتوانیم از ثمرهٔ همه کوششهای خود در حدود طرز فکر اساسی خوددرباره زندگی وهستی وانسان، بهره برداری کنیم و بین خودو کوششهای بشری سدّی ایجاد نکنیم وازکاروان تند روجهانی ، عقب نمانیم . ودردل ما بمثابهٔ ایمان وجذبه ، شور و شوق ، ثابت باشد که: ماطرزفکری درباره زندگی داریم که بزرگتر و بهتراز هرچیزیست که پیروان هردین یافلسفه‌یاتمدنی دارند،زیراکه آن ساخته آفریدگار زندگی است .

البته این گفتار مختصری است و برای رسیدن باین هدف بزرگ نیازمند تفصیل وشرح وسائل عملی است. چنانکه محتاج تفصیل دیگریست

که شامل گفتار خاصی درباره «عدالت اجتماعی» ـ موضوع اصلی این کتاب ـ باشد. واکنون بیاری خدابآن شروع می کنیم :

## تجدید زندگی اسلامی

تجدید زندگی اسلامی فقط باقانونگزاری و تعیین سیستم پی ریزی شده براساس طرز فکر اسلامی، امکان پذیر و عملی نمیگردد، این یك رکن از دو رکنی است که اسلام در پایدار داشتن زندگی، همیشه بآنها تکیه دارد. امار کن دوم آنست که یك تفکر مملو از روح اسلامی بوجود آید تا گامهای نخستین این زندگی نو، ازدرون نفس برداشته شود. تابامحیطی که قانونها وروش ها آنرا ایجاد میکنند سازگار باشد.

اما عدالت اجتماعی، باید دانست که آن جزئی ازاین زندگی اسلامی است که بدون تحقق این زندگی، بطور کامل تحقق نمی پذیرد، ودوام وبقاء آن تضمین نمیشود مگردرصورتیکه برپایه های محکم آن استوار گردد که وضع آن دراین، مانند وضع هر نظام دیگریست که بایست بهایمان واطمینان بهصلاحیت آن اعتماد ورزد، وگرنه پایههای معنوی خودرا ازدست میدهد وفقط بهقدرت قانونی واجباری تکیه می- کند، واین قدرتی است که عمر آن دیری نخواهد پائید . . . .

ازاینجااست که قانون اسلامی -چون متکی بهعقیده دینی میباشد- نزدیکتر بهپیروی واطاعت است . وروی این اصل ضروری است که ما برای احیاء این عقیده بکوشیم، وتحریفها وشبههها و تأویلهارا از آن دور کنیم، تاسندمحکمی بر آن نظام قانونی گردد که برای تحقق یافتن یك زندگی صحیح اسلامی، بآن اشاره می کنیم. وبدینترتیب این زندگی برپایه قانون وارشاد (خطاب بدرون ووجدان) که دووسیله اساسی اسلام در

تحقق بخشیدن بهمه هدفهای خود میباشد ، استوار میگردد .

بنا براین لازمست که دردل افراد وتوده‌ها، بموازات تشریع و قانون اسلامی که زندگی را نظم می بخشد، طرزفکر اسلامی را زنده کنیم.

**وفرهنك تنهاوسیله طبیعی ایجاد این طرزفکر است .**

ولی باید دید که ما چگونه میتوانیم بوسیله فرهنك و وسائل تربیت و آموزش وپرورشی که درباطن خود غربی ودرواقع دشمن طرزفکر اسلامی است، یك طرزفکر اسلامی بوجود بیاوریم؟.. همه میدانیم که اولا تفکرغربی برپایه مادیات استواراست که درست مخالف نظریه اسلام درباره زندگی است وثانیاً : جنك بااسلام جزء اصلی واصیل تکوین فرهنك غربی است خواه این قصه بطور آشکاردیده شودیا آنکه زیر پرده وماسك باشد ! .

ما چنانکه گفتیم : شکست خودرادرهمان اولین گامی که بر میداریم اعلام میکنیم زیرا که تفکر غربی را برای احیاء طرز فکر اسلامی وسیله قرار میدهیم. پس باید اولا از طریقه تفکر غربی آزاد شویم وروش خود تفکراسلامی راپیش بگیریم تا نتیجه و محصول را خالص بدست آوریم .

معنی این گفتار آن نیست که ماازنظرفکری و فرهنگی و علمی عزلت اختیار کنیم . همهٔ اینها میراث ویادگارهای انسانی و همهٔ ملل جهان در آن شرکت کرده‌اند ومانیز نخست درآن سهم اصیلی داشتیم وهم اکنون هم درتکوین آن شرکت حقیقی داریم - ولو اینکه بصورت ظاهر از تأثیرمثبت بدوریم - برای آنکه همکاری بین همه ملل روی زمین ، یك همکاری دائمی وهمیشگی است .

بنابر این خواست ما، کناره گیری از کاروان بشریت نیست ، بلکه مادرصدد تجدید و بنای طرز فکر اسلامی هستیم آنهم در هنگامیکه حتی برای خود روشنفکران غربی هم روشن شده که طرز فکر تمدن مادی غربی، طرز فکر خطرناکی برای استقلال وشخصیت انسانی است وهمین تمدن موجب این اضطراب دائمی و کشمکش ومبارزه مداوم و دشمنی همیشگی وسقوط اخلاقی انسانیت شده است ، اگر این سقوط اخلاقی انسانیت پیش نیامده بود ، و اگر اساس تفکر غربی در باره زندگی - که یك اساس مادی است - برای هدایت بشریت بسوی کمال صلاحیت داشت ، ممکن بود که این همه پیشرفتهای علمی موجب سعادت وراحتی وامنیت بشریت گردد .

پس مادامیکه مادر این شرایط ، درصدد تجدید بنای این طرز فکر هستیم ، بایددرباره آنچه که ازغربیها میگیریم، دقت کنیم تا به بینیم که کدام یك را باید بگیریم و کدام راطرد کنیم ، تا بتوانیم یك مجتمع اسلامی محکم وعمیقی را که در معرض خطر تصادم وتعارض نباشد ، پی ریزی کنیم . وبعبارت دیگر : لااقل لازمست که مادر دوران کودکی وحضانت این طرز فکر ، حمایت آنرا بعهده بگیریم. حضانت فکرت درداخل دل خودمان نه درخودفکرت، برای آنکه خود طرزفکر باندازه‌ای نیروو روشنائی دارد که از هجوم هر گونه فکر جدا وبیگانه ای جلوگیری کند . واین مائیم که شیر میخوریم و کم کم تغذیه میکنیم وازآن طرزفکر بیگانه ایم وبایددردوران تکوین، مورد پرستاری قرار بگیریم !.

اما علوم محض وخالص وآثار تطبیقی آن ، با همه انواع و

اقسامش بدون تردید باید مورد بهره برداری ما قرار گیرد و بدون قید و شرط و بدون کندی و تردید از آثار آن در زندگی مادی خود استفاده کنیم.

اما در فلسفه، که تفسیر فکری برای هستی و زندگی است، و در ادبیات که تفسیر احساسی و ادراکی هستی و زندگی است و تاریخ که تفسیر واقعیات و رویدادها است، و در تشریع و قانونی که تفسیری از پیوند افراد و جماعات است، باید در استفاده از اینها، با تمام قوا مواظبت کنیم.

ما از بهره برداری از علوم محض، در جزئیات زندگی ناراحت نمیشویم ولی تفسیر کلی زندگی ما را ناراحت میکند، برای آنکه پایه و اساس آن برخلاف طرز فکر ما است و منجر به پیدایش شکلی برای هستی و زندگی میگردد که با شکلی که اسلام خواستار آنست تضاد و تصادم دارد و منتهی به روشی غیر از روش اسلامی میشود: همان روشی که امروز بشریت از آن در رنج است و دردهای آنرا میچشد!.

## پرسش بجا؟

شاید گفته شود: اگر مسئله چنین است، خود علوم خالص نیز مورد اطمینان نیست، برای آنکه در عمق و اساس خود از طریقه تفکر غربی جدا نیست. راه تجربی بر پایه فلسفه معینی استوار است و آن فلسفه‌ای ضد فلسفه معنوی و روحی است. و اگر راه تجربی در اذهان و افکار جای نمیگرفت، علم و دانش در گامهائی که برداشت نمیتوانست پیش برود. چنانکه علم خود جدا از فلسفه نیست و تحت تأثیر آن قرار میگیرد. برای آنکه فلسفه از تجارب و نتایج علم استفاده میکند

ودر راه وروش خویش تحت تأثیر آن واقع میشود ،وبنا براین اقتباس علوم محض ، خالی از اقتباس شمه‌ای ازاین فلسفه ـ که در علوم تأثیر کرده ومتقابلا تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته ـ نخواهد بود..واین علاوه بر این مسئله است که : نتایج تطبیقی علم در زندگی مادی ووسائل‌معیشت وتوزیع‌ثروت ، تأثیر میگذارد واین‌خود موجب‌پیدایش اجتماعات جدید ، با فلسفه‌های جدید میگردد، یالااقل دارای‌طرز فکری در باره زندگی خواهد بود که‌تحت تأثیر این تحولات قرار خواهد گرفت.؟ . .

مامیگوئیم : همه اینها صحیح ودرست است ، ولی‌چاره ای جز این نیست ، وراهی برای جدائی ازعلم ومیوه های آن وجود ندارد وشاید هم ضررش بیش ازنفع آن باشد ،ولی باید در نظر گرفت که دراین زندگی ، خیرمحض‌وشرمحض وجود ندارد . اسلام مانع‌ازعلم وبهره برداری از آن نیست ودر استفاده از میوه های علمی باغهـای انسانیت چیزی که معارض روح‌اسلام باشدوجود ندارد . وما هنگامی که جلو تأثیرات کلی درعالم فلسفه وادبیات وتاریخ و قانون ـ و همه تبعات اینها در روش‌های‌تربیت‌وادراك و ... ـ رابگیریم‌وهمهٔ آنهارابر اساس اسلامی پی ریزی نمائیم ، تاحدود زیادی از تأثیر علوم وآثار مادی آن ، دراساس طرزفکری که در باره زندگی و روش آن داریم درامان خواهیم‌بود .



در مورد راههای تربیت ، بدنیست که بگوئیم :آن‌جدا ومنفك از فلسفه عمومی مردم نخواهد بود و ما هنگامیکه راههای تربیت و

برنامه‌های آموزش وپرورش غربی را پیش میگیریم ، بضمیمه آن‌طرز تفکر عمومی ، و فلسفه موجود در پشت این‌راهها و برنامه ها رانیز خواه خود بخواهیم یانخواهیم ، اخذمی کنیم .

اعتقاد باینکه‌این‌مسائل«پیدا گوژی»خالص‌ومحض‌است‌وبنا براین «انسانی»است ودرشهرو کشوری تغییر نمی‌یابد ؛ یك‌اعتقادساده‌لوحانه و کوته‌نظرانه ایست و غرور روانشناسان و دانشمندان علوم تربیتی و خودپرستی آنان باعث‌شده که علوم خودرا به‌فلسفه ـ پس‌از آن که در قرن اخیر جداشده‌بود ـ بچسبانند !

ولی این مسئله‌ایست وواقعیت چیز دیگری . روانشناسی‌ممکن است که روزی بشکل علم‌محض درآید و در کارگاهی تدریس شود ، ولی توجیه آثار آن وبهره‌برداری‌ازراههای تربیت وترتیب برنامه‌ها.. همه وهمه تحت‌تأثیر فلسفه عمومی درباره زندگی خواهندبود ، و در برابر آن فلسفه خاضع‌بوده وسرانجام بآن خواهندرسید . وحتی‌می - توان گفت که خضوع روانشناسی بر کارگاه ! خود اثری از آثارفلسفه تجربی ، یاطریقه تجربی است که طرزفکرمادی غربی درسالهای‌اخیر شامل آن‌شده است . ودرواقع روانشناسی استقلالی ازخوددرقبال‌فلسفه عامه‌ندارد ، مگراستقلال ظاهری که درنتایج نهائی‌تأثیری‌ندارد . . و همچنین است برنامه‌های تربیتی وفلسفه‌های آنها[1].

## پراگماتیسم

ما هنگامیکه دقت می کنیم ومی‌بینیم که برنامه‌های امریکائی وراههای آموزش وپرورش در آن ، به‌تمرینهای عملی ، بیشتر از درك و تفقه علمی ، تمایل دارد و کارهای علمی را به فرضیه های نظری

. ترجیح می دهد ! ، بـایست علت آنرا در فلسفه «**پراگماتیسم**» (۱) بجوئیم که بنیاد آنرا درسال ۱۸۷۸ م «**چارلز پیرس**» پی ریزی کرد و «**ویلیام جمز**» آنرا تکون بخشید و «**جان دیوی**» فیلسوف تربیتی معاصر ، آنرا محکمتر ساخت . واین طریقه درواقع انقلابی دروسائل تفکر و بحث وعدول کاملی ازافکارمجرد ومفاهیم نظری‌بوده و بحث‌از اشیاء درحقیقت وماهیت آنها ومنحصر ساختن‌بحث وتحقیق به‌مدلولات عملی و آثار آنست .

«فکر Idea» بنظر چارلز پیرس یادرفلسفه‌پراگماتیسم، یك‌برنامه وراه کوشش و کاراست‌وخودبخودحقیقتی‌نیست ، یعنی من هنگامیکه صدای اتومبیلی رادرخیابان شنیدم ، معنی ندارد که در باره حقیقت ، اصل ومنشأ این‌فکر که آیاحقیقتی است‌یاموجود خیالی‌است ، تحقیق کنم ونباید فکر کنم که این‌از کارهای گوش وجهاز عصبی است یااز

---

(۱) : پراگماتیسم فلسفه جدیدی است‌که در اروپا وآمریکاهم‌تازگی دارد . این‌مکتب ، به «**مکتب‌عمل**»درمقابل «**مکتب اندیشه و نظر**» intellectualisme معروف است . « **ویلیام جمز** » که از بزرگان این فلسفه است‌آنرا چنین تعریف میکند : « یك موضوع حقیقت است برای آنکه مفید است و مفید است برای‌آنکه حقیقت است و این دو مطلب‌بیان‌امر واحدی است . » .

پراگماتیسم در بعضی مسائل با اسلام‌که خود طرفدارسرسخت‌اصالت العمل بمعنی واقعی کلمه است ، توافق دارد . در این بـاره آقـای مهندس بـازرگان رسـاله کوچکی تحت عنوان « **پراگما تیسم در اسلام** » نوشته اندکه چندین بار چاپ شده بآن مراجعه شود . . .

(خسروشاهی)

صدای گوشخراش یا از اتومبیل است ... بلکه من فقط باید متوجه باشم که براست یا چپ به پیچم وراه را برای اتومبیل وراننده آن باز کنم!. معنی این آنست که درخط سیر خود تغییری بدهم واز راهی که در پیش داشتم ، براه دیگری متوجه شوم واز اینجاست که پراگماتیسم می ـ گوید : طرز فکر، برنامه برای عمل و کار است یا روشی برای تأثیر درمحیط است و گامی درراه کار است . » (۱)

گسترش این نظریه وطریقه درتفکر ، باعث پیدایش راههای تربیتی آمریکائی و برنامه های تعلیم وپرورش گردیده تا یك فکر کلی بوجود آورد که به اشیاء فقط با این نظر ، بنگرد و در زندگی چنین فکر کند بلکه همین فلسفه استکه بآمریکا رنگ فعلی را بخشیده و آنرا بسوی این تولیدها و کارهای عملی کشانیده وازفرهنگ فنی ونظری ، تاحد زیادی بی نیازساخته است .

پس باید ماحساب فلسفه عامه را هنگامیکه راههای تربیت و برنامه های تعلیم رااخذ می کنیم ، قبلا بنمائیم و بدانیم که این فلسفه درپشت همهٔ این وسائل خوابیده وآنرا بوجود آورده وطبعاً ازنتایج تجزیه و تحلیل های روانی محض نیز کمك گرفته ، و لوآنکه خود این بررسی ها ، در راه ونتیجه خود ، تحت تأثیر همین فلسفه قرار گرفته است .



پس راه ما ، ازنقطه نظر تئوری ، برای ایجاد فکر اسلامی

---

(۱) : از کتاب : « البراجماتزم او فلسفة الذرائع » تالیف دکتر یعقوب فام .

مستقل . آنست که با احتیاط کامل در اقتباس فلسفه و تبعات آن از راههای تربیت و آموزش و پرورش وادبیات و تاریخ وتشریع، پیش برویم ومن سخن کوتاهی درباره همه این مسائل فرهنگی در اینجا می آورم:

**فلسفه**

اما فلسفه : قبلا اشاره کردیم که طرز فکر کلی اسلام در باره هستی وزندگی وانسان ، طرز فکریست که در اساس خودبا طبیعت افکار کلی دیگردر فلسفه های غربی - اززمان یونان تابامروز - جدا بوده وبا آن مخالف است که دراینجا مجال بحث درباره این اختلاف نیست و کافیست که بدانیم در این مسئله یك اختلاف اساسی و ریشه داری وجود دارد (١) .

**مخصوصاً دانشگاه الازهر وظیفه خاصی در این زمینه داشت که بآن عمل نکرده ... وآن این بود که درباره این طرزفکر کلی اسلام بحث کند و بزبان عصروروش زمان آنرا نیرومندانه دردسترس همه بگذارد ومیان آن ومکتبهای فلسفی دیگر مقایسه‌ای** بنماید.. الازهر بجای آنکه باین کار اقدام بکند ، با خیال آسوده در دانشکده اصول دین ، چیزی را بنام فلسفه اسلامی از کتابهای ابن سینا و ابن رشد - تدریس می کند که در واقع انعکاسات فلسفه یونان است که هرگز پیوندی با حقیقت طرز فکر کلی اسلامی ندارد ودر واقع اهمیت ندادن برسالتی است که بعهده الازهر گذاشته شده واعلان شکست روحی وفکری ازناحیهٔ نخستین مرکزطرز فکر اسلامی است.

---

(١) ، مؤلف امیدوار است که برای خوانندگان خود بحث کاملی را درباره «طرزفکراسلام درمورد هستی وزندگی انسان » تقدیم کند .

برای ایجاد طرز فکر صحیح اسلامی در باره هستی و زندگی و انسان لازم است که بطور کلی در دبیرستانهای ما فلسفه غربی تدریس نشود ودر دانشگاه- دردانشکده فلسفه- هم لااقل قبل از دو سال نخستین، تدریس نشود. وطبعاً- دردانشکده‌های الازهرهم فقط در دوران نهائی، تدریس شود وقبل از آن درهر آموزشگاه ومدرسه‌ای، بایست یك تجزیه وتحلیل عمیقی که طرزفکر حقیقی اسلامی‌را روشن کند، و از فلسفه باصطلاح «اسلامی» منزه است، بعمل آید.

هنگامی که دردل و فکر دانشجویان، پایه‌های محکمی در باره روح اسلام وتفکر آن درباره‌هستی وزندگی وانسان، خیروشر، عمل و پاداش.. - وهمهٔ مباحث عقیدتی اسلامی مخصوص میدان فلسفه ... بوجود آمد، در سالهای آخر دروس دانشگاهی به‌دانشجویان متخصص فلسفه‌توشهٔ فلسفهٔ یونان و انعکاسات آنرا درفلسفه اسلامی و همچنین توشهٔ فلسفه‌های جدید اروپائی و امریکائی را تقدیم می کنیم والبته‌در هر مرحله‌ای ازمراحل آن میان آنها وفلسفه اسلامی مقایسه‌ای بعمل می آوریم وتاحدی ضامن‌عدم تأثیر نامطلوب آن دروجدان واحساس آنان‌می‌شویم:

وآثار آن درافکار دانشجویان هنگامی ظاهر میشود که آنان آماده ومهیا برای بحث‌ومناقشه هستندومیتوانند آنچه‌را که‌موافق راه تفکر اصیل مسلمانان نیست‌رد کنند.. دراینصورت آشنائی بافلسفه‌علاوه بر آنکه مضر نیست شاید مفیدهم‌باشد چون صرفاً یك‌شناخت‌عقلانی‌دور ازتأثیر دروجدان ودرون ودرتصور زندگی واحساس چگونگی آن و رفتاردر آن، میباشد.



مامثالی در باره نظریه فلسفه « پراگماتیسم » در مورد اشیاء آوردیم و شاید در آن مثال نتوان اهمیت‌تأثیر این فلسفه واین‌طریقه را دریافت ، و بهتر است که این فلسفه را در نتایج دور آن ارزیابی کنیم تا آثار مهم آنرا در نقشی که در ایجاد تفکر نسل می تواند داشته‌باشد بشناسیم.

«اکثریت مردم به«خدا» ایمان‌دارند ،این فکر وایده‌ای idea است.خواه از نظر منطق صحیح باشد یا نباشد. نظریه‌فلسفی‌می گوید: اگر وجود خدا منطقی باشد حتماً خدا هست . . . « ولی پراگماتیسم این‌مسئله‌رااز نقطه دیگر بر رسی کرده‌وبشکل دیگری ارزیابی‌میکند بنظر پراگماتیسم صحیح‌بودن این طرز فکر بسته‌به‌خواستهای‌منطقی نیست بلکه‌بسته به‌صلاحیت وارزش این فکر در زندگی معمولی‌وروز مره ودرآزمایشهای‌مااست،اگراین فکروایده درزندگی‌نتایج‌رضایت بخشی داشته باشد اصل آن کاملاصحیح‌ودرست‌استوبدینترتیب‌خداوند موجود است ودرغیر اینصورت نه مامیتوانیم باین‌فکرمعتقدشویم و نه میتوانیم بآن اطمینان پیدا کنیم.»(۱)

راه اسلام ، تاحد کم یازیادی ، بانظریه فلسفی اختلاف دارد و مانند آن فقط به منطق ذهنی قضیه تکیه‌ندارد بلکه الهام‌راهم با آن شریك میداند . ولی‌با« پراگماتیسم » تناقض دارد . برای آنکه‌ما که باآن بسوی مقصدراه میرویم ، ممکن است‌روزی‌برسد که به بینیم فکرخدا وظیفه‌ای ظاهراً درزندگی مادی‌ماندارد ، ودراینصورت‌باید

---

(۱) : ازکتاب « البراجماتزم او فلسفة الذرائع» . دکترفام .

آنرا از اساس کنار بگذاریم،چون چرخی را نمی‌چرخاند ووسیله‌ای را حرکت نمیدهد ! (۱)

سپس گام دیگری بجلو برمیداریم : ناگهان می بینیم که سود ومنفعت ظاهری تنهاملاك کار است ، آنهم نه فقط درقبول و عدم قبول اشیاء ، بلکه حتی درتصور وجود یاعدم‌وجود آن!واین‌مرحله‌ای است که انسانیت در آن همه ارزشهای انسانی‌خودرا ازدست میدهدو بمثابه آلات وادواتی میماند وبس .

وبدون شك روش‌زندگی نیز جدا از این افکار نخواهد بود و هیچ بعید هم نیست که ما بگوئیم : روش ایالات متحده آمریکا در قضیه «فلسطین» ونظریه آن درسازمان‌ملل‌متحده‌در باره«مصر»ـعلاوه بر عوامل گوناگون ـ بیشترناشی ازفلسفه‌پراگماتیسم‌بود . حـق و عدالت ، طرز فکریست که ارزشی در زندگی مادی غربی ندارد ، و بدینترتیب در رفتار بین المللی هم معنی ندارد که‌ازآن‌پیروی شود و بآن اقرار بعمل آید این تفسیریست که برای توجیه‌این‌موقف فریبنده وگمراه کننده کافیست ! .

مااگر بخواهیم که در مجتمع اسلامی ما همچو طرز فکـری بوجود نیاید ، بایست قبل ازپیدایش وتکون‌یك‌فکر نیرومند،روشن ، عمیق ، دردل جوانان و نسل نو ، از تدریس فلسفه غربی خود داری کنیم تاطرزفکر کلی اسلامی را بخوبی درك کنند . چنانکه باید در

---

(۱): نویسنده، رساله‌ای‌تحت عنوان « نظری به فلسفه : پراگماتیسم» نوشته‌که بزودی منتشر خواهد شد مطالعه آن برای درك کیفیت این فلسفه کمك فراوان میکند . ( خسروشاهی )

اقتباس راهها و برنامه های تعلیم و تربیت دقت کنیم ، زیرا که همه اینها در کشورها : تابع فلسفه‌های عمومی هستند و موجب پیدایش هدفهائی میشوند که این فلسفه آنرا طرح ریزی میکند .

## ادبیات

ادبیات تفسیر ادراکی و احساسی زندگی است و آن منبعث از منبعی است که همهٔ فلسفه هـا ودین ها ، تجربه ها ، درهر محیطی از محیط ها ، در آن ریخته میشود .

شاید ادبیات مؤثرترین چیزها درتکوین یك فکر درونی درباره زندگی است و بشکل خاصی دردل بشریت تأثیردارد .وازاینجااست که ما بایدادبیات سرشارازتصوراسلامی داشته باشیم .وشاید بی مناسب نباشد که دراینجا کمی درباره روش ادبی اسلام سخن بگوئیم .

ادبیات ـمانندهمه فنون وهنرهاـ تعبیر زنده‌ای ازارزش زنده ای است که وجدان هنرمندتحت تأثیر آن قراردارد. این ارزشهادر محیطها ، درمیان افراد ، درقرون واعصار ، گوناگون است و لی در هر صورت ناشی ازیك تصورسرشار از زندگی و پیوندهای انسان با هستی ، یا انسان باانسان است .

بیهوده است که ماهمه فنون وهنرها راعاری ازارزشهائی بدانیم که میخواهند مستقیماً از آن تعبیر کنند یااز اثرحس انسانی آن سخن گویند. برای آنکه‌ما اگر بتوانیم آنهارا ازاین ارزشها دور کنیم ـ که امکان پذیر نیست ـ در دست خود چیزی جزعبارتهای بیربط ، سطور توخالی ،صداهای مسخره وخنده‌دار ، نخواهیم یافت .

همینطور بیهوده است که ما کوشش کنیم که این ارزشها را از

تصور کلی زندگی و پیوندهای آن بین انسان وهستی و انسان با انسان، جدا کنیم . وفرقی نمیکند که خود انسان بداند که او تصور خاصی در بارهٔ زندگی دارد یا نداند، زیرا این امر در هرصورت وجود دارد و همانست که ارزشهای زندگی را در نظر وی محدود میسازد و تأثرات او نیز رنگ این ارزشها را دارد ...

اسلام دارای تصور معینی در باره زندگی است که ارزش بخصوصی دارد وطبیعی است که تعبیر از این ارزشها یا تأثیر آن در نفس هنرمند، دارای شکل و رنك بخصوصی خواهد بود . (۱)

مهمترین خصلت اسلام آنستکه اسلام عقیده بزرگ نیرومند و سازنده ای است که خلاء جان و زندگی را پر میکند و نیروی بشری را در احساس و عمل و در وجدان وحرکت ،دراو به پایان میرساند ؛ و دیگر جای خالی برای حیرانی وسرگردانی باقی نمیگذارد و به خیالات واهی هم هرگز اجازه بروز نمیدهد . و بارزترین نمونه آن همان واقعیت عملی حتی در میدان امیدها و آرزوها است . هر امیدی ادراك یا اقدام با درك طبیعت روابط و پیوندهای هستی یا انسانی است و برای مستحکم ساختن رابطه بین خالق ومخلوق است وهر آرزوئی انگیزه‌ای برای ایجاد وتحقق هدفی است ، هرچقدر که بلندپایه وطولانی باشد .

اسلام برای تحول وپیشرفت زندگی آمد، نه آنکه باوضع موجود بسازد ویا انگیزه‌ها وقیود وغرائز موجود را برسمیت بشناسد .وظیفه دائمی اسلام آنست که زندگی را بسوی تحول و ترقی و تجدد ببرد و نیروهای بشری را به ایجاد وارتفاع وپیشرفت بکشاند . ادب وهنر ناشی از تصور

---

(۱) : عبارات این قسمت بطور آزاد ترجمه شده است .

اسلامی، لحظات ضعف بشری را بخاطر وجود و وقوع آن قبول نمیکند و نمی گوید که چون وجود دارد باید آنرا پذیرفت. اسلام منکر آن نیست که بشریت ضعف دارد ولی اینرا نیز میداند که در بشریت نیرو نیز وجود دارد و میگوید که وظیفه اساسی آن غلبه بر ضعف واقدام برای ترقی و تحول بشریت است نه تجویز ضعف و آرایش آن !.

ادبیات یا هنر ناشی از تصور اسلامی ، گاهی به لحظات ضعف بشری اشاره میکند ولی در همان حال باقی نمیماند بلکه میخواهد دست بشریت را بگیرد واز آن مرحله نجات بخشد واز قید و بند نیازمندی رها کند واین کار را بخاطر مفهوم تنك «اخلاق» نمیکند بلکه در سایه تأثیر طبیعت تصور اسلامی بر زندگی و بخاطر طبیعت اسلامی در تطور و تحول زندگی وعدم رضایت به وضع موجود است ..

نظریه اسلامی به منفی بودن انسان در روی زمین ایمان ندارد وازاینرو ادبیات و هنر ناشی از تصور اسلامی موجود بشری را به ضعف و نقص وسقوط اجازه نمیدهد و خلاء زندگی ومشاعر اورا بالذائذ حسی یا اشتهائی که جز حسد وحیرت واضطراب ومنفی بودن نمی آفریند ، پر نمیکند . بلکه این موجود را دعوت میکند که به امیدهای بلند و آزادی رو کند و خلاء زندگی ومشاعر اورا با هدفهای ترقیخواهانه زندگی بشریت پر میکند . . .

همچنین وظیفه این ادب ، یا هنر وارونه نشان دادن شخصیت انسانی یا واقعیت زندگی و نشان دادن زندگی بشری در یك شکل مثالی که وجود ندارد ، نیست . بلکه آن راستی در تصویر ظاهر و باطن انسان است وهمچنین تصویر صحیح هدفهای لائق بزندگی بشری است

وقتی ادب از تصور اسلامی سرچشمه گرفت دارای توجیه صحیح می‌باشد ، زیرا اسلام جنبش دائمی برای تحول و پیشرفت زندگی است هرگز وضع موجود در زمانی یادر میان قومی را بخاطر اینکه هست امضاء یا آرایش نمی‌کند ؛ بلکه مقصود اساسی او از بین بردن وضع موجود و بصورت نیکو در آوردن آن و تعلیم دائمی حرکت سازنده صورتهای نو و تازه زندگی است .

البته گاهی در این جهت با تفسیر مادی هنر برخوردی نموده سپس جدا می‌شوند .. پس محور و پایه اساسی در هنر مادی اختلاف و مبارزه طبقاتی است، اما اسلام این اهمیت را برای او قائل نیست ، زیرا نظرش در مقاصد بشری، وسیعتر و بلند تر از اینها است .

تصور نشود که اسلام ستم اجتماعی واختلاف فاحش طبقاتی را امضاء کرده یا بآن راضی است ، هرگز؛ بلکه بکسی هم اجازه اظهار رضایت یالذت وخشنودی باطنی نداده و پیوسته در تعلیماتش نابودی و دگرگونی آنرا تعقیب کرده است . بااین وصف امتیاز خاص اسلام در مورد جنبش برای تحول و تکامل حیات اینست که : هرگز از کینهٔ طبقاتی در این راه استفاده نمی‌کند ، بلکه اشتیاق کامل به بزرگی انسان ورهائی او از زبونی درمقابل نیازمندی و گرفتاری و آزاد کردن انسانیت از بند شکم وچهار دیواری خوراك وپوشاك دارد .

پس هدفی را که اسلام درمورد جنبش تحول و تکامل در نظر گرفته جز به جلو بردن تمام انسانیت رو به ترقی و بلندی ورهائی از بند مادیت چیز دیگری نیست، منتها در راه این هدف مقدس وعالی به آلام و گرفتاریهای طبقات هم توجه نموده تا بلکه بندها را باز کرده و آن آلام را برطرف سازد

**گمان نشود که ما می گوئیم:** گرفتاریهای بشر در نظر اسلام بی - اهمیت و ناچیز است ، بلکه می گوئیم: اسلام دین رهائی از قیود وبندها است و کینه طبقاتی خود از همان قیود و بندهائی است که مانع پیشرفت و ترقی و پرواز انسان به بالامی باشد وهرگز اسلام بندی را با بند دیگر و چاهی را با چاه دیگر پر نمی کند البته راه علاج واقعی - نه پنداری - این آلام و بندها را پیش ازاین بیان نمودیم . آنچه اکنون درصدد آن هستیم اینست که می خواهیم بگوئیم : ادب وهنر اسلامی از تصور خاص اسلام در مورد حیات و پیوند های بشری سرچشمه گرفته و به حقیقت تفکری که جز جنبش سازنده ورها کننده ازمادیت وبالا برنده و ترقی دهنده نمیتوان آنرا حساب کرد پیوسته است . تصور نشود که مقصود ما توجیهی است که مادی در مورد جبر تاریخ مینماید ، بلکه منظور ما اینست: هرگاه نفس بشر رنگ تصور اسلام را درمورد زندگی بخود گرفت ، هنرهائی را بعنوان الهام دریافت میکند که تصور مادی یاهر تصور دیگری چنین هنری را باوالهام نمیکند، زیرا هنر جز حکایتی از آنچه در نفس انسان است چیز دیگری نیست.

آخرین سخن آنکه: اسلام باذات هنر معارضه ندارد ، بلکه با آن تصورات وارزشهائی که این هنرها ازوجود آن در نفس حکایت می کند مبارزه مینماید و بجای آنها در عالم نفس، تصورات وارزش های دیگری میگذارد که قدرت و توانائی ایجاد تصورات زیبای معنوی وهنرهای زیباتر ودلرباتر که زائیده طبیعت تصور اسلامی ودارای رنك مخصوص آن است، داشته باشند.

هرگز تصور نشود که ما می خواهیم بررسی ادب اروپائی را بر

نسل جوان حرام کنیم بلکه مقصود تجزیه و تحلیل و بیان آنچه خیرو صلاح امت اسلام است میباشد و بس، زیرا گاهی روح ادب اروپائی هم با روح اسلام سازگار است نه از برای آنکه دعوت به فضیلت ودوری از زشتی ها است ، چون سخن در اطراف ادب است نه در موضوع منبر و عظ و خطابه - بلکه از این جهت است که بزندگی با نظر روحی بلندی- بلندتر ازعالم ماده- نظر میکند و بارزشهای معنوی زندگي اعتراف دارد .

این چنین ادبی با روح کلی تفکر اسلامی منافات نداشته و وجدان نسل جوان را ناراحت نمی کند، و هرگز به دستگاه ادراکی و فکری تازه جوانان که تا سال سوم دانشکده بلکه تا درجه لیسانس به تازگی خود باقی است لطمه نمیزند . و نمی توان انکار کرد که ضرری ندارد بلکه ضروری ولازم استکه انواع واقسام ادب دررشته های تخصصی بدون استثناء ازهر نقطه جهان باشد باید مورد بررسی ومطالعه قرار گیرد، پس هدف اصلی آنست که درحفظ نسل جوان در دوران معینی-دوران پرورش ابتدائی- از آلودگیها و آدابی که موجب انحراف او میشود باید بیش ازهر چه کوشید .

## تاریخ

تاریخ هم- اگرچه دارای طبیعت مخصوص واهمیت ویژه ایست- شاخه ای از شاخه های ادب است ، زیرا تاریخ تفسیری از وقایع زندگی است که حتماً تحت تأثیر فلسفه و تصور کلی زندگی قرار گرفته وبالاخره چنین تفسیری منجر به تکوین فکرویژه ای درمورد زندگی می شود که امتیاز و اختلاف اساسی با تصور اسلام در باره

تاریخ وزندگی دارد .

بالاتر از آن اینکه مورخین-چون غالباً اروپائی هستند - محور تاریخ جهان را اروپا قرار داده اند. اینان، اگر از روحیه مخصوص وغروروِیژه اروپائی صرفنظر شود، بحکم فطرت بشری معذورند، اما نسل جوان ، از تاریخی که براین محور بچرخد ثمری جزدوفکر باطل زیر نخواهد داشت :

**اول:** آنکه عوامل معنوی درخطسیر تاریخ هیچ اثری نداشته یا دست کم خیلی ناچیزاست:

**دوم :** آنکه محور اصلی تاریخ تنها اروپا بوده وشرق واسلام فقط تأثیر کمی خواهند داشت.

واین هر دوفکر، چه از نظر تکوین فکر کلی درموردزندگی و سازندگی وسلوك وچه ازنظر احساس عزت اسلامی در مقابل سیل بنیانکن ارو پادردآوروهم است.

پس برای نجات نسل جوان از این پیش آمدناگواریکی از دوقدم لازم است برداشته شود:

اول- یك تاریخ عمومی جهانی ، از نقطه نظراسلام در تفسیر وقائع و حوادث تدوین کرده ونظر مخصوص اروپائی را یکه تـاز میدان تاریخ قرار نداده و بیش از اندازه آنرا دخالت ندهیم ، بلکه موقعیت و تأثیر شرق را بطور کلی واسلام را بطور خصوصی واضح و روشن نمائیم.

دوم- آنکه برنـامه‌های کنونی مدارس را تغییر داده، اول ، تاریخ جهان اسلام را با تفسیر خاص اسلامی دراختیار آنان بگذاریم،

زیرا تدریس تاریخی که قلم وفکر اروپا آنرا بوجود آورده باشد برای فرزندان ما صحیح بنظر نمیرسد . سپس هنگامی که دانشجویان، بتاریخ ممالك اسلامی آشناشدند تاریخ تمام جهان‌را بشرط آنکه بازقلم وفکر ما در آن نقش اساسی داشته باشند، درمراحل تحصیلات عالیه‌دراختیار آنان‌قرار دهیم، آنگاه دردوره‌های تخصص روشهای دیگر،تاریخ را بآنان تعلیم‌دهیم بدنیست مفصلا همین جادرروش تاریخ‌اسلام‌بحث کرده وسخن بگوئیم :

تاریخ تنها حوادث نیست ،بلکه تفسیر وتعلیم‌پیوندهای آشکارو پنهانی است که حوادث پراکنده‌را مانندزنجیری بهم‌مربوط کند زیرا هرحادثه دردیگری تأثیردارد وهیچیك ازآنهاچه ازنقطه نظر زمان و چه‌از نقطه‌نظر مکان،ازاین زنجیر بیرون‌نیست.

تفسیر صحیح حوادث ودرك كامل وارتباط آنها با یکدیگرجز با استعداد درك تمام جهات انسانی اعم ازروحیات ، طرزتفکر؛ جهات زندگی مادی و معنوی میسر نیست هر حادثه بایدباچشم‌وفکربازمورد مطالعه قرارگرفته وآثاری که ازآن درقوه مفکره باقی می‌ماند جز باتجزیه و تحلیل دقیق ازدست داده نشود .

بنا بر این تاریخ اسلام را بر اساس وپایه دیگری باید تدوین کرد بزندگی اسلامی از زاویه مخصوص وچشم مخصوص وروشی تازه بایدتوجه کرد ،تاتمام‌اسرارو رموزومواد وپایه‌های آنراروشن‌ساخت .

در این روش نوین قبل از مدارك اروپائی ، باید به‌نوشته های عربی مراجعه کرد ، تنها از مدارك اروپائی می توان درتصحیح وتأییدمتون تاریخی خود استفاده کرده‌وبجای دیگر نیازی‌نداشته‌باشیم .

سپس حوادث را ذاتاً بررسی نموده وفقط تحت‌تأثیر منطق‌خود حوادث قرار گیریم وتنها باعقل وروح‌وادراك سازگار بامحیط‌اسلامی باآنهاروبرو شویم وحیات اسلامی را حیات واقعی بشری دانسته‌و در سایه آن بادیدادرك باز. نه‌تنها برای درك واقعیت حیات اسلامی.بلکه آنراموجود زنده‌ای احساس کرده موقعیت حوادث‌وآثار آنهارادراین موجودزنده معین ومشخص نمائیم.

پیدا است آنکس توانائی بحث‌درهر دوره‌ازادوارزندگی‌بشری رادارد که آنرا کاملادرك نموده‌باشد،وآنهم‌امکان‌ندارد‌جزهنگامیکه خودرابا آن محیط‌وعوامل آن‌سازگار کرده باشدنا گفته‌معلوم‌است که این‌مطلب ویژه‌زندگی اسلامی نیست ، اگرچه‌درمورد آن‌روشنتراست زیرا پایه‌های آن در بسیاری‌ازجهات باپایه‌های زندگی امروز دنیا مخصوصاً دنیای اروپا تفاوت‌دارد .

البته رسیدگی‌کامل به زندگی اسلام پیش از درك کامل روح عقیده اسلامی وطرز تفکر اسلام درمورد جهان وزندگی‌وانسان‌وطرز پذیرش این عقیده از طرف مسلمانها و چگونگی پذیرش تمام جهات حیات درسایه این عقیده ، امکان ندارد و روشن است که این جهات درمورخ‌غیرعرب عموماً وغیر مسلمان‌خصوصاً ـ جهاتی که‌حتماً باید در موقع‌تدوین‌تاریخ‌واجدبود.یافت نمیشود ، ما ناگزیر ازبیان‌ودرك علل حقیقی‌دگرگونی مردم در خلال این‌زندگی‌تاریخی‌وپیوند و ارتباط این‌علل باپیش آمدها ودگرگونیها وپیوند تمام‌آنها با طبیعت تفکر اسلامی‌وروح انقلابی‌آن ـ نه‌تنها درشکل ظاهر و گامهای‌عملی آن. بلکه درطرزتفسیر وتوجیهی که ازارتباطات جهانی وانسانی‌واجتماعی

مینمایدو در روش حکومت وسیستم مالی وراههای قانونگذاری وضمانت های اجرائی وتمام ارکان زندگی و بدنبال آن پایه‌های تاریخ این زندگی می باشیم میدانهای جنگ پیمانهای سیاسی و تماس دولتها و نظائر آن که غالباً مورد بحث تاریخ نویسان است ، همه‌وهمه محکوم علل وجهاتی است که در موقع تدوین تاریخ باید بدان کاملا توجه داشت .هریك از تاریخ نویسان در درك این عوامل وعلل کاملا مختلف و گوناگونند هریك پیرو آن فلسفه‌ایست که بر روح وفکر وطرز ادراك کلی او ازمسئله زندگی چیره‌شده باشد . وروی همین اصل مورخ مسلمان در بررسی زندگی اسلامی امتیاز مخصوصی داراست . زیرا طرز تفکر و ادراك خاصی است که اورا به‌حقیقت‌علل‌واسبابی که درسیر تاریخ‌تأثیر روشنی دارند پیوند ناگسستنی میدهد و بالاخره اودر واقع‌بینی ودرك کامل حقیقت آن‌ازدیگران تواناتراست .

و در سایه ادراك کامل طبیعت عقیده اسلامی وپیروی و اعتناق پیروان این عقیده ، به سنجش موانع و علل ترقی و پیشرفت اسلام و ارزش های معنوی انسانی که در آن نهفته واسباب پیروزی وشکست تسلط کامل دارد . و همچنین می تواند زندگی مادی ومعنوی عصر نبوت ونقاطی که اسلام در آنجا نفوذ ورسوخ کرده درك می نماید ، آنگاه جهاتی‌را که اروپائیها غیر از آنها رادرك‌نمی‌نمایندباتمام‌جهات معنوی‌پنهانی که در نظر اسلام واقعیت واثر کامل درسیر تاریخ وشکل زندگی دارد بیامیزد .

نمیتوان این حقیقت راانکار کرد که‌زندگی‌اسلامی‌هم‌رشته‌ای‌از زندگی‌بشریت‌است وسلمانهاهم دسته‌ای‌ازفرزندان‌آدمند که‌درزمان

ومکان موقعیت ومحلی مخصوص دارند .

آیا با اینکه اسلام وظیفه بشری غیر محدود بزمان و مکـان معینی دارد می‌توان آنرا از تاریخ بشریت جدا کرده واصلا بحساب نیـاورد ؟

بدون شك ، زندگی اسلامی‌هم، خوددر آن‌دوره‌از تأثیر تجربه‌ها وحوادث جهانی دورانهای قبل مخصوصاً حوادث عالمی زمان طلوع اسلام بی بهره نبوده ودرحوادث بعدی‌مخصوصاً آنچه‌منتهی‌بآن دوره‌یا نزدیك بآن بوده حتماً تأثیر نموده است پس‌برای تدوین‌تاریخ‌اسلام لازم است آزمایشها وحوادث‌انسانی‌قبل‌ازطلوع‌اسلام‌واوضاع اجتماعی بشر آنروز وابویژه‌ازنقطه نظرعقائددینی‌وفکر وفلسفه و آنچه مربوط باوضاع‌اجتماعی‌ازقبیل سیستم مالی‌وحکومتی وجهات اخلاق‌وعادات‌و افکاراست‌بادقت‌مطالعه کرد، تادرسایه‌آن‌حقیقت دوره‌اسلام روشن شود وهمچنین عکس العمل جهان‌رادرمقابل‌نظام‌جدیدازنظرپذیرش وردآن تعیین‌نمودوبالاخره علل‌پیروزی‌وشکست‌وتأثیرات‌وتحولات‌وبرخوردها رادرمرورزمان درك کرد .

آیامیتوان گفت که‌بررسی اوضاع جهان لازم وضروری است و جزیرة العرب‌راباآنکه جائی‌است که‌اسلام‌ازآنجاطلوع کرده‌ومرکز پخش انوار تابان و مرکز تجمع و فعالیت عجیبی بشمار میرفته از جهان کنار گذاشته وتوجهی بآن ننمود ؟

آیا گمان میرود که‌پیدایش این پیغمبر واین‌آئین در آن زمان وآن نقطه خاص صرفاً تصادفی بود ؟ یا آنکه حساب معین‌وقصدوتدبیر وترتیب ویژه وخاصی در کار بوده وبالاخره دوره معینی که کمترین

نتیجه آن طرز وشکل خاصی است که در نقشه ظاهری وذهنی عالم پیدا شده وجود داشته است ؟

همچنین، این فکر در بررسی وضع شخصی رسول اکرم ﷺ در تأسیس این دوره تاریخی راه دارد. آیا می توان شخصیت یا نسب یا قوم وقبیله، یا اوضاع اجتماعی و محیط آنروز و آنچه از عوامل می تواند در یك محیط مؤثر باشد کنار گذاشت و گفت : تصادفاً از میان تمام جمعیتهای بشری باو اشاره شده و گفته شده باشد: تو. آنوقت او هم یك چنین حادثه تاریخی بی- نظیر را در جهان بوجود بیاورد؟ همچنین این خاطره ما را به بررسی طبیعت این حادثه مهم و تفکر کلی متضمن آن- پیش از رسیدگی بحوادث جهانی که بر پایه آن استوار است - سوق میدهد .

با این عمل برای خوانندهٔ این نوع تاریخ، یك آئینه تمام نما از همه اوضاع و احوالی که پذیرشهای واقع در زمان ظهور اسلام از آن ناشی شده است آماده می شود چنانکه می تواند از این پذیرش ها تفسیری کامل و جامع بنماید . بنابراین تاریخ عمل پژوهشی از باطن اشخاص و اشیاء می شود و با ناموس هستی ومدارج انسانیت متصل شده موجودی زنده و مادهٔ زندگی قرار می گیرد .

اگر بحث تاریخ، بر این روش که بیان کردیم قرار گرفته پایه های اساسی دعوت پیغمبر و جمعیتی که این دعوت را پذیرفته و از پیغمبر استقبال نمودند وهمچنین حقیقت اوضاع اجتماعی همزمان طلوع اسلام وافکار و عقایدی که بر اجتماع آنروز حکومت میکرده روشن گردد ، بخوبی میتوان تحولات وانقلابات آن دوره را درك کرد . قدمهای مؤثر، تأثیر وتأثر و تمام این پرسشها را که : پیغمبر اسلام ﷺ چه مردانی وچگونه

انتخاب کرد؟ وچه رجالی ساخت و چگونه برای مقصد مهمی آنان را آماده نمود؟ وچگونه نظام عالی اسلام راپایه گذاری کرد؟ وروی چه پایه‌هائی این نظام پابرجاماند؟ ، مردان، قبائل، عشائر، جهات اقتصادی، جغرافی ، زندگی، استعداد وپذیرش دعوت تاپایان مباحثی که دوره اول تاریخ اسلام را که می توان اسم « اسلام دوران پیغمبر » بر آن گذاشت تشکیل می‌دهد ، می‌توان پاسخ صحیح داد .

سپس دوره دوم پیش می آید : دورهٔ گسترش اسلام، دورهٔ که اسلام شرق وغرب جهان را گرفت ، سیل شگفتی که با نیرو وسرعت بی نظیر در عالم نفوذ کرد نه تنها از نظر کشور گشائی وپیروزی لشکری بلکه از جهات روحی وفکری واجتماعی بعنی انسانیت کامله که بدنبال بروز دین جدید درجهان بشریت پیداشد وموجب تحول شگفت انگیزی درعالم انسانیت گردید .

اینجا است که ارزش این روش تاریخی نمودار گشته پی بردن به تأثیرو تأثراتی که اسلام درمنطقه نفوذخود ،چه درافکاروعقائدجاری وچه درنظام اجتماعی حاکم وچه دراوضاع اقتصادی ویادگارهای تاریخی وتماس وبرخوردهای انسانی در آبادترین ومتمدن‌ترین نقاط آن زمان، انجام داده ممکن می گردد .

پیشرفت اسلام نه فقط درمناطق قدرت و نفوذ لشکری آن بوده و بس بلکه موج فکری وتمدن درخشان آن به‌خارج ازمرز جهان اسلام هم امتدادیافت ،البته باید آثاراین پیشرفت و گسترش هم‌چه درخودجهان اسلام وچه‌در سائر نقاط جهان مورد بررسی قرار گیرد ؛ زیراچه‌بسیار است آنچه را که جهان ، از اسلام بدست آورد یا اسلام راتحت تأثیر

خود قرار داد .

اینگونه بحث در تاریخ و بررسی تحولات بااین روش مخصوص که مشخصات آن بیان شد ، تاریخ را بشکل بی‌سابقه و روح زنده و گویائی درآورده بلکه جهان انسانیت و گامهای زنده آن‌را به‌شکلی مخصوص جز آنچه تاکنون اروپائیها آنرا ترسیم‌نموده ومابدان‌عادت نموده‌ایم درمیآورد .

آنگاه‌دورهٔ انحطاط وتوقف گسترش اسلام میرسد :

اگرما باروش گذشته جلوبیائیم ودوره‌های گذشته راخوب‌درك کرده باشیم‌تمام‌علل داخلی‌وخارجی این‌انحطاط کاملا روشن‌می گردد ومیتوانیم پاسخ‌های صحیح به‌این پرسش‌ها بدهیم: چندتااز‌این‌عوامل زائیده طرز فکرو سیستم خاص اسلام است ؟ وچه‌مقدار ازآنها ساخته دست مسلمانها است ؟ وچه اندازه مربوط به‌موانع خارجی می باشد آیااین شکست کلی بوده یاجزئی ؟ سطحی‌یا ریشه‌دار؟ ولطمه‌هائی که این‌شکست درخط‌سیر تاریخ‌بار آورده وتأثیراتی که‌دربشراز نظر تفکر واخلاق و روابط دولتها و پیوندهای اجتماعی ایجاد نموده است ؟ و همچنین ارزش افکار و عقـائد و نظاماتی را که دنیا جایگزین افکار و عقائد و نظامات اسلام نموده معین ومشخص می گردد ،وبالاخره فوائد یا ضررهائی که دنیا ازتوقف نفوذ و گسترش اسلام وجلوآمدن تمدن اروپـا بدست‌آورده است معلوم میشود .

آنگاه بررسی‌وضع‌امروزجهان‌اسلام‌بموقع‌و‌بجاوپایه های‌بحث بسیارروشن وواضح خواهد بود بدون‌آنکه عاطفه‌وتعصب ازهیچ طرف درآن‌تأثیری داشته‌باشدو بالاخره‌درسایه‌این‌روش‌خاص‌رشته‌تاریخ‌انسان

بهم‌پیوسته ودوره‌های تاریخ اسلام چه‌دیروز وچه‌امروز معین و بکمك آنها فردای جهان اسلام را پیش‌بینی میتوان کرد .



## بررسی قانون

تجزیه وتحلیل قانون هم همین طور وجهه غربی بخود گرفته و تحت تأثیر فلسفه غربی وتاریخ غربی وقانون غربی واجتماع غربی در آمده است . چون قانون صورت اجتماع ویا اثری از آثار آنست و اجتماع هم زائیدهٔ همه اینعوامل است (۱) .

پس بخاطر تکوین فکر صحیح اسلامی باید پیش از بررسی هر قانونی نخست قانون اسلامرا بنحوی کامل وهمه‌جانبه تجزیه‌وتحلیل کنیم . والبته بررسی قانون اسلامی باید کار عده‌ای‌از اساتیدمسلمان باشد تاوجهه نظرغربی وهمچنین بررسی قانون جهانی - جزدر مرتبه تخصصی آن - داخل آن نشود .

باضافه اینکه یکی‌ازمقتضیات حیات اسلامی ، سیادت‌وحکومت قانون اسلامیست واینمعنی طبعاً بحکم واقعیت واحتیاج ومحیط‌منجر

به تبعیت همانی که ما در بررسی قانون اسلامی بآن اشاره کردیم میگردد. ودراینجا مسئله لازم و مهمی که ازاساتید قانون در این میدان انتظار میرود اینستکه بدنبال آن قدمهای برجسته‌ای که پیشوایان اسلامی وشاگردان آنان درراه نموقانون اسلامی برداشته‌اند رفته و گامهای حساسی بردارند .



اکنون که ازوسیلهٔ روش فکری فراغت یافتیم ، برای تحقق - دادن یك زندگی صحیح اسلامی که ضامن عدالت اجتماعی برای همه باشد وسیله روش قانونی راهنوز درپیش داریم ودر این میدان نباید تنها بمطالب زندگی اولی اسلامی قناعت کنیم بلکه بایدازهمه امکاناتی که مبادی وقواعد عمومی و وسیع اسلام در اختیار ما گذاشته است استفاده کنیم .

بنابراین هنگام وضع قوانین خود بایدازتمام آن قوانین ونظامات اجتماعی بشری که بازندگی صحیح تصادم نداشته و با اصول اسلامی مخالفت نورزد-ومصلحتی اجتماعی در برداشته و یا برای دفع ضرری بدرد می خورد-استفاده کنیم: اصل «مصالح مرسله» و نیز اصل «سدذرائع» که دو اصل روشن اسلامی هستند بمتصدیان امور وحکومت یك قدرت قانونی وسیعی برای تحقق دادن بمصالح عمومی در هرزمان ومکانی میدهد

البته در کتابی که بنحو کلی از «عدالت اجتماعی در اسلام» بحث میکند وغرض اولی آن بیش از گفتار تفصیلی در بارهٔ قوانین وموادی که میتوانند براساس طرزفکر عدالت اجتماعی اسلامی باشند، نشان دادن خود طرزفکر عدالت اجتماعی اسلامی است ،همینقدر کفایت میکند ،

ولی من میل دارم پاره‌ای از موارد دی را که اسلام میتواند در این میدان- در حال حاضر و آینده- تحقق بخشد بنحو مثال بیاورم البته نه باین قصد که اینها تمام نیازمندیهای اجتماع را برطرف میسازد بلکه اینها نمونه هائیست که باید مقیاس عمل قرار گیرد و نشانه‌هائیست که‌راه را نشان میدهد والبته خود می‌دانم که روشن کردن « طرز فکر عمومی » چیزی غیر از پی‌ریزی برنامه‌های اجتماعی براساس آنست ولی سهم امروز من همین تحقیقات باشد و آینده خود پس از وضع اساس و بنیاد، و انتخاب راه ضامن اجرای برنامه‌های کامل عملی خواهد بود .

## نمونه ای از راههای اسلام

١- **قانون زکات** : زکات در اسلام قانونی مسلم است که در اموال بین $\frac{1}{10}$ تا $\frac{1}{40}$ ثابت است. و بهر حال یك نسبت کمی است. وجا دارد انسان بپرسد : چگونه این مقدار کم احتیاجات اجتماع اسلامی را بر طرف میسازد ؟ .

برای جواب باین سؤال باید حقیقتی چند را مراعات نمائیم :

١- پائین بودن حد « نصابی » که زکات آن واجبست باعث میشود که تمامی ملت اسلامی آنرا بپردازند زیرا مقداری که معفو از زکات است تنها در حدود ١٢ جنیه (واحد پول مصر) است و روی این زمینه اکثریت ملت در دادن زکات شریك بوده حاصل امر نسبتاً مقدار معتنابهی خواهد بود خصوصاً اینکه زکات باصل مال تعلق میگیرد نه بسود آن.

٢- واردات زکاتی فقط در بارهٔ گروههای معینی که از نظر نفرات کمند بمصرف میرسد و تکیه گاه اکثریت ملت در زندگی بر کار است که اسلام آنرا اولین منبع روزی دانسته است .

۳- که مهمتر است زندگی اجتماع اسلامی تنها برپایه مالیات زکاتی نایستاده بود بلکه در آن ایام از جنگهائی که بیش از نیم قرن طول کشید غنائم کلانی نیز بدست میآمد که جنگجویان- که غالباً از طبقهٔ بینوایان و رنجبران بودند - در آن شریك بودند و $\frac{4}{5}$ آنرا میبردند . و $\frac{1}{5}$ دیگر مخصوص عده‌ای از محتاجهای : خویشان و یتیمان و بینوایان و براه ماندگان بود . وهنگامیکه عمر بن خطاب ترجیح داد که غنائم زمینهای فتح شده تقسیم نشود و آنهارا همچنان در دست اهالی خود واگذارده خراجی بر آنها معین نمود این خراج بحد وفور رسید وحتی تمامی فقرا را شامل شد .

ولی امروز که این مورد اساسی قطع شده زکات بی‌نیازی اجتماع را برطرف نمیکند و باید فکر موارد دیگری را نمود که بجای غنائم جنگی واستفاده‌های صلحی-فییء- نشسته و وسیله زندگی وارتزاق تودهٔ مردم را زیادی دهد. البته باید پیش از فکر دربارهٔ آن موارد تمام زکاتها را جمع آوری نمائیم زیرا زکات یك فریضهٔ مسلمی است که بخاطر کمال صفت اسلامی اجتماع حتماً باید پرداخت شود تا علاوه برجهت اقتصادی وظیفهٔ روحی خود رانیز ایفا نماید **چنانکه لازمست در موارد زکات نیز تصرف نمائیم تاشامل همهٔ انواع اموالی بشود که تابحال-فقط بجهت معروف نبودن درصدر اسلام- مشمول زکات نبوده‌اند.**

لازمست تذکر دهیم اموالی که مشمول زکات است بطور تفصیل درقرآن ذکر نشده بلکه تنها بطور کلی واجمال دراین آیه ذکر فرموده:

**یاایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه الاان تغمضوا**

فیه » (۱) : (آنها که ایمان آورده اید ! از پاکیزه های کسب خود واز آنچه که اززمین برای شما بیرون آورده ایم انفاق نمائید و دنبال ناپاك نرفته از آن انفاق کنید با اینکه شما اینراجز به چشم پوشی در آن نمیگیرید)

**بنابراین وقتی در اموال موجود زمان پیغمبر (ص) زکات واجب شد چه مانع دارد که امروز هم در هرچه مال یا کسب نامیده میشود و هر بهره وسودی گرچه ازانواع معمولی زکاتی نباشد واجب شود**

وهمچنین ممکنست درمصارف زکات نیز همانطور که عمر تصرف نموده و «مؤلفة قلوبهم» (۲) راازز کات منع نمود تصرف نموده تنها به عده ای معین بدهیم آنهم نه بصورت نقدی یاخود جنس زکاتی، بلکه برای آنها کارخانه ها و کارگاههائی ترتیب داده یاسهامی از مؤسسات و شرکتها برایشان خریداری نمائیم تابطور همیشگی مخارج آنهاراتأمین نموده صرفاً یك احسان زمانی زود گذر که بامقتضیات زندگی فعلی نمیسازد، نباشد .

بهرحال اینها بحثهای مفصلی است که در گنجایش این کتاب نیست

**هروقت ملت اسلامی تصمیم گرفت زندگی اسلامی خود را ازسر بگیرد باید دراین میدان فکر نموده نتیجه خودرا بگیرد**

**۴- قانون ضمانت اجتماعی** : پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید :اهل هر سرزمینی که مردی گرسنه در میانشان صبح کند ذمهٔ پروردگار از آنها بیزار (وحقتعالی تعهد حال آنانرا نخواهد نمود) .

---

(۱) سورهٔ بقره ص ۲۶۸ .

(۲) اینها عده ای هستندکه صرفاً برای جلب آنان هرچند بی ایمان باشند ، برای جلوگیری ازآشوب زکات میگیرند .

بطوریکه ملاحظه می کنید در کوتاهترین عبارت، قانون ضمانت اجتماعیرا که مادراول کتاب نصوص وشواهدزیادی برایش بیان کردیم تثبیت می نماید ، واین قانون راموکول بهوجدان فردواجتماع میکند کهامروز بایدقانونگذار آنرا نظر باینکه اصلی ازاصول اسلامست تحت نظر بگیرد .

**اینجا ستکه زما مدار و حاکم میتو اند** همان امید عمر بن ـ خطابرا تحقق بخشد :«اگر آیندهای داشتهباشم زیادیاموال توانگران را گرفته بهبینوایان رد خواهم کرد» ، **ومالیا تهائی که مرز وحدی جز تحقق بخشیدن تعادل محیط اجتماعی ورفع مشکلات وضرراز ملت ، وتکثیرخوراك و پوشاك ومسکن و دارو وفرهنگ برای تمام افراد ؛ ندارد، معین نماید** ، البته بمقداری که سرمایهها ازکار نیفتاده بتواند بکار ورشد عقلائی خود ادامهدهد زیرا دوام چرخ کارهم درحد خود مصلحت مهمی برای اجتماع دارد .

واینجاستکه حاکم میتواند قطعههائی از زمینهای مالکین را گرفته دردست بینوایان قرار دهدتا بدون اجرت یاباجرتی کم، بهره برداری نموده قدرت برزندگی داشته باشند. البتهدر صورتی کهتنهاوسیلهٔ روزی و کاردرمحیط آنها همین باشد. تادر نتیجه فرمودهپیغمبر کهفرمود: «اگریکیتان زمین خودرا ببرادرش دهدبرایش بهتراز اینستکهاجرت معلومی بر آن بگیرد» تحقق یابد. این روایت رااحمد ازعفان ازحمادبن زیداز عمرودینار ازطاووس ازعبدالله عباس نقل نموده است (۱)

---

(۱) حدیث شماره ۲۵٤۱ ج٤ مسند احمد ازانتشارات استادشیخ احمد محمد شاکر طبع دارالمعارف (مؤلف )

البته درعبارات کتاب خوب دقت کنید: اینحکم درزمینه ایستکهزکاتها*

ونیز اینجاست که زمامدار اسلامی می‌تواند مزد کارگران کار-خانه‌هارا ، بنسبت معینی از تولید ومحصول قراردهد .البته پائین‌ترین حدآن هم‌باندازه‌ای باشد که درحدمعقولانه‌ای خوراك و پوشاك و بهداشت آنهارا - بادر نظر گرفتن نسبت‌افرادبه‌ثروت عمومی‌اجتماع.تأمین‌سازد بدون‌شك قدرت‌مشروع وقانونی حاکم‌دراین میدان‌حد ومرزی‌ندارد وبسته به‌چگونگی اوضاع واحوال و نیازمندیهای مربوطه است .

۳ - **قانون وظائف عمومی** : در میان ملت اسلامی هر فردی وظیفه دارد که در کار های عمومی دولت . شرکت نماید ، و سابقاً عقیدهٔ علماء مالکی را در زمینه ای که بیت المال خالی شده و یا احتیاجات سربازان زیاد شود بیان نمودیم و گفتیم: که حاکم میتواند بقدر احتیاج مالیاتی از توانگران بگیرد . سایر احتیاجات دولت مانند اصلاح راههای عمومی وآبادکردن زمینهـای بائر، وبا سواد کردن افراد ملت و مهیا کردن وسائل بهداشت برای ناتوانان نیز مانند احتیاجات لشکری است . اینها همه نیروهای ملت است که باید نگهداری‌نمود.وازجمله حقوق لشکریها رابایدمرتب پرداخت.قدرت آنها وسرحدات مملکت را خصوصاً در این زمان که جنگها تمام ملتها وراهها راگرفته‌وتمامی دنیا درزمان‌جنگ‌درحال‌صف‌آرائی ودرحال

*جمع‌آوری شده‌وکم‌آمده وتنهاراه معیشت فقراهمین باشد وهمچنین‌مطلب‌قبلی و بعدی و البته اگر چنین شد بدون شبهه جائز است چنین شود البته بدست حاکم عادل اسلامی که قهراً یا خود مجتهد است و یا باجازهٔ مجتهد جامع الشرائط میباشد در این زمینه مختصری درجلداول تحت آیه« کنز»ص۱۷۶ بحث نموده ایم (گرامی)

صلح‌هم مهیای آن هستند، حفظ نمود (١)

**٤ـ قانون ملی کردن منابع عمومی:** اسلام اشتراکیت آب و آتش ومراتع‌را نظر باینکه ازضروریات اولیهٔ زندگی‌هستندمقررداشت وباید بدانیم که ضروریات زندگی مطلبی نیست که متوقف بر بیان شارع باشد بلکه بحسب زمانهای مختلفه اختلاف پیدا میکند بنابر **این رعایت‌این‌قانون‌عمومی‌اسلامی‌مارا بمطلب‌عصری ملی کردن درآمدها ومنابع‌عمومی‌چون‌معادن ومنابع‌نفت وآب‌آشامیدنی وبرق ووسائل نقلیه عمومی وشکارگاهها .. . ونظائر اینها راهنمائی‌میکند**

ورروی این اصل نباید اینها در دست عده ای‌خاص یا شرکتهائی معین در آمد، مورد احتکار آنها قرار گیرد و ارادهٔ خود را بر ملت تحمیل کرده بطور جابرانه ای که می بینیم از آن بهره برداری بنمایند .

حاکم اسلامی می تواند تمام اینها را بتملك دولت اسلامی در آورده اجاره ها و قیمت های آنها را بمردم بی نوا اختصاص دهد و بدین وسیله جلوگیری از احتکار را که از هدف های اسلامی است تحقق بخشد .

---

(١) مطلب مزبور نیز مانند مطالب گذشته میباشد بطورکلی جای انکار نیست که هروقت حاکم شرعی اجتماع اسلامی را جزبراههای مزبوره‌درحال سقوط دیده میتواند اینها و نظائرش را انجام دهد **لیکن با این دوشرط: منحصر بودن راه ، وشرعی بودن حکومت ،** عقیدهٔ مزبورموافق‌عقیده اکثرمحققین از مجتهدین بوده با مبانی اسلامی‌کمال سازش داشته‌بلکه‌خود یکی ازمبانی اسلامیست . «گرامی»

**۵. قوانین «مصالح مرسله» و «سد ذرائع»**: هر چه که باعث جلب مصلحتی اجتماعی یا دفع ضرری عمومی باشد بر حاکم واجب است و هر چه مقدمهٔ امر واجبی قرار گیرد واجب و هر چه مقدمه امر حرامی قرار گیرد حرام است و روی این مواد مقرره در اسلام، میتوان اوضاع اقتصادی اجتماع را بوسائل متعددی تعدیل نمود که از آنجمله است:

(الف) گرفتن اموال زیادی، از دست سرمایه داران بزرك زیرا مال زیادی در دست آنها به تعدادی از گناهان منجر می شود که در مرحله اول عیاشی را باید نامبرد که اسلام تحریم میکند. عیاشی و خوشگذرانی يك مسئله نسبی است که عرف در هر زمان و مکانی برای آن حدودی معین میکند. و قاعدهٔ کلی آن اینستکه انسان از مقدار متوسطی که از سنجش ثروت عمومی با اهالی بدست می آید تجاوز نکند. و از جمله گرانی فوق العاده اجناس است که از زیادی قدرت خرید گروهی از افراد ملت ناشی می شود در حالی که کالا های عرضه شده کمتر از قدرت خرید باشد. و از آنجمله رذائل اجتماعی است که از کثرت ثروت در دست گروهی از مردم، بوجود می آید و آنان در فکر راههای مصرفی بد کارانه می افتد که اخلاق و ادراکات آنها را پائین آورده و آتش آن دامن نیازمندان اجتماع را میگیرد.

(ب) جلوگیری از فقر شدید: بعلت ضررها و نتائج سوئی که از آن گرفته میشود و اصولا مقداری از رذائل اجتماعی از قبیل: دزدی، سقوط در دامن فحشاء، ذلت تنها در دامان استیصال و بدبختی پرورده میشود و این

علاوه بر اختلاف مهم طبقاتی و آثار سوئی از قبیل کینه‌ها و اضطرابهای اجتماعی است که حتماً باید بوسیله حاکم جلوگیری شود .

واما راه جلوگیری از فقر نابود کننده هم تکثیر کار برای کارگران ومزدخوب دادن وایجاد امنیت اجتماعی برای ناتوانان وتعجیل درمداوای آنها میباشد . البته اینها راههای کلی است وتفاصیل آنها مربوط بقوانین مفصلی است که روی این اساس قرارداده شده است .

**(ج) مبارزه با بیماری و بیسوادی** : نظر به ضرری که بیماری و جهل بافراد واجتماع داشته و از قدرت همگانی کاسته ودر نتیجه راه را برای دشمنان بازمیکند بایدراه آن بسته شود ، یعنی چون اینکار حرام است ناچار راهش هم حرام میباشد با جهل و بیماری هم جز با بی نیازی و کفایت نمیتوان مبارزه نمود . البته برنامه های نیکوکاری و نظائر آن مرهمهائیست که زخم را پنهان میکند ولی علاجش نمیکند . علاج حقیقی اینستکه هر فردی صبح کند در حالیکه با مال و بهرهٔ خاص خود قدرت بر تحصیل علم و مداوا داشته باشد و یا دار و وسواد عمومی شده به نسبت مساوی ودرجه مساوی بهمه برسد وتوانگر در اثر مال خود نتواند به بیش از آنچه فقیر میبرد ، برسد .

**۶- قانون میراث -«واذاحضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا»** (۱) وقتیکه خویشان ویتیمان وبینوایان حاضر تقسیم ارث شدند با آنها چیزی بدهید و بمتانت با آنها سخن بگوئید) این نص قرآن است که اعلام میدارد که خویشان ویتیمان و بینوایان در ترکه سهمی دارند. حاکم طبعاً میتواند

(۱) سورهٔ نساء - ی۸

تصرف نموده و مصارف زکات را تغییر داده یا تخصیصی بر آن بزند چنانکه عمر دربارهٔ «مؤلفة قلوبهم» کرد و نیز میتواند بحسب مقدار ترکه ووضع اجتماع سهمی در ترکه مقرر دارد. لازم است تذکر دهیم حضوری که در قرآن شریف ذکر شده شاید منظور حضور حکمی باشد باینمعنی که در آن اجتماع، یتیمان و بینوایانی باشند، گرچه در وقت تقسیم هم حاضر نباشند بلکه همین حضورشان در آن زمان و مکان کافیست. و بر قانونگذار است که وظائفی را که مردم بحکم وجدان انجام نمیدهند باقدرت حکومت اجرا سازد. (۱)

۷- **قانون تعاون وربا**: اسلام ربا را از ریشه کنده و با تمام صورت های آن مبارزه نموده و هرگز یك زندگی اسلامی که اساس اقتصادش مؤسسات رباخواری باشد بپا نخواهد ایستاد و سابقاً علل مباینت کامل ربا را باروح اسلام، بیان داشتم که در این دو جمله خلاصه میشود: ربا روح تعاون و همزیستی را میکشد، بسرمایه دار بهره هائی بدون کار و انتظار ضرر وخسارت، میرساند.

روی این نظر لازم است که اقتصاد ملی اسلام برپایه تعاون باشد نه بر اساس ربا وتمام اعتراضهائی که بر این پایه و بنا ممکنست وارد شود

---

(۱) گرچه ما بدقت وحسن نظر آقای قطب اعتقاد داریم ولی در این بحث ایشان خیلی یکطرفه قضاوت فرموده اند در قرآن دستورهای مستحب زیاد داریم وشاید امر در این آیه هم اینطور باشد، و از طرفی ظاهر آیه حضور حقیقی است نه حکمی، واز طرفی معنی خویشان و...را روشن نفرمودند وشاید همانند آیهٔ خمس منظور خویشان و... از سادات باشند کار فقیه و مجتهد همین تشخیصات است وصرفاً باملاحظهٔ متن قرآن فقط، نمیتوان بیان احکام نمود (گرامی)

بوسیله مولانا «محمدعلی» بطور کامل و کافی در کتاب **اسلام و نظم نوین جهان** ردشده است، وی می گوید :

« اعتراض میشود که تحریم بهره باعث رکود کارها و معاملات تجارتی شده و همچنین جلوی ترقی و پیشرفت کارهای مهم داخلی را میگیرد ابتدا ما تسلیم میشویم که تحریم بهره باعث اینگونه چیز می شود ، ولی در عوض چیزهای بهتری بما میدهد ؛ زیرا جلو جنگهارا میگیرد همان جنگها که برای بشریت جز بد بختی ثمره ای ندارد ، **روشن شدن آتش این جنگها علتی جز وامها و قرضهای ربوی ندارد** بیائید تا حقیقت را خوب دریابیم . تجارت در دولتهای صدر اسلام و زمانهای اولیهٔ آن سیری طبیعی نموده و به بهترین نحو انتشار پیدا کرد و همچنین برنامه‌های مهم داخلی رونقی بسزا داشت تا اینکه این دولتها در ردیف دولتهای مهم دنیا در میدان سبقت گیری تمدن جهانی قرار گرفتند .

«وانصافاً این تحریم ربا با موقعیتها و اوضاعی که دنیای جدید تمدن غرب آورده سازش ندارد ولی آن نظام والائی که اسلام در پیش چشم دارد نظامی عملی است که درصدر اسلام چندین قرن نتائج خوب خود را داده است وسرمایه‌هائیکه مدار کارها بوده است سودهاداده که با قرضهای معمولی مختصر تفاوتی داشته است ، درحقیقت این حالتی است که کار و سرمایه در آن شریک می باشند و این شراکت هم ممنوع نیست ، نظام اجتماعی اسلامی می گوید: سرمایه و کار بایدهر دو در سود وزیان شریك باشند ولی معنای پرداخت سود ثابت اینستکه سرمایه دائماً سود بدهد گرچه نتیجهٔ کار فقط زیان باشد .

« و گاهی اعتراض میشود که شراکت کار وسرمایه در سود و زیان . عملی نیست زیرا برای همیشه محتاج به نگهداری دفترهائی است . در حالی که نگهداری دفتر های متعدد ازلوازم حتمی تجارت است زیرا حسابهای تجاری صرف‌نظر از اینجهت لازمست برای‌تعیین اندازهٔ سهام‌وپرداخت آنها به‌دفتر اهمیتی مبذول دارد وتمام‌شرکتهای سهامی که تجارتهای مهمی دارند خود دفترهائی دارند .واین برنامه بیشتر از برنامه اضافه سود به‌سرمایه که مفاسد سرمایه داری را زیاد نموده وستمی به‌کار روا میدارد ، بسود مصالح عمومی است . وامهائی که‌حکومتها وشرکتها برای اجراء کارهای‌مهم‌چون کشیدن‌راه آهن وحفرترعه‌هاو... میکنند تابع همین‌اساس‌است .

« وهنگامی که برنامهٔ بانکهای عمومی روی اساس تعاونی که اسلام مقرر میدارد نهاده شود برای بشریت نعمتی‌بزرگ‌خواهدبود»

این کلام‌مجملی‌است وتفصیل آن‌مناسب با کتابیکه‌از طرز فکر عمومی بحث‌میکندنیست ، ولی بدنیست برای‌درك برنامهٔاجرائی آن -اگراجراشود- مثالی بیاوریم : فرض کنیم دولت قانونی را گذرانده و بهره سرمایه را در بانکها و شرکتهاوکارگاههای‌عمومی و وامهای شخصی‌همه رالغوبنماید ،آنوقت چه‌باید کرد؟

آنوقت‌سرمایه‌داران‌بطور کلی‌برای‌زیاد کردن‌مال‌خودتنهاوتنها دوراه می‌یابند : اول خودشان سرمایه را درصناعت وتجارت و زراعت بکار اندازند . دوم اینکه از راه تعاون در شرکتهای سهامی‌بکار برند تاسهامشان سودیازیان ببرد . وهردو راه را اسلام قبول میکند وابداً ضرری هم‌بزندگی‌اقتصادی وارد نمیآورد .

ولی ممکنست ترس اینمعنی باشد که مالداران از گذاشتن مال خود در بانکها خود داری نمایند وازطرفی نوعاً این بانکها هستند که کارهای مهم اقتصادی را میتوانند انجام دهند. واینمعنی خطری وهمی است وماچون برای استخدام سرمایه نوعاً راهی جز راههای اروپائی ندیده ایم بنظرمان چیزمهمی جلوه میکند. . ولی اولا انسان فطرتاً مایل به تکثیرمال میباشد و اینهم جز بابکار انداختن آن - بهر وجهی که باشد ـ ممکن نیست . وهمین میل فطری انسان ضامن حبس نشدن مال است بنا براین ماهروقت خواستیم که طبق عنوان تازه «تولیدبزرگ» کارهای مهمی انجام دهیم میتوانیم قانونی برای برخی ازاقسام صناعتهای مهم گذرانده در آن قید کنیم که جز باسرمایه ای که دست کم آن مثلا فلانقدر است ، اجازهٔ تعهد فلان کار را نداشته باشد. . اینجاستکه سرمایه‌هاباسهامهای جمع‌شده، طبق حساب سود وزیان بکار میافتند و احتیاج ببانکی جز بانکهای صادرات نخواهد بود،وهنگامیکه بانکهای دیگر خواست سودی کند لازمست که با اموال خود و اموال پس انداز کنند گان ـ باعلم ورضایتشان ـ درکارهای بهره برداری سهامی گرفته بانتظار سود ویازیان بنشیند ، بنابر این سودی که مورد تعهد قرار گیرد بدون شك رباست ، واینمعنی جلوپخش سرمایه های داخلی وخارجی رانمیگیرد زیراقسمت عمده سرمایه هادربانکها بامانت سپرده نشده بلکه‌دربرنامه هاومؤسسات مشغول کاراست .



شرکتهای بیمه نیز میتوانند بشکل مؤسسه های اسلامی درآیند بدینترتیب که اموالی که در آن ها بودیعت گذاشته میشود ، درمعرض

نقص وزیادت ، سود وضرر باشد و آن مؤسسه ها ، سرمایه های موجود رادر برنامه هائی بکار اندازند که قابل سود وزیان باشند ،وبه کسانیکه اموال خود را بیمه کرده اند مبلغی کمتریا بیشتر از آنچه که پرداخته اند ، بپردازند واز آنها مقدار خسارت وارده ، به نسبت اموالشان ، گرفته شود ، و بدینترتیب مسلمانان یك تودهٔ تعاونی وهمکار باشند که ازاموال خودبه کسیکه دچار سانحه وحادثه ای شده است ،بپردازندتا خودنیز نوعی ازامنیت و بیمه‌رادرموقع‌ضرورت‌و نیازمندی بدست آورند

این موضوع با صندوق‌های پس انداز نیز سازگار است، ومیتوان همه آنها را بشکل‌مؤسسه ها وشرکتهای تعاونی درآورد که دارائی و ثروت‌خودرا در برنامه های سوددار-قابل سودوزیان - بکارمیاندازندو فقط سود خالص نمیبرند ، و بدینترتیب سیستم‌اقتصادی ماازرنگ ربا نجات می‌یابد وهمه‌سرمایه‌ها مجبور میشوند که‌در راه‌کارهای تولیدی براه بیافتند تاسودی بدست آورند .

بطور کلی میتوان گفت که اعتقاد باینکه ربایك ضرورتی‌استو نمیتوان‌ازآن رهائی‌یافت ،مسئله‌ایست که خودواقعیت‌های‌عصرما آنرا تکذیب می کند و این سیستم اقتصادی کمونیستی است که برپایه ای غیراز پایه رباخواری استوار است . وبعضی ازاقتصاددانان جهان‌غرب میگویند که رباخواری ،ازنقطه نظراقتصادی محض ،دارای نقص‌وعیب است وبه‌یك سیستمی که نزدیك به‌سیستم اقتصادی اسلامی‌است، اشاره میکنند. درپیشاپیش این‌اقتصاددانان ، **«دکترشاخت»** آلمانی‌معروف قرار دارد .

۸- **قانون‌قمار :** قمار بازی‌یك‌عمل‌پست‌وزشتی‌است ،زیراچیزی

که علاوه بر عداوت و دشمنی و کینه‌ای که بین قمار بازان بوجود میآورد ودر بنای اجتماع تزلزل و اضطراب ایجاد میکند، این بدست آوردن مال بدون کوشش و کار است . انواع قمار بازی مختلف است و «الیانصیب» (بخت آزمائی) نوعی از آنست . درواقع روح نیکو کاری مردم را وادار بخرید این اوراق نمیکند و تمایل به کمك به بیمارستانها و کارهای خیر هم آنان را باین امر وادار نمیسازد ، بلکه همه آنها میخواهند که مال و ثروتی بدون کوشش بدست آورند و این چنانکه گفتیم یك عمل پست و نا گواری است که وجدان نیکو کاری را آلوده میسازد .

البته نیازی باشاره به : جشن‌ها ؛ و گاردن پارتیها ، شب نشینیهای مسخره‌ای که بنام نیکو کاری ! ؛ برپا میشوند ، نیست همه اینها نتیجه سرمایه‌داری و مردن روح خیر خواهی واقعی ، و بخاطر دوستی شهوات است که حاضر نیست جز در قبال لذت حیوانی یا کالای گرانبها ، پولی بپردازد . **پس باید ما قمار بازیها را بطور کلی ، بهر شکل و عنوانی که باشد ، با اوراق فریبنده و سینه‌های عریان و شب نشینیهای آلوده‌اش، طرد کنیم** زندگی اسلامی بهیچ یك از اینها نیازی ندارد . اسلام هرگز نمی‌پذیرد که روابط انسان براین اساس و پایه باشد یا نیکو کاری در مراکز شهوات رشد کند و بوجود آید !

۹- **قانون فحشاء** زنا هم انحطاط اخلاقی و هم فقر مادی است، هر دو یا باهم هستند یا یکی حتماً وجود دارد . اسلام فحشاء را بهر شکلی که باشد تحریم میکند ، کوچکترین اقسام آن زنا است . زنا دلیل یك اجتماع غیر متوازن و بهم ریخته است در گوشه‌ای ثروت انباشته است و در طرفی نیازمندی . . اگر یك مرتبه بگویند که زن گرسنه بماند واز

پستانهای خود نخورد، امکان دارد، ولی اگر قرار باشد که بمیرد حتماً از پستانهای خود استفاده خواهد نمود ! و این صحیح نیست که ما مردم را در مقابل نیازمندی و فریبندگی مال ، امتحان کنیم و سپس از آنها بخواهیم که از مردان خدا ساخته و از پیامبران بشوند !

قانون سدذرائع ، از حکومت می‌خواهد که ریشه فحشاء را بکند چنانکه اسلام لازم می‌داند که قانون از آن جلوگیری کند پس قانون مربوط به فحشاء بحکم نص ، تشریع شده و هیچگونه تصرفی در آن نمیتوان کرد و از بین بردن اسباب و وسائل آن نیز بحکم قانون سد ذرائع لازم وضروری است.

۱۰ـ **قانون مسکرات** : درباره این قانون نیازی به سخن گفتن نیست ، مسکرات بدون شك تحریم شده است . و اجتماع اسلامی هیچ روزی نمی تواند بدان اجازه بدهد. و اصولا ، مشروبات درردیف فحشاء بوده و هم پیمان آن در محیط ها است ، یا همکار عیاشی و بی کاری ناشی از آن است و شهوت نفسانی که همراه آنست نیازمند تحریك خیال و نشاط بواسطه مخدری از مسکرات و مخدرات است .

**مشروبات، مانند همه مواد مخدره با یك اصل بزرك از اصول طرز فکر اسلامی، تعارض تام و تمام دارد : اصل بیداری دائمی که اسلام آنرا بر وجدان و درون و عقل هر فردی لازم دانسته است**

وعلاوه بر آن، این یك وسیله فرار از درك حقایق و اوضاع است و اسلام با این فرار و شانه خالی کردن موافق نیست، زیرا که آن ناشی از ترس درمبارزه زندگی و هدر دادن زندگی است.



اسلام یك نظام و سیستم زبده و زنده ایست که همیشه میتواند رهبری

زندگی را در حالی که روح و اصول ومبادی خود را حفظمیکند، بعهده بگیرد. اسلام میتواند زندگی صحیح، زنده، نیرومندوانسانی را تحقق بخشد و آنچنان عدالت اجتماعی جامع الاطرافی را بر پا دارد که بر پایه‌های انسانی کامل استوار گردد و هدف آن اعطاء حق هرذی حقی باشد، بدون آنکه جلو کوشش و نشاط ثمر بخش فردی‌را بگیرد ویا آنکه آنرا چنان آزاد بگذارد که به خودپرستی مضری تبدیل گردد.

طرز فکر اسلام در باره زندگی، کاملترین طرز فکریست که جهان شناخته است، زیرا که اسلام جامع همهٔ عوامل مادی‌ومعنوی است و از آن وحدتی را بوجود میآورد که با آن بسوی افق بلند مرتبهٔ میرود. ونمونه هائی را مورد هدف قرار می دهد که واقع وعمل بدان میرسد و لو آنکه بصورت بافته‌های خیالی جلوه کند

**بشریت در پرتو هدایت اسلام به‌پیشرفت وترقی‌عالی‌و نیرومندی رسید واین در نخستین روشنائی اسلامی‌بود که نورآن از جهان اسلامی گذشت وبه‌همه انسانیت‌رسید**

این بشریت، پس از تجربه‌های زیاد، ازهر زمانیکه گذشته، بیشتر آمادگی دارد که از نظام اسلامی و طرز فکر اسلامی استفاده ببرد. این نظام و سیستمی که برای راهبری بشریت بسوی کمال مطلوب، آمد ناچار باید بشریت مدارج کمال آنرا بپیماید. وبهر اندازه که در طول قرون واعصار مترقی ترشد، تجربه‌اش بیشتر گردید، گسترش یافت، بایدبرای بهره‌مندی‌بیشتر آماده‌تر و تواناتر باشد. بشریت امروز از هروقت دیگری به‌آن نزدیکتر است،وفردا

هم از امروز نزدیکتر خواهدشد، بموازات آنچه که یاد میگیرد و باندازه ای که ترقی میکند و بمقداری که در سایه سیستم های دیگر رنج میبرد و آزار می‌بیند...

**جهان حیران وسرگردان ومضطرب وترسان و لرزان را هرگز هیچ چیزی به‌صلح و آرامش وعدالت وامنیت جامع نخواهد رساند مگر آنکه ـ هنگامیکه خدا خواست ـ بسوی این سیستم و نظام کامل برگردد**



دنیا درسر دوراهی :

# اسلام یاکمونیسم !

## اکنون ما بکجا میرویم ؟

اکنون ما بکجا میرویم ؟ . . کاملالازم‌وضروری‌است که‌لحظه ای‌توقف کنیم وازخوداین سؤال‌رابکنیم وزندگی‌خودرادرراه وروشی که‌میخواهیم ، توجیه ورهبری کنیم .

دنیا پس ازدوجنگ پی‌درپی جهانی ، امروزبدواردوگاه وبدو بلوك بزرگ تقسیم شده است : **بلوك کمونیسم درشرق ، و بلوك سرمایه داری درغرب** ..البته این همان چیزیست که در ظاهر امر پیدا شده وموضوعی است که زبانهادربارهٔ آن سخن‌میگویند وافکارهم بدان اعتراف میکنند ! . . امامامعتقدیم که این‌یك‌تقسیم ظاهری‌ویك تقسیم مادی مبتنی برمصالح ومنافع خاصی‌است ، نه روی‌یك‌اصول و مبادی وایدئولوژی ، ودرواقع‌مبارزه‌ایست‌برای‌سودوکالا وبازارهای اقتصادی ، نه‌برپایه عقیده وطرزفکر . . .

طبیعت طرز فکربلوك‌غرب ـ اروپا وامریکا ـ درواقع‌و حقیقت خود . ازطبیعت تفکرروسیه شوروی‌جدا نیست . هردو برپایهٔ‌تحکیم طرزفکرمادی درزندگی، استوارند . اگرروسیه یك کشور کمونیستی شده ، اروپا وامریکاهم‌درهمان‌راه گام بر می‌دارند وبطور قطع به سر

انجام این راه خواهند رسید ، مگر آنکه واقعه‌های تازه و نوینی در جهان رخ دهد .

در ماوراء تفکرمادی که برغرب حکومت دارد و « **اخلاق**» را به «**سود و نفع**» مبدل ساخته و برای مبارزه‌وپیش‌افتادن‌دربازارها ومصالح ومنافع‌مادی دعوت می کند . . . دروراء این طرز فکری که عنصرغیرمادی روح را اززندگی طردمیکندوجزبآنچه در آزمایشگاه ثابت می‌شود،ایمان‌ندارد ونمونه‌های عالی‌اخلاقی‌محض‌را کوچك‌می شماردووجود حقایق اشیاء راهمانند فلسفهٔ«**پراگماتیسم**»درغیروظائف اشیاءانکارمی کند ...درپشت‌این طرزفکرغلط ،هنگامی که دراوضاع اقتصادی کشورهای غربی تغییرات کمی پیدا شد ، چیز دیگری جز «**کمونیسم**» نخواهد بود .

آری ! درطبیعت وحقیقت طرزفکراروپائی، امریکائی، روسی هیچگونه فرق‌وتفاوتی‌پیدانمی‌شود ، ولی‌دراوضاع‌وامکانات اقتصادی واجتماعی آنان تفاوتهای مختصری وجود دارد واصولا آن چه که یك فرد امریکائی را از کمونیست شدن بازمیدارد ، طرز فکر وعقیده او درباره‌چگونگی زندگی‌واقعی ـ که تفسیرمادی‌تاریخ‌وزندگی وهستی راطرد می کند ـ نیست، بلکه‌برای آنست که فرصت‌وامکانات‌موجوده باواجازه می‌دهد که خودفرداسرمایه‌دار بشود ! وهمچنین‌برای آنست که فعلا مقدارمزدکارگر درآنسامان کمی‌بیشتراست. ولی‌هنگامی که سرمایه داری در امریکا بمرحله نهائی خود برسد وسلسله احتکار به بن بست بخورد ، وانحصار چیان و احتکار طلبان معدودی بازیگر میدان شوند وفرد عادی‌احساس کند که‌دیگرامکانات باواجازه نمیدهد

که در آینده ، خود در جرگه سرمایه داران درآید ؛ واز طرفی در نتیجه بسته شدن سلسله احتکاردر احتکارگران معدود ، یا بهرعلت دیگری ، مزدهاهم پائین بیاید، بدون‌شك کارگر امریکائی‌هم بکمونیسم روی می‌آورد ، زیرا دیگر برای او نگهبانی درزندگی، بالاتر ازطرز فکرمادی نیست وهیچگونه پناهگاهی ازعقیده معنوی ومقامات عالی اخلاقی‌هم برای وی‌وجودخارجی‌ندارد .(۱)

مسئله مبارزه‌بین دواردوگاه شرق وغرب که باتمام شدت‌ادامه دارد ! هرگز ماراگول نمیزنند زیرا هردو آنها جز فکر مادی در باره زندگی ، چیز دیگری ندارد وهردوازنقطه نظر طبیعت‌وحقیقت طرزفکر بیکدیگر نزدیك‌هستند .

هیچکدام برای خاطر اصول مشخص وطرز فکر صحیحی‌نمی

---

(۱) شواهد ما دراین زمینه و درباره این عوامل فراوان است . ویك نوع‌آنرا روزنامه‌کوریه Le- Courrier مورخ ۸ نوامبر۱۹۵۹م-ژنو- چنین مینویسد : « . بایددانست‌که درروسیه انواع این فیلمهاراکه میدانند موجب فساد وانحطاط جامعه است ممنوع نموده اند اما ما آزادهستیم...آزاد هستیم که هرطوردلمان میخواهد برقصیم‌وکوتاهی هم نمیکنیم، از بعضی‌ازاین رقصها آلوده‌شده‌بیرون می‌آئیم . . . اگر اینست راه‌آزادی بدانیم وخواهیم دیدکه مارا درلجن زاری غرق خواهد نمودکه برروی آن شورویها ، این خدا نشناسان و شیطانها ، بزودی وبی چون وچرا فرمانروائی‌خواهندکرد، **بچه‌کارآیدکه‌ما ازگرك‌کمونیست فریاد برآوریم اگرخودمان بچه خودرا برای زیردندان او پرورش دهیم ! .... »**

از : مجله آینده‌دوره چهارم-شماره‌چهارم ص۲۳۳-مقاله‌دکترافشار..

(خسروشاهی) .

جنگند وبلکه هر دو بخاطر قدرت و نفوذ در جهان وسوددر بازارهای اقتصادی میجنگند والبته این بازارهای‌اقتصادی‌هم ما، یعنی کشورهای اسلامی و آسیائی وافریقائی هستیم !! ، اما مبارزهٔ عمیق و منطقی و اصیل ، فقط بین اسلام و بین دو اردوگاه امپریالیستی شرق وغرب هر دو بموازات همدیگر است اسلام تنها نیروی حقیقی وطرزفکر جامعی است که در مقابل نیروی طرز فکر مادی اروپا و امریکا و روسیه شوروی که‌همه بطورمساوی پیروآنند ، قرار دارد وجداً باآنهامبارزه میکنند .

**اسلام‌تنهاایدئولوژی جهانی است که‌شامل طرزفکر جامع الاطرافی درباره‌هستی وزندگی وانسان است ، وتکافل‌وتعاون اجتماعی‌رادرمحیط انسانی،بجای جنگ‌ونزاع‌وسرهم کوبیدن بر قرارمیکند**وبرای زندگی طرز فکری غیرمادی پی‌ریزی‌میکند که زندگی راباخالق آن‌همبسته‌وپیوسته می‌سازد، ودرسایه‌آن در سراسر روی زمین برنامه‌آنرا اجرامیکند وزندگی‌رادریافتن هدفهای مادی محض پایان نمیدهد ، ولو اینکه کوششهای‌مادی‌ثمربخش‌خود عبادتی ازعبادتهای اسلام است . .

انصافاً باید گفت که‌ادیان آسمانی- در مقدمه‌آنهامسیحیت‌واقعی تحریف‌نشده - مادیگری اروپائی وآمریکائی راقبول‌ندارند،چنانکه مادیگری کمونیستی روسیه راهم طرد میکنند ، زیرا هردوآنها از طبیعت واحدی هستند که باطرزفکرمعنوی‌درزندگی‌معارضه‌دارند ولی مسیحیت ، درآنچه که من می‌بینم ، نیروی مثبتی‌در قبال مواجهه با افکار مادی نوین بحساب نمیآید .

زیرا مسیحیت یک دین فردی گوشه گیر منفی است و زندگی و حیات نمیتواند درسایه آن برشدوتکامل فعال خویش ادامه دهد و البته مسیحیت دوران محدود خود را درحیات بشریت ، بپایان رسانده وسپس از گردش بازندگی عملی در نسلهای بعدی عاجز شده زیرا مسیحیت برای دوره خاص ومحدودی ـ میان یهودیت واسلام ـ آمده ووقتیکه اروپا بروی علل تاریخی خاصی بآن گرویده ازگام برداشتن در راه زندگی متحول بازمانده ، وروی این اصل ، بگوشه معبد وکلیساپناه برد ودر گوشه دل فردا جای گرفت وبرواقعیت زندگی نتوانست که مسلط شود زیرا که نیروی استمرار واستقامت وتحول ورشد وتکامل را نداشت .

بدون مبالغه و اغراق مسیحیت هرگز نمی تواند که نظامهای اجتماعی واقتصادی را که دائماً در تحول است ، برقرار کند ،زیرادر کیش مسیحیت هیچگونه طرز فکری درباره زندگی واقعی علمی عملی وجود ندارد .

**اما اسلام...**

اسلام نظام کامل هستی است، در آن عقیده وطرز فکر قانون گذاری وتشریع ،برنامه اجتماعی واقتصادی تابع وجدان وتشریع آماده رشددر فروعات وقابل تطبیق باهرعصروزمانی،وجوددارد .

اسلام برای بشریت طرزفکر کامل وجامع الاطرافی را که شامل زندگی وهستی وانسان است عرضه میداردودر آن احتیاجات فکری را بر طرف می سازد ، وبرای انسانیت عقیده روشن وساده ودرعین حال عمیق را تقدیم می کندو بدینوسیله احتیاجات وجدان ودرون را برمی آورد وبرای مجتمعات طرحهای قانونی واقتصادی راعرضه می کند وبدین ترتیب

احتیاجات کار و نظام زندگی‌را برطرف میسازد .

اسلام رژیم زندگی‌را برپایه های معنوی قرارداده تفکر مادی محض‌را طرد می کند . وروش‌خودرا برپایه‌اصول‌روحی‌واخلاقی بنامی کندوسود پرستی‌ومنفعت‌زود گذررا‌قبول نمیکندواین‌چنین‌باتفکرمادی مسلط‌دراردوگاه‌غربی‌وشرقی ،اصطکاك‌مستقیم‌وعمیقی‌پیدا می کند ، و زندگی‌را به افق‌بالاتر‌ازاین‌افقهای نزدیك‌مادی میبرد که‌اروپاوامریکا وروسیه همه باهم وبطوریکسان‌فقط‌برای‌آن‌ارزش قائلند .

از این بررسی اجمالی روشن‌میشود که مادرجهان‌اسلام شدیداً نیازمندیم که بهمه جوانب موقعیت خود مراجعه کنیم .

**مادر باره زندگی طرز فکرجامعی‌داریم که‌بمراتب‌بالاتر و مترقی‌تراز هرفکری است‌که اروپا وامریکا یا شوروی دارد .**

مامیتوانیم برای بشریت این‌طرز فکررا که هدف‌آن تعاون و همکاری‌کامل انسانی و تکافل اجتماعی صحیح و همه جانبه‌ای بوده و می‌خواهدارزش‌زندگی‌را به‌مرتبهٔ بالاتری ببردعرضه بداریم‌وروی‌این حساب‌جای‌مادرآخر کاروان نیست. بلکه مقام‌ما جلوداری‌وپیشقراولی است .

ولی بدیهی است که ما بآسانی هرگز نمی‌توانیم باین‌مقام‌طبیعی خود برسیم وهرگزبدان نمیرسیم ، مگرآنکه فداکاریها و از خود ـ گذشتگیهاوقربانی‌هائی‌دراین راه برای خیرخود وبشریت‌ابرازداریم. البته وظایف سنگینی بردوش ودر انتظار صاحبان ثروت ومالداران و آنهائیکه ازمتاع‌ومال استفاده کرده‌اند می‌باشد واین‌بار سنگین‌بایدبر دوش آنهاباشدو **کاملا ضروری‌است زیرا ماناچاریم باید ازراه‌اسلام پیش‌برویم**

**یا از راه کمونیسم**، وسرانجام بایدیکی ازاین دوراه‌را انتخاب کنیم‌و چارهٔ جزاین نداریم. **واروپا وامریکاکه مابسیاست غلط آنهاتوسل جسته‌ایم**، وآنرا بررژیم‌اسلام خود ترجیح داده‌ایم حتماًوسرانجام دیریازود، بحکم طرز فکری که دارند، بسوی کمونیسم خواهندرفت زیراطبیعت‌وحقیقت طرز فکراروپاوامریکاهمان تفکر کمونیستی‌است‌و طرز فکراینها درباره زندگی‌همان ایده کمونیستی است‌واختلاف‌فقط در ظاهر کار است، نه‌در حقیقت عمیق آن ...

**سرمایه‌داران‌ومتمولین‌وخوشگذرانها میدانندکه‌کمونیسم چه‌میخواهدآنهاهمانندمردم کوته‌فکرکه‌ازجن‌وغول‌میترسند،از اسم کمونیسم‌میترسندوفرار میکنند؛ولی‌باید آنهابدانندکه‌برای نجات آنها و برای همه بشریت پناه‌گاهی جزدر اسلام نیست** همان‌اسلام صحیح‌وحقیقی که‌اصول‌ومبادی آنرااماعرضه‌می کنیم‌ودرباره ارزشها وتکالیف‌ووظایف‌آن درنفس ومال‌وثروت‌مکرر گفتگو کردیم!

آری! ماهم امروزدرسردوراهی هستیم! یاباید درآخرکاروان غربی که‌خودرا «**کاروان دمکراتیك**» نامیده راه‌برویم وسرانجام‌هم همراه‌آنان بکاروان‌شرقی که درنزدآنها بنام‌«**کمونیسم**»معروف‌است برسیم وبآن‌ملحق شویم ویااینکه براه وروش اسلام برگردیم و آنرا درتمام شئون زندگی خوداعم ازروحی وفکری واجتماعی و اقتصادی حکومت دهیم وازآن نیرو وکمك بخواهیم وتکالیف وواجبات آنرا درهمهٔ امور بپذیریم وتفریعات وروشهای آنرااازطرز فکر کلی‌وجامع آن اخذکنیم.

**وبدون شك، اگرما امروز باین‌کار برنخیزیم فرداهرگز**

**نخواهیم توانست آنرا عملی سازیم .**

جهان شکست‌خورده پس ازدوجنگ متوالی بین‌المللی، باعقیده مضطرب ووجدان ناراحت ومشوش متحیربین روشها و افکار ، امروز بیشتراز همه‌وقت نیازمندآنست که ماعقیده ورژیم وطرز فکرعملی‌وبا واقعیت خودرادربارهٔ زندگی براوعرضه بداریم ، والبته معقول‌نیست که‌آنرا قبل‌از تطبیق کامل درزندگی خودبآنها عرضه کنیم ،ماباید آنرا در زندگی خود عملانشان دهیم‌تا جهانیان آنرایك‌تئوری‌خیالی درعالم تصورات فرض نکرده وحقیقت وواقعیت انکارناپذیری را در روی‌زمین ببینند .

**نتایج برگشت بسوی اسلام:**

برگشت بسوی اسلام برای‌مافقط تحقق یافتن عدالت اجتماعی در زندگی را نمی‌بخشد . روش اسلام‌تنهاباز گردانیدن‌امنیت‌واطمینان وتوکل برمردم مضطرب وناراحت ومتحیر که راه‌نجات‌راازمبادی و برنامه هاوروشهای مختلف میجویند، نیست .

بلکه همراه عدالت اجتماعی داخلی، درخارج‌از سر زمینهای خود شخصیت وپرستیز وعظمتی‌بما می‌دهد وارزش ومقام خاصی هم در اجتماعات بین‌المللی بما می بخشد وهردو اردوگاه ( متجاوز شرق و غرب) حسابی‌برای ماباز میکنند ودرصحنهٔ سیاست جهانی خود برای ماوزنه واعتباری قائل‌میشوند.

بالاترازاین ، برگشت‌بسوی اسلام ، برای جهان‌صلح جهانی را ارزانی می‌دارد و برای او امکاناتی پیش می آورد که براحتی نفسی بکشد و از یك خطر موحش و بد بختی بزرگی که دهان خود

را باز کرده تا در جنگ جهانی جدیدی، خشك و تر را باهم بسوزاند، نگهبانی کند.

**زیرا تشکیل اردوگاه سوم و تحقق خارجی آن که دارای طرز فکر و ایدئولوژی خاصی درباره زندگی بوده و ممیزات بر جسته ای بین دو اردوگاه امپریالیستی غرب و شرق دارد تنها و آخرین راه‌حل برای تحقق بخشیدن و ایجاد یك موازنه جهانی و تعادل بین المللی در دنیائی است که بین دو اردوگاه متجاوز سر گردان مانده‌است.**

**امروز با پیدایش دو ستاد، و دو رکن اسلامی بزرك ـ اندونزی و پاکستان ـ و با بیداری جهانی عرب در شرق و غرب، امکانات مساعد تری برای تشکیل و تشکل اردوگاه اسلامی(۱) پیش آمده است. و اکنون ما ئیم و راه نو!**

**وعلی الله قصد السبیل وعلینا الثقة به والایمان**

(۱) : منظور مؤلف محترم از اردوگاه اسلامی ، اردوگاهی نیست که رجال امپریالیسم و استعمارغربی مدتهااست درفکر تأسیس آن هستند، تا بصورت ظاهر درقبال کمونیسم بین المللی سدی بسازند و در واقع منافع نامشروع خود را درسرزمینهای اسلامی آسیا و آفریقا حفظ کنند .

زیرا **اولا** مؤلف محترم کتاب خودرا سالها پیش ازآنکه این نقشه بفکر رجال باصطلاح متفکر ! غربی برسد ، منتشر ساخته و **ثانیاً** خود مؤلف از طرفداران سرسخت عدم دخالت بیگانگان در امور کشورهای اسلامی است و **ثالثاً** بسیار روشن استکه دخالت رسمی یا غیر رسمی ، مستقیم یاغیرمستقیم استعمارگران در تحقق خارجی این آرمان مقدس ، موجب شکست قطعی آن خواهد شد ومبارزه منفی ملتهای مسلمان درقبال نقشه های آنان خود*

*دلیل روشنی برصدق ادعای ما است . چنانکه درمسئله « پیمان اسلامی !! » که چندی پیش مطرح شد ! ، عملا دیدند که بجائی نرسید و هیچیکی از ملل اسلامی ازآن طرفداری نکرد . . .

درهرصورت ، منظورمؤلف از تشکیل بلوك اسلامی، تشکیل یك بلوك مستقل و بیطرف وغیرمتعهدی است که سیاست موازنه منفی را درقبال هردو بلوك متجاوزشرق وغرب ، پیش گیرد وبدینوسیله علاوه برحفظ استقلال همه جانبه ای خود درمقابل تجاوزات دو بلوك متجاوز، قدرتی باشد وبرای ملتهای استعمار کشیده ومحروم ، پناهگاهی که خود هرگز درفکر تجاوز واستعمار واستثمار نیست ! ... بحث دراین زمینه نیازمند کتاب مستقلی است... امیدآنکه نوبت آن نیز برسد ! .

(خسروشاهی)

پایان